



الترتباب

خاطرات و پند های اخلاقی

از سید احمد الحسن (ع)

گردآوری و تنظیم:

محمد رضا عطوف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از تبار مهر؛

خاطرات و پندهای اخلاقی از

سید احمد الحسن علیہ السلام

عاقبت یک روز مغرب محو مشرق می شود
عاقبت غربی ترین دل نیز عاشق می شود
شرط می بندم که فردایی نه خیلی دیر و دور
مهربانی، حاکم کل مناطق می شود^۱

تقدیم به

مردی که به انسانیت جان دوباره بخشید

تقدیم به

سید احمد الحسن علیه السلام

به امید پذیرش...

فهرست

سخنی کوتاه با خواننده	۱۹
دربارهٔ این کتاب:	۲۶
عبادت و ارتباط با خداوند	۳۲
تمام هم و غم او خداوند بود	۳۳
هدف و هم و غم خود را دولت عدل الهی قرار ندهید	۳۴
کسی که خدا را می خواهد هیچ یک از این ها را نمی خواهد	۳۶
کسی که از حقیقت آگاه است نمی تواند بگوید:	۳۸
چه می خواهیم؟! آخرت؟ بهشت؟ جاودانگی؟	۳۹
از او بهشت یا رضایتش یا چیز دیگری نمی خواهیم	۴۲
او از دعوت خارج شد، چون می خواست از ۳۱۳ نفر باشد!	۴۴
او زندگی اش را از ذکر خدا پر کرده بود	۴۶
تاجایی که ارادهٔ انسان به پایان رسد و جز ارادهٔ خدا و عمل به آن باقی نماند	۴۷
اعمال، تنها براساس نیت ها سنجیده می شود	۴۸
چه کوتاه است راه مهاجرت، که به چیزی جز نیت نیاز ندارد	۴۹
اجازه نمی داد چیزی روی قرآن بگذارند	۵۰
یار جدایی ناپذیر قرآن	۵۲
مثل چوب خشک بدون تحرک ایستاده بود	۵۳
میان من و خداوند یک سجده است	۵۴
سرت را از سجده بردار!	۵۷
بسیار کم می خوابید و هرگز نماز شب را ترک نمی کرد	۵۸
ما طاقت نداریم تمام شب را بیدار بمانی	۶۰
چشمانش غرق در اشک بود	۶۲
از شدت گریه نمی تواند دعا را تمام کند!	۶۵

- از خواب پریدم و گمان کردم سید علیه السلام مصیبت بزرگی دیده ۶۶
- در قنوت نمازها این دعا را می خواند ۶۷
- درمان رکود و کسلی و بی میلی ۶۸
- توکل** ۶۹
- راز اقتصاد قدرتمند آمریکا و ارتباط آن به توکل بر خداوند ۷۰
- ای کاش دو نفر مثل فلانی داشتم! ۷۳
- شما بیشتر از یازده نفر هستید ۷۴
- چگونه اولیای الهی نفس خود را به آنچه رضایت خدا در آن است، واداشتند؟ ۷۵
- به آنچه به آن امید نداری، بیش از آنچه بدان امیدواری امید داشته باش! ۷۷
- پرسیدن از خدا** ۸۲
- از خداوند طلبِ فهم کن تا به تو بفهماند ۸۳
- همواره می گوید این نکته را به خاطرتان بسپارید ۸۵
- آیا از خداوند خواست که وقتش را زیاد کند؟ ۸۷
- در آن لحظه و با شنیدن کلام سید علیه السلام، یک آن حس کردم نفسم بند آمد ۸۹
- اگر از خداوند سؤال می کردی، خداوند راه را به تو نشان می داد ۹۲
- با فهم خودت خواندی یا از خدا پرسیدی؟ ۹۷
- بگذار خدا برایت انتخاب کند ۱۰۱
- توسم و شنیدن از خدا** ۱۰۴
- توسم، بزرگ ترین راه وحی به فرستادگان ۱۰۵
- زبان تصویری خاص بین خداوند و قائم علیه السلام ۱۰۶
- کسی که به او وحی نشود غافل است ۱۰۸
- خداوند از زبان انصارم با من سخن می گوید ۱۱۰
- خداوند در هر چیزی با من سخن می گوید ۱۱۱
- خداوند با همه چیز با مردم سخن می گوید؛ با سنگ، و درخت و حیوان! ۱۱۳
- گوش ها سنگین است! ۱۱۶

- می‌توانی خدا را در هر چیزی بشنوی؛ چرا که تو انسانی..... ۱۱۷
- او همیشه قرآن و آل محمد (علیهم‌السلام) را با خود داشت! ۱۱۸
- پیامبر به من فرمود! ۱۲۰
- گل را از چشم‌ها و گوش‌های خود بشوید تا خدا را ببینید و بشنوید ۱۲۱
- گل‌ولای را از چشم‌ها و گوش‌هایتان بشوید تا خدا را در هر چیز ببینید و بشنوید ۱۲۲
- چرا چشمم به این افتاد؟! ۱۲۴
- مقصد هم ناصریه است و این یعنی: نصر من الله و فتح قریب! ۱۲۵
- این‌ها عقابند و تو سم مرگ دارند ۱۲۷
- روی اسکناس‌ها کلمه فدک مهر شده بود ۱۲۸
- این خودش معجزه است ۱۲۹
- مشورت و حرف‌شنوی** ۱۳۰
- بکوشید همه نظرات را بشنوید ۱۳۱
- هیچ خیری در احمد الحسن نیست، اگر حرف مؤمنین را نشنود ۱۳۴
- چه بسا خداوند بخواهد از زبان کودکی چیزی را به شما برساند ۱۳۵
- تعلق خاطر به امام مهدی (علیه‌السلام) و اهل بیت و فرستادگان الهی (علیهم‌السلام)** ۱۳۶
- در حضور امام مهدی (علیه‌السلام) شروع به صحبت نمی‌کند ۱۳۷
- من فراموش شده‌ام ۱۳۸
- به‌جز «آیه و روایت» نزد او چیزی نمی‌بینی ۱۳۹
- عموجان، خودت را به‌جای من بگذار، امام مهدی (علیه‌السلام) نزدت بیاید و به تو بگوید ۱۴۱
- عاشق زیارت ۱۴۳
- هر زمینی کربلاست و هر روزی عاشورا ۱۴۶
- در غم اسارت زینب (علیها‌السلام) به‌سختی رنجور و بیمار می‌شد ۱۵۰
- عنایت به زیارت قبور و آثار به‌جای مانده از فرستادگان الهی ۱۵۲
- خدمت به دیگران** ۱۵۴
- همه وجودش را پای کار مردم می‌گذاشت ۱۵۵

- سه روز با سید احمد الحسن بودیم، ندیدیم ایشان بخوابد ۱۵۸
- همسر سید علیه السلام مثل یک مادر به بچه‌هایم رسیدگی می‌کرد ۱۵۹
- امام معصوم علیه السلام، صدای ما را می‌شنود ۱۶۰
- امام می‌شنود؛ او را به‌خاطر حاجات خودت مشغول نسا ۱۶۱
- به‌خاطر پاسخ به سؤالات من، نیمه‌شب افطار کرد ۱۶۴
- سر راه، شما را به جایی که می‌خواهید می‌رسانیم ۱۶۵
- مرا در آغوش گرفته و به بیمارستان برد ۱۶۶
- او را مثل بچه بر دوش گرفت و دوان دوان به بیمارستان برد ۱۶۷

محبت و مهربانی ۱۶۸

- به این شش ویژگی آراسته شوید ۱۶۹
- بدون مهربانی زندگی تاریک است ۱۷۰
- خواهان اصلاح، گناهکاران را نمی‌کشد ۱۷۱
- این همان الگوی واقعی اصلاح است ۱۷۲
- ابتدا نیازش را برطرف می‌کردید ۱۷۵
- شخصی که خودکشی می‌کند اغلب یک قربانی است ۱۷۷
- مانند آب باشید ۱۷۸
- همچون آب پاک و خنک می‌کند، بدون اینکه آزاری برساند ۱۷۹
- حق را با مهر و محبت و بدون آزار و منت برسانید ۱۸۱
- پیروزی شما در هدایت مردم است، و نه فقط اقامه حجت بر آنها ۱۸۴
- اگر خود آمریکایی‌ها هم توبه کنند خدا توبه‌شان را می‌پذیرد ۱۸۶
- فقط با یاد خدا دل‌ها به اطمینان می‌رسند ۱۸۸
- در جوانی گناهان زیادی مرتکب شده‌ام ۱۹۰
- خداوند شخص توبه‌کار را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید ۱۹۲
- دست خود را از دست مردم جدا نمی‌کند ۱۹۳
- به خدا دیشب تا صبح برای این امت و این فقها گریه می‌کردم! ۱۹۴

- غیور چون پدر ۱۹۶
- من کجا و این‌ها کجا ۱۹۹
- من مرد جنگم نه مرد قلم و نوشتن ۲۰۰
- قسم بخور که وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام هستی ۲۰۲
- مگر تو خدایی که مردم را برای هرچیزی محاسبه می‌کنی؟! ۲۰۴
- پدر یتیمان ۲۰۵
- می‌خواهی ایستادن و حسابرسی‌ات در پیشگاه خداوند طول بکشد؟! ۲۰۷
- به افراد سال خورده بسیار احترام می‌گذاشت ۲۰۹
- احترام به کودک و نوجوان ۲۱۲
- برایش جرز ننوشته‌ای؟ ۲۱۳
- حال خانواده‌ات چطور است؟ ۲۱۴
- خشمگین شدن به دلیل رفتار بد نظامیان با مردم ۲۱۵
- دل شکستن؛ خط قرمز ۲۱۶
- بترس که با چنین رفتاری، دربهایی را که برایت گشوده شده بود، با دست خود ببندی ۲۱۸
- من هم دل‌تنگ او هستم ۲۲۴
- به یک باره چهره‌اش دگرگون و عصبانی شد و دست از غذا کشید ۲۲۵
- آجر دو نیم شد و روی سید علیه السلام افتاد! ۲۲۶
- او را در آغوش گرفتم و با گریه به او گفتم: مولای من، دعایم کن ۲۲۷
- معذرت می‌خواهم ... من باعث اذیت و آزار شما شدم ۲۲۹
- این قانون کلی ماست ۲۳۰
- عدالت و انصاف** ۲۳۱
- عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک‌تر است ۲۳۲
- هرچیزی را در جای خودش قرار می‌دهم ۲۳۵
- سخت‌گیری با نزدیکان و نرمی با دیگران ۲۳۶
- خودت باشی در این هوای گرم با این مبلغ زیر ماشین می‌روی؟! ۲۳۷

۲۳۸	 او در علمش هم عادل است
۲۳۹	 عدالت در ملاقات
۲۴۰	 هرطور میل شماست
۲۴۱	 حتی با دشمنانتان هم منصف باشید و آنچه در آنان نیست را به آنها نسبت ندهید
۲۴۳	 هیچ خیری در نماز و روزه تو نیست، اگر تو را به انصاف با دشمن سوق ندهد
۲۴۶	 چرا نسبش را از او می‌گیری؟!
۲۴۷	 مردم را با نام خودشان بخوانید
۲۴۹	 حتی با مورچه و درخت نیز عدالت دارد
۲۵۰	 عدالت علی و لا آتش
۲۵۲	 حیات علی و لا آتش
۲۵۵	 اخلاق علی علیه السلام عمر دولتش را بسیار کوتاه کرد
۲۵۷	 ظالم ظالم می‌ماند، حتی اگر توبه کند
۲۵۸	 چه بسا ظلم موجب خروج از مسیر حق شود
۲۵۹	 تواضع و پرهیز از خودبرتربینی
۲۶۰	 کلید ورود به ملکوت
۲۶۱	 مؤمن، گریزان از مقام و مسئولیت
۲۶۲	 قلّه تواضع
۲۶۳	 خود را از سگ گر بالاتر نمی‌داند
۲۶۴	 هر که در طلب من باشد، هلاک می‌شود
۲۶۶	 شما را هشدار می‌دهم از اینکه به قبله مشغول شوید
۲۶۹	 یک علامت راهنما در طول مسیر
۲۷۱	 هر یک از شما باید یک امت باشد
۲۷۴	 آمده‌ام تا شما را از بُت‌پرستی بیرون بیاورم، پس از من بت نسازید
۲۷۵	 از من می‌پرسی و حال آنکه من بنده‌ای گناهکارم؟!
۲۷۷	 از مدح و ستایش بیزار است

- ۲۸۰ امام علیه السلام بسیار ناراحت شد و فرمود: چرا شما این گونه اید؟
- ۲۸۳ انزجار از تملق
- ۲۸۴ مرا برادر خودت بدان
- ۲۸۶ مرا دوست خودت بدان!
- ۲۸۷ طوری رفتار می کرد که شخص مقابل با او احساس راحتی کند
- ۲۸۸ در برابر کسی که با او راحت صحبت می کند آرامش می یابد
- ۲۸۹ همین طرز نشستن ساده تو با یارانت خودش دلیل است
- ۲۹۱ سر سفره غذا همچون برده می نشیند
- ۲۹۴ در انتهای مجلس می نشست
- ۲۹۶ دم در می نشست
- ۲۹۹ هرگز کسی برای سید احمد الحسن بلند نمی شود
- ۳۰۱ هرگز سخن کسی را قطع نمی کند
- ۳۰۳ ظاهر او جلب توجه نمی کند
- ۳۰۴ نمی دانست که او خودِ امام است
- ۳۰۵ این کار، کار من است و اجازه نمی دهم کسی به من کمک کند
- ۳۰۷ من چه کسی باشم که تو برایم آب بیاوری؟!
- ۳۰۸ ایستاد و بر دستانم آب ریخت
- ۳۰۹ لباس های انصار را می شست
- ۳۱۰ از آشپزی تا تمیز کردن کفش انصار
- ۳۱۱ خدا را شکر که اقتدا به امیرالمؤمنین علیه السلام را روزی ما فرمود
- ۳۱۲ کفشش را درآورد و فرمود این را بپوش و آن یکی را در بیاور
- ۳۱۴ آن روز همه چیزش را به ما بخشید
- ۳۱۶ با یقین کامل باور دارم که خادمی شما، لطف بزرگ خدا بر من است
- ۳۱۷ اگر کسی از دور نگاه کند و او را نشناسد گمان می کند او خدمتکار آن هاست
- ۳۱۸ بسیاری از خدمتکاران هم این کارها را انجام نمی دهند

- ۳۱۹ ماجرای عذرخواهی شدید سید احمدالحسن از یکی از مؤمنین
- ۳۲۱ برخورد گرم با تهی دست
- ۳۲۲ چقدر فاصله زیاد است بین شما و آنان که ادعای مرجعیت دارند
- ۳۲۵ برای خود شأن و منزلتی قائل نبود
- ۳۲۶ به مدت چهار سال اکثر روزهای سال را شبانه روز همراه او بودم!
- ۳۲۸ کسی که با احمدالحسن هم نشین شود می فهمد که...
- ۳۳۰ اگر بگویند شمشیر مانند عصایی تیز است به شمشیر ظلم کرده اید
- ۳۳۲ کسی که فقری را تحقیر کند، همانا احمدالحسن را تحقیر کرده
- ۳۳۶ هرکس کوچک ترین فرد از انصار را حقیر و ناچیز بشمارد، احمدالحسن را حقیر شمرده
- ۳۳۷ اگر به صورتم آب دهان می انداختید بهتر از این بود که چنین کاری کنید
- ۳۴۰ خطاب به کسانی که آزاری اندک از مؤمنین را بر نمی تابند
- ۳۴۱ من صرفاً خود را گناهی در نزد پروردگارم می بینم
- ۳۴۳ من نمی توانم بگویم رستگار شدم
- ۳۴۴ خواستند حتی نامی هم از آن ها باقی نماند
- ۳۴۵ همچون شبیه عیسی ساکت و عامل و گمنام
- ۳۴۶ انسان باید همواره خود را سرزنش کرده و مقصر بداند
- ۳۴۸ شایسته است که فرزند آدم همواره انگشت ندامت بگزد
- ۳۴۹ خدایا هرچقدر مرا در نگاه دیگران بالا بردی پیش خودم مرا ذلیل و متواضع قرار بده
- ۳۵۲ وقتی دست سید علیه السلام را بوسید، سید علیه السلام هم دست او را بوسید
- ۳۵۴ به ذهنتان هم خطور نکند
- ۳۵۷ همانند آستانه درب باشید
- ۳۵۸ مؤمن سریع الرضاست و زود می بخشد
- ۳۶۰ شهادت طلبی منیت است!
- ۳۶۱ **ساده زیستی و دنیاگریزی**
- ۳۶۲ زهد و ساده زیستی سبب ارتقای انسان در ملکوت و رسیدن به معرفت

- ندارد... و ندارد... و ندارد ۳۶۳
- خانه‌ای که شاید هیچ‌کس توان سکونت در آن را نداشته باشد ۳۶۶
- حصیری بسیار ساده ۳۶۸
- سادگی در لباس ۳۷۰
- مَرکبم پاهای من است ۳۷۱
- از دسترنج خویش می‌خورد ۳۷۳
- بسیار کم‌خوراک ۳۷۵
- با سه انگشت و با لقمه‌های کوچک غذا می‌خورد ۳۷۷
- احمد الحسن قبل از ما گرسنه بود و برای ما الگویی بزرگ بود ۳۷۸
- انسان حتی برای جرعه آبی که بدون نیاز بنوشد محاسبه می‌شود ۳۸۰
- چشمم می‌خواهد، ولی قلبم نه! ۳۸۲
- لباس او غالباً پاره به‌نظر می‌رسید ۳۸۴
- دوست ندارم چیزی را بپوشم که پارگی در آن نباشد ۳۸۵
- استخوان خوک! ۳۸۶
- عصای موسی! ۳۸۸
- آیا کلام رسول خدا ﷺ را نشنیده‌ای که در آخر الزمان ازدواج نکردن حلال می‌شود؟! ۳۸۹
- خداوند، هر کس را که به دنبال راحتی است از من دور کن ۳۹۰
- سید احمد الحسن را مؤمنان و غیرمؤمنان همواره می‌بینند ۳۹۱
- توجه به دنیا نیاز به نصیحت و سفارش ندارد! ۳۹۳
- بخشش و سخاوت. ۳۹۵**
- مهم‌ترین ویژگی اخلاقی بخشش و سخاوت است ۳۹۶
- فقیران، یتیمان و بیوه‌زنان ۳۹۷
- دستِ سائل را رد نکنید ۳۹۹
- اگر درخواست‌کننده بر حق باشد، درخواست‌شونده هلاک می‌شود ۴۰۰
- اگر درخواست‌کننده صادق باشد، درخواست‌شونده هلاک می‌شود ۴۰۲

- اگر به فقرا هم این گونه اهتمام می داشتید اوضاع خوبی داشتیم ۴۰۵
- همه را خرج نیازمندان کن و چیزی باقی نگذار ۴۰۶
- چرا این ها را ذخیره کرده ای و به برادران فقیر و نیازمندت نمی دهی؟ ۴۰۸
- فقط به اندازه کرایه ماشین داشتیم و آن را به فقیر داد ۴۱۰
- کلید خانه را به من داد و گفت این برای توست، راحت باش ۴۱۳
- خانه اش را به فقیر داد و خود در مقام امام مهدی علیه السلام در وادی السلام ساکن شد ۴۱۵
- حتی اگر به من بخندند بهتر از این است که به کسی ظلم کنم ۴۱۶
- دزدی که با مشاهده اخلاق و سخاوت او هدایت شد ۴۱۷
- هرچه دارد به انصار می دهد ۴۱۹
- همه چیزش را به انصار می بخشید، حتی لباسی که پوشیده بود ۴۲۰
- عمل کم را زیاد می بیند ۴۲۱
- این جمله را آویزه گوشتان کنید ۴۲۲
- پولی در جیبش نگه نمی داشت ۴۲۴
- سید حسن را اکرام کنید! ۴۲۶
- ایشان و فداکاری..... ۴۲۷**
- انسان، این چنین ویران می شود ۴۲۸
- مردی که همه وجودش را فدای انصارش نمود ۴۳۳
- بار انصار را به دوش می کشم ۴۳۵
- به خدا، اگر هزار بار کشته شوم برایم آسان تر از این است که ۴۳۶
- اگر نجاتشان در ریختن خون من بود، یک روز هم تأخیر نمی کردم ۴۳۹
- اگر می دانستم هدایتشان در گرو ریختن خون من است، همین امروز خودم را تسلیم می کردم ۴۴۰
- بدون آنکه در آن شب زمستانی ذره ای استراحت کند ۴۴۲
- نیکو در برابر بدی..... ۴۴۴**
- نجات حداکثری ۴۴۵
- برایشان از خدا هدایت بخواهید ۴۴۶

- کسانی را که به من دشنام می دهند به خودم واگذارشان کنید ۴۴۷
- اگر امر هزار سال هم طول بکشد نفرین نمی کنم و صبر می کنم ۴۴۸
- در مرام ما نیست ببینیم کسی به خاطر ما روانه جهنم شود ۴۴۹
- لباست را کثیف نکن! ۴۵۰
- با کسی که به بدی رفتار می کند، به نیکی رفتار کنید ۴۵۱
- بدی انصار در حق شما نیکی است ۴۵۳
- با صرف نظر از کاری که پدرش با ما کرد، به او کمک کن! ۴۵۷
- حلم و بردباری ایشان علیه السلام ۴۵۹
- تعلیم و تربیت..... ۴۶۲**
- محبت، رمز اطاعت ۴۶۳
- به بهانه تبلیغ دعوت، در وظایفی که در قبال دیگران دارید کوتاهی نکنید ۴۶۴
- برخی از ما همانند دریاچه، با یک سنگ متلاطم می شویم ۴۶۵
- موی بین عاقل و دیوانه پاره نمی شود ۴۶۶
- زندگی، سفری است که باید از آن استفاده کنیم ۴۶۸
- کارم به خودکشی رسیده! ۴۶۹
- طلاق ویرانگر است؛ به خودتان فرصت دهید ۴۷۲
- بانوی مؤمنی که با صورتی کبود و چشمانی گریان برای سید احمدالحسن نامه نوشت ۴۷۴
- روح را بر ناراحتی های جسمی مسلط کن! ۴۷۷
- گاه زن بینوا را برای یک روز، از آشپزی معاف کن ۴۷۹
- اگر بی ادبی کنند، در واقع باطن خود را برملا می سازند ۴۸۱
- نمی پذیرفت درحالی که درسمان تمام نشده به حسینیه برویم ۴۸۲
- نسبت به قبولی و گرفتن مدرک تحصیلی تشویقمان می کرد ۴۸۳
- در ستایش مطالعه! ۴۸۴
- الحمدلله علی کل حال ۴۸۵
- وقتی کاری را بر عهده می گیرد تمام توجه و وجودش را به آن می دهد ۴۸۶

- ۴۸۹ به دنبال تسلط بر شما نیستم
- ۴۹۱ هر کدام به جای خود!
- ۴۹۳ انصار همچون اعضای بدن اند
- ۴۹۴ انصار یا مثل آهن اند یا مثل شیشه!
- ۴۹۶ مؤمن همچون باز شکاری است
- ۴۹۷ او با این کار می خواهد اعتماد به نفس انصارش را تقویت کند!
- ۴۹۸ نقش آفرینی کبوتر و مارمولک در ماجرای ابراهیم!
- ۴۹۹ طاب ما طهرٌ مِنک!
- ۵۰۰ حالا که خودش باعث اختلاف شده دیگر به آن احتیاج نداریم، آجرها را برگردانید!
- ۵۰۱ اختلاف بین دو برادر او را به گریه انداخت
- ۵۰۳ شیاطین با هم صلح کردند!
- ۵۰۴ حرمت او را در فرزندانش نگهدار!
- ۵۰۵ متعلق به خودت نیستی!
- ۵۰۶ می بینید، می خواهد ما را مشغول کند!
- ۵۰۷ مهمانی احمد الحسن!
- ۵۰۸ حیا و عفاف**
- ۵۰۹ نیامده ام تا خانه های مردم و ارتباطات اجتماعی آنان را نابود کنم
- ۵۱۰ به زنان (باحجاب یا بی حجاب) نگاه نمی کرد، اما با همه مهربان بود
- ۵۱۱ وقتی متوجه آن شد، نمازش را نشسته خواند!
- ۵۱۲ سید حیا کرد چیزی بگوید، با این حال جسم او غذا را نپذیرفت
- ۵۱۳ رنگ از رخسار امام علی (ع) پرید و گفت: آیا می خواهی لباسم را در بیاورم؟!
- ۵۱۴ نظم و برنامه ریزی**
- ۵۱۵ حساب ثانیه را می کند، نه دقیقه را!
- ۵۱۷ بیشترین چیزی که او را ناراحت می کرد بی برنامه گی و آماده نکردن کار بود
- ۵۱۸ احمد الحسن، همواره و در هر حال مشغول مطالعه!

اهمیت تحصیل در حوزه مهدوی و برنامه‌ریزی برای آن ۵۲۰

این گونه به همه جزئیات توجه داشت! ۵۲۱

مرتب و منظم ۵۲۲

۵۲۳ شجاعت و سازش ناپذیری

یکه و تنها به‌سوی خدا دعوت می‌کند ۵۲۴

به‌گونه‌ای راه می‌رود گویی سربازان آسمان‌ها و زمین همراه اویند ۵۲۵

در انجام وظیفه اهل سازش نبود ۵۲۸

بر سر حق و باطل با هیچ‌کس سازش ندارد ۵۳۰

با شجاعت در جمع علما سخنرانی کرد و گفت شما مصداق این آیه نیستید! ۵۳۱

۵۳۴ از نگاه مخالفان

از کودکی تا بزرگ‌سالی یک کار زشت هم از او ندیدم ۵۳۵

گویا تو کاری به‌جز یادِ امام مهدی علیه السلام نداری! ۵۳۶

مراقب باش! این مرد کلِ قرآن و روایات را از حفظ است! ۵۳۹

کتب او تعجب و تحسین بزرگان حوزه علمیه را برانگیخت ۵۴۰

او بسیار با اخلاق بود و ما او را صادق‌الأمین می‌نامیدیم ۵۴۱

به او لقب «صادق‌الامین» و «صراط‌مستقیم» داده بودند! ۵۴۲

اسم مرا هم همراه با این دیوانه‌ها ثبت کنید! ۵۴۵

نمازی که امروز خواندم واقعاً نماز اهل بیت علیهم السلام بود! ۵۴۸

چرا من فرستاده امام مهدی علیه السلام نباشم و احمد بصری باشد؟! ۵۵۰

ما نمی‌توانیم احمد‌الحسن و حقی را که آورده تحمل کنیم ۵۵۱

وقتی او را می‌دیدیم راهمان را کج می‌کردیم، از ترس اینکه ۵۵۴

فضیلت آن است که از دهان دشمنان بیرون آید ۵۵۵

۵۵۶ کرامات

جذبه و هیبتی الهی و بی‌نظیر ۵۵۷

هیبتی داشت که مثلش را ندیده‌ام! ۵۶۲

۵۶۳	 سید خون
۵۶۴	 احمد در کودکی به من از غیب خبر می داد!
۵۶۸	 گوسفندان چوپان حقیقی را شناختند!
۵۷۰	 کبوتران حرم نیمه شب بالای سر سید احمد الحسن حلقه زدند!
۵۷۱	 بوی اهل بیت علیهم السلام را از تو استشمام می کنم!
۵۷۴	 سال ها پیش از وقوع آن حوادث به من خبر داده بود
۵۷۶	 پیش از آنکه انصارش را ببیند آنان را با نام می شناخت!
۵۷۷	 از امور پنهانی که فقط بین خودم و خدای خودم بود به من می گفت
۵۷۹	 موتورت بنزین دارد؟
۵۸۰	 صدایش هوا را می شکافت و به طرز عجیبی به همه می رسید
۵۸۱	 چنان نگاهی به او کرد که ترس و وحشت او را فرا گرفت
۵۸۲	 سخن پایانی
۵۸۳	 فهرست منابع

سخنی کوتاه با خواننده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولا حول و لا قوة الا بالله العظیم

اللهم صل على مُحَمَّد و آلِ مُحَمَّدِ الائمة و المهديين و سلم تسليما كثيرا

شاید بتوان اسلام را دین اخلاق نامید؛ پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ می فرماید:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (من فقط برای به کمال رسانیدن مکارم

اخلاق [اخلاق پسندیده] مبعوث شدم).^۱

سید احمد الحسن علیه السلام با اشاره به این حدیث نبوی می فرماید:

«محمد ﷺ به طور مشخص برانگیخته شدن خود را به اینکه آمده است تا اخلاق الهی را به

کمال برساند، معرفی می فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۲ (من فقط برای به

کمال رسانیدن مکارم اخلاق مبعوث شدم).^۳

و در جایی دیگر می نویسد:

۱- بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۳۲۳، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ سوم، ۱۴۲۴ ق.

۲- مکارم الاخلاق، ص ۸.

۳- سید احمد الحسن، جهاد درب بهشت، ص ۸۲.

«حضرت محمد ﷺ انگیزه و علت بعثتش را در این جمله خود منحصر و خلاصه فرموده است: «إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق» (من فقط برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام).»^۱

از سویی دیگر، اکنون نیز اسلام دقیقاً با همین هدف بازگشته^۲ و دعوت مبارک مهدوی هم همچون دعوت رسول خدا ﷺ به دنبال تحقق ارزش‌های والای اخلاقی است؛ سید احمدالحسن رحمته الله می‌فرماید:

«هدف من همان هدف انبیا و اوصیاست...؛ اینکه مهم‌ترین بخش‌های دین خدا یعنی عدالت، رحمت و صداقت اجرا شوند.»^۳

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«باید بدانیم عدالت عمومی انسانی که در دولت مهدی گسترش خواهد یافت، عامل اصلی در فراگیر شدن عدل و داد و به دنبال آن از بین رفتن فقر و نیاز مادی خواهد بود. در دولت مهدی علیه السلام انسان ولو به اندازه‌ای با خدای خود عادل است وقتی که با عبادت و شکر و اخلاص به او روی می‌آورد، و [همچنین] انسان با جامعه اطراف خود نیز به عدالت رفتار خواهد کرد، آن‌گاه که آنچه را برای خود می‌پسندند برای دیگران هم می‌پسندند؛ به بیان دیگر اخلاق الهی که مهدی علیه السلام آن را منتشر خواهد کرد و جامعه انسانی به آن آراسته خواهد شد، پس از آنکه فقر روحی را برطرف می‌سازد باعث از بین رفتن فقر مادی می‌شود و

۱- سید احمدالحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۴، س ۳۲۳.

۲- در روایات اهل بیت علیهم السلام از دعوت امام مهدی علیه السلام با عنوان بازگشت غریبانه اسلام یاد شده است؛ مراجعه کنید به: الغیبه نعمانی، ص ۳۳۶.

۳- سید احمدالحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۱، س ۲.

این در سطح فرد و جامعه رخ خواهد داد. انسانی که از لحاظ روحی به غنا و بی‌نیازی رسیده، به‌وسیلهٔ قناعت که گنجی تمام‌نشدنی است قطعاً از نظر مادی هم غنی و بی‌نیاز است، و جامعه‌ای که از نظر روحی غنی و بی‌نیاز است، به‌واسطهٔ هم‌بستگی اجتماعی و اقتصادی، حتماً فقر مادی را از اعضای خود دور می‌گرداند.^۱

همچنین دکتر «زکی صبیحاوی» می‌نویسد:

«... امتی که علامتِ حاصل شدن فرج^۲ است، در واقع کسانی‌اند که غایت الهی در خلق را تحقق می‌بخشند به این صورت که انسان تصویری باشد که اخلاق خدای سبحانش را منعکس می‌گرداند؛ بعثت پیامبران، مرسلین و اوصیاء^۳ برای رسیدن به این هدف عظیم بوده است.»^۳

بنابراین، دعوت الهی پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} و دعوت مبارک امام مهدی^{علیه‌السلام} هر دو با هدفِ نهادینه کردن ارزش‌های والای اخلاقی صورت گرفته است. همین مسئله به‌خوبی نشان می‌دهد که گفتن و شنیدن آموزه‌های اخلاقی اهل‌بیت و سیرهٔ اخلاقی آن‌ها چه ضرورت و اهمیتی دارد.

طبیعتاً صحبت از این اخلاق الهی با دو انگیزهٔ تبلیغی و تعلیمی یا آموزشی صورت می‌گیرد؛ زیرا از سویی، سیرهٔ اخلاقی فرستادگان بزرگ‌ترین دلیل حقانیت آن‌هاست؛ سید احمدالحسن^{علیه‌السلام} می‌فرماید:

۱- سید احمدالحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۴، س ۳۱۲.

۲- در برخی از روایات، تکمیل شدن حلقهٔ ۳۱۳ نفرهٔ یاران قائم^{علیه‌السلام}، شرط تحقق قیام او عنوان شده است.

۳- سید احمدالحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۶، س ۶۳۹.

«بزرگ‌ترین دلیل بر صدق و راست‌گویی پیامبران، رفتار و سیرهٔ مبارک آنان و اخلاق پاکشان است؛ از کوزه همان برون تراود که در اوست.»^۱

این از یک‌سو، و از سویی دیگر بر مؤمنین هم واجب است که آموزه‌های اخلاقی امام خود و سیرهٔ معطر وی^۲ را فراگرفته و به آن آراسته شوند؛ سید احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید:

«سَبِّ و دشنام از اخلاق ما نیست و از خداوند درخواست می‌نمایم که بر من مَتَّ نهد و مرا در زمرهٔ کسانی قرار دهد که بدی‌کنندگان نسبت به خودشان را می‌بخشایند و به خداوند پناه می‌برم از اینکه مرا ستمکار بدبخت گرداند.

من برادران و خواهران مؤمن را از اخلاق ناپسند نهی نموده‌ام؛ اخلاق ناپسندی که در وهلهٔ اول برای خودشان بد است و در وهلهٔ دوم برای اسلامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده، چون [رفتار] آن‌ها به حساب او گذاشته می‌شود. و از آن‌ها خواسته‌ام که خود را به اخلاق قرآن بیاریند. بسیاری از آن‌ها می‌دانند که من چقدر از آن‌ها درخواست کرده‌ام برخی سوره‌هایی که اخلاق الهی را تبیین می‌کند بخوانند و به آن عمل کنند. مسخره کردن، سَبِّ و شتم، به لقب زشت خواندن، متعرض آبروی مردم شدن و هر اخلاقی که رضایت خدا در آن نباشد، به‌طور قطع از نظر ما مردود است و ما آن را نمی‌پذیریم و راضی نیستیم که احدی از مردان و زنان مؤمن به آن متخلّق گردد.»^۳

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«پیامبران و اوصیا علیهم السلام برای اصلاح مردم و گسترش اخلاق خوش‌بین مردم آمده‌اند.

۱- ضرب المثل عربی: کل إناء بالذی فیه ینضح (مترجم).

۲- روشنگری از دعوت‌های فرستادگان، ج ۱، روشنگری از دعوت ابراهیم و نوح.

۳- شاید بی‌راه نباشد، اگر بگوییم: آنچه در رابطه با سیره و رفتار سید احمدالحسن علیه السلام نقل شده هم همچون گفتار او، نه‌ری است که ما باید از آن بنویسیم.

۴- سید احمدالحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۴، س ۳۰۹.

کسی که می‌گوید من از شیعیان محمد و آل محمد علیهم السلام هستم، باید به اخلاق آن‌ها آراسته گردد و با خانواده‌اش و مردم خوش‌رفتاری پیشه کند.»^۱

در عین حال، این دو انگیزه تبلیغی و آموزشی از یکدیگر جدا نبوده و با هم ارتباط تنگاتنگی دارند؛ زیرا آموختن سیره اخلاقی فرستاده الهی و عمل به آن توسط مؤمنین، خودش دلیلی است که حقانیت فرستاده را هم به روشنی اثبات می‌کند؛ در این خصوص سید احمد الحسن علیه السلام می‌نویسد:

«حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكْدًا كَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾ (و زمین پاک، گیاهش به‌اذن پروردگارش بیرون می‌آید؛ و از زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی‌سود بیرون نمی‌آید؛ برای گروهی که سپاس‌گزارند این گونه نشانه‌ها را بیان می‌کنیم).^۲

ای دوستانی که از این صفحه مبارک بازدید می‌کنید، از این آیه مبارک حکمتی مبارک، قرآنی و الهی بگیرید: «آن‌ها را از میوه‌هایشان می‌شناسید.»

چه بسا بگویی من انسانی ساده‌دل هستم و نمی‌توانم تشخیص بدهم آیا احمد الحسن حق است و این افرادی که با او دشمنی می‌کنند باطل و پیشوایان گمراهی‌اند! اما قرآن به سادگی به شما می‌فرماید: به میوه نگاه کن؛ زیرا میوه، نوع درخت را به تو می‌شناساند؛ حتی اگر متخصص شناخت انواع درخت‌ها با توجه به شاخه‌ها یا برگ‌هایشان نباشی. کیست که نتواند درخت سیب را بشناسد وقتی ببیند سیب از شاخه‌های آن درخت آویزان است؟! همین‌طور در خصوص درختی که میوه سَمّی یا تلخ می‌دهد؛ شما وقتی به میوه‌اش

۱- سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۶، س ۵۸۷.

۲. اعراف، ۵۸.

نگاه می‌کنی درخت را از روی میوه‌اش خواهی شناخت. ﴿كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾ (برای گروهی که سپاس‌گزارند این‌گونه نشانه‌ها را بیان می‌کنیم). «آن‌ها را از میوه‌هایشان می‌شناسید.» امام صالح، علمی پاک و مبارک نتیجه می‌دهد، و نتیجه پایبند بودن به علم او، پدید آمدن بندگان صالحی است که از سر حکمت سخن می‌گویند. اما امامان آتش - که شیطان آن‌ها را خوار و سبک نموده است و آن‌ها از او پیروی کرده‌اند - سخنی سفیهانه و فاسد نتیجه می‌دهند و در نتیجه پیروانی پدید می‌آورند که با زبان شیطان سخن می‌گویند؛ ناسزا، دشنام و سخن زشت و قبیح، فحش، دروغ و افترا! «آن‌ها را از میوه‌هایشان می‌شناسید.» زمین پاک، گیاه پاک و میوه پاک نتیجه می‌دهد و زمین ناپاک، میوه خبیث. منظور از زمین، امامی است که یاران و پیروانش را با توجه به علم و طرح و برنامه‌ای که ارائه می‌دهد تربیت می‌کند؛ پس امام هدایت را از طرح و برنامه و میوه‌ای که نتیجه می‌دهد می‌شناسی: ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ (و زمین پاک، گیاهش به‌اذن پروردگارش بیرون می‌آید). و امام گمراهی را نیز می‌توانی از طرح و برنامه و میوه‌ای که نتیجه می‌دهد بشناسی؛ به‌خصوص وقتی چیزی وجود دارد که به‌روشنی بیان می‌کند آن امام و طرح و برنامه فاسدش، سبب به بار آمدن این میوه فاسد بوده است.»^۱

و در جایی دیگر می‌نویسد:

«باید خود را به اخلاق قرآن بیاراییم و پس از عمل به آن، آن را در جامعه نشر دهیم؛ زیرا کسی که مردم را به مکارم اخلاق دعوت می‌کند درحالی که خود بر آن‌ها منطبق نباشد، هیچ تأثیری بر دیگران نخواهد داشت، و حتی چه بسا نتیجه عکس حاصل کند. از اهل بیت علیهم‌السلام به این معنا روایت شده است: «برای ما دعوت‌کنندگانی خاموش باشید»؛

یعنی با علم، عمل و سیره حسنه در بین مردم، و نه فقط با گفتار؛ و این خودش ابزار بیان بوده و دعوت اساسی همین است.

در کتاب کریم آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا سخنانی بر زبان می‌رانید که به کارشان نمی‌بندید؟ * بر خداوند سخت ناپسند است که بگویید و به‌جای نیاورید!). اخلاق قرآن، از قرآن و اهل قرآن - محمد و آل محمد ﷺ - برگرفته می‌شود و به شکر خداوند که از آن‌ها در قالب حدیث، دعا و تفسیر در این باب بسیار آمده است، و این ثروت، اخلاق عظیمی است که پایانی ندارد.^۱

تا اینجا درباره ضرورت و اهمیت صحبت از سیره اخلاقی معصوم و هدف از آن صحبت کردیم.

دربارهٔ این کتاب:

تا پیش از ایمان به دعوت مبارک مهدوی - باوجود آنکه مطالب بسیاری را دربارهٔ اخلاق آل محمد علیهم السلام خوانده و شنیده بودیم اما - آنچنان درکی از اخلاق آل محمد علیهم السلام نداشتیم. با ایمان به دعوت مبارک مهدوی و ملاحظهٔ سیرهٔ اخلاقی سید احمد الحسن علیه السلام آن اخلاق والا را به شکل عینی و ملموس درک کردیم؛ اخلاقی که برای ما عجیب و غریب است، اما اگر به دیدهٔ تأمل بنگریم چندان جای تعجبی هم وجود ندارد و چنان که پیش تر هم گفتیم انتظار می رود همهٔ ما به آن آراسته شویم؛ «دکتر شیخ ناظم عقیلی» می فرماید:

«من و هرکسی که با سید احمد الحسن علیه السلام معاشرت داشته این را می داند که سید احمد الحسن علیه السلام شخصیتی بسیار عجیب است. البته تعجبی هم ندارد و انسان باید چنین باشد.»^۱

اما طبیعتاً توصیف اخلاق و منش امامی از آل محمد علیهم السلام، توسط فردی غیر از خود آن ها کاری نشدنی است؛ زیرا مقام و افق پرواز آنان به دور از دسترس ماست و ما قادر به احاطه بر آنان نیستیم؛ به همین خاطر هم هرچقدر که بخواهیم آن ها را مدح و ستایش کنیم، ناخواسته آن ها را نکوهش کرده و این گونه در حق آن ها ظلم روا داشته ایم؛ در این خصوص «دکتر شیخ ناظم عقیلی» و «شیخ حبیب سعیدی» دو تن از نمایندگان سید احمد الحسن علیه السلام می فرمایند:

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، پرسش و پاسخ های پس از اتمام سخنرانی در گروه تلگرامی «الدعوة المهدویة» با موضوع: انسان در مسیر جست و جوی کمال.

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«وقتی ما این جزئیات را برای کسی تعریف می‌کنیم، مثلاً وقتی شما بخواهید یک شمشیر را توصیف کنید، اگر بگویید این شمشیر مثل یک عصا تیز است به آن ظلم می‌کنید. در این باره یک بیت شعر وجود دارد که من آن را فراموش کرده‌ام [اما مضمون آن همین است]؛ وقتی بگویید یک شمشیر مانند یک عصا تیز است و تیزی آن را با یک عصا مقایسه کنید به شمشیر ظلم کرده‌اید. اصلاً شمشیر با این چیزها توصیف نمی‌شود. وقتی انسان به حقایق درون سید احمد الحسن علیه السلام پی ببرد می‌فهمد که حتی، اگر تلاش کنیم تا او را با همه این موضوعات توصیف کنیم باز هم به او ظلم کرده‌ایم. سید احمد الحسن علیه السلام از این توصیف‌ها خیلی برتر است.»^۱

شیخ حبیب سعیدی:

«من با نقل بخشی از آنچه درک کرده‌ام در حق سید و مولا و ولی نعمت خودم سید احمد الحسن علیه السلام جفا نموده‌ام؛ زیرا من نمی‌توانم [حتی] یکی از انصار ایشان و بلکه کوچک‌ترین انصار ایشان را توصیف کنم! پس چگونه بتوانم همه یا برخی از ویژگی‌های او را توصیف کنم؟! از خداوند سبحان و از ایشان علیه السلام عذرخواهم، چون در موارد بسیاری به او ظلم کردم. یا [بدین خاطر که ممکن است من] به تصور اینکه ایشان را با کلمات زائیده بیان و جهل خودم ستایش می‌کنم، در واقع او را نکوهش کنم، و دست‌کم ستایشی که در خور اوست نباشد. و من چه باشم و چه ارزشی داشته باشم که نام ایشان را بر زبان بیاورم و سپس بیایم و از ویژگی‌ها و شخصیت ایشان علیه السلام صحبت کنم؟! من توان توصیف یکی از انصار ایشان را هم ندارم، چه رسد به خود ایشان. و بلکه من سزاوار این نیستم که نام‌های آن‌ها را

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

تلفظ کنم، پس چگونه سزاوار باشم که یکی از اوصیای محمد و آل محمد علیهم السلام را توصیف کنم؟ کسی که امید و آرزوی محمد و آل محمد علیهم السلام و برافرازنده پرچم آن‌هاست که همان پرچم خداوند سبحان است و نماینده خداوند و باب خداوند سبحان است.»^۱

به همین خاطر هرگز ادعا نمی‌کنیم که این مجموعه قرار است حق مطلب را ادا کند، بلکه همه آنچه در این مجموعه خاطرات گردآوری شده، همچون نمی از باران و قطره‌ای از دریاست که صرفاً برای آشنایی بیشتر هم‌وطنان عزیزمان با سیره و روش سید **احمدالحسن علیه السلام** و اخلاق او گردآوری شده، و در این بین دل‌خوش به آنیم که ما صرفاً شنونده و نقل‌کننده این مجموعه بودیم؛ نقل‌کننده از پاکانی که از همان روزهای ابتدایی^۲

1 - <https://youtu.be/6YpFpzIFyOw>

۲- به‌عنوان نمونه دکتر شیخ ناظم عقیلی خاطرات خود از همراهی با سید احمدالحسن علیه السلام را این‌گونه شروع می‌کند:

(من شیخ ناظم العقیلی، اهل عراق، استان میسان، و از طلاب حوزه علمیه در نجف اشرف، هنگام آغاز دعوت مبارک یمانی در سال ۲۰۰۲م [۱۳۸۱ش] در شهر نجف و در منطقه نصر (حی‌النصر) سکونت داشتم، و از اولین مؤمنان به این دعوت بودم، الحمدلله و المنة، و از خداوند می‌خواهم که مرا ثابت‌قدم قرار داده و عاقبتم را بر ولایت و یاری امام مهدی علیه السلام و فرزندش و وصی و فرستاده‌اش سید احمدالحسن علیه السلام ختم کند. همانا او شنوا و اجابت‌کننده است.

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: «**خداوند بنده‌ای را رحمت کند که امر ما را زنده می‌کند.**» به ایشان عرض کردم: امر شما چگونه زنده می‌شود؟ ایشان فرمود: «**علوم ما را بیاموزند و آن را به مردم آموزش دهند؛ زیرا اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند.**» عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵.

از این رو و نیز از باب خیرخواهی و صلاح و هدایت مردم، و افزایش معرفت و شناخت مؤمنین، اندکی از آن چیزی را که از سید احمدالحسن علیه السلام -وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام و یمانی موعود- شناختم، می‌نگارم. دکتر شیخ ناظم العقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

<https://almahdyoon.com/main/acknowledgment/>

دعوت مبارک مهدوی در کنار^۱ سید احمد الحسن علیه السلام و شاهد گفتار و رفتار او بوده و برخی از آن‌ها در مواضع متعدد و به مناسبت‌های مختلف توسط او به عنوان امین و مورد اعتماد او معرفی شده‌اند؛ همچون «دکتر شیخ ناظم عقیلی» و «دکتر شیخ علاء سالم».^۲

خاطرات و پندهای نقل شده به تفکیک راوی و به ترتیب تعداد به شرح زیر است:

شیخ حبیب سعیدی، ۷۸ خاطره؛

کتب و آثار امام، ۷۰ مطلب؛

دکتر شیخ ناظم عقیلی، ۳۲ خاطره؛

مهندس حسین منصوری، ۲۶ خاطره؛

دکتر علاء سالم، ۲۵ خاطره؛

صفا عوادی، ۱۵ خاطره؛

بدر بدری، ۱۴ خاطره؛

دکتر عادل سعیدی، ۷ خاطره؛

دکتر سید واثق حسینی، ۶ خاطره؛

شیخ شجاع محمدآوی، ۵ خاطره؛

مهندس ابونوح انصاری، ۵ خاطره؛

۱- شاید بتوان گفت یکی دیگر از دروسی که می‌توان از این مجموعه خاطرات آموخت، نحوه برخورد با معصوم و ادب همراهی با اوست.

۲- خوب است به این نکته هم اشاره کنیم عزیزانی مثل شیخ حبیب سعیدی و دکتر علاء سالم -که بخش قابل توجهی از این خاطرات توسط آن‌ها نقل شده- خاطراتشان از همراهی با سید احمد الحسن علیه السلام را با دقت و وسواس زیادی نقل می‌کنند؛ در بسیاری از موارد می‌بینیم که آن‌ها خاطرات را از قبل نوشته و به‌هنگام نقل، از روی آن می‌خوانند. علاوه بر آن، مثلاً شیخ حبیب سعیدی در بسیاری از خاطرات از عباراتی چون: «نقل به مضمون» یا «آن‌طور که من می‌فهمم» استفاده می‌کند و همین گویای دقت و احتیاط او در نقل خاطرات است. این‌ها همه با صرف نظر از این است که سفراء و نمایندگان معصوم از عصمت تبلیغی هم برخوردار بوده و در نقل آموزه‌های معصوم عمداً یا سهواً اشتباه نمی‌کنند (رجوع کنید به: دکتر شیخ ناظم عقیلی، القيمة الذاتية للنص الديني، ص ۳۳۱-۳۴۰).

شیخ حازم مختار، ۴ خاطره؛
دکتر زکی صبیح‌حوی، ۳ خاطره؛
دکتر شیخ عبدالعالی منصوری، ۳ خاطره؛
شیخ حسن جبر، ۳ خاطره؛
علی آل‌محسن، ۳ خاطره؛
شیخ رمضان منصوری، ۲ خاطره؛
شیخ سلمان عوادی، ۲ خاطره؛
دکتر شیخ صادق محمدی، ۱ خاطره؛
مهندس حیدر عثمان، ۱ خاطره؛
شیخ جهاد اسدی، ۱ خاطره؛
سید طالب صافی، ۱ خاطره؛
شیخ احمد خالدی، ۱ خاطره؛
شیخ حبیب مختار، ۱ خاطره؛
شیخ غسان محمدی، ۱ خاطره.
شیخ محمد قطرانی، ۱ خاطره؛
ابوعلی غانمی، ۱ خاطره؛
بارق محمدی، ۱ خاطره.^۱

لازم به ذکر است تمامی خاطرات به شکل مستقیم و بی‌واسطه از آثار گفتاری یا نوشتاری افرادی که نامشان برده شد نقل شده است. اکثر قریب به اتفاق آن‌ها از سایت رسمی دعوت یمانی یا بیانات نمایندگان رسمی سید احمدالحسن رحمته‌الله برگرفته شده و تعدادی هم از برنامه‌های شبکه تلویزیونی «المنقذ العالمی» یا نوشته‌ها و گفته‌های راویان استخراج شده است.

خاطرات و پندهای نقل شده، شواهد و قرائنی (مؤیداتی) از قرآن و روایات و بیانات سید احمدالحسن علیه السلام دارند، و به قول معروف صحتِ مضمون به صحت صدور آن شهادت می‌دهد. علاوه بر این، برخی از خاطرات از چند طریق جداگانه و توسط چند نفر نقل شده^۱. با این حال لازم است بر این نکته هم تأکید کنیم که این اثر صرفاً مجموعه خاطرات اخلاقی است که با انگیزهٔ تبلیغی و آموزشی گردآوری شده و آموزه‌های عقیدتی، شرعی و اداری تنها توسط سید احمدالحسن علیه السلام و دفتر مبارک او بیان می‌شود.

ترجمهٔ پندها و خاطرات چندمرتبه با دقت بازبینی شده و تلاش زیادی شده تا دو اصل: «دقت در ترجمه» و «روان بودن» مدنظر قرار گیرد؛ با این همه ادعا نمی‌کنیم که ترجمه‌ها به کلی خالی از عیب و نقص است.

در پایان از همهٔ عزیزانی که این حقیر را در گردآوری این مجموعه به شکل‌های گوناگون همراهی و یاری کردند قدردانی می‌کنم و برای آن‌ها بهترین‌ها را از خداوند بلندمرتبه خواستارم؛ بی‌تردید اگر ممکن بود از آن‌ها نام می‌بردم.

از خداوند می‌خواهیم که به ظلمت ما نگاه نکند و به برکت نفس پاکِ راویان این خاطرات، این مجموعه را برای جویندگان راه حقیقت سودمند قرار دهد.

والحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الائمه والمهدیین

«محمد رضا عطوف»

قم المقدسة

اول ذی القعدة ۱۴۴۴ هـ ق؛ برابر با سالروز ولادت سید احمدالحسن علیه السلام

۱- همچون رد نکردن دست سائل، توجه به یتیمان و فقیران و بیوه‌زنان، خدمت به انصار، نشستن در انتهای مجلس، کم‌خواب و کم‌خوراک بودن، توسم و... .

۲- خاطرات مشابهی که توسط چند نفر یا توسط یک نفر در چند جا نقل شده، با ذکر تمامی موارد نقل شده است.

عبادت و ارتباط با خداوند

تمام هم و غم او خداوند بود

شیخ حبیب سعیدی:

«سید احمد الحسن رحمته الله، خداوند را بزرگ می‌داشت و به‌شدت از خداوند ترسان بود. شاید گاهی اوقات یکی از برادران سخنی می‌گفت که با شوخی و مزاح اندکی همراه بود اما درباره خداوند و اسم خداوند بود، پس ایشان او را نهیب می‌زد و به‌شدت از این کار نهی می‌کرد و بر او سخت می‌گرفت و به او می‌گفت: **آیا تو از مکر خدا در امان هستی؟** مشغولیت همیشگی او خداوند سبحان بود. در حقیقت او به خداوند سبحان و متعال دعوت می‌کرد. و تمام هم و غم او [خداوند بود] همان‌طور که خود او می‌فرماید تمام هم و غم و تلاش ولی خدا این است که مردم را به‌سوی خداوند سبحان و متعال رهنمون سازد. یا همان‌طور که ایشان می‌گوید: **به واسطه ولی خدا به‌سوی خداوند سبحان و متعال هجرت کنید.** و در حقیقت، تنها از برکت تعلیم و آموزش او بود که ما خداوند سبحان را شناختیم. و تنها از طریق او بود که محمد و علی علیهما السلام و فرزندان آن‌ها و پیامبران و فرستادگان علیهم السلام را با معرفت و شناختی که اکنون داریم شناختیم. و از طریق ایشان به قسمتی از مقام و مرتبه اولیای خداوند پی بردیم. و در رابطه با ذات و کنه خداوند اندکی از ایشان آموختیم.»^۱

هدف و هم‌وغم خود را دولت عدل الهی قرار ندهید

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«کارهای سید احمدالحسن رحمته الله علیه برایمان تعجب‌انگیز بود؛ چون ما در جامعه‌ای متفاوت تربیت شده بودیم، حتی در حوزه هم از اطرافیان یاد گرفته بودیم که باید شأنیت را رعایت کرد و فرد معمم باید زیّ طلبگی^۱ را رعایت کند و در هر کاری دخالت نکند. این‌ها از ابلیس بود. ولی وقتی سید احمدالحسن رحمته الله علیه آمد، به خدای علی عظیم و به رسول کریم صلی الله علیه و آله سوگند، (این را در برابر مردمی که انصار نبودند هم شهادت دادم و اکنون هم به آن شهادت می‌دهم که) قبل از سید احمدالحسن رحمته الله علیه دین در یک وادی و ما در وادی دیگری بودیم؛ اخلاق در یک وادی و ما در وادی دیگری بودیم؛ سیره اهل بیت و روش اهل بیت در یک وادی و ما در وادی دیگری بودیم. سید احمدالحسن رحمته الله علیه دین حقیقی، تواضع حقیقی، اخلاق حقیقی اهل بیت علیهم السلام و نحوه نادیده گرفتن منیت و مبارزه با آن را به ما یاد داد.

شما اگر در حوزه بوده باشید می‌دانید غالباً طلاب سعی می‌کنند فقط خودشان را کامل کنند، بیشترشان چنین‌اند. اکثر آن‌ها به دنبال کمال خود هستند تا فردا مجتهد یا مؤلف یا خطیب و سخنور مشهوری بشوند، ولی سید احمدالحسن رحمته الله علیه این‌طور نبود و این را قبول نداشت. حتی در رابطه با فتح الهی و دولت عدل الهی که به ما وعده داده شده و حتماً هم اتفاق خواهد افتاد، ایشان می‌فرمود:

هدف و هم‌وغم خود را دولت عدل الهی قرار ندهید، که مثلاً هدف‌تان تمکین باشد، نه‌خیر! بلکه هدف‌تان را خداوند سبحان و رضایت او قرار دهید. وجه الله را طلب کنید. حتی در برابر

زحمات و تلاش‌هایتان هم از خدا دولت عدل الهی را نخواهید. بلکه بگویید ای خدا حتی، اگر هیچ‌چیزی هم به ما ندادی ما کار را برای رضای تو و وجه تو انجام داده‌ایم و تمرکزمان را روی چیز دیگری نگذاشته‌ایم.

او علیه السلام ما را بر این روش تربیت نموده که در ازای کارهایی که انجام می‌دهیم چیزی از خداوند سبхан طلب نکنیم. هرگز نباید چنین باشیم! حتی در برابر وعده‌هایی که خداوند سبхан به ما داده است. سید علیه السلام می‌فرماید: درست است که ما نسل موعودیم و دولت عدل الهی هم برقرار خواهد شد، ولی این نباید تنها هدف شما باشد؛ نه به هیچ‌وجه! بلکه هدف ما باید کار برای رضایت خداوند باشد و بس. باید مانند سیره و روش امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار کنیم که فرموده بود: **خدایا من نه از ترس آتش تو را عبادت می‌کنم و نه به طمع بهشت؛ بلکه تو را لایق و شایسته عبادت یافته و به این خاطر تو را می‌پرستم.**^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

کسی که خدا را می‌خواهد هیچ‌یک از این‌ها را نمی‌خواهد

شیخ حبیب سعیدی:

«همواره این ماجرا را برای برادران نقل کرده و می‌کنم. شاید دیدار سوم «سید حمای» با سید احمدالحسن علیه‌السلام بود. دیدار در ناصریه بود. بعد از دیدار و پس از آنکه نمازظهر را در میان ما اقامه فرمود، بین دو نماز نشست و با کلامی اندوهناک فرمود:

«چه می‌خواهید؟ آیا می‌خواهید از سیصد و سیزده نفر باشید؟»

بعضی از ما خواستند بگویند: بله، همین را می‌خواهیم.

سپس فرمود: «آیا می‌خواهید از دوازده نقیب باشید؟» سپس اندکی ساکت شد و فرمود: «کسی که خدا را می‌خواهد هیچ‌یک از این‌ها را نمی‌خواهد.»

بسیار مهم است که در یاری خلیفه خداوند اخلاص داشته باشیم. بسیار مهم است که خواسته‌ها و نیت‌های ما همان باشد که خداوند می‌خواهد نه هیچ‌چیز دیگر. [به‌همین خاطر] فرمود: «کسی که خدا را می‌خواهد هیچ‌یک از این‌ها را نمی‌خواهد.»

انشاءالله شما کلمات سید احمدالحسن علیه‌السلام را با روح و جانتان درک و حفظ نموده‌اید که می‌فرماید: «خدا را شکر که مرا این‌گونه قرار نداد که طالب امامت باشم، بلکه امامت را به‌گونه‌ای قرار داد که طالب من باشد.»

امامت مرتبه بسیار والایی است و خداوند خواست که او به این مرتبه برسد، اما او آن را طلب نکرد، بلکه ایشان علیه‌السلام کلام دیگری دارند و می‌فرمایند: «حتی رضایت خدا را هم طلب نکرده‌ام» نه اینکه رضایت خدا را نمی‌خواهم، بلکه آن را طلب نکرده‌ام. و مضمون کلام

او ﷺ این است که همه آنچه می‌خواهم این است که در پیشگاه خداوند بایستم و او هرطور که می‌خواهد مرا به کار بگیرد.

آری، فرمود: «کسی که خدا را می‌خواهد هیچ‌یک از این‌ها را نمی‌خواهد.»

پس بسیار مهم است که اعمالمان خالصانه برای خداوند باشد و چیز دیگری برایمان مهم نباشد.»^۱

۱- از سخنرانی شیخ حبیب سعیدی در موقعیت‌های مختلف حضوری و مجازی؛ ازجمله: در مکتب مبارک، به نقل از علی آل‌محسن.

کسی که از حقیقت آگاه است نمی‌تواند بگوید: ...

سید احمد الحسن علیه السلام:

«کسی که از حقیقت آگاه است نمی‌تواند بگوید: خدایا! به من بده، مرا شفا بده، برای من چنین کن، فلان چیز را می‌خواهم، فلان چیز را نمی‌خواهم و... . فقط می‌تواند در پیشگاه خداوند بایستد، به این امید که خداوند بر او لطف نماید و او را در هر آنچه خواست و مشیتش است، به کار گیرد.

تا کی باید به خودمان نگاه کنیم؟ به خدا سوگند، اگر خداوند سبحان مرا از اول تا آخر روزگار به کار گیرد سپس وارد آتشم کند، با من به احسان و نیکی رفتار کرده است؛ و چه احسانی بالاتر از اینکه مرا حتی برای یک لحظه به کار بگیرد! ما باید فقط نسبت به یک چیز اهتمام ورزیم و آن، اینکه این منیتی را که تقریباً هیچ‌وقت از ما جدا نمی‌شود، از صفحهٔ سیاه وجود خویش بزداییم.»^۱

چه می‌خواهیم؟! آخرت؟ بهشت؟ جاودانگی؟

«پرسش:

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم صل على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين الأئمة والمهدين وسلم تسليمًا.

سلام بر تو ای مولا و آقای من و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام! سلام بر تو ای نبی خدا، سلام بر تو ای کسی که با فضلش به مردم روزی می‌رساند، سلام بر تو ای کسی که اگر نبود زمین با اهلش ویران می‌شد، سلام بر تو ای فداشدهٔ عیسی علیه السلام، سلام بر تو ای فرزند نبی مصطفی و فرزند علی مرتضی و فرزند فاطمه زهرا! ای مولای من و مالک بندگی‌ام! از گناهانی که چهره‌ام را نزد تو سیاه کرده است به درگاه خدا استغفار و توبه می‌کنم. چه گناهی بالاتر از کوتاهی در حق تو! پس مرا ببخشای.

آقای من، ای یوسف آل محمد! مولای من، خداوند به من رؤیایی نشان داد و شما در آن رؤیا با من سخن می‌گفتی. به من چیزی فرمودی که معنایش چنین بود: «با نعمت‌هایی بر تو منت نهادیم! و به تو رؤیاهایی را نشان دادیم همان‌گونه که به مؤمنین نشان دادیم، از منیت رها شو.»

آقا و مولای من! می‌دانم که کسی روی این زمین وجود ندارد که بیشتر از من بر آقايش جرئت و جسارت ورزیده باشد و گناهکارتر از من وجود ندارد و من سزاوار این نیستم که با تو سخن بگویم، مولای من. ولی همواره از خدا خواستارم که مرا ببخشی و از خدای متعال می‌خواهم که به من قلبی سالم ببخشد و مرا از پیروان خالص و خادمان مطیعت قرار دهد.

مولای من، از شما خواهش می‌کنم [که به من بگوئید: چگونه از منیت رها شوم؟

ای مولای من! به تو توسل می‌جویم که کنیزت را ببخشی و از او بگذری، که او مولایی به غیر از شما ندارد. مولای من، ای مولای من، تو مولایی و من بنده و آیا شایسته است که بنده جز از مولا انتظار ترحم داشته باشد؟ والحمد لله وحده، وحده، وحده.

پاسخ سید احمد الحسن علیه السلام:

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.

انسان وقتی از منیت رها می‌شود که خودش را نبیند و پیش از هرچیز، و همراه هرچیز و پس از هرچیز، فقط پروردگارش را ببیند. همواره باید متوجه شیطان و شری که در درون ماست، باشیم و باید هرچه در توان داریم برای کشتن آن به کار ببریم. دشمن‌ترین دشمن ما، نفس خود ماست. این نفس است که بدون حیا و با صدای بلند فریاد برمی‌آورد، تا ثابت کند که در برابر خداوند سبحان و متعال وجود دارد. چه بسا اگر انسان در این جهت حرکت کند و مراقبه داشته باشد و با دشمنش، بلکه سخت‌ترین دشمنش، یعنی نفس خودش بجنگد به آن میزان معرفت که خدا برای انسان می‌خواهد خواهد رسید.

اما اگر طالب همه حق باشید، پس حقیقت را به شما می‌گویم: ما باید از آنچه در آن هستیم، خجالت‌زده باشیم؛ ما چه می‌خواهیم؟ آخرت را می‌خواهیم، بهشت را می‌خواهیم، بقا و جاودانگی و کمال و... و... را می‌خواهیم. ولی کیست از ما که از گرم خداوند حیا کند؟ و آنگاه که به وجود خود بنگرد، نخواهد و راضی نشود که در برابر خداوند سبحان، وجود

داشته باشد؟ و بقا و جاودانگی را انتخاب نکند و حتی به دنبال آخرت و بهشت هم نباشد، بلکه به خاطر شرم و حیاء از خداوند خواهان فنا و نیستی باشد؟»^۱

از او بهشت یا رضایتش یا چیز دیگری نمی‌خواهم

«سؤال:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

آقای ما، سوگند به قرابت و نزدیکی‌ات با رسول خدا ﷺ خودت را به من بشناسان.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

فرستنده: Ahmed Saad

پاسخ سید احمد الحسن:

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم
تسليماً.

بنده‌ای مسکین که امید به رحمت پروردگارم دارم، همان‌گونه که شما امید دارید و خادمی
که در باب و پیشگاه خدا ایستاده‌ام. از او بهشت یا رضایتش یا هیچ‌چیز [دیگری] نمی‌خواهم
فقط خدمتگزاری هستم که منتظرم تا فرمانم دهد. اگر از من بپرسی پس چه می‌خواهی؟
به تو خواهم گفت او چه می‌خواهد؟ و اگر او مرا در طول روزگاران برای خدمتش به کار
بگیرد و سپس وارد آتشم کند، به عدالت و حکمت رفتار کرده و حتی با من به نیکی رفتار
کرده است و من در حق او گنهکار و مقصر بودم.

این را از روی مبالغه یا فقط به عنوان سخنی که بر زبان جاری می شود، نمی گویم بلکه حقیقتی است که نفس من بر آن استوار و پایدار است. این، احمدالحسن است.»^۱

او از دعوت خارج شد، چون می‌خواست از ۳۱۳ نفر باشد!

دکتر شیخ عبدالعالی منصوری:

«می‌دانید که خداوند سبحان نعمت را از هیچ‌کسی نمی‌گیرد، خداوند بسیار بخشنده است و امکان ندارد نعمت‌هایش را از کسی سلب کند.

قرآن می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ «این بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست.» (انفال، ۵۳)

یعنی خداوند را متهم نکن که تو را از دایره حق خارج ساخته، این طور نیست.

به یاد دارم برادران مؤمنی که قبل از ما به دعوت حق ایمان آوردند نقل می‌کردند و می‌گفتند که برخی از مردم وقتی به دعوت حق ایمان می‌آوردند، [پس از چندی] سید علیه السلام می‌پرسید: فلانی که به دعوت حق ایمان آورده بود کجاست؟ انصار می‌گفتند: نیست، نماند و [از دعوت] خارج شد.

چرا خارج شد و باقی نماند؟

[امام علیه السلام می‌فرمود: چون او تصمیم گرفت که از ۳۱۳ نفر باشد، و خداوند هم [متناسب با طلب و تصمیم این شخص] از او امتحانی گرفت که خارج از توانش بود.

آری، تو خودت را برای این امتحان آماده نکرده‌ای. اگر خودت را برای آن آماده نکرده‌ای [چنین مقاماتی را] آرزو نکن، تا زمانی که خودت را آماده نکرده‌ای و قادر به همراهی نیستی

طلب نکن، بگذار خداوند نعمتش را بر تو کامل کند و تو هم برای خداوند سجده کن و شکرگزار او باش، نه فقط به خاطر آنکه تو را در دعوت حق پذیرفته، بلکه به خاطر آنکه پذیرفته تا همراه با مؤمنین باشی؛ اینکه تو با مؤمنین باشی چیز کمی نیست. ممکن است اذیت شوی که آن‌ها از تو پیشی بگیرند؛ اما چه بسا خداوند [به برکت برادرانت،] اذیت را از تو دفع کند، [یعنی اذیت را از تو دفع کند] تا مبادا به برادران مؤمنت آسیبی برسد و آن‌ها اذیت شوند.

بنابراین، همین که در جامعهٔ ایمانی هستی باید خداوند را شکر کنی، نه اینکه جامعهٔ ایمانی را خراب کنی. تو باید شکرگزار خداوند باشی که پذیرفته تو یکی از افراد جامعهٔ ایمانی باشی. کلامی را نقل می‌کنم که یکی از برادران مؤمن برایم نقل کرد:

امام ما با آن عظمتش آرزو دارد که در بین این جامعهٔ ایمانی باشد، درحالی که وقتی به خودمان نگاه می‌کنیم، یکی در کنار دیگری است، و گمان می‌کنی یکدل اند، اما دل‌هایشان پراکنده است. و اگر توجه نداشته باشیم همین موجب سلب بسیاری از نعمت‌ها می‌شود، و بسیاری از امور و امتیازاتی را که باید به آن دست یابیم، از دست خواهیم داد.

امام علیه السلام می‌فرماید: **عمل کنید می‌خواهیم قدم‌هایتان را در آسمان هفتم ببینیم؛ پس کجاست آن قدم‌هایی که باید به شکل مثبت و در مسیر پیشرفت و... برداریم تا امام علیه السلام ببیند؟**^۱

او زندگی اش را از ذکر خدا پر کرده بود

سید واثق حسینی:

«روزی از روزها یکی از مؤمنین به رحمت خدا رفت. هنگامی که خبر درگذشت او به سید احمدالحسن علیه السلام رسید، ایشان پیامی منتشر کرد و در آن فرمود: «او زندگی اش را از یاد خدا پر کرده بود.»

من مدت زمانی را با این شخص زندگی کردم و همراهش بودم، او همواره و درهرحال مشغول تبلیغ دعوت حق بود، هنگامی که از خانه بیرون می رفت و با مردم برخورد داشت، در بازار، یا در اداره -آن مرحوم کارمند بود- هرکس را که می دید او را به دعوت الهی تبلیغ می کرد. صحبتی نداشت مگر ذکر امام مهدی علیه السلام و دعوت به پیروی از وصی او احمدالحسن علیه السلام و بشارت به او و بیان مسلک اهل بیت علیهم السلام و مسلک دیگری که نمایانگر حاکمیت مردم و... است.

بنابراین، به طور کلی تقوای الهی و ذکر خداوند، گاهی در ذکر خداوند و اطاعت از او و انجام عبادات و دوری از گناهان و ذکر و تسبیح و دعا و قرائت قرآن و... نمودار است، و گاه نیز تبلیغ به سوی دعوت الهی است، این نیز از تقوای خداست.»^۱

1 - <https://youtu.be/GzgDDfuwcoQ>

تاجایی که ارادهٔ انسان به پایان رسد و جز ارادهٔ خدا و عمل به آن باقی

نماند

سید احمدالحسن رحمۃ اللہ علیہ:

«به جا آوردن عبادات و دعا کردن، در مسیر مبارزه با منیت قرار دارد، ولی برای جنگ با منیت، فقط به عبادت و دعا اکتفا نکن؛ بلکه در این زمینه باید اخلاص وجود داشته باشد و باید خواست الهی بر خواست و ارادهٔ انسان مقدّم شود، تاجایی که ارادهٔ انسان به پایان خود برسد و برای آدمی چیزی جز ارادهٔ خداوند و عمل به آن باقی نماند.»^۱

اعمال، تنها براساس نیت‌ها سنجیده می‌شود

سید احمدالحسن رحمته الله:

«فعالیت برای دعوت، محدودیتی ندارد و هر انسانی می‌تواند هرطور صلاح و مناسب می‌داند عمل کند یا هر کاری که عمل به آن برایش امکان‌پذیر باشد، حتی اگر احمدالحسن آن را مناسب نداند؛ و این، به آن معنا نخواهد بود که این شخص مرتکب معصیتی شده یا آن شخص به هیچ حسنه‌ای دست نیافته است. اعمال تنها براساس نیت‌ها سنجیده می‌شود و خداوند در ورای همه قصدها و نیت‌هاست. آری، اگر بنده شخصی را به‌طور مشخص نهی کرده باشم باید از آن کار دست بردارد.»^۱

۱- بیک صفحه (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک)، ج ۱، ص ۲۷۶.

چه کوتاه است راه مهاجرت، که به چیزی جز نیت نیاز ندارد

سید احمد الحسن علیه السلام:

«اگر در طلب یقین و اطمینان هستی، توشه بگیر و به سوی خدای سبحان مهاجرت نما و از او مسئلت کن که تو را اجابت می کند. چقدر این توشه - که همان اخلاص برای خدای سبحان است - بر قلوب طاهر سبک است و چه کوتاه است راه مهاجرت، که به چیزی جز نیت نیاز ندارد؛ زیرا خداوند متعال از خلش دور نیست:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمَ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ما آدمی را آفریده و از وسوسه های نفس او آگاهیم، زیرا از رگ گردن به او نزدیک تریم). [ق، ۱۶] و چه آسان است که از او درخواست کنی و او کسی است که صداها بر حضرتش مشتبه نگردد و بخشش بسیارش جز جود و کرم بر او نیفزاید.

خداوند شما را بر هر خیری موفق بگرداند. آیا بر شما دشوار است که سجده کنی و سر برنداری تا اینکه پاسخ پروردگارت را بشنوی تا در آخرت و دنیا نجات یابی؟ آیا بر شما دشوار است که سه روز روزه بگیری و در شب هایش به درگاه خدا تضرع کنی تا شما را پاسخ گوید و حق را به شما بشناساند؟

خداوند شما را بر هر خیری موفق بگرداند. به خدا پناه ببر، که او را غاری محکم و نفوذناپذیر می یابی که کسی را که به او پناه ببرد ضایع نمی گرداند.^۱

۱ - سید احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه بر بستر امواج، ج ۶، ص ۵۸۴.

اجازه نمی‌داد چیزی روی قرآن بگذارند

شیخ حبیب سعیدی:

«ایشان علیه السلام حتی از جسم مادی قرآن کریم هم دفاع می‌کرد. مثلاً نمی‌پذیرفت کسی چیزی روی قرآن کریم بگذارد. این‌ها در عالم مادی بوده، در همین عالم جسمانی، هرگز قبول نمی‌کرد! آشفته می‌شد. گویی اتفاق مهمی افتاده است. نمی‌دانم چطور بگویم. ناراحت می‌شد. نه اینکه به سادگی و با تعارف عمل کند. اصلاً نمی‌پذیرفت که چیزی روی قرآن گذاشته شود. این در همین عالم مادی جسمانی بود. همچنین هرگز نمی‌پذیرفت کسی پاهایش را درحالی دراز کند که قرآن در برابر او باشد. هرگز نمی‌پذیرفت. به هیچ وجه. همواره با قرآن همراه بود. همیشه قرآن در جیب داشت. هرگاه می‌خواست درسی را شروع کند کتاب دیگری به‌جز قرآن کریم نمی‌آورد. حتی کتاب روایی هم نمی‌آورد. همیشه چنین بود. قرآن کریم را باز می‌کرد و صحبت می‌کرد. حتی وقتی در خطبه‌های نماز جمعه، خطبه می‌خواند یا درسی می‌داد یا کسی از او سؤال می‌پرسید به‌سراغ آیه قرآنی می‌رفت و قرآن کریم را باز می‌کرد و با آن شروع می‌کرد و با قرآن کریم هم حرف‌هایش را به پایان می‌برد. طوری که یک بار ایشان داشتند تفسیری را نقد می‌کردند. تفسیر «سید طباطبایی» بود، «تفسیر المیزان». به یاد دارم که در منزل پدر شیخ حازم در محله «نصر» نشسته بودیم. در دیدارهای ابتدایی تصور من بر این بود که برترین تفسیر قرآن کریم تفسیر سید طباطبایی است. برای من آن تفسیر، یک قله بود که هرگز نظیر نداشت. ایشان علیه السلام تفسیر طباطبایی

را در دست گرفت و فرمود: در این کتاب، تفسیر قرآن کریم هم هست، اما خالص برای خداوند نیست. در این کتاب، باطل هم وجود دارد و خداوند تنها حق را می‌پذیرد.»^۱

۱- گفت‌وگوی شیخ حبیب سعیدی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

<https://youtu.be/70vnxCYmWi8?si=oXaerU1NLGstnalQ>

یار جدایی ناپذیر قرآن

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«از روز اولی که او علیه السلام را شناختم تاکنون او همراه قرآن است، از قرآن جدا نمی‌شود و قرآن نیز از او جدا نمی‌گردد. در تلاوت آن و تدبر در معانی‌اش غوطه‌ور است و آن را تفسیر و تأویل می‌کند. شب را تا به صبح مشغول شرح و بیان و آموزش آن، همراه ما سپری می‌کند. همیشه ما را نسبت به حفظ و تلاوت قرآن و تدبر در آن و برگرفتن عبرت و حکمت از آیات و قصه‌هایش تشویق می‌کند و اینکه آن را به‌عنوان نماد و قانون و روش و جامه بگیریم.

تفسیر یا تأویل قرآن بر او دشوار نیست. گویی از دریایی می‌نوشد که فروکش نمی‌کند. برای هر سؤالی پاسخ آماده دارد. غواصی است که مرواریدهای قرآن را استخراج می‌کند و در بطن‌های آن تعمق می‌کند. گویی از صدها سال قبل، نزد او به امانت بوده است. او این‌چنین است؛ چیزی از قرآن بر او متشابه نیست، بلکه همه قرآن در هر لحظه نزد او محکم است.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾ (ولی این آیات روشنی است که در سینه صاحبان علم جای دارد؛ و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی‌کنند) [عنکبوت، ۴۹].^۱

۱ - دکتر شیخ ناظم عقلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

مثل چوب خشک بدون تحرک ایستاده بود

مهندس حسین منصوری:

«اما [در رابطه با] عبادتش! خدا را گواه می‌گیرم روزی او را در محرابش دیدم که با خداوند دعا و مناجات می‌کند و دستانش را مانند گدایانی که غذا می‌خواهند دراز کرده است.

وقتی ایشان علیه السلام برای نماز می‌ایستاد، یاد امام سجاد علیه السلام می‌افتادم که طبق روایت، مثل چوب خشک بدون تحرک ایستاده و فقط لباسش می‌جنبید!

و خدا گواه است که شبی روی پشت‌بام خانه یکی از انصار در نجف خوابیده بودیم، ایشان علیه السلام را بیدار کردم. دیدم بلافاصله صاف نشست، سرش را به آسمان بلند کرد مانند کسی که از وطنش جدا شده، سپس به سجده افتاد و گفت: «الحمد لله الذي ردّ روحي على بدني لأحمده و أعبده» (سپاس خدایی را که روحم را به بدنم بازگرداند تا حمدش گویم و عبادتش کنم) تاجایی که یقین کردم او در آسمان بوده و آسمان را دیدم که قبل از سجده‌اش، با روح او، در نزدیک بدنش به زمین هبوط کرد!«^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

میان من و خداوند یک سجده است

شیخ حبیب سعیدی:

«روشن است کسی که دعایش مستجاب شود، در پیشگاه خداوند جایگاه و آبرو دارد. امام رضا (علیه السلام) در توصیف معصوم و حجت خدا می فرماید: از صفات او این است که صاحب دعای مستجاب است؛ یعنی دعایش مستجاب می شود.

و این ویژگی در سید (علیه السلام) بسیار روشن بود، و بلکه کسی مثل او پیدا نمی شود و آن [ویژگی] را بسیار فراوان دیده ام، همچنین برادران انصار هم دیده اند. از جمله دعاهایی که خداوند برای او (علیه السلام) مستجاب و محقق کرد این بود: وقتی در آغاز دعوت مبارک بودیم برادران انصار مردم را با روش های زیادی تبلیغ می کردند، یکی از آن ها این بود که سوار خودروها می شدیم و پرچم ها را از داخل خودروها بالا می بردیم و روی خودروها میکروفون و بلندگو می گذاشتیم و برادران با قدرت شروع به تبلیغ می کردند و این آیه را با صدای بلند می خواندند:

﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ (بگو حق آمد و باطل رفت و باطل رفتنی - نابودشدنی - است). [اسراء، ۸۱]

همچنین فریاد می زدند و می گفتند:

«ای مردم! ای اهل نجف! امام مهدی (علیه السلام) فرستاده ای برای شما فرستاده که نامش احمد است، هرکس توضیح و اطلاعات بیشتری می خواهد به فلان مکان مراجعه کند.» پس خودروها پشت سر ما راه می افتادند و از هر سو ما را احاطه می کردند و شادمان بودند و سؤال می کردند، تا اینکه از شدت شلوغی خودروها، نزدیک بود حادثه ای رخ دهد. عموم مردم از ما استقبال می کردند. اما وقتی که تبلیغ به محل حوزه ها رسید برادرانمان را گرفتند و وقتی

برگشتیم به ما گفتند حوزه، فلانی و فلانی را دستگیر و خودروها را توقیف کرده است و آن‌ها را در فلان جا زندانی کرده است.

پس از بازگشت آنان [برادرانِ بازداشت‌شده] اوضاع بحرانی شد و بین ما و آنان [بازداشت‌کنندگان] تهدید پیش آمد، و وقتی شب شد به همراه سید علیه السلام نماز خواندیم. این ماجرا را در رابطه با استجابت دعای سید احمدالحسن علیه السلام تعریف می‌کنم. [پس از نماز] ایشان دعا نموده و گفت: «خداوندا، اگر می‌خواهی عبادت شوی دشمن را بر اینان مسلط نکن و اگر می‌خواهی عبادت نشوی که عبادت نمی‌شوی»، الحمدلله چند ساعتی از دعای ایشان نگذشته بود که به‌شکلی ناگهانی و غیرمنتظره آزاد شدند. یکی دیگر از حالات استجابت دعای ایشان وقتی بود که اشغالگران آمریکایی وارد عراق شدند و صدام سقوط کرد و او را دستگیر کردند. به‌هنگام سقوط و دستگیری صدام، سید علیه السلام فرمود: «خداوندا او را نمیران تا اینکه خواری دنیا را پیش از عذاب آخرت به او بچشانی» و واقعاً خداوند سبحان او را در دنیا و پیش چشم همگان خوار کرد.

ماجرای مربوط به استجابت دعای ایشان بسیار زیاد است؛ مثلاً یکی از جوانان بسیار بیمار بود و پزشکان از درمان او درمانده بودند، هیچ روشی برای درمان او نبود که امتحان نکرده باشند، پشتش خمیده بود و سال‌ها با این بیماری زندگی کرده بود. با چشم خود دیدم که سید علیه السلام آیات کوتاهی را بر او خواند، پس از مدتی از یکی از برادرانش جویای حال او شدم و مشخص شد به بهبودی کامل رسیده است، الحمدلله رب العالمین.

ایشان علیه السلام همواره می‌فرمود: میان من و خداوند سبحان یک سجده است، یک بار سجده می‌کنم. همچنین می‌فرمود: اینان یعنی [معممین و] شخصیت‌های دینی را چه می‌شود که به آنان می‌گوییم به خداوند سبحان پناه ببرید و نمی‌پذیرند، این‌ها ایمانشان کجاست؟ آن‌ها منکر خداوند سبحان‌اند.

همیشه می فرمود و همواره در جمع برادران انصار آن را تکرار می کرد و می گفت:

مگر من همیشه به شما نمی گویم بین من و خداوند سبحان یک سجده است و آنچه را که
می خواهم به من بدهد از او طلب می کنم؟

همچنین ایشان در بسیاری از بیانات خود می فرماید: «من شما را نفرین نمی کنم».

یعنی طبق برداشت من معنایش این است که، اگر نفریتان می کردم عذاب بر شما نازل
می شد، اما نفرین نمی کنم و موضوع را به خداوند وامی گذارم.»^۱

1 - <https://youtu.be/5N3AV6S3txs>

سرت را از سجده بردار!

شیخ حبیب سعیدی:

«فردی سر به سجده گذاشته بود و سید احمد الحسن علیه السلام هم نشسته بود. ما نمازمان را تمام کرده بودیم و این فرد همین طور در سجده بود. همین طور نشسته بودیم و او در سجده بود. سید علیه السلام رو کرد به او و فرمود: **سرت را بردار!** مضمون کلام ایشان علیه السلام این بود: «نیازی نیست سجده را طولانی کنی؛ [وقتی] روح تو اصلاً سجده نکرده، تو برای چه کسی سجده کرده‌ای؟»

این فرد بعداً در این دعوت مبارک نماند [و مرتد شد].

پس هر عملی کاملاً «ریا»ست مگر آن بخشی که مخلصانه انجام شود.

خداوند سبحان و بلندمرتبه در حدیثی می‌فرماید: **من بهترین شریکم. هرکس دیگری را هم همراه من در عملش شریک کند از او نمی‌پذیرم مگر آنکه [عملش] مخلصانه باشد.**»^۱

۱- از خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

بسیار کم می خوابید و هرگز نماز شب را ترک نمی کرد

شیخ حبیب سعیدی:

«سید احمد الحسن علیه السلام مصداق این آیه قرآنی بود:

﴿وَقَلِيلٌ مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (و مقدار کمی از شب را استراحت می کنند و سحرگاهان استغفار می کنند). [ذاریات، ۱۷-۱۸]

سید احمد الحسن علیه السلام بسیار کم می خوابید و سریع بیدار می شد. هرگز حتی یک شب هم ندیدم نماز شب را ترک کند. شب ها دیروقت می خوابید و آخرین کاری که انجام می داد خواندن نماز شب بود و اگر تا نزدیک اذان صبح بیدار می ماند نماز شب را می خواند و سپس می خوابید تا وقت نماز صبح فرا برسد. و بین نماز شب و نماز صبح می خوابید ولو به اندازه پنج دقیقه و می گفت این وقت رؤیا از جانب خداست.

می گفت برای من چنین اراده شده که در هر شب جمعه حداقل از ساعت دوازده تا اذان صبح بخوابم. ما دلیل آن را نمی دانستیم تا اینکه روایتی را در کتاب کافی دیدیم به این مضمون که: ارواح انبیا و اوصیاء علیهم السلام در هر شب جمعه بالا می روند و نیز روح وصی ای که در میان شماست، و گرداگرد عرش طواف می کند، سپس پایین می آید در حالی که هرچقدر خدا بخواهد به علم او اضافه شده است. این مضمون روایت است. باوجود آنکه خداوند او را رها نکرده تا او تکلیفش را فقط در شب جمعه یا زمان دیگری بگیرد. آری... و همیشه به

پشت می‌خواهید و این نحوه خوابیدن پیامبران علیهم‌السلام است و هیچ‌گاه تابه‌حال ندیدم که به‌شکل دیگری بخوابد.»^۱

1 - <https://t.me/Varesin13/2958>

https://youtu.be/j_y5ta_MY4o

ما طاقت نداریم تمام شب را بیدار بمانی

شیخ حبیب سعیدی:

«عبادت او علیه السلام در برابر مردم غیر از عبادتی بود که در خانه‌اش داشت. اگر با انصار نماز می‌خواند همچون ضعیف‌ترین فرد آن‌ها نماز می‌خواند، و از باب مراعات حال مردم مطابق دلخواه آن‌ها نماز می‌خواند؛ روایتی هم به این مضمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد.

اما، اگر در خانه‌اش خلوت می‌کرد یا نماز مستحبی می‌خواند، نمازش را به روشی که دوست می‌داشت می‌خواند؛ نمازی که قیامش، قنوتش، رکوعش و سجودش و قرائتش طولانی بود؛ به‌طوری که سوره‌های بسیار بلند قرآن را در قیام نمازش می‌خواند، همچنین ادعیه بسیار بلند را می‌خواند، و سجده‌هایش بسیار طولانی بود. بسیار می‌شد که ایشان تمام شب را بیدار می‌ماند و نماز می‌خواند و قرآن و دعاها را طولانی مانند دعای عرفه امام حسین علیه السلام را می‌خواند. تاجایی که عده‌ای از طلاب حوزه به ایشان اعتراض کردند و گفتند: باید راه‌حلی برای ما پیدا کنید و دعاخواندن را کم کنی وگرنه ما طاقت نداریم تمام شب را بیدار بمانی و دعا بخوانی، این‌گونه ما اذیت می‌شویم. بیشتر اوقات نماز [های واجب] را در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواند. همچنین نمازهای مستحبی می‌خواند؛ مانند نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نماز فاطمه علیها السلام. اعمال ام‌داوود و اعمال طولانی را انجام می‌داد. سوره‌های بلند را مثلاً ۷۰ بار قرائت می‌کرد که معادل ختم کل قرآن و بیشتر است، و این را در یک روز انجام می‌داد و این برای مدتی ادامه داشت. بسیار روزه مستحبی می‌گرفت و نمازخواندن بر خاک را دوست می‌داشت. تلاش می‌کرد تا عبادات یا روزه‌اش را پنهان کند. مثلاً اگر روزه‌دار بود و در مسیر یک نفر می‌آمد و به او آب یا چیز دیگری تعارف می‌کرد، از آن می‌خورد و می‌نوشید، بدون اینکه به او بگوید روزه‌دار است، یا اینکه بخواهد چیزی از عبادتش را بروز دهد. همان‌طور که گفتم نمازخواندن بر خاک و زیر آسمان را دوست می‌داشت. و آنچنان

گریه می‌کرد که بر قلب شنونده اثر عجیبی می‌گذاشت و قلب او می‌شکست. به‌شکل بی‌نظیری بر اوقات نماز مواظبت داشت و هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید همه‌چیز را فراموش می‌کرد و می‌گفت: **هر کاری پس از نماز به انجام می‌رسد.** نماز و قرآن را طوری دوست داشت که قابل وصف و درک نیست. و ما را هم به آن امر می‌کرد. ازجمله سخنان ایشان این بود که می‌فرمود: **بر شما باد به عبادت و قرائت قرآن و دعا و تفکر.**

دوست دارد عملی را برای خدا و با اخلاص تکرار کند و برای کار قبلی‌اش ارزشی قائل نیست. و آن را به حساب نمی‌آورد. بلکه پیش خودش انگار کاری نکرده. مثلاً اگر دعایی را در جایی می‌خواند و سپس نزد برادران انصار می‌آمد و آن‌ها را درحال خواندن همان دعا می‌یافت که اندکی قبل خودش خوانده بود، همراه آنان شروع به خواندن دعا می‌کرد و با نکوهش خود می‌گفت: **چه کسی می‌گوید که آن دعای من مورد قبول واقع می‌شود؟** یعنی ایشان عملش را چیزی به‌شمار نمی‌آورد.^۱

1 - https://youtu.be/IPiQgo_YCSg?si=hBuETBoJ6XYuiHDx

چشمانش غرق در اشک بود

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«... او را این گونه شناختم: همیشه در حال تفکر است، اندوهگین است، از خداوند ترسان بوده و به [رحمت] او امیدوار [خوف و رجاء] است. بسیار اهل عبادت و سجود و دعا و قنوت است، تاجایی که گمان می‌کردیم در سجده‌هایش خواهش برده. خلوت در عبادت و مناجات با خدا را دوست دارد... نمازهای نافله روزانه را به جا می‌آورد. همیشه نسبت به ادای نماز شب اهتمام دارد. همچنان در خاطرمان مانده که در قنوت و رکوع و سجده‌هایش آرام‌وقرار ندارد، درحالی که تلاش می‌کند تا گریه‌ها و ناله‌هایش را از فردی که صدای او را می‌شنود پنهان کند، اما گریه بر او غلبه می‌کند و در این حال، با صدایی که دل‌ها را منقلب می‌کند چنین می‌گوید (نقل به مضمون):

«اللهم إني أشكو إليك ضعف قوتي، وقلة حيلتي، وهواني على الناس، أنت أرحم الراحمين، أنت رب المستضعفين، وأنت ربي إلى من تكلني؟ إلى بعيد يتجهمني، أو إلى عدو ملكته أمري؟ إن لم يكن بك علي غضب فلا أبالي، ولكن عافيتك هي أوسع لي، أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت له الظلمات وصلح عليه أمر الدنيا والآخرة من أن ينزل بي غضبك، أو يحل علي سخطك، لك العتبى حتى ترضى، لك العتبى حتى ترضى، لك العتبى حتى ترضى.»

«خداایا، از ناتوانی و بیچارگی و بی‌ارزشی خودم در نزد مردم، به‌سویت شکایت می‌آورم، تو ارحم‌الراحمین هستی، این تویی که پروردگار مستضعفان و پروردگار منی، مرا به که واگذار می‌کنی؟ به بیگانه‌ای که از دیدار من کراهت دارد؟! یا به دشمنی که او را بر من مسلط ساخته‌ای؟! اگر تو از من خشم‌نداری اشکالی ندارد، اما عافیت تو برای من آسان‌تر است، به نور وجه تو پناه می‌برم که تاریکی‌ها را روشن کرده و امر دنیا و آخرت را بر من در امان ساخته از اینکه خشم بر من نازل شود، سرزنش کردن برای توست تا آنکه راضی شوی،

سرزنش کردن برای توست تا آنکه راضی شوی، سرزنش کردن برای توست تا آنکه راضی شوی.»

کسی که این‌ها را می‌شنود نمی‌تواند جلوی اشک‌هایش را بگیرد و ناخودآگاه اشک‌هایش سرازیر می‌شود، برای مظلومیت این بندهٔ غریب و طریقی که دشمنانش بر او از هر طرف غلبه کرده‌اند و او چیزی ندارد به‌جز: "لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم"

آری، به خدای بلندمرتبه و بزرگ قسم، پشت‌سر او نماز می‌خواندیم و دعای او را در قنوت یا رکوع یا سجودش می‌شنیدیم، گویی که ما را در ملکوت آسمان‌ها بالا می‌برد و این‌طور حس می‌کردیم و می‌فهمیدیم که او آرزو دارد به‌تنهایی خداوند را عبادت کرده و با او مناجات کند، اما مجبور بود که با انصار در یک اتاق باشد، زیرا شرایط اجازه نمی‌داد و ما به‌سختی جایی را پیدا می‌کردیم تا در آن بخوابیم یا چند روزی در آن بمانیم؛ به‌خصوص پس از آنکه فقهای آخرالزمان و پیروانشان از انتشار دعوت و تعداد زیاد انصار آن با خبر شدند و به‌میزان خطر آن بر دنیا و مقامی که برای خود گمان کرده‌اند پی بردند و این پس از آن بود که از دلایل این دعوت و انتشارات علمی آن مطلع شدند، [دلایلی] که عذر و حجتی برای آن‌ها باقی نگذاشت تا با آن احتجاج کنند.

به یاد می‌آورم که بارها به‌صورت ناگهانی [و بدون هماهنگی قبلی] در می‌زدم، ایشان در را برای من باز می‌کرد درحالی‌که چشمانش غرق در اشک بود، علی‌رغم اینکه اشک‌هایش را پاک کرده بود اما باز هم مشخص بود و بر بیننده پنهان نبود.

و ایشان علیه السلام همیشه نسبت به مداومت بر نمازهای نافلهٔ روزانه و نماز شب و برخی از دعا‌های مهم مثل «دعای ابوحمزه ثمالی» و «دعای جوشن کبیر» و «دعای جوشن صغیر» و «دعای ذخیره» و دیگر دعاها و ذکرها و زیارت‌نامه‌ها، به انصار سفارش می‌فرمود...

همچنین به ما نسبت به اهتمام بر قرائت قرآن کریم و به خصوص سوره «یاسین» و سوره «نور» و دیگر سوره‌های مبارکه سفارش می‌کرد...

در حقیقت کلمات را ناتوان می‌بینم از توصیف شدت خشوع و خضوع و ترس او از خداوند بلندمرتبه و زیادی سجودش در هنگام آسایش و سختی، و مراجعه او به خداوند بلندمرتبه و ناله به درگاهش...»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی .

از شدت گریه نمی‌تواند دعا را تمام کند!

شیخ حبیب سعیدی:

«ازجمله آن نشانه‌ها: رقیق‌القلب بودن^۱ و سنگ‌دل نبودن است -البته این صرفاً از نشانه‌های آن است، و همه ماجرا نیست- آیا همچنان به‌سختی اشک می‌ریزیم؟ مثل کسی که روح او سرکش است و می‌خواهد گریه کند ولی روح سرکش شده؟ یا آنکه بالعکس، اشک روان می‌شود؟ چنانچه بارها و بارها قائم آل محمد (علیهم‌السلام) را دیدم بغض‌گلوئی او را می‌گیرد و شما هم وقتی دعای کمیل را می‌خواندند شنیدید؛ یعنی به‌خاطر حزن و اندوه زیاد کنترل خود را از دست می‌دهد و همین‌طور گریه می‌کند، نمی‌تواند دعا را کامل بخواند؛ اولین بار که دیدم دعای کمیل می‌خواند تعجب کردم، خدا شاهد است گفتم این‌طور که من می‌بینم دیگر نمی‌توانند دعای کمیل را ادامه بدهند و تا آخر بخوانند، قلبشان می‌شکند و نمی‌توانند، و بعد برادران گفتند توان به اتمام رساندن دعا را ندارد و نمی‌تواند تا انتها بخواند، آری... نه اینکه [برای اشک ریختن] تلاش کند، خیر، بلکه حتی تلاش می‌کند تا گریه‌اش را پنهان کند. [وقتی] بر روی خاک نماز می‌خواند ما ندیدیم و صدا [ی گریه‌اش] را هم نشنیدیم ولی اشک‌ها را بر خاک زمین و مهر دیدیم.

آیا همچنان به‌سختی اشک می‌ریزیم؛ یا آنکه به‌هنگام یاد خدا و اولیای او اشکمان خودبه‌خود و بی‌اختیار جاری می‌شود؟»^۲

۱- موضوع صحبت، سخنان سید احمدالحسن به‌مناسبت عیدفطر سال ۱۴۰۱ ه.ش است که از رقت قلب به‌عنوان یکی از آثار روزه‌داری یاد نمودند.

2 - <https://www.youtube.com/watch?v=IE436cv7SZA&t=36s>

از خواب پریدم و گمان کردم سید علیه السلام مصیبت بزرگی دیده

شیخ حبیب سعیدی:

«وقتی به ذکر و یاد خداوند مشغول بود یا در حال نماز خواندن بود، از شدت خوف و ترس نسبت به خداوند سبحان روحش سرگشته و متحیر می‌شد و در پیشگاه خداوند حیران و سرگشته می‌ماند. یک بار آخر شب دعایی می‌خواند و با صدای بسیار بلند گریه می‌کرد تا حدی که از خواب پریدم و گمان کردم سید علیه السلام مصیبت بزرگی دیده. و وقتی بیدار و هوشیار شدم به او نگاه کردم و دیدم کتابی در دست دارد و پس از نماز شب آن را قرائت می‌کند، و گویی حواسش را از دست داده و نمی‌داند در اطرافش چه خبر است. از حالت او تعجب کردم و آن موقع بود که فهمیدم اگر در عبادات و دعاها و مناجاتش تنها باشد همیشه به همان شکل عمل می‌کند. ولی او از آشکارکردن آن عبادات دوری می‌کند مگر مواردی که غیرارادی و ناخواسته باشد. و هرکس می‌خواهد این را بهتر بفهمد باید کتب او را همراه با تأمل مطالعه کند؛ همچون «گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه» و «متشابهات» و بسیاری دیگر از آثار او.

بیشتر اوقات در پیشگاه خداوند سبحان سکوت می‌کرد و می‌گفت: چه کار کنیم؟ چه بگوییم؟ خداوند سبحان و متعال با جود و کرمش دهان ما را بسته و ما را از سخن گفتن ناتوان ساخته. و می‌گفت: چگونه خداوند را برای فضل و بخششی که بر ما دارد شکر کنیم؟ چون جود و کرم خداوند با هیچ شکر و طاعتی قدردانی نمی‌شود. البته این مضمون کلام ایشان است، یعنی آن‌طور که من فهمیده‌ام.»^۱

در قنوت نمازها این دعا را می خواند

مهندس حسین منصوری:

«ایشان بیشتر اوقات در قنوت نمازها این دعا را می خواند:

«یا هو، یا من لا هو الا هو، صلی علی محمد وآل محمد وانصرنا علی القوم الکافرین»

بین نماز مغرب و عشا، زیارت عاشورا و سوره یس می خواند. و هر موقع شب را همراه او بودیم، می دیدیم که چطور نماز شب می خواند. بیشتر اوقات بین رکعات نماز شب فاصله می انداخت. مثلاً چهار رکعت می خواند و سپس می خوابید، یا برایمان تدریس می کرد و پس از آن چهار رکعت دیگر می خواند، یا دو رکعت دو رکعت.

همچنین بین نماز ظهر و عصر، موعظه می کرد و می فرمود: این سنت رسول خداست و ایشان هر وقت نماز ظهر را به جای می آورده به سوی اصحابش رو کرده و مدتی آنان را موعظه می کرد و سپس نماز عصر را به جا می آورد.

در آن زمان ایشان علیه السلام تکالیفی عبادی به ما می داد که برای مدت معینی هر روز انجام دهیم؛ مانند: قرائت سوره هایی از قرآن، دعای ذخیره، نماز ناشئه اللیل و چیزهای دیگر.^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

درمان رکود و کسلی و بی میلی

دکتر علاء سالم:

«به عبد صالح علیه السلام گفتم: «گاهی اوقات ما به رکود و خمودی دچار می شویم، یعنی کم تحرکی ناگهانی! نمی دانم این وضعیت به خاطر تقصیر و کوتاهی ماست - که قطعاً کوتاهی وجود دارد- یا اینکه این موضوع به دست خداست و اوست که اسباب و عوامل آن را فراهم می آورد. این یک موضوع، و موضوع دیگر اینکه گاهی اوقات انسان در دلش احساس قساوت و بی میلی می کند. آیا راه علاجی هست؟

فرمود: دعوت به دست خداست؛ و نیز خدا براساس اخلاص مؤمن، به او عطا می فرماید.

دل با یاد و ذکر خدا و یاد اولیای الهی نرم می شود؛ لذا هرگاه دل ها دچار قساوت شد، با ذکر خدا آن را بالا ببرید، و قرآن و هر دعایی که می توانید بخوانید، و در سیره اولیاء الهی تدبر کنید و از آن پند بگیرید.»^۱

توکل

راز اقتصاد قدرتمند آمریکا و ارتباط آن به توکل بر خداوند

IN GOD WE TRUST

دکتر عادل سعیدی:

«در گفت‌وگویی دربارهٔ مسائل اقتصادی جهان که مضمونش را بازگو می‌کنم، به سید احمدالحسن علیه السلام عرض کردم:

راز نیروی اقتصادی آمریکا در چیست؟

در پاسخ فرمود: به شعاری که روی اسکناس دلار نوشته شده دقت کن... گفتم: کدام شعار؟

فرمود: IN GOD WE TRUST (به خدا توکل داریم)

گفتم: سبحان الله.

فرمود: امروزه دلار، نوک هرم اقتصاد جهانی است؛ و در واقع آنان فقط به واسطهٔ یک امر غیبی به آن رسیدند؛ آمریکا روی اسکناس دلار این شعار را نوشته است که ما توکل و ایمان داریم؛ به اسکناس دلار نگاه کنید که روی آن نوشته است: ما به خدا ایمان و توکل داریم.

IN GOD WE TRUST

اسکناس، نماد اقتصاد یک کشور است؛ و این سخن اگرچه واقعیتِ آمریکا نیست، ولی از اعتراف ضمنی پرده برمی‌دارد که خداوند، بر این نیروی اقتصادی چیره است و آنان به این نیرو توکل و تکیه دارند و این روی پول‌هایشان نوشته شده. مسلمانان در گفتار و رفتار چه نسبتی با این عبارت دارند؟!

عرض کردم: این شعار به سرمایه‌داری ارتباطی ندارد؟

ایشان علیه السلام فرمود: بله، این شعاری که روی دلار موجود است شعاری الهی است و هیچ ارتباطی با سرمایه‌داری یا شعارهای دیگر ندارد؛ این شعار، بیان‌کننده لاقوه الا بالله است، ولی آنان اکنون قطعاً از این شعار منحرف شدند و قطعاً پایانی همچون قارون خواهند داشت.

و مردم باید در محاسبات مادی خود دقت کنند و حسابشان را از آسمان، یعنی از عالم غیب و ارتباط با خداوند جدا نکنند؛ در غیر این صورت عاقبت آنان، همان عاقبت قارون می‌شود، و امروزه فرعون و هامان و قارون، در آمریکا و آذنا و اتباعش جلوه‌گر شده است.

گفتم: چطور؟ ایشان علیه السلام فرمود: آمریکا و پیروانش هم گمان می‌کنند که توانا هستند، ولی در توهم‌اند و به این سخن خداوند دقت نکرده‌اند:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِيداً كَأَنْ لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«در حقیقت، مثل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین -از آنچه مردم و دام‌ها می‌خورند- با آن درآمیخت، تا آنگاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان [ویرانی]

ما آمد و آن را چنان درو کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است؛ این گونه نشانه‌های خود را
برای مردمی که اندیشه می‌کنند به‌روشنی بیان می‌کنیم.» [یونس، ۲۴].^۱

۱- دکتر عادل سعیدی، صفحه فیس‌بوک.

<https://www.facebook.com/117793948415192/posts/923366771191235/?d=n>

ای کاش دو نفر مثل فلانی داشتم!

شیخ حبیب سعیدی:

«احمدالحسن علیه السلام به جز یقینش چیز دیگری ندارد، همان یقینی که اگر با آن با کوه‌ها روبه‌رو شود، آن‌ها را ویران می‌کند.

می‌گوید: «این حقیقتی است که نفس من بر آن استوار است.»

اگر می‌توانستیم یک، دو، سه نفر را در این سطح برشماریم، ما در خیر بزرگی می‌بودیم.

[امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اگر دو نفر مثل مالک اشتر داشتم این اختلاف [و ماجرای حکمیت] به وجود نمی‌آمد، فقط دو نفر؛ این درحالی است که علی بن ابی طالب علیه السلام یک لشکر هفتاد [هزار] نفره داشت.

اگر دو نفر با اعتقاد و روح مالک اشتر داشت این اختلاف به وجود نمی‌آمد و من همین را از سید احمدالحسن علیه السلام شنیدم، فرمود: اگر دو نفر مثل فلانی داشتم در خیر [بزرگی] می‌بودیم.

چرا؟ به خاطر اثربخشی و تأثیری که آن فرد بر جامعه و بر تمامی موجودات دارد.»^۱

شما بیشتر از یازده نفر هستید

ابوعلی غانمی یمانی:

«یکی از انصار، خداوند توفیقش دهد می‌گوید:

در اولین دیدار با سید احمدالحسن علیه السلام، ایشان فرمود:

در دین خداوند سبحان و متعال، به امکانات و تعداد توجهی نمی‌شود، زیرا خداوند، یاریگر دین است. ایشان علیه السلام برای ما مثالی زد، مثالی که به ذهن خطور می‌کند. سید علیه السلام فرمود: وقتی عیسی علیه السلام به‌سوی آسمان بالا رفت و مرفوع شد، پس از او تعداد حواریون چند نفر بودند؟ یازده حواری بودند و دوازدهمین حواری، مرتد شد.

ایشان علیه السلام فرمود: الان به اروپا و آمریکا و بیشتر کشورهای جهان نگاه کنید که دین بیشتر آنان مسیحیت است؛ یعنی به آنچه عیسی علیه السلام آورده است، اعتقاد دارند؛ چه کسی این‌ها را بر دین عیسی قرار داد؟!

این یازده حواری؛ این افراد، از سوی خداوند با رؤیا و مکاشفه و معجزات، تأیید می‌شدند.

الان به خودتان نگاه کنید؛ شما بیشتر از یازده نفر هستید و بیشتر از یازده حواری به‌واسطه رؤیا و معجزات و کرامات و اخبار غیبی و مکاشفه تأیید و حمایت می‌شوید...؛ پس دعوت حق را منتشر کنید.»^۱

چگونه اولیای الهی نفس خود را به آنچه رضایت خدا در آن است، واداشتند؟

دکتر علاء سالم:

«روزی از عبد صالح علیه السلام پرسیدم و گفتم: چگونه اولیای الهی بر نفس خود چیره شدند و آن را فقط به آنچه رضایت خدا در آن است، مطیع و فرمان‌بردار نمودند؟

در پاسخ فرمود: «به واسطه خدا! ﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ (من خویشتن را بی گناه نمی‌دانم؛ زیرا نفس، آدمی را به بدی فرمان می‌دهد مگر پروردگار من ببخشد، زیرا پروردگار من آمرزنده و مهربان است). [یوسف، ۵۳]

اگر خواسته‌ای داری، آنچه را امام حسین علیه السلام بیان فرموده جویا باش: «ماذا فقد من وجدك» (الهی! چه از دست داده، آن که تو را یافته است؟!). بخواه که در هر لحظه، به خدای سبحان چنگ بزنی. کسی که چیزی را دوست بدارد، دیده‌اش نابینا می‌شود. اگر شما به خدا درآویزی و به او تعلق بگیری و در هر دم و لحظه‌ای او را دوست بداری، غیر او را نخواهی دید و غیر او را نخواهی شناخت، بلکه در همه چیز او را می‌بینی و همه چیز را به وسیله او و با او خواهی دید. الهی چه دارد آن که تو را ندارد؟! و چه از دست داده آن که تو را دارد؟! آری، هرکس خدا را بیابد و بشناسد، چیزی از او کم نمی‌شود و چیزی از دست نمی‌دهد؛ زیرا دانسته که خدا همه چیز است؛ و هرکس خدا را گم کند و او را به طور کامل نشناسد، هیچ چیزی نخواهد یافت و در واقع همه چیز را از کف داده است. تمام کره زمین با هرچه در آن است، فقر چنین انسانی را برطرف نمی‌سازد؛ زیرا وی به واقع، فقیر گشته است.

شما می‌بینی هر انسانی به مقدار جهلی که نسبت به خداوند دارد، نوعی احساس فقر و نقص همیشگی دارد که به دلیل نداشتن معرفت نسبت به خدا، برای برطرف کردن آن نیز،

چیزی جز ماده (امور مادی) نمی‌یابد. ماده (امور مادی) در حقیقت حکایت همان آب شوری است که تشنگی آشامنده را بیشتر می‌کند و هرگز او را سیراب نمی‌گرداند.

بی‌نیازی، فقط به وسیله خدا و از خداست. کسی که از خدا روی برگرداند، هرگز بی‌نیازی واقعی را نخواهد یافت. او آن قدر پی سراب لاله می‌زند تا در دل بیابان جان دهد.

معرفت و شناخت، همه چیز است. به همین دلیل است که محمد ﷺ به علی ع السلام فرمود: یا علی، یک لحظه اندیشیدن از عبادت هزار سال برتر است.»

عرضه داشتیم: باوجود جهلی که دارم، خواستار آن چیزی هستم که نقصم را برطرف می‌سازد! خداوند شما را حفظ کند و پیروز گرداند و بر کسانی که همچون من هستند، شما را یاری دهد! اگر سخنان شما را سنگ خارا بشنود، نرم می‌شود و سر عقل می‌آید ولیکن «لا حول و لا قوة الا بالله».

فرمود: «شما ان شاء الله از من بهترید؛ بلکه من به فضلی که شما در پیشگاه خدا دارید از او مسئلت می‌کنم مرا مشمول رحمتش قرار دهد. شما حق را یاری کردید و کلمات خدا را شنیدید و او را اطاعت نمودید و به آنچه خدا فرماتان داده عمل کردید. خداوند خواسته است که مرا طریقی برای رساندن رسالتش به شما قرار دهد، و من خود را از بندگان پاکی که خدا را بندگی و کلمات او را تصدیق کردند، برتر نمی‌بینم. خداوند همه شما را توفیق دهد و پاداش نکو عنایت فرماید.»^۱

به آنچه به آن امید نداری، بیش از آنچه بدان امیدواری امید داشته

باش!

دکتر علاء سالم:

«پندی از سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام»

در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام سه نوع موضع گیری وجود دارد:

اول: موضع برادران یوسف؛ دوم: موضع یعقوب پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام؛ سوم: موضع یوسف عَلَيْهِ السَّلَام.

برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَام:

برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، از مقداری از توجه پدرشان یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام بهره مند بودند، اما خواستند به جای توجه شدیدی که به یوسف عَلَيْهِ السَّلَام داشت، بیشتر به آن ها توجه کرده و وقت بیشتری به آن ها اختصاص دهد، [و به همین منظور نیز] آن کار را با برادرشان یوسف عَلَيْهِ السَّلَام انجام دادند، تا همه توجه پدر را به دست آورند:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ * إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ﴾

«در (داستان) یوسف و برادرانش، نشانه ها (ی هدایت) برای سؤال کنندگان بود! * هنگامی که (برادران) گفتند: «یوسف و برادرش [= بنیامین] نزد پدر، از ما محبوب ترند؛ درحالی که ما گروه نیرومندی هستیم! مسلماً پدر ما، در گمراهی آشکاری است! * یوسف را بکشید؛ یا او را به سرزمین دور دستی بیفکنید؛ تا توجه پدر، فقط به شما باشد؛ و بعد از آن، [از گناه خود توبه می کنید؛ و] افراد صالحی خواهید بود.» [یوسف، ۷ - ۹]

اما نتیجه چه بود، آیا به آنچه می‌خواستند رسیدند؟! آیا همه توجه پدرشان را به دست آوردند؟!

هرگز، و اگر تا پیش از این، یعقوب علیه السلام بخشی از وقت و توجه خود را به آنان اختصاص می‌داد، پس از کاری که با یوسف علیه السلام کردند، همین مقدار اندک (اندک از نگاه آن‌ها) نیز از دستشان رفت و زیان کردند. اکنون یوسف علیه السلام به غیبت رانده شده و تمام قلب یعقوب علیه السلام را به خود مشغول کرده و همه فکر و وجود یعقوب علیه السلام را فرا گرفته است:

﴿قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ﴾

«گفتند: «به خدا تو آن قدر یوسف را یاد می‌کنی تا در آستانه مرگ قرار گیری، یا هلاک شوی!» [یوسف، ۸۵]

موضع یعقوب علیه السلام:

وقتی خداوند پیامبرش یعقوب علیه السلام را از منزلت و جایگاه یوسف علیه السلام و مقام الهی او آگاه نمود، یعقوب علیه السلام خواست که تربیت و سرپرستی ولی خدا یوسف علیه السلام و توجه به او را خودش بر عهده بگیرد.

طبیعتاً این خواسته‌ای مشروع است و حرام به شمار نمی‌رود؛ زیرا او پیامبر و معصوم است و چنین چیزی از او به دور است.

اما در نهایت، آیا به خواسته خود رسید؟!

هرگز، بلکه حيله و نیرنگ پسرانش او را از دیدن یوسف علیه السلام هم محروم نمود، چه رسد به تربیت و توجه در حق او.

يعقوب عليه السلام مدت زمان غیبت عزیزش یوسف عليه السلام را با اندوه و گریه بر او سپری نمود تا چشمانش سفید شد:

﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾

«و از آن‌ها روی برگرداند و گفت: «وا اسفا بر یوسف!» و چشمان او از اندوه سفید شد، اما خشم خود را فرو می‌برد [و هرگز کفران نمی‌کرد]!» [یوسف، ۸۴]

موضع یوسف عليه السلام:

یوسف عليه السلام هیچ چیز از خدا نخواست. یوسف عليه السلام کل کارش را به خدا واگذار کرد و تمام امور خود را به پروردگار کریم خود سپرد. او درهرحال و هر ماجرا چنین بود.

نتیجه اینکه یوسف عليه السلام همهٔ امورش را به خداوند سپرد این بود که: خداوند سبحان خودش عهده‌دار تربیت و تعلیم و توجه به او شد:

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾

«و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما «حکم» [= نبوت] و «علم» به او دادیم؛ و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم!» [یوسف، ۲۲]

﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

«و این گونه ما به یوسف در سرزمین [مصر] قدرت دادیم، که هر جا می‌خواست در آن منزل می‌گزید [و تصرف می‌کرد]! ما رحمت خود را به هر کس خواهیم [و شایسته بدانیم] می‌بخشیم؛ و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم!» [یوسف، ۵۶]

﴿قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ يَتِّقٍ وَيَصْبِرٍ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

«گفتند: «آیا تو همان یوسفی؟!» گفت: «[آری] من یوسفم و این برادر من است! خداوند بر ما مَنّت گذارد؛ هرکس تقوا پیشه کند و شکیبایی و استقامت ورزد، [سرانجام پیروز می‌شود] زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند!» [یوسف، ۹۰]

﴿رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾

«و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند؛ و همگی از برای او به سجده افتادند؛ و گفت: «پدر! این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم؛ پروردگارم آن را حق قرار داد! و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان بیرون آورد، و شما را از آن بیابان [به اینجا] آورد بعد از آنکه شیطان، میان من و برادرانم فساد کرد. پروردگارم نسبت به آنچه می‌خواهد [و شایسته می‌داند] صاحب لطف است؛ زیرا او دانا و حکیم است!» [یوسف، ۱۰۰]

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾

«پروردگارا! بخشی [عظیم] از حکومت به من بخشیدی، و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی! ای آفریننده آسمان‌ها و زمین! تو ولی و سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران؛ و به صالحان ملحق فرما!» [یوسف، ۱۰۱]

پند و عبرت:

خداوند سبحان می‌فرماید: "بَا هَمَّةٌ قَلْبِتْ بِهٖ مِنْ تَوَكَّلْ كُنْ وَ بِرْ فَهَمْ خُودَتْ تَكِيهٖ نَكْنْ؛ در هر طریقی مرا بشناس، و من راحت را درست می‌کنم؛ خودت را حکیم مپندار، مرا اکرام کن و خودت را با گفتار من ادب کن."

هیچ‌چیزی از خدا نخواه و به آنچه او برایت انتخاب کرده راضی باش و به آنچه به آن امید نداری، بیش از آنچه بدان امیدواری امید داشته باش؛ زیرا موسی علیه السلام رفت تا برای خانواده‌اش آتش بیاورد و درحالی به‌سوی آنان بازگشت که پیامبر و فرستاده بود، همچنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید.

این بخشی از آن چیزی بود که از سید احمد الحسن علیه السلام یاد گرفتیم.

با هدف بهره‌مندی و عبرت گرفتن، مضمون آن را برایتان نقل کردم.

والله المعین.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، صفحه فیس‌بوک.

پرسیدن از خدا^۱

۱- ناگفته پیداست که در مسائل اعتقادی، شرعی و اداری، باید به آموزه‌های بیان‌شده توسط سید احمدالحسن رحمته‌الله و دفتر مبارک او پایبند بود و در چنین مسائلی پرسش از خداوند معنا ندارد، بلکه پرسش از خداوند در مسائل شخصی مباح معنا پیدا می‌کند.

از خداوند طلبِ فهم کن تا به تو بفهماند

سید احمد الحسن (علیه السلام):

«به شما یادآور می‌شوم که علم در آسمان نیست که به سوی شما پایین بیاید و در زمین نیست که برایتان خارج شود، بلکه درون سینه‌هاست؛ بنابراین از خداوند طلبِ فهم کن تا به تو بفهماند ﴿وَأَتَقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [بقره، ۲۸۲] (تقوای الهی پیشه کنید و خداوند به شما یاد خواهد داد و خداوند به همهٔ امور داناست).

من و شما و تمام انسان‌ها محتاج بازگشت به خداییم تا به ما خبر دهد، کیستیم و از کجا آمدیم و به کجا خواهیم رفت و هر انسانی برایش اطمینان حاصل نمی‌شود تا اینکه خدا به او پاسخ دهد و حق را از خدا بشناسد در آن وقت برایش فرقی نخواهد کرد مرگ به سراغش بیاید یا او به سراغ مرگ برود و در آن صورت است که زندگی برایش از مرگ دوست‌داشتنی‌تر نخواهد بود و مرگ هم برایش از زندگی دوست‌داشتنی‌تر نخواهد بود، بلکه دوست و حبيب او خدا خواهد شد و هیچ خواست و اراده‌ای جز مشیت و ارادهٔ محبوبش خدا نخواهد داشت.

و در دل شب که مردم خوابند بیدار خواهد ماند تا با حبيب خود خلوت کند، حبیبی که هیچ‌گاه نمی‌خوابد. وقتی نماز می‌خواند و قرآن می‌خواند یقین دارد که حبییش به او گوش می‌دهد و می‌شنود و به دنبال آن، چشمانش لبریز از اشک می‌گردد.

﴿وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾

(و وقتی آنچه را بر رسول نازل شده بشنوند، چشم‌های آن‌ها را می‌بینی که اشک می‌ریزد، به‌خاطر حقیقتی که دریافته‌اند؛ آن‌ها می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنویس). [مائده، ۸۳]»^۱

همواره می‌گوید این نکته را به خاطرتان بسپارید

دکتر علاء سالم:

«احمدالحسن علیه السلام در تربیت کردن [و پروراندن] کسی را نمی‌شکند، کسی را نکوهش نمی‌کند، احمدالحسن علیه السلام در تعلیم و یادآوری خداوند [به دیگران] کسی را نمی‌شکند، احمدالحسن وقتی مشغول تعلیم و آموزش به توست تو را به یاد خدا می‌اندازد، وقتی همراه او راه می‌روی تو را به یاد خدا می‌اندازد، وقتی به او نگاه می‌کنی به تو تعلیم می‌دهد و تو را به یاد خدا می‌اندازد - حتی اگر سر به‌زیر افکنده باشد - نه اینکه فقط تو را به یاد خدا بیندازد، بلکه تمام حقایق حکمت را در او می‌بینی، حتی اگر سکوت کند، چه رسد به وقتی که صحبت می‌کند.

دربارهٔ این آدم چه بگویم؟! زهد، عدالت، سخن‌گفتنش، علم، معرفت، تواضع، روی‌گردانی از دنیا، شجاعت، محکم بودن در راه خدا، دعوت به خدا و حاکمیت خدا...؛ برای تربیت انسان کافی است که احمدالحسن علیه السلام خداوند را به ما بشناساند بعد از آنکه او را گم کرده بودیم.

احمدالحسن علیه السلام همواره می‌گوید: «این نکته را به خاطرتان بسپارید که از خدا سؤال کنید و از او بشنوید.»

به یاد دارم روزی از روزها مرا مکلف فرمود که در رابطه با این دعوت مبارک کتابی بنویسم؛ فرمود: «شروع به نوشتن کن، مطالب جدید و متفاوتی در روایات آل محمد علیهم السلام پیش روی خود خواهی دید که چه بساً قبلاً از آن اطلاعی نداشتی»، گفتم سید! چطور بنویسم؟ از باب مشورت با شما می‌پرسم و نمی‌خواهم سبب مزاحمت برایتان شوم، فرمود: «آیا پیش از آنکه چیزی را شروع کنی دربارهٔ آن از من سؤال می‌کنی؟ بر خدا توکل کن و بنویس، وقتی بر خدا توکل کنی او به تو الهام می‌کند، و ملائکه را می‌فرستد تا به تو بگویند و حق را به قلبت

الهام می‌کند، و چه بسا به پرسش از من نیاز پیدا نکنی.» به‌خداوند بلندمرتبه سوگند، آن کتاب را نوشتم و حدوداً بیش از سیصد صفحه شد و حتی یک سؤال هم از سید احمدالحسن رحمته‌الله نپرسیدم، در آنجا فهمیدم که این مرد آمده تا ما را به‌سوی خداوند راهنمایی کند، و ما را به صحبت با خداوند سوق دهد.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دپداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن رحمته‌الله.

آیا از خداوند خواست که وقتش را زیاد کند؟

شیخ محمد قطرانی:

«یکی از برادران انصار تعریف می‌کرد یکی از برادران مؤمن، خانواده بزرگی داشت و برای رفع نیازهای آنان تمام وقت کار می‌کرد و وقتی برای تبلیغ نداشت. اما با نیت صادقانه می‌خواست تبلیغ کند، می‌خواست خداوند سبحان را یاری کند. می‌گوید او را دیدم و درباره عدم حضورش در میان انصار و شرکت نکردن در تبلیغ و این موارد پرسیدم. گفت من خانواده پر جمعیتی دارم و تنها با کار تمام وقت و بی‌وقفه می‌توانم مخارج خانواده را تأمین کنم. اما در دلم آرزو دارم که به قائم آل محمد علیهم‌السلام خدمت کنم. آرزو دارم تبلیغ کنم، آرزو دارم که راستی و صدق قائم آل محمد علیهم‌السلام، به وسیله من به مردم برسد.

راوی می‌گوید با سید علیه‌السلام ملاقات کردم و ماجرای این برادر انصاری را مطرح کردم که فرصت تبلیغ ندارد و دارای خانواده پر جمعیتی است و هر روز کار می‌کند و آرزو دارد تبلیغ کند. پاسخ قائم آل محمد علیه‌السلام چه بود؟

سید علیه‌السلام فقط فرمود: **آیا از خداوند خواست که وقتش را زیاد کند و وقت پیدا نکرد؟** سید علیه‌السلام چیز دیگری نگفت. آیا از خداوند سبحانه و تعالی خواسته که وقتش را زیاد کند تا تبلیغ کند و وقتش زیاد نشده؟

می‌گوید از نزد سید علیه‌السلام خارج شدم. با آن شخص ملاقات کردم و به او گفتم من موضوع را به سید علیه‌السلام گفتم و ایشان فقط همین کلمات را به من فرمود: **آیا از خداوند خواست که وقتش را برای عمل زیاد کند و وقتش زیاد نشده؟** می‌گوید: سپس از او جدا شدم. پس از مدتی برگشتم و دیدم که این برادر انصاری در خیابان نشریه «صراط مستقیم» را توزیع می‌کند. تعجب کردم. چه شده که این برادر نشریه توزیع می‌کند. او گفت وقتی سخن

سیدعلی را به من رساندی، خانواده و فرزندانم را جمع کردم و به خداوند توجه نموده و حدیث کساء را خواندیم، حدیث «کسای یمانی». به خداوند متوسل شدیم که امکان یاری قائم آل محمد را برایمان فراهم کند.

پس از آنکه خواندن دعا را تمام کردیم و برای کار بیرون رفتیم، کاری با دستمزد دو برابر پیدا کردم. قبلاً یک ماه کامل کار می کردم، در ازای صدوپنجاه هزار دینار؛ و اکنون کاری با بیست روز کاری و سیصد هزار دینار پیدا کردم. می گوید بیست روز برای خانواده ام و ده روز برای دعوت. چگونه؟ با درخواست از خدا، با نیت خالصانه برای خداوند.

بله آرزو دارم کار کنم، آرزو دارم کار پیدا کنم، اما چگونه کار پیدا کنم؟ شاید برادران انصار برای من کاری فراهم کنند که بتوانم برای دعوت و خانواده ام کار کنم. چرا؟ چون راه خدا نزدیک تر است. چرا از مؤمنین توقع داری؟ درب خانه خدا را بزن و با نیت خالصانه از او بخواه. به زودی به آنچه می خواهی می رسی، اگر حقیقتاً و صادقانه درب خانه خداوند را بزنی، و خواهان کار باشی.

بسیار خب؛ آیا ماجرای این مرد تمام شد؟ نه، او می گوید: به کرم و بخشش خداوند طمع کردم و خواستم زمان بیشتری برای خدمت به دعوت داشته باشم. حدیث «کسای یمانی» را دوباره خواندم، خانواده ام را با نیت خالصانه جمع کردم و حدیث «کسای یمانی» را دوباره خواندم و از خداوند خواستم؛ چه شد؟ می گوید: خداوند سبحانه و تعالی دوباره دستمزد را دو برابر کرد، در مدتی کمتر. به جای اینکه بیست روز کار کنم، پانزده روز کار می کردم در ازای ششصد هزار دینار، و پانزده روز برای دعوت.^۱

1 - <https://youtu.be/IFiFKrklQoU>

در آن لحظه و با شنیدن کلام سید علیه السلام، یک آن حس کردم نفسم بند آمد

دکتر علاء سالم:

«در ماجرای که یک بار برایم رخ داد، سید احمدالحسن علیه السلام مرا هشدار داده و فرمود (نقل به مضمون): این دعوت خداست، برحذر باش که سخنی بگویی که خدای ناکرده به برپایی فتنه‌ای بینجامد یا تأثیری منفی بر این دعوت الهی داشته باشد.

این چیزی است که خداوند برای آن شما را محاسبه خواهد کرد و کدامیک از ما وجود دارد که بتواند ایستادگی کند و حساب را پشت سر بگذارد.

از حساب خداوند به خودش پناه می‌بریم و از عدالت او به خودش پناه می‌بریم.

امام احمدالحسن علیه السلام فرمود، این سخن را به این خاطر به من گفت که من [یعنی دکتر علاء سالم] به یکی از مؤمنین حرف نادرستی را گفته بودم، البته در نگاه اول شاید در ظاهر کلامم چیز بدی نبود؛ زیرا سیره و روش انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را به یکی از مؤمنین یادآور شده بودم، اما امام علیه السلام مرا سرزنش کرد؛ زیرا بعد برایم روشن شد که این شخص از عمل کردن دست کشیده است و به همین خاطر، تذکر من به این شکل هرگز مناسب نبود.

به خاطر می‌آورم که در همان زمان از من پرسید: آیا پیش از آنکه با این کلمات با برادرت سخن بگویی، با خدا مشورت کردی؟

در پاسخ گفتم: خیر.

فرمود: بنابراین چرا سخن گفتی؟

در پاسخ گفتم: به همین خاطر با شما عهد می‌بندم تا زمانی که زنده‌ام در حضور مؤمنان سخن نگویم.

امام احمد الحسن علیه السلام رو به من کرد و فرمود: آیا پیش از آنکه این حرفِ کنونی را بگویی، با خدا مشورت کردی؟ این هم اشتباه است.

حقیقتاً در آن لحظه حس کردم نفسم بند آمد، خفه شدم...

گفتم: مولای من، پس چه کار کنم.

فرمود: همیشه همراه خداوند باش، خداوند باعث خواهد شد آنچه را که او می‌خواهد بگویی و نیز تو را از هر آنچه نمی‌خواهد باز خواهد داشت. آیا برایت پیش نیامده که تصمیم به انجام کاری بگیری یا بخواهی چیزی بگویی و سپس می‌بینی نفست از آن منصرف شده بدون آنکه علت را بدانی؟

گفتم: بله، برایم پیش آمده.

فرمود: آن خداوند است که تو را منصرف نموده و مسیرت را تغییر داده و نخواستی که تو در این مجلس سخن بگویی، زیرا تو او را یاد کرده بودی و او نیز تو را یاد نمود.... . انتهای خاطره.

بنابراین، باید خوب توجه کنیم و خوب حاضر شویم و عنان نفس و زبان خود را رها نکنیم که هرچه می‌خواهد بگوید یا هرطور می‌خواهد قضاوت کند یا هر تصمیمی که می‌خواهد بگیرد، آن‌هم به دلیل آنکه ما آن را صحیح می‌پنداریم. ما در پیشگاه دعوت الهی بزرگی هستیم که تمامی فرستادگان و فرشتگان علیهم السلام خداوند آرزوی آن را دارند که امروز به آن‌ها اجازه داده

شود تا به قائم آل محمد علیه السلام یا به این دعوت الهی خدمت کنند و آن را در تحقق وظیفه الهی بزرگش یاری دهند.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، سخنرانی شب بیست و سوم ماه رمضان، سال ۱۴۰۰ در گروه الدعوة المهدویة.

<https://youtu.be/2XTg5bZ7zwE>

اگر از خداوند سؤال می‌کردی، خداوند راه را به تو نشان می‌داد

دکتر عادل سعیدی:

«روزی از روزها، سید احمدالحسن علیه السلام به سراغ من آمدند و گفتند: امام مهدی علیه السلام به من فرمود: به حاج عادل بگو: سید حسین قزوینی را تبلیغ کند. من به ایشان گفتم: مانعی ندارد، می‌روم و او را تبلیغ می‌کنم. کجا بروم و او را کجا پیدا کنم؟ سید علیه السلام گفتند: سؤال نکردم. به اخلاق و ادب سید احمدالحسن علیه السلام توجه کنید که از امام مهدی علیه السلام هیچ سؤال نپرسیده است. اگر ما باشیم و سید احمدالحسن علیه السلام به ما بگوید: این چنین کنید، ما می‌گوییم: چگونه این کار را انجام دهیم. قرآن نزد ماست، آن هنگام که حضرت موسی علیه السلام گفت: گاوی را سر ببرید. گفتند: چه رنگی باشد؟ چه شکلی باشد؟ و... ، اما سید احمدالحسن علیه السلام را ببینید که وقتی امام مهدی علیه السلام به او فرمود: «برو به حاج عادل بگو که سید حسین قزوینی را تبلیغ کند.» [او هیچ سؤال نپرسید]، سید علیه السلام آمد و گفت امام مهدی علیه السلام می‌گوید: سید حسین قزوینی را تبلیغ کنی.

متحیر شدم، چون به من فرمود: کجا او را بیابم. سید حسین قزوینی فقط یک اسم است، کجا باید او را پیدا کنم؟ در چه مکانی؟ [با خود] گفتم از آنجایی که اسمش قزوینی است، در ایران او را خواهیم یافت. به ایران رفتم و از برادران پرسیدم و جست‌وجو کردم. اما چیزی به دست نیاوردم. چند ماهی گذشت و او را پیدا نکردم. به عراق بازگشتم، سید علیه السلام را دیدم، در خانه‌اش نشستیم، پس از تناول غذا و نوشیدن چای، فرمود: از سید حسین قزوینی چه خبر؟ عرض کردم: ماه‌ها جست‌وجو کردم، اما او را نیافتم. فرمود: چرا او را پیدا نکردی؟ عرض کردم: چگونه شخصی را پیدا کنم که هیچ چیزی درباره‌اش نمی‌دانم. نه عکسی و نه آدرسی و نه هیچ چیز. سید علیه السلام در پاسخ فرمود: بله او را پیدا نکردی؛ چون به خودت تکیه کردی، اگر از خداوند سؤال می‌کردی، خداوند راه را به تو نشان می‌داد و تو را به آن

راهنمایی می‌کرد، اما از خداوند سؤال نکردی. از خداوند سؤال کن، تو را به حسین قزوینی خواهد رساند. سبحان الله. تصور می‌کردم چون قزوینی است و... [پس باید در ایران دنبالش بگردم] توجه کنید همواره بر این مسئله متمرکز می‌شویم، نظرات و افکار خودمان، و این‌گونه به خودمان تکیه می‌کنیم. اما اهل بیت علیهم‌السلام چرا بر ما پیشی گرفتند و چرا به آن مراتب والا رسیدند که حتی پیامبران به آن‌ها دست نیافتند؟! چون کاملاً مطیع در محضر خدا حاضر می‌شوند و در برابر خداوند سبحان هیچ نظری از خودشان ندارند و از پیش خود هیچ چیز قرار نمی‌دهند و فقط به خدا چنگ می‌زنند و در پیشگاه خداوند خود را همانند شخص نابینایی قرار می‌دهند که شخصی بینا هدایتش می‌کند تا او را از خیابان عبور دهد. پس با پشیمانی بازگشتم و نماز خواندم و بسیار دعا کردم و خوابیدم. رؤیایی دیدم که کجا سید حسین قزوینی را پیدا می‌کنم. گویا یکی از برادرانی که در شرکت همکار ماست به کویت سفر کرده و آنجا با سید حسین قزوینی ملاقات کرد. و در عالم رؤیا وقتی با او ملاقات نمود سید حسین قزوینی از او دو سؤال پرسید. این برادر ما به یکی از سؤالات پاسخ داد. اما به دیگری پاسخی نداد... به شرکت رفتم و سراغ آن برادر انصاری را گرفتم. او را در شرکت نیافتم. به منزل او رفتم. دیدم که می‌خواهد از خانه خارج شود. درحالی‌که یک کیف به دست داشت و عزم سفر کرده بود. به او سلام کردم و گفتم: تو به کویت سفر می‌کنی؟ گفت: چه کسی به تو گفت؟ من به کسی نگفته بودم. گفتم: خداوند در رؤیا به من گفت که تو به کویت سفر می‌کنی و سید حسین قزوینی را در کویت ملاقات می‌کنی. گفت: او را کجا پیدا کنم؟ گفتم: نمی‌دانم. رؤیا می‌گوید: او در کویت است و تو به آنجا سفر می‌کنی. خداوند به من خبر داد و تو در رؤیا با او ملاقات کردی و از تو دو سؤال پرسید. سؤالی را پاسخ دادی و سؤالی را پاسخ ندادی. وقتی تو یا کسی از طرف تو سید حسین قزوینی را دیدید به او بگو: تو از خداوند خواسته بودی که با امام مهدی علیه‌السلام ملاقات کنی یا اینکه پیامی از طرف امام مهدی علیه‌السلام به دستت برسد. این‌طور به او بگو. چون سید احمد الحسن علیه‌السلام به من فرموده

بود که امام مهدی علیه السلام به او فرموده: اگر تو یا کسی از طرف تو با سید حسین قزوینی دیدار کرد، به او بگويد که تو از خدا خواسته بودی که یا امام مهدی علیه السلام را ببینی یا پیامی از ایشان دریافت کنی. به برادر انصاری گفتم این پیام را به سید حسین قزوینی برساند. به کویت سفر کرد. در حقیقت دوستانی از کویت دارد. اما او با آنها تماس نگرفت و تا کسی گرفت تا او را از فرودگاه به هتل برساند. طبیعتاً انصار در هر مکان دعوت قائم آل محمد علیهم السلام را تبلیغ می کنند. این دوست ما هم راننده تاکسی را تبلیغ کرد. اما راننده چیزی نمی گفت و فقط لبخند می زد. برادر انصاری به او گفت: من خبر دعوت امام مهدی علیه السلام را به تو می رسانم و تو فقط لبخند می زنی؟! راننده به او گفت: من به تو سودی نمی رسانم. مسیر طولانی بود. مرا برای نماز به مسجدی برد.

بعد از نماز و دعا به من گفت: این شخص در پی امام مهدی علیه السلام است. برو و او را تبلیغ کن. او همان سید حسین قزوینی بود که در مسجد نماز می خواند. توجه کنید بعد از اینکه در ایران و عراق و در هرجا در جست و جوی او بودم، مشخص شد سید حسین قزوینی در کویت است و هنوز هم در کویت حضور دارد. پس این برادر ما به او گفت: آیا تو سید حسین قزوینی هستی؟ گفت: بله. به او گفت: من پیامی از امام مهدی علیه السلام برای تو دارم. گفت: پیامت چیست؟ برادر ما گفت: تو مدت ها امام علیه السلام را صدا کردی تا اینکه ایشان را ببینی یا پیامی از سوی او دریافت کنی. و پیام این است که به وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام ایمان بیاوری. تعجب کرد و گفت: به خدا قسم! هیچ کس حتی همسر من از این دعا اطلاع ندارد. این دعا بین من و خداوند بوده است و هیچ کس را از آن با خبر نکردم. این نشانه ای بود که امام مهدی علیه السلام خواست به این مرد برساند و اینکه توجه به خدا انسان را از هر چیزی نجات می دهد و او را به همه چیز می رساند؛ چون همه چیز در دست خداست. پس توجه به خدا مثل این است که خداوند بگوید: ای بنده ام! مانند من باش که اگر به چیزی بگویی

موجود باش، موجود می‌شود. همچنین برای من هم یک درس بود. اینکه به نظر و فهم و عقل خودم تکیه نکنم. بلکه به خداوند تکیه کنم، زیرا هرکس به خدا توکل کند نجات می‌یابد و خداوند همه چیز را به او می‌فهماند. نوبت به سید حسین قزوینی رسید؛ او از برادر انصاری دو سؤال پرسید. اول اینکه چگونه متوجه شدی این شخص وصی و فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام است؟ او پاسخ داد: از طریق وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفات. پرسید: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرده است؟ پاسخ داد: بله و آدرس وصیت را به او داد. پرسش دوم را پرسید: منظور از سر مستودع چیست؟ برادر ما در این باره چیزی نمی‌دانست. پس رؤیا در عالم واقعیت اتفاق افتاد. پس از آن پرسید: چگونه به من رسیدی؟ برادرمان هم داستان را برای او گفت و اینکه چگونه امام مهدی علیه السلام به سید احمد الحسن علیه السلام خبر داد که به حاج عادل بگو سید حسین قزوینی را تبلیغ کند. و این داستان عجیب را برای او تعریف کرد و اینکه ما به شکلی معجزه گونه به او رسیدیم. و اعجاز بیشتر آنکه دعای او این بود که یا امام مهدی علیه السلام را ببیند یا پیامی از ایشان علیه السلام دریافت کند و از این موضوع هیچ کس مطلع نبود مگر او و خداوند.

بنابراین دلیلی طلب نکرد و تقریباً به این دعوت مؤمن بود. پس به سوی ما مسافرت کرد و با او ملاقات کردیم. اما پیش از آنکه با او ملاقات کنیم، در فرودگاه منتظر آن‌ها بودیم. با همسرش آمد. من و دوستم بودیم؛ ابوزینب صفا عوادی از استرالیا. وقتی سوار ماشین شدیم، همسر قزوینی به یکی از برادران گفت: ده سال پیش در رؤیا دیده بود که با انصار امام مهدی علیه السلام ملاقات خواهد کرد و جالب توجه اینکه من و صفا عوادی انگشتی در دست داشتیم که امام احمد الحسن علیه السلام به ما داده بود، همسر قزوینی گفت: در رؤیایی که ده سال پیش از ملاقات با ما دیده بود ما لباس‌هایی نظامی پوشیده بودیم و انگشترهایی از

امام مهدی علیه السلام در دست داشتیم که نوری از سوی آسمان به این انگشترها نازل می شد که آنها را روشن می کرد و آنها اطراف را روشن می کردند.»^۱

۱- دیدار با انصار فارس زبان در پالتاک.

با فهم خودت خواندی یا از خدا پرسیدی؟

دکتر عادل سعیدی:

«روزی از روزها پس از نماز صبح با سید احمد الحسن علیه السلام نشسته بودیم، ایشان پرسید: هل من مبشرات؟ آیا رؤیا دیدید؟ همان طور که عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که پس از هر نماز، به خصوص نماز صبح از اصحابش می پرسید چه کسی رؤیا دیده؟ ما هم آن روز درباره رؤیا سخن گفتیم، پس از آن با دست خودش صبحانه را حاضر نمود (این از اخلاق اوست) و صبحانه خوردیم و پس از اتمام صبحانه، ایشان رفت و کتاب مقدس را با خود آورد، و پیش روی ما قرارداد و این چنین گفت:

«همه دعوت ما را در این می یابید و محمد و آل محمد علیهم السلام را در اینجا پیدا می کنید و قائم آل محمد علیه السلام و نرجس علیها السلام و محمد صلی الله علیه و آله و تمام دعوت و هر آن چیزی را که در آن رخ می دهد اینجا پیدا می کنید.» تعجب کردم؛ چون ما می دانستیم که کتاب مقدس تحریف شده است، به ایشان گفتم: این کتاب تحریف شده، فرمود: بله تحریف شده مثل دیگر کتب آسمانی؛ خواه تحریف لفظی یا تحریف معنوی، اما خداوند سبحان و بلندمرتبه دعوت حق [و نصوص مربوط به آن] را حفظ می کند، حتی اگر کتب آسمانی دست کاری و تحریف شده باشد؛ خواه تحریف معنوی، مثل آیاتی از قرآن که به معنای دیگری تفسیر شده است، یا تحریف لفظی، همچون تورات، زبور و انجیل که دچار تحریف لفظی شده [و چیزی به آن اضافه یا از آن کم شده است]. خداوند از حقانیت جانشینان و حجت های خود در این کتب حفاظت می کند، حتی اگر دست کاری و تحریف شده باشد.

متوجه شدم مطالب حقی در این کتاب است. یک بار دیگر از روی کتاب نوشتم و برای مدت سه ماه، آن را می خواندم و می گفتم: من فارغ التحصیل دانشگاه هستم و مدرک تحصیلی

بالایی دارم و می‌فهمم. می‌توانم این کتاب را بخوانم و همه‌چیز را در آن بفهمم. سه ماه تمام این کتاب را خواندم و چیزی نفهمیدم. عجیب بود. به زبان عربی نوشته شده بود، پس چرا نمی‌فهمم؟! و همچنان می‌خواندم و می‌خواندم و می‌خواندم، اما چیزی نمی‌فهمیدم. چه می‌گویند؟! از چه حرف می‌زنند؟! زبان و عبارات آن برای من غریب و نامأنوس است. پس از آن به عراق بازگشتم و با سید احمد الحسن (علیه السلام) ملاقات کردم و کتاب مقدس هم همراهم بود. ایشان فرمود: **آیا چیزی در این کتاب پیدا کردی؟** گفتم: هیچ‌چیزی پیدا نکردم و هیچ‌چیزی نفهمیدم. به من فرمود: **آن را خواندی؟** عرض کردم: بسیار. بارها خواندم. فرمود: **با اتکا به چه چیزی خواندی؟ با فهم خودت یا از خدا پرسیدی؟** این همان اشتباهی بود که مرتکب شدم و همواره مرتکب چنین اشتباهاتی می‌شویم. اشتباهم این بود که به فهم خودم تکیه کردم. به اینکه تحصیل کرده هستم و مدرک دانشگاهی دارم و نیاز ندارم که از خدا بخواهم به من بفهماند. پس آن عبارت عظیم را به من فرمود: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَ اللَّهُ **الله﴾ «تقوا پیشه کنید تا خداوند به شما یاد دهد»؛ یعنی مسئله این نیست که تو از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدی و دکتر یا پروفیسور هستی، نه، مسئله این است که تو وقتی برای یک لحظه از خدا جدا شوی، در آن لحظه تو همراه ابلیس و همراه جهل هستی، اما اگر همراه خدا باشی خداوند نیز در هر قدم همراه تو خواهد بود. فهمیدم که من بر فهم و عقل خودم تکیه کرده بودم، و کسی که بر فهم و عقل خودش تکیه کند غرق می‌شود، می‌لغزد، اما تکیه بر خدا و توکل بر خدا [راه نجات است]. بسیار تحت‌تأثیر قرار گرفتم و احساس پشیمانی کردم که در طول این چند ماه از خداوند نخواستم. با ایشان خداحافظی کردم و به فرودگاه رفتم تا به مسافرت بروم. هواپیما ده ساعت یا بیشتر تأخیر داشت. در فرودگاه نشستم و کتاب مقدس را می‌خواندم، و سبحان‌الله، چقدر خوانده و نفهمیده بودم، اما اکنون به خدا توجه نموده و گفتم: **خدایا من هیچ‌چیزی نمی‌فهمم، من بنده نیازمند تو هستم، تو فهم را در قلب من قرار بده و این کتاب را به من بفهمان، شروع به خواندن کتاب کردم و****

سبحان الله! این همان کتابی بود که می‌خواندم، چرا نمی‌فهمیدم؟! مسائل برایم روشن و روشن‌تر شد. طی چند ماه بسیار مطالعه کرده بودم [و نفهمیده بودم]. اشکال کار را فهمیدم؛ اینکه انسان نباید بر فهم خودش تکیه کند. حتی عیسی علیه السلام می‌فرماید: «**با همه قلبت به من توجه کن و بر فهم خودت تکیه نکن.**» به خداوند توجه کن تا به تو بدهد. تقوا پیشه کن تا خداوند به تو یاد دهد. خداوند به متقین یاد می‌دهد.

این گونه بود که متون زبور و تورات و انجیل، ذره‌ذره برایم روشن شد و این دعوت را در کتاب مقدس یافتم.

پس این آیه قرآنی همواره همراه من بود، و هرگاه در مسیر آموختن و فهمیدن مشکلی پیش می‌آمد می‌فهمم که در عملکردم گناه یا اشتباهی وجود دارد؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿و اتقوا الله و يعلمکم الله﴾ «**تقوا پیشه کنید تا خداوند به شما یاد دهد.**»

خداوند همان حقیقت است و باید در پیشگاه خداوند به جهل و نادانی خودمان و اینکه او با فضل و منتش به ما یاد می‌دهد اعتراف کنیم؛ پس تقوا پیشه کنید و با همه قلبتان به خداوند توکل کنید، بنده یک گام به‌سوی خداوند برمی‌دارد و آن اخلاص است و خداوند هم یک گام به‌سوی بنده برمی‌دارد و آن توفیق است، پس هنگامی که شروع به جست‌وجو در کتاب مقدس کردم، چیزهای زیادی یافتم و مسائل کم‌کم برایم روشن شد و هر وقت به عراق می‌رفتم و مثلاً از سید احمد الحسن علیه السلام می‌پرسیدم: آیا در اینجا آیه‌ای مرتبط با قائم آل محمد علیه السلام وجود دارد؟ می‌فرمود: **آیا پیش از آنکه از من بپرسی از خداوند پرسیدی؟ از خداوند بپرس و از او بخواه که کتاب مقدس را به تو یاد دهد، پس از آن، اگر باز هم نتوانستی آن وقت از من بپرس.**

حقیقتاً این تکلیفی دشوار است که انسان با همهٔ قلبش به خداوند توکل کند، واقعاً دشوار است و آسان نیست، صرفاً یک جمله نیست که بگوییم و تمام شود.»^۱

۱- دیدار با انصار فارس زبان در پالتاک.

بگذار خدا برای انتخاب کند

دکتر عادل سعیدی:

«سه روز با ایشان بودیم و در این سه روز خیلی چیزها از ایشان یاد گرفتیم. ایشان فرمود: شما از جای دوری آمدید و لازم است بروید و زیارت کنید؛ ازجمله زیارت "مختار ثقفی" و دیگرانی که در کوفه مدفون اند و همراه با امام حسین علیه السلام شهید شدند؛ همان‌هایی که از امام حسین علیه السلام دفاع کرده بودند. سپس به زیارت پیامبر خدا ایوب علیه السلام رفتیم، مقام نبی‌الله ایوب که در نجف اشرف موجود است. ایشان فرمود: هرکه می‌خواهد صبر بیاموزد، از پیامبر خدا ایوب علیه السلام بیاموزد. فهمیدیم که این دعوت به صبر نیاز دارد. سال ۲۰۰۵ بود و اکنون در سال ۲۰۱۵ هستیم.^۱ ده سال از مسیر دعوت سپری شده است. دانستیم که در این راه باید صبر پیشه کنیم. سپس به منطقه‌ای رفتیم که «الکفل» نامیده می‌شد. در آن منطقه پیامبران بنی‌اسرائیل مدفون بودند. و آنجا دانستیم که چطور در آن زمان علمای یهود با آنان دشمنی می‌کردند. وارد مزارها که می‌شدیم [سید علیه السلام] به ما یاد می‌داد که مسیر انبیا و رسولان چطور بوده و چه کسانی رو در روی ایشان ایستادند. چه کسی رو در روی موسی علیه السلام ایستاد به جز بلعم بن باعورا و سامری؟ چه کسی رو در روی عیسی علیه السلام ایستاد به جز حنania و آن علمای یهود؟ چه کسی رو در روی نوح علیه السلام ایستاد؟ چه کسی رو در روی رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد؟ علمای احناف، علمای نصارا و علمای یهود.

پس این سنت الهی است؛ ﴿سنة الله في الذين خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً... و لن تجد لسنة الله تحويلاً﴾ (این سنت خداوند در اقوام پیشین است و برای سنت الهی هیچ‌گونه تغییر نخواهی یافت!).

این‌ها بودند که رو در روی پیامبران و فرستادگان ﷺ می‌ایستادند. این‌گونه بود که در سفر اولمان دانستیم که بایستی صبر را بیاموزیم و در سفر دوم یاد گرفتیم که چه کسانی رو در روی پیامبران می‌ایستادند و با آنان مبارزه می‌کردند. سپس به منطقهٔ نمرود (لع) رفتیم و [مشاهده کردیم که] چطور برای سوزاندن ابراهیم ﷺ منجنیق را مهیا کرد. وقتی [ابراهیم ﷺ] وارد آتش شد، خداوند سبحان و متعال او را از آتش نجات داد، و در اینجا درس دیگری یاد گرفتیم. آن درس این بود که امکان ندارد ستمگران بر مؤمنین پیروز شوند، حتی اگر مؤمن تنها باشد. مردی بوده که به‌تنهایی یک امت بوده است؛ قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اِبْرَاهِيْمَ كَانَ اُمَّةً﴾ (ابراهیم امتی بود).

به این معنا که او تنها بود. اما ما اکنون تعدادمان واقعاً زیاد است. کم‌تعداد نیستیم. جای‌جای زمین پرچم "البيعة لله" برافراشته شده؛ همه‌جای این زمین. همواره می‌گوییم کم‌تعدادیم. برعکس! هریک از ما باید مثل ابراهیم ﷺ باشد. ابراهیم به‌تنهایی امتی بود. برای همین بر هر انسانی لازم است که تکیه‌اش بر چنین صحبت‌هایی نباشد که: «باید این همراه من باشد تا کار کنم»، یا «باید آن همراه من باشد تا کار کنم». بلکه باید بداند که خودش به دوش‌کشندهٔ پرچم "البيعة لله" است و باید به‌تنهایی از این پرچم دفاع کند. اگر برادر مؤمنش به او لطف کرد و او را یاری کرد، خب این از بزرگواری برادر مؤمنش بر اوست که او را کمک کرده و در این دعوت یاری داده است.

بنابراین ما یاد گرفتیم:

درس اول: صبر؛ درس دوم: چه کسانی رو در روی پیامبران و فرستادگان و امام مهدی علیه السلام ایستاده‌اند و درس سوم: یاد گرفتیم که انسان بایستی یک امت باشد و راه را خودش انتخاب نکند؛ یعنی نگویید من چنین و چنان می‌خواهم. نه! بلکه بگذارد تا خدا برای او انتخاب نماید. و این یک جور نقل و انتقال است؛ اینکه از رأی و نظر و فهم و عقل خودت منتقل شوی به اینکه بگذاری خدا برایت انتخاب کند. ابراهیم علیه السلام در هنگام گفت‌وگو با جبرائیل به او گفت: علم و آگاهی خدا نسبت به حال من، باعث می‌شود او بی‌نیاز باشد از اینکه من از او درخواست کنم. من از او نخواهم خواست که نمرود مرا در آتش نیندازد و به زندان نیندازد و ...، بلکه باید دید خداوند سبحان و متعال چه می‌خواهد. او انتخاب می‌کند. ما این درس را آموختیم. بعد از آن بود که به زیارت امام عباس و امام حسین علیه السلام رفتیم.»^۱

توسم و شنیدن از خدا

توسم، بزرگ‌ترین راه وحی به فرستادگان

سید احمد الحسن علیه السلام:

«کسی که دو گوش برای شنیدن دارد بشنود، و کسی که دلی برای فهمیدن دارد بفهمد و دریابد: خداوند سبحان در همه‌چیز سخن می‌گوید ولی مردم غافل‌اند و به خودشان و هوس‌هایشان توجه دارند. راه سخن‌گفتن خداوند با پیامبران منحصر به وحی، یا شنوایدن الفاظ در گوش یا القای معانی در دل آن‌ها نیست، بلکه راه بزرگ‌تری نیز وجود دارد که عبارت است از: «ما رأیت شیئا الا رأیت الله معه و قبله و بعده» "به هیچ‌چیزی نظر نکردم، مگر آنکه قبل از آن و بعد از آن و با آن خدا را دیدم".^۱

زبان تصویری خاص بین خداوند و قائم علیه السلام

شیخ حبیب سعیدی:

«ما علم توسم و معنای توسم را نمی دانستیم، و تنها از ایشان علیهم السلام فرا گرفتیم، علم توسم علمی مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است. در حقیقت ما حتی وقتی کلمه توسم یا چنین عباراتی را می شنیدیم تعجب می کردیم، مگر زمانی که از طریق ایشان علیهم السلام به آن پی بردیم. و چنان که برخی از مؤمنین یا دیگران می دانند در آیات و روایات [به توسم] اشاره شده است، همان طور که خداوند سبحان فرمود: ﴿إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ [حجر، ۷۵]

(همانا در آن، نشانه هایی است برای توسم گیرندگان «یعنی افرادی که از ظاهر امور به باطن آن پی می برند»).

و روایت شده که قائم علیه السلام دشمنانش را با توسم می شناسد، و این علم ارتباط خاصی با قائم علیه السلام دارد و زبانی بین خداوند و اوست.

و نیز پیروان ایشان علیهم السلام از این فیض الهی یاد می گیرند؛ یعنی در این مسئله به ایشان علیهم السلام اقتدا می کنند.

به عنوان نمونه، مثلاً هنگامی که در مسیری حرکت می کند و یک گله گوسفند جلوی او را می گیرد می گوید: ان شاء الله انصار خواهند آمد، یا مثلاً هنگامی که او راه می رود و پرنده ای می آید و به خودرو برخورد می کند می گوید: این معنایش این است که یک خبر فوری به ما می رسد.

و این سخن معروف متعلق به اوست که مثلاً به این [مسئله] توسم خیر زدم، این سخن از ایشان علیهم السلام است.

و هرگاه ماجرای پیش می‌آید و سید علیهم السلام از آن خبر می‌دهد، آن ماجرا کاملاً به همان صورتی است که ایشان علیهم السلام خبر داده؛ یعنی همان‌طور که از طریق علم توسم خبر می‌دهد دقیقاً به همان صورت اتفاق می‌افتد، در حقیقت آن‌طور که من می‌فهمم قضیه توسم یک زبان تصویری است، اما کسی جز اهلش آن را نمی‌فهمند.

یعنی الان چطور مثلاً اخبار به شکل دیداری است، می‌شنوید که گوینده صحبت می‌کند و سپس نمایش تصویری است. علم شما به نمایش تصویری علمی غیر از علم شنیداری است، و چه بسا که تصویر معلومات فشرده و بسیار زیادی به شما بدهد که به کلامی طولانی نیاز دارد، اما در زمانی کوتاه و شاید در چند ثانیه.

و این یعنی زبان تصویری علمی به شما می‌دهد که متفاوت از زبان نوشتاری و معنایی است که معانی الفاظ به واسطه حروف می‌رسانند. و آن‌طور که من می‌فهمم این بابی بسیار گسترده بوده و مرتبط با حدیث مشهوری است که سید علیهم السلام در کتاب «سفر موسی علیه السلام به مجمع البحرين» از اهل بیت علیهم السلام نقل می‌کند:

«هیچ چیزی را ندیدم مگر آنکه همراه آن و پیش از آن و پس از آن خدا را دیدم.»

و این یک رؤیای بصری است، البته این رؤیای بصری تنها با بصیرت ذکاوت‌مندانه و دیدن درون و باطن امکان‌پذیر است.^۱

کسی که به او وحی نشود غافل است

سید احمد الحسن (علیه السلام):

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ «ما بهترین قصه را به واسطه این قرآنی که به تو وحی کردیم برایت حکایت می‌کنیم؛ اگرچه تا پیش از آن، از غافلان بودی.» [یوسف، ۳]

یعنی تا پیش از وحی در شمار غافلان بودی.

کسی که به او وحی نشود غافل است، کسی که کلمات خداوند را نشنود و نبیند غافل است. دنیا، هوس، نادانی، منیت و... مانع او شده است. خداوند همواره سخن می‌گوید و در هر لحظه مخلوق را خطاب قرار می‌دهد.

ما کسانی هستیم که در غفلتی به سر می‌بریم که ما را از شنیدن کلمات خداوند بازداشته است. چون در شمار کسانی نیستی که کلمات خداوند را همواره و در هر شبانه‌روز می‌شنوند و می‌بینند، بنابراین تو غافل و در شمار غافلان هستی.

عیب خود را بشناس و از غفلت خود بیرون بیا و وارد حرم خداوند شو و کلمات او را بشنو.

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾ «پروردگارت را در دل خود و در هر صبح و شام با تضرع و ترس یاد کن، بدون آنکه صدای خود را بلند کنی، و از غافلان مباش.» [اعراف، ۲۰۵]

زندگانی‌ات را به‌گونه‌ای قرار بده که بر مدارِ ذکر خداوند بچرخد، امید است که درب‌های ملکوت و معرفت برایت گشوده شود و در شمار عارفان قرار بگیری، نه غافلان.»^۱

خداوند از زبان انصار با من سخن می‌گوید

بدر بدری:

«وقتی برای اولین بار با سید علیه السلام دیدار کردم - که حدوداً سال ۲۰۰۳ بود - او را از سایر رجال و شخصیت‌های دینی - چه شیعه و چه سنی - متفاوت یافتم.

من - و پناه بر خدا از من - با هر دو طیف شیعه و سنی همراهی داشتم، چون قبلاً سنی بودم و سپس شیعه شدم، به همین خاطر شخصیت‌های دینی (روحانیون) زیادی را دیده بودم.

اما هنگامی که سید علیه السلام را دیدم، او را متفاوت از بقیه شخصیت‌های دینی یافتم. از زمانی که سید **احمد الحسن** علیه السلام را دیدم حالش مانند حال انصار بود؛ یعنی فردی در میان انصار بود و اوضاع و احوالش مانند انصار بود، از همان غذایی می‌خورد که انصار می‌خوردند، مثل آنان لباس می‌پوشید، با آنها صحبت می‌کرد و از آنها حرف‌شنوی داشت.

به یاد می‌آورم که حرف انصار را می‌شنید و می‌فرمود: «**خداوند سبحان و تعالی به واسطه انصار با من سخن می‌گوید.**»

و این‌گونه نبود که فقط از بزرگسالان حرف‌شنوی داشته باشد، بلکه حتی اگر کودکی از کودکان انصار صحبت می‌کرد امام علیه السلام حرف او را می‌شنید و می‌فرمود: «**خداوند به واسطه انصار با من سخن می‌گوید.**»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

خداوند در هر چیزی با من سخن می گوید

بدر بدری:

«سید احمدالحسن علیه السلام بر ذهن خود یا بر افکار دنیوی تکیه نمی کرد، بلکه در هر کاری بر خداوند توکل می نمود.

به یاد دارم که امام احمدالحسن علیه السلام همواره و در هر کاری با قرآن استخاره می نمود. همیشه قرآن به همراه داشت و با آن استخاره می نمود و این را به انصار نیز یاد داده بود؛ یعنی هریک از انصار نیز قرآن کوچکی در جیب خود به همراه داشت و انصار نیز همچون امام علیه السلام در هر کاری استخاره می کردند و این را از امام علیه السلام یاد گرفته بودند.

یکی از اموری که سید احمدالحسن علیه السلام به انصار یاد داده بود این بود که حتماً همراه خود قرآن داشته باشند؛ تا اگر خدای ناکرده برای انصار اتفاقی چون مرگ یا هر پیشامد دیگری رخ داد، نزدیک ترین چیز به مؤمن قرآن باشد، و به یاد دارم که الحمدلله همه انصار قرآن به همراه خود داشتند و الحمدلله من نیز از سال ۲۰۰۳ قرآنی را که به همراه خود داشتم هنوز دارم.

پس سید احمدالحسن علیه السلام در هر کاری استخاره می نمود و حرف انصار را می شنید و می گفت: خداوند به واسطه انصار با من سخن می گوید.

همچنین سید احمدالحسن علیه السلام منتظر رؤیاهای انصار بود؛ یعنی این گونه نبود که تنها خودش رؤیا ببیند و برای انصار تعریف کند، خیر، بلکه سید احمدالحسن علیه السلام چشم انتظار رؤیاهای انصار بود و به هنگام نماز صبح از انصار می پرسید: آیا رؤیاهای بشارت دهنده یا انداز دهنده دیده اید؟

بنابراین منتظر رؤیاهای انصار بود و آن ها را همچون پیام های ملکوتی به شمار می آورد.

امام علیه السلام «توسم» می‌گرفت و به انصار یاد داده بود که چگونه «توسم» بگیرند؛ زیرا او می‌فرمود: خداوند با هرچیز با من سخن می‌گوید، و این می‌تواند به واسطه استخاره یا توسم یا رؤیایا باشد، همه این‌ها راه‌های ملکوت یا راه‌های غیب است، تمامی این‌ها راه‌های غیبی است، پس امام علیه السلام می‌فرمود: **خداوند به واسطه هرچیز با من سخن می‌گوید**، و این کاملاً متفاوت از عملکرد شخصیت‌ها و رجال دینی بود که قبلاً دیده بودیم و با آن‌ها معاشرت داشتیم، آنان بر امور غیبی تکیه نداشتند، به رؤیای صادقه اعتنا نداشتند، و در نگاه آن‌ها رؤیای صادقه در هیچ امری نقش مؤید نداشت، چنین چیزی نبود، و چیزی به اسم «توسم» را نمی‌دانستند، و از مردم چیزی نمی‌پرسیدند و بر این عقیده نبودند که خداوند به واسطه مردم با من سخن می‌گوید، بلکه بر عکس بود و آنان دستورات را صادر می‌کردند و مردم فقط باید اوامر را اجرا می‌کردند و حتی حق بحث و مناقشه هم نداشتند و این را هم در اهل تسنن و هم تشیع دیده بودم؛ زیرا قبلاً با هر دو گروه همراهی داشتم، و این حالت را در هر دو طرف دیده بودم؛ یعنی رجال دین همواره مسلط بودند و با تندی سخن می‌گفتند و مردم بینوا هم باید اوامر را اجرا می‌کردند، اما سید **احمد الحسن** علیه السلام این‌گونه نبود، او همواره با انصار مشورت می‌کرد و از انصار می‌شنید، و با آن‌ها گفت‌وگو می‌کرد، و اگر می‌خواست کاری انجام دهد آن را با انصار بررسی می‌کرد.»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

https://youtu.be/tF0h1kcPVNI?si=sVVVXI0fEq3Wio_

https://youtu.be/CfzOEtI_HmI

خداوند با همه چیز با مردم سخن می گوید؛ با سنگ، و درخت و حیوان!

سید احمد الحسن (علیه السلام):

«خداوند متعال هیچ چیز را بیهوده نیافریده است، بلکه هرچیز را با تدبیر و تقدیر و حکمت رسا خلق کرده تا اینکه انسان در خلقت خدا تفکر کند و از پی این تفکر به حقیقت برسد، چقدر خداوند برای مردم به تفکر در خلقتش تأکید کرد تا بلکه به راه حق هدایت شوند؛ ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ (آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و هرچیزی که خدا آفریده است نگریسته اند و اینکه شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد؛ پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می آورند؟) (اعراف، ۱۸۵)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد و برای آن منزل هایی معین کرد تا شماره سال ها و حساب را بدانید. خدا این ها را جز به حق نیافریده است. نشانه های خود را برای افرادی که دانایند، بیان می کند). [یونس، ۵]

آیات و نشانه هایی در زنبور عسل است که انسان می تواند از طریق آن حق را بشناسد. زنبور، عسل را از درختان [و شهد گل ها] به وجود می آورد و در عسل شفایی برای جسم هاست؛ همچنین انبیا و اوصیا (علیهم السلام) و شیعه آن ها (علیهم السلام) علم را از شجره طیبه و مبارکه جمع آوری می کنند و در این علم شفای ارواح است.

همچنین وقتی زنبورها ملکه خود را از دست بدهند، کندوی شان از بین می‌رود و در ابتدای کار و بعد از مُردن ملکه، تعدادی ملکه کاذب در مملکت زنبورها به وجود می‌آیند، دقیقاً مانند علمای غیرعامل، و این ملکه‌ها تخم نابارور می‌گذارند و با این ثمره دروغین و خیالی، دیگر زنبورها را فریب می‌دهند تا اینکه به تدریج کندوی زنبورها به نابودی کشیده شود.

و ملکه‌های کاذب در کندویی که یعسوب (ملکه واقعی) خود را از دست می‌دهند، بیش از یکی است و در برنامه‌ریزی با هم اتفاق نظر ندارند و پس از اینکه زنبورها را فریب داده و خود را ملکه حقیقی نشان دادند، هریک از آن‌ها تعدادی از زنبورها را دور خود جمع می‌کند و این‌گونه مملکت زنبورها با وجود ملکه‌های کاذب تقسیم می‌شود.

اگر در خصوص ملکه‌های کاذب در کندوی زنبورها تحقیق کنید، خواهید دید که شباهت بسیار زیادی با وضعیت علمای غیرعامل دارد، که پس از نوشیدن از [علم] فاسد و گندیده، علمی فاسد آورده و سبب تفرقه امت پس از، از دست دادن نبی یا امام خود می‌شوند.

و در آنجا در مملکت زنبور، نشانه‌ای دیگر وجود دارد و آن از خودگذشتگی و ایثار زنبور است؛ هنگامی که دشمنی به مملکت آن‌ها (کندو) هجوم آورد، تمامی زنبورها برای دفاع از کندو و یعسوب (ملکه کندو) و دیگر زنبورها، به دشمن حمله می‌کنند... و هریک از این زنبورها وقتی دشمن را نیش بزند، قطعاً جان خود را از دست می‌دهد؛ با این حال زنبورها بدون هیچ شک و تردیدی و به‌خاطر دفاع از کندو، از خودگذشتگی و فداکاری می‌کنند، و در این عمل نشانه و درسی در دوری از منیت است.

در این کلام کوتاه، سعی کردم که راه را برای روشن کنم، تا خود شخصاً نسبت به زنبورها و کندوی آن‌ها تحقیق کنی تا میزان تشابه بین زنبورها و بین اهل دین را بیشتر احساس کنی؛

چه راست‌گویانِ آن‌ها و چه فریب‌خوردگان و چه دروغ‌گویانِ آن‌ها، و در آن هنگام خواهی فهمید که خداوند با همه‌چیز با مردم سخن می‌گوید با سنگ، و درخت و حیوان.»^۱

گوش‌ها سنگین است!

سید احمد الحسن علیه السلام:

«... اما در خصوص غیب، [آن] به دست خدای سبحان است. انسان باید خود را مجهز کند و درب خدای سبحان را بکوبد. پس به ذکر و اخلاص برای خداوند مجهز شوید و یقین داشته باشید که خدای سبحان کسی را که قصدش کند ناامید نمی‌کند و کسی را که درفش را با راستی و خلوص نیت بکوبد رد نمی‌کند که این کار از ساحت او بسی به دور است! او حتی گناهکاران را و حتی کسی را که از او نمی‌خواهد و او را نمی‌شناسد، از سر رحمت و مهربانی اجابت می‌کند؛ اما سنگینی گوش‌ها و مجهز نبودنشان مانع از شنیدن پاسخش می‌شود. پس به ذکر مجهز شوید و سکوت کنید، که حتماً کلمات خدا را خواهید شنید.»^۱

۱- پیک صفحه (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک)، ج ۱، ص ۴۶۷.

می‌توانی خدا را در هر چیزی بشنوی؛ چرا که تو انسانی...

سید احمد الحسن علیه السلام:

«... می‌توانی خداوند را در هر چیزی بشنوی، در کلماتش، در آسمان، در ستارگان، در هر چیزی که هر روز با شما برخورد می‌کند. می‌توانی در اعماق وجودت خدا را بشنوی؛ زیرا تو انسانی و انسان کلمهٔ اعظم خداوند است.»^۱

۱- سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج، ج ۷، ص ۶۶۹.

او همیشه قرآن و آل محمد (علیهم السلام) را با خود داشت!

مهندس حسین منصوری:

«در باطن، او همیشه قرآن و آل محمد (علیهم السلام) را با خود داشت! یا همان طور که روزی خودش فرمود که امام مهدی (علیه السلام) به او فرمودند: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ﴾ (پناه بر خدا [از این] که غیر از کسی که دارایی ما نزد اوست شخص دیگری را بگیریم) [یوسف، ۷۹]. آیه‌ای که امام (علیه السلام) معنایش را بعداً متوجه شد! آن هنگام که خواب بود و قرآن در جیب کناری لباسش بود و در حین خواب لباسش تا شده بود و قرآن روی قلبش قرار گرفته بود! پس وقتی بیدار شد معنای کلام امام (علیه السلام) را متوجه شد... آن دارایی، قرآن است!

این یکی از نکات دقیقی بود که امام (علیه السلام) در آموزشش به ما بر آن تأکید داشت؛ اینکه در همه چیز سخن خدا را بشنویم! پس او «توسم» را به ما یاد می‌داد. و وقتی شاخه‌ای حرکت می‌کرد یا اتفاقی می‌افتاد، می‌فرمود: این، یعنی به‌زودی چنین‌وچنان می‌شود! و در عمل همان‌گونه که گفته بود اتفاق می‌افتاد! با توسم بود که کشتی انصار به راه افتاد، به‌علاوه چیزهای دیگری همچون رؤیا، که هر وقت ما را می‌دید یا از خواب بیدار می‌شدیم از ما می‌پرسید: هل من مبشرات؟ (یعنی آیا رؤیای بشارت‌دهنده‌ای دیده‌اید؟) پس برایش تعریف می‌کردیم، سپس او هم رؤیاهای خود یا انصارِ استان‌های دیگر را برایشان تعریف می‌کرد!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی (علیه السلام).

پیامبر به من فرمود!

شیخ حبیب سعیدی:

«... در روایات می‌بینیم امام باقر علیه السلام کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله را مستقیم از خود ایشان نقل می‌فرمایند؛ تاجایی که امام زین العابدین علیه السلام ایشان را از این کار نهی و فرمود: **پسرم این طور نقل نکن!** مضمون روایت این طور می‌گوید که امام زین العابدین علیه السلام به ایشان فرمود: حدیث را با سند نقل کن! یعنی بگو به نقل از فلانی و فلانی [تا برسد به پیامبر]... مفهوم این روایت چنین می‌شود که امام باقر علیه السلام کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را می‌شنیده است.

یادم هست حرف‌هایی از سید احمد الحسن شنیده‌ام که مستقیم می‌فرمود: **رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود!** و در جای دیگری هم ایشان فرمود: **فاطمه علیها السلام به من فرمود!**»^۱

۱- خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

گِل را از چشم‌ها و گوش‌های خود بشوید تا خدا را ببینید و بشنوید

سید احمد الحسن علیه السلام:

«گِل را از چشم‌ها و گوش‌های خود بشوید تا خدا را ببینید و بشنوید که او با شما سخن می‌گوید حتی از درونِ سنگ...»

به جاهلانی که خود را علما می‌نامند متمایل نشوید و بر آن‌ها تکیه نکنید که آن‌ها گوش‌ها و چشم‌های شما را آکنده از گِل و شما را به این عالمِ مادی فانی و ظواهر فریبنده‌اش پایبند می‌کنند.

به سخنان آن‌ها گوش نسیارید که اینان حتی دست‌های خود را نمی‌بینند... درحالی‌که نهایتِ علمِ آن‌ها همین عالمِ فانی است.

در برابر آن‌ها سر فرود نیاورید درحالی‌که آن‌ها به رؤیا کفر می‌ورزند؛ حال آنکه رؤیا راهی است به سوی ملکوت آسمان‌ها.

در ملکوت آسمان‌ها بنگرید، به ملکوت آسمان‌ها گوش فرا دهید و به ملکوت آسمان‌ها ایمان بیاورید؛ زیرا این همان حقی است که پیامبران و اوصیای الهی علیهم السلام به آن ایمان آوردند، ولی علمای بی‌عمل به آن کفر ورزیدند؛ همان کسانی که در هر زمانی با پیامبران و اوصیا علیهم السلام به نبرد برخاستند.»^۱

گل ولای را از چشم‌ها و گوش‌هایتان بشوید تا خدا را در هرچیز ببینید

و بشنوید

شیخ حبیب سعیدی:

«به واسطهٔ ایشان بود که ما معنای این حدیث را فهمیدیم: «خدا را به وسیلهٔ خدا بشناس» و از ایشان یاد گرفتیم که معنای این عبارت چیست: «خداوند نوری است که هیچ ظلمتی در آن نیست» و از جمله سخنانی که در حق خداوند سبحان فرمود این بود که انصار را به خداوند سبحان سفارش می‌کرد و می‌گفت:

هریک از شما باید خداوند را در هرچیز، با هرچیز و پیش از هرچیز و پس از هرچیز ببیند، تا اینکه خداوند را بشناسد و پرده از مقابل چشمانش برداشته شود؛ پس آنگاه همهٔ اشیاء را به واسطهٔ خداوند می‌بیند. گمان نکنید آثار [خداوند] بر مؤثر دلالت دارد، بلکه اوست که بر آثار دلالت دارد. و به انصار می‌گفت: گل ولای را از چشم‌ها و گوش‌هایتان بشوید تا خدا را ببینید و بشنوید، او حتی از طریق سنگ هم با شما سخن می‌گوید.

می‌گفت: به جاهلانی که خود را عالم می‌نامند تکیه نکنید که گوش و چشمتان را با گل ولای پر می‌کنند و شما را به سمت این جهان مادی از بین رفتنی و آراستگی‌های آن می‌کشانند. به سخنانشان گوش ندهید؛ زیرا این‌ها [از شدت تاریکی] دستانشان را نمی‌بینند و این دنیای نابودشونده، آخرین حد علم و آگاهی آن‌هاست.

همچنین او همان کسی است که می‌فرماید:

من به شدت از خداوند سبحان و متعال می‌ترسم که مرا مورد محاسبه یا عتاب و نکوهش قرار دهد.

و او همان کسی است که در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: **من با حبیب خودم خداوند سبحان انس و الفت گرفته بودم؛** یعنی در تنهایی‌هایش و در ایام بلا و سختی با خداوند سبحان انس و الفت داشت. من حس می‌کنم این‌ها کلماتی است که از قلبی خارج می‌شود که تماماً برای خداست، قلبی که خانهٔ خداست و جز خدا در آن نیست.»^۱

1 -https://youtu.be/PsQq-I_On98

چرا چشمم به این افتاد؟!

صفا عوادی:

«سیدعلی^{علیه السلام} از هرچیزی توسم می گرفت و می فرمود: هیچ چیزی بیهوده نیست. گاهی که درحال مطالعه متن یا مطلب یا چیز دیگری بود می گفت: چرا چشمم به این افتاد؟ حتماً باید اینجا توسمی داشته باشد. می فرمود: خداوند با همه چیزهای اطرافمان با ما سخن می گوید.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

مقصد هم ناصریه است و این یعنی: نصر من الله و فتح قریب!

شیخ شیاع محمدای:

«سید احمد الحسن علیه السلام بسیار توسم می‌گرفت،^۱ صبور و شجاع بود و بسیار توسم می‌گرفت، و متوسمین^۲ در قرآن یاد شده‌اند و قرآن در آیه شریفه (حجر، ۷۵) آن‌ها را ستوده است.

خاطرم هست یک بار پیش از اولین انتخابات عراق در سال ۲۰۰۵، در سفر بودیم که ایست بازرسی ما را نگه داشت و به ما گفت تلگرافی فوری دریافت کرده و دستور توقف تمامی خودروها و حتی اشخاص را دارند. قرار بود روز بعد منع تردد اجرا شود، اما به دلایل امنیتی یک روز آن را جلو انداختند. ما را نگه داشتند. پشت سرمان هم خودروهای بسیاری ایستاده بودند. صف بزرگی از خودروها بود. در راه شهر ناصریه، مرکز استان ذی‌قار بودیم که جلوی ما را گرفتند. امام احمد علیه السلام به راننده گفت برو و از مسئول ایست بازرسی پرس‌وجو کند. پس از مدتی افسر بازرسی آمد. او از سید علیه السلام عذرخواهی کرد و به ایشان گفت: سیدنا (درحالی که امام علیه السلام لباس حوزوی یا لباسی که نشان‌دهنده سیادت او باشد نپوشیده بود، بلکه چفیه و عقاب بر سر داشت)، افسر بازرسی گفت: سیدنا، شما را معطل کردیم و از این بابت عذرخواهی می‌کنیم، زیرا این امری اضطراری است و به دلیل تدابیر امنیتی همه خودروها و اشخاص باید نگه داشته شوند. فقط به خودروی شما اجازه حرکت می‌دهم و با ایست‌های بازرسی پیش‌رو هم تماس می‌گیرم تا جلوی شما را نگیرند و ان شاء الله به سلامت

۱- یعنی از نشانه‌های ظاهری به باطن امور پی می‌برد.

۲- یعنی افرادی که براساس علم توسم از ظاهر امور به باطن آن پی می‌برند.

خواهید رسید. خودرو حرکت کرد. مدل خودرو پرنس^۱ بود. امام مهدی علیه السلام به من که صندلی عقب نشسته بودم رو کرد و فرمود: چه توسمی در این ماجرا می بینی؟ گفتم: سیدنا، ان شاء الله خیر است. فرمود: خودرو همان دعوت امام مهدی علیه السلام است، همه دعوت‌ها [و جریان‌ها] متوقف می‌شود، و فقط دعوت امام مهدی علیه السلام است که جریان دارد.

خودرو که مدلش پرنس^۲ است به معنای امیر یا شاهزاده است، و او پسر امام مهدی علیه السلام است. ایست‌های بازرسی که با آن‌ها تماس گرفت تا سد راه ما نشوند، این یعنی دعوت با مشکلات و سختی‌هایی روبه‌رو می‌شود و این مشکلات یکی پس از دیگری از بین می‌رود. مقصد هم ناصریه است و این یعنی: «نصر من الله و فتح قریب» (پیروزی از جانب خداست و فتح نزدیک است). آنچه امام احمدالحسن علیه السلام فرمودند عملاً در واقعیت تحقق یافت. و روشن شد که به جز دعوت فرستاده امام مهدی علیه السلام همه دعوت‌ها و حرکت‌های اسلامی باطل و پوشالی است. همچنین اگرچه دعوت با گرفتاری‌ها و موانعی روبه‌رو می‌شود، اما هربار قوی و بلکه قوی‌تر از قبل از آن بیرون می‌آید و پیروزی نزدیک است، آن‌ها آن را دور می‌بینند و ما آن را نزدیک می‌بینیم.»^۳

۱- یک مدل خودرو از کمپانی دِوُو.

۲- پرنس (Prince) در زبان لاتین به معنای شاهزاده است.

3- <https://youtu.be/Wy6brnjuG3o>

این‌ها عقابند و توسم مرگ دارند

صفا عوادى:

«در یکی از روزها سید احمدالحسن علیه السلام را پس از سفرم به سوریه دیدار کردم و دیدم دسته‌هایی از پرندۀ شاهین در آسمان پرواز می‌کنند. توسم خیر زدم، چون از ایشان یاد گرفته بودیم که شاهین توسم خیر دارد. از آنچه دیده بودم به ایشان خبر دادم. فرمود: این‌ها شاهین نیستند، شاهین به صورت گروهی پرواز نمی‌کند، بلکه این‌ها عقابند و توسم مرگ دارند. این سخن در سال ۲۰۰۷ بود. بسیاری از برادران انصار «عراقی» در ارتباط با دعوت، در سوریه زندانی شدند، و نیز برادران انصاری «سوری» در ارتباط با دعوت زندانی شدند، و این روند دعوت‌های الهی است که ناگزیر در آن‌ها درد و نگرانی و ترس وجود دارد؛ اما باید در حدی که به تبلیغ ضرری وارد نشود احتیاط داشته باشیم، و تاجایی که امکان دارد از خودمان محافظت کنیم و بی‌پروا عمل نکنیم، و از آن طرف هم نخواهیم و تبلیغ را رها نکنیم.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادى.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

روی اسکناس‌ها کلمهٔ فدک مهر شده بود

سید احمد الحسن علیه السلام:

«... هنگامی که شیخ ابومحمد در حضور چند تن از انصار، مبلغ را به من تحویل داد، روی اوراق مالی کلمهٔ «فدک» مهر شده بود. در همان روز هم کتاب «الغیبة» به من هدیه شد که بر آن کلمهٔ فدک مهر شده بود. گفتم: سبحان الله، این‌ها نشانه‌هایی است که یکی از پس دیگری می‌آید. این قضیه را گروهی از انصار (خداوند حفظشان کند) شاهد بودند؛ ازجمله شیخ ابومحمد زیادی و شیخ ابو حسن زیادی و شیخ ابو حسین (خداوند حفظشان کند).

به هر تقدیر، در سال ۲۰۰۷ من به‌همراه همسر و فرزندانم ساعتی قبل از یورش نیروهای نظامی هوادار مرجعیت که با تحریک مرجعیت به حمله دست زده بودند، از این زمین خارج شدم. وقتی مرا در آنجا نیافتند، محل را قبضه کردند و بر آن نگهبان گماشتند و پس از چندی آنجا را ترک کردند؛ و چقدر شبیه به فدک است، و چقدر کار زشت آن‌ها شبیه کار کسانی است که بر خانهٔ مادرم زهرا علیها السلام حمله بردند ...»^۱

۱- سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۴.

این خودش معجزه است

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«سید احمدالحسن رحمته الله از "متوسمین"^۱ بود. این از صفات اهل بیت علیهم السلام است. ایشان می‌فرماید: خداوند سبحان با همه چیز با ما حرف می‌زند، و حتی به واسطه درخت و سنگ نیز به ما آموزش می‌دهد. برخی اتفاقاتی که رخ می‌داد، حتی اگر مثلاً انگشت کسی می‌سوخت، یا شخصی بر زمین می‌افتاد، یا چیزی به زمین می‌افتاد، سید احمدالحسن رحمته الله از آن توسم می‌گرفت و خبر خاصی را به ما می‌داد و همان چیزی که می‌گفت در عمل اتفاق می‌افتاد. این خودش معجزه است. کسی که این موضوعات را می‌بیند و با آن موضوعات همراه است حس می‌کند این‌ها معجزه‌اند؛ زیرا اخباری غیبی‌اند که فقط برای کسی که با خداوند سبحان مرتبط است می‌تواند رخ بدهد.»^۲

۱- یعنی از نشانه‌های ظاهری به باطن امور پی می‌برد.

۲- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

مشورت و حرف شنوی

بکوشید همه نظرات را بشنوید

سید احمد الحسن علیه السلام:

«به‌طور کلی توصیه من به هر انسان عاقل و متعادلی این است که به‌تنهایی فکر نکند و تصمیم‌های خود را به‌صورت انفرادی نگیرد. خدا در قرآن، حاکم الهی معصوم و منصوب از طرف خود را پیش از گرفتن تصمیم به مشورت فراخوانده است. حال وضعیت در خصوص شخص دیگری غیر از او [یعنی حاکم الهی] به چه صورت خواهد بود؟! حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران، ۱۵۹] (پس به‌واسطه رحمتی از سوی خداست که با آن‌ها مهربان شدی و اگر خشمگین و سنگ‌دل بودی قطعاً آن‌ها از اطرافت پراکنده می‌شدند. پس، از آن‌ها درگذر و برای آن‌ها طلب مغفرت کن و در امور با آن‌ها مشورت نما و آنگاه که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن. به‌راستی خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد). فرستاده خدا محمد صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری که مربوط به اداره زندگی جامعه و دفاع از آن بود، با مؤمنان مشورت می‌کرد -داستان مشورت سلمان فارسی درباره کندن خندق برای دفاع از مدینه روایت شده است- و نیز می‌توانید به آنچه خلفای قبلی خدا (صلوات خدا بر آنان) در تشویق مردم بر مشورت بیان کرده‌اند مراجعه کنید.

وقتی می‌خواهی تصمیمی بگیری، به سخن دیگران درباره اقدام یا قضیه مطرح‌شده، گوش بده و شنونده‌ای خوب باش -شنونده‌ای که تا بالاترین حد ممکن از آنچه می‌شنود بهره می‌برد- و مبدا به نفس خود فریفته شوی؛ زیرا مثلاً چه بسا شما در مسائل آکادمیک بسیار باهوش و دقیق باشی، اما در راه‌حل‌های عملی چندان مهارت نداشته باشی، و چه بسا شما دارای مدرک دکترای مهندسی و استاد دانشگاه باشی، ولی در ارائه راه‌حل عملی برای

مشکلی نسبت به مسئله‌ای معین موفق نباشی؛ درحالی‌که شاید مهندسی با مدرک تحصیلی پایین‌تر، راه‌حل عملی بهتر و موفق‌تری برای این مشکل بیابد.... به‌طور کلی و در خصوص هر عملی و به‌عنوان نصیحتی از طرف خدمتگزار شما -احمد- عرض می‌کنم: همواره بکوشید همه نظرات را بشنوید و نیز باید طریقه طرح آرا و نظرات در میان شما و در گردهمایی‌های شما (حتی در میدان عمل) به‌صورت هم‌سو و نه متعارض انجام شود تا به خود و برادرانتان برای شنیدن نظر مخالف کمکی کرده باشید؛ مثلاً به‌جای اینکه بنشینیم و مجادله کنیم و یکی از ما بگوید این روش شکست می‌خورد چون چنین است و دیگری بگوید این روش موفق است چون چنان است، بهتر است همه با هم بنشینیم و نکات مثبت این روش را بیان کنیم و همه با هم نکات مثبت را بگوییم و هرکدام از ما مثلاً براساس تصور خودش، نکات مثبتی را برای این روش بیان کند؛ سپس بگوییم نکات منفی چیست و همه با هم نکات منفی را مطرح کنیم و نیز تلاش کنیم تا به راه‌حل‌های پیشنهادی و اصلاحاتی که امکان‌پذیر است دست یابیم و... الی آخر. به این ترتیب عمل کنیم تا در نتیجه این اجتماع و مباحثه، در تصمیم‌گیری درست و پُر ثمر به ما کمک کند. واجب است هرکدام از ما بیندیشد و آنگاه که سخن درباره نکات مثبت است، نکات مثبت را مطرح و آنگاه که سخن درباره نکات منفی است، به نکات منفی بیندیشد و آن‌ها را مطرح کند و همین‌طور در خصوص بقیه مسائل مطرح‌شده و فرد نباید تنها به یک جنبه بسنده کند. به این ترتیب می‌توانیم به نتیجه‌ای خوب برسیم و عملی نیکو را تحقق بخشیم؛ اما اینکه یک شخص، به‌صورت خشک و تنها براساس یک طرز تفکر، به‌طور کاملاً بسته و تنها با نگاه کردن به مسائل از یک دیدگاه بماند، متأسفانه این روش او را به تصمیماتی می‌رساند که در بیشتر اوقات نادرست است و در نتیجه حتی اگر در عمل پیروزی هم به دست آورد می‌توانم با تأکید بیان کنم، اگر به دیگران گوش می‌سپرد و از نظرات و رویکردهای آن‌ها و طرز تفکرشان استفاده کرده بود پیروزی بیشتری به دست می‌آورد و بیش از آنچه به انجام رسانده

بود می‌توانست محقق سازد... و نیز ضرورتی ندارد که به همه یا برخی نظرات عمل کنید؛ زیرا ممکن است این نظرات یا برخی نظرات اشتباه باشد؛ ولی نقدی را که بر شما و عملکرد شما وارد می‌شود با گوش و قلب و فکری که نسبت به نظر مخالف، شنوا و گشوده و باز است بشنوید و بکوشید در هر عملی که به شما سپرده می‌شود [آن را] به حد کمال برسانید.

در پایان: امیدوارم نقص در عمل، شما را از انجام وظیفه باز ندارد و به‌صورت عام بگوییم که «عمل کنم»، حتی اگر در عملم نقص‌هایی باشد بهتر از آن است که در نهایت از عمل بازایستم.»^۱

هیچ خیری در احمدالحسن نیست، اگر حرف مؤمنین را نشنود

سید احمدالحسن علیه السلام:

«... این دعوت، دعوت خداوند سبحان و بلندمرتبه است و این راه رساننده به خداوند سبحان، ما را [دور هم] جمع کرده است و هیچ‌کسی بر دیگری برتری ندارد مگر با تقوی، و اگر به نظر یکی از شما احمدالحسن در روزی از روزها عدالت نورزید، یا به شکل نادرستی رفتار نمود، پس در برابر من بایست و هرچه خواستی بگو و هیچ خیری در احمدالحسن نیست، اگر حرف مؤمنین را نشنود، در نجف می‌نشستم و درب خانه‌ام به‌روی مؤمنین و مخالفین گشوده بود و بسیاری از مخالفین برای جدال و سخنان بیهوده می‌آمدند نه بیشتر، باین‌حال درب منزل به‌روی آن‌ها گشوده ماند و مثل مهمانانی محترم با آن‌ها رفتار می‌کردم و سخنان را می‌شنیدم و به آن‌ها پاسخ می‌دادم؛ پس احدی از شما گمان نکند که سینه‌ام با شنیدن شکایت یا نقد یا هر سخنی از هر انسانی به تنگ می‌آید؛ چه مؤمن باشد و چه مخالف.»^۱

۱- پیک صفحه، (مجموع پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک از ۲۰۱۲ الی ۲۰۱۷)، ج ۱، ص ۲۸۰-۲۸۱.

چه بسا خداوند بخواهد از زبان کودکی چیزی را به شما برساند

مهندس حسین منصوری:

«به ما یاد می‌داد که [هیچ] گوینده‌ای را کوچک نشماریم و به او توهین نکنیم، حتی اگر کودک باشد، و می‌گفت: «چه بسا خداوند بخواهد از زبان کودک چیزی را به شما برساند! پس چه [خطای] بزرگی است که کلام کودک را کوچک یا سبک بشماریم، زیرا در آن صورت خداوند بلندمرتبه را کوچک شمرده‌ای!»

به یاد دارم یک بار وقتی درباره ساخت حسینیه برای انصار در بصره گفت‌وگو می‌کردیم، شهید شیخ جلال رحمته‌الله طرح و پیشنهادی داد. به نظر من پیشنهادش بسیار دشوار و غیرقابل تحقق به نظر می‌رسید. پس با او به تندی سخن گفتم! امام علیه السلام رو به من نموده و فرمود: (برای چه این‌گونه با او سخن گفتم؟! آیا نمی‌دانی امام مهدی علیه السلام به‌خاطر چنین عملی سر یکی از اصحابش را می‌زند!)»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

تعلق خاطر به امام مهدی علیه السلام و اهل بیت و فرستادگان الهی علیهم السلام

در حضور امام مهدی علیه السلام شروع به صحبت نمی کند

شیخ حبیب سعیدی:

«همواره می بینم که ایشان برای خداوند سبحان تسلیم کامل است. گویی در پیشگاه خداوند او شروع [به صحبت] نمی کند. بلکه بارها از ایشان شنیدم که می فرمود وقتی با امام [مهدی] علیه السلام دیدار می کنم شروع به صحبت نمی کنم، تا اینکه ایشان شروع کند. وقتی اخلاق ایشان با مخلوق که امام مهدی علیه السلام است این گونه باشد، پس اخلاق ایشان با خالق سبحان و متعال چگونه است؟!»^۱

من فراموش شده‌ام

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«همیشه از امام مهدی علیه السلام یاد می‌کرد، و به‌خاطر مظلومیت و فراموش شدن امام مهدی علیه السلام حتی از جانب آنان که ادعا می‌کنند شیعیان او و منتظران ظهور و قیام اویند، برای او بسیار غصه می‌خورد، و فراموش نمی‌کنم آن کلماتی را که در روز های ابتدایی دعوت مبارک یمانی، به نقل از امام مهدی علیه السلام تکرار می‌کرد:

«من فراموش‌شده فراموش‌شده فراموش‌شده‌ام و قرآن رانده‌شده رانده‌شده رانده‌شده است.»

این کلمات را با درد و غصه و عشقی سوزناک تکرار می‌کرد، گویی این کلمات همین حالا به‌طور مستقیم از دهان امام مهدی علیه السلام خارج می‌شود....»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

به جز «آیه و روایت» نزد او چیزی نمی‌بینی

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«با محبت اهل بیت علیهم السلام و شیعیان نیکشان مأنوس است. شبانه‌روز از آن‌ها یاد می‌کند. وقتی با او معاشرت می‌کنی یقین پیدا می‌کنی که این مرد، فطرتش بر محبت اهل بیت علیهم السلام سرشته شده است، و ذکر و یاد آن‌ها از زبانش نمی‌افتد. او یا از فضائل و مقامات و کرامات اهل بیت علیهم السلام یاد می‌کند یا احادیث و زندگانی و روش آن‌ها را تبیین می‌کند و شرح می‌دهد. هرکسی را که از او حرف‌شنوی دارد، به پابندی به روش و اخلاق اهل بیت علیهم السلام و اجرای آن به شکل عملی و واقعی در بین مردم فرامی‌خواند، نه فقط به شکل زبانی.

او را این‌گونه می‌بینی که در برابر کسی که مخالف قرآن و روایات محمد و آل محمد علیهم السلام است، به شکل محکم و انعطاف‌ناپذیر می‌ایستد؛ اگرچه شخص مخالف نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین فرد نزد او باشد، و اگرچه مخالفت او در نگاه برخی از افراد، جزئی باشد. اما او مماشات و سازش نمی‌کند؛ بلکه بسیار تلاش می‌کند تا اصحاب و مرتبیین و پیروانش را مطابق قرآن و اخلاق آل محمد علیهم السلام بسازد. هرکس را با توجه به حالش و با توجه به آنچه در اصلاح و ساختن او مفیدتر است.

همیشه مردم را با ترازوی راه‌وروش و اوامر و نواهی و اخلاق محمد و آل محمد علیهم السلام می‌سنجد؛ پس ثقلین دو کفه ترازوست و هرگز ثقل سومی وجود ندارد. او را این‌گونه می‌بینی که همواره همه بدعت‌ها و انحرافات و مخالفت‌ها با ثقلین را رد می‌کند؛ همان ثقلینی که رسول خدا به تمسک به آن دو وصیت نمود و فرمود فقط آن دو راه نجات‌اند و لا غیر؛ پس به جز «آیه و روایت» نزد او چیزی نمی‌بینی، و غیر این دو از نگاه او باطل است، مگر آنکه موافق این دو یا برگرفته از آن‌ها باشد. به شدت این را رد می‌کند که تشریع دین الهی تابع

عقل‌های ناقص و نظرات و هوای نفس باشد؛ با استناد به آنچه در این خصوص به شکل متواتر از اهل بیت (ع) وارد شده و قرآن کریم نیز با صدای رسا بیان می‌کند.^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی (عج).

عموجان، خودت را به جای من بگذار، امام مهدی علیه السلام نزدت بیاید و به تو بگوید ...

شیخ حبیب سعیدی:

«به یاد دارم یک بار یکی از عموهای سید احمدالحسن علیه السلام به ایشان علیه السلام گفت:

«عموجان! مردم این حقی یا این امری که داری را نمی‌پذیرند، از تو می‌خواهم، اگر ممکن است آن را رها کنی.»

این همان چیزی است که از این ماجرا به یاد دارم.

الان، اگر کسی می‌خواهد بگوید چنین وچنان، [اما] این اتفاق برای من رخ داد و خودم آن را دیدم، و اگر کسی بخواهد انکار کند مهم این است که هر حقیقتی نوری دارد.

ادامه کلام عموی سید علیه السلام:

«اگر ممکن است کوتاه بیا و صرف نظر کن.»

پس سید علیه السلام این اتفاق را این‌طور روایت می‌کند و می‌گوید:

«به او گفتم: عمو جان، مرا چطور شناختی و در نزد تو چطور هستم؟ آیا ثقه و معتمد هستم یا نه؟

گفت: نه عموجان، تو بالاتر از ثقه و هرچیز دیگری هستی، (منظور اموری مثل صداقت و وثاقت و... است) تو بالاتر از این‌ها هستی. گفتم خودت را به جای من بگذار. (انسانی ساده بود) سید به او فرمود: خودت را به جای من بگذار، امام مهدی علیه السلام نزدت بیاید و به تو بگوید تو فرزند و وصی من هستی و من می‌خواهم ظهور کنم، از تو می‌خواهم یارانم را جمع

کنی. و بدان که مردم تو را تکذیب خواهند کرد، اما پسر من پشتت هستم و بدان که من تو را نصرت و تأیید می‌کنم، [اگر امام مهدی علیه السلام به تو چنین بگوید] به او چه خواهی گفت عمو جان؟

او گفت: در این صورت، اگر کل جهان با من دشمنی کنند این امر را رها نخواهم کرد. گفتم: من هم همین کار را کردم.»^۱

۱- شیخ حبیب سعیدی، قسمتی از خطبه‌های نماز جمعه بصره.

عاشق زیارت

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«... عاشق زیارت ضریح مقدس پیامبران علیهم السلام و فرستادگان و ائمه طاهرین علیهم السلام و یاران برگزیده آن‌ها و تبرک‌جستن به آن‌ها و مقاماتشان در پیشگاه خداوند بلندمرتبه بود، مخصوصاً زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام و برادرش ابوالفضل العباس علیه السلام و امام کاظم و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام.

و به زیارت امام حسین علیه السلام با پای پیاده مراقبت داشت، حتی در زمان طاغوت صدام لعنة الله علیه، در آن زمان این‌گونه زیارت کردن به‌شدت ممنوع بود و چه بسا کار به کشته شدن و زندان و شکنجه شدید می‌کشید.

و همه ما را به زیارت امامان علیهم السلام و توسل به واسطه آن‌ها به درگاه خداوند ترغیب می‌فرمود و ماهیت آداب زیارت و حقیقت آن را به ما می‌آموخت.

به یاد می‌آورم در روزی از روزها، وقتی به زیارت کربلای مقدسه رفتیم و به قسمتِ ضریح امام حسین علیه السلام وارد شدیم، دیدیم دعاخواندنِ سید احمدالحسن نزد سر امام حسین علیه السلام، زیاد طول نکشید و دیدیم به‌شدت غمگین و ناراحت و دل‌شکسته است و اشک از چشمانش جاری است.

هنگامی که از کنار ضریح امام حسین علیه السلام بیرون رفتیم، علت را از او جویا شدیم یا اینکه خودش به ما فرمود که وقتی به قسمت ضریح وارد شد، ندایی از داخل ضریح شنید که می‌گوید (نقل به مضمون):

«این مردم مرا طواف می‌کنند ولی حق مرا نمی‌شناسند، و همه آن‌ها می‌آیند تا از من بخواهند و طلب کنند، و یکی نیامده که به من چیزی ببخشد.»

پس سید احمدالحسن علیه السلام می فرماید: هنگامی که نزد سر امام حسین علیه السلام ایستادم، فقط گفتم:

«یا ابا عبدالله فداؤک نفسی وأهلی ومالی» «ای ابا عبدالله، جانم و خانواده ام و مالم فدای تو باد» و سپس نماز زیارت خواندم.

در آن زمان درسی رسا و بلکه دروسی را در رابطه با هدف از زیارت ائمه [از سید احمدالحسن] آموختیم؛ یکی از آن دروس این است که زیارت، تجدید میثاق و تجدید بیعت با معصوم در فدا نمودن جان و اهل و مال به خاطر دین خداوند بلندمرتبه باشد، و اینکه زائر صادقانه نیت کند که در مسیر امام حسین علیه السلام گام بردارد؛ مسیر شهادت و رها نمودن همه صورت های طواغیت؛ حتی اگر به خاطر آن نسبت به همه دارایی مان مکلف شویم؛ زیرا امام حسین علیه السلام عذری برای عذرآورنده و حجتی برای احتجاج کننده باقی نگذاشت. او برای دین خداوند جان و مال و آبرو و فرزندانش را پیشکش کرد، حتی شیرخواره را؛ و او زینب را پیشکش کرد و تو چه می دانی زینب علیها السلام کیست. او را در میان نجس ترین مخلوقات خداوند بدون یاور و کمک دهنده و کفیل رها کرد. او را بین گریان درنده و بین شمر ملعون و یزید گنهکار متعفن رها نمود؛ و بر من بسیار سخت است که به این مصیبت بزرگ بپردازم. مصیبتی که مؤمن باید در رابطه با آن درنگ کرده و از روی حسرت و سوز دل نسبت به آل محمد علیهم السلام، اشک بریزد و آنچه پس از جد آن ها مصطفی صلی الله علیه و آله بر آن ها روا داشته شد، و جنایتی که این امت در حق آن ها روا داشتند؛ درحالی که خداوند بلندمرتبه اجر دین را مودت و دوست داشتن آن ها قرار داد.

آری، آموختیم که زیارت ائمه علیهم السلام فقط برای درخواست نیازها نیست؛ به گونه ای که هم و غم زائر، خودش و موضوعات مربوط به خودش باشند؛ بلکه هدف والاتر این است که مؤمن به

زیارت برود تا خودش و دارایی‌هایش را برای زنده کردن راه حسین (علیه السلام) و خاندان حسین (علیه السلام) بدهد و گره و پیمانی در این خصوص ببندد که تغییر نکرده و از بین نمی‌رود.»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی (علیه السلام).

هر زمینی کربلاست و هر روزی عاشورا

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«همچنین از سید احمدالحسن (عج) آموختیم که شایسته است مؤمن پیش از رفتن به زیارت مرقد‌های ائمه، به‌سوی خداوند دعا کرده و به او توسل کند تا او را به انجام یک زیارت حقیقی موفق گرداند، زیارتی که مقبول و مایه رستگاری بوده و برای روزی که مال و فرزندان انسان سودی نمی‌رسانند ذخیره باشد، و پس از آن به زیارت برود.

همچنین از سید احمدالحسن (عج) آموختیم که زیارت ائمه، صرفاً به‌معنای پیاده رفتن به‌سوی‌شان و سینه‌زنی و گریه برایشان نیست، بلکه زیارتشان مانند نماز است، قرآن می‌فرماید:

﴿... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾

(... نماز (انسان را) از زشتی‌ها و گناه باز می‌دارد، و یاد خدا بزرگ‌تر است؛ و خداوند می‌داند شما چه کارهایی انجام می‌دهید). [عنکبوت، ۴۵]

نه اینکه زائر به‌سوی امام حسین (عج) پیاده‌روی کند، درحالی‌که با طواغیت و ظالمین بیعت کرده و دوستدار و یاور آن‌هاست، بلکه باید مصداقی از مصادیق قیام امام حسین (عج) در برابر طواغیت و ظالمین باشد - هرکسی بسته به شرایط و توانایی‌اش - و در این هنگام پیش از آنکه امام حسین (عج) را با جسم خود زیارت کند با روحش و قلبش زیارت کرده است...؛ یعنی انسان در گفتار و رفتار در ظاهر و باطن، زائر امام حسین (عج) باشد؛ زیرا [در روایت آمده:]

«چه بسیار قاری قرآنی که قرآن او را لعنت می‌کند.»^۱

همچنین چه بسیار شخصی که برای حسین اشک ریخته و سینه‌زنی کرده و او را زیارت کرده و حسین علیه السلام او را لعنت می‌کند، به خدا پناه می‌بریم.

زیرا ما در برابر حسین علیه السلام می‌ایستیم و او را با زیارت عاشورا زیارت کرده و در آن چنین می‌خوانیم:

«خدا لعنت کند امّتی که بنای ستم و بی‌داد بر شما اهل بیت را بنیان نهادند و خدا لعنت کند قومی که شما را از مقامتان دور کرد و از مرتبه‌هایتان برکنار نمود، مرتبه‌هایی که خدا شما را در آن‌ها جای داد و خدا لعنت کند امّتی که شما را کشتند؛ و خدا لعنت کند آنان را که امکانات و توان جنگ با شما را برای ایشان تدارک دیدند، من بیزاری می‌جویم به‌سوی خدا و به‌سوی شما از ایشان و از شیعیان و پیروان و دوستدارانشان، ای اباعبدالله من تا روز قیامت در صلحم با کسی که با شما صلح کرد و در جنگم با کسی که با شما جنگید... پس درخواست می‌کنم از خدا که مرا به معرفت شما و دوستان شما گرامی داشت و بیزاری از دشمنان شما را نصیبم کرد، اینکه مرا در دنیا و آخرت با شما قرار دهد و جایگاهم را نزد شما با پیشینه‌ای نیک استوار بدارد و از او می‌خواهم که مرا برساند به مقام ستوده‌ای که برای شما نزد خداست و روزی کند خون‌خواهی‌ام را به‌همراه امام هدایتگر آشکار و گویای به حق که از خاندان شماست ...»^۲

۱- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲- مصباح‌المتجهّد، ص ۷۷۴ و ۷۷۵؛ مفاتیح الجنان.

پس آیا زائر به طور حقیقی و عملی از "قاتلان حسین (ع)" و پیروان و دنبال‌روندگانشان و دوستانشان" تا روز قیامت بیزار است؟

و آیا او از جهت عملی در این کلامش صادق و راست‌گوست: «من تسلیمم و در صلح با کسی که با شما در صلح است و در جنگم با هرکس که با شما در جنگ است تا روز قیامت»؟

و آیا او حقیقتاً در این دعایش صادق است: «و روزی‌ام کند خون‌خواهی شما را با امام مهدی که ظاهر و ناطق و از شما آل محمد (ع) است»؟!

اگر چنین نیست پس در امان نیست از اینکه لعنت‌کننده خودش باشد، هنگامی می‌گوید:

«پس خدا لعنت کند مردمی را که پایه و اساس ستم و بیدادگری بر شما آل محمد قرار دارند، و خدا لعنت کند مردمی را که کنار زند شما را از مقام مخصوصتان و دور کردند شما را از آن مرتبه‌هایی که خداوند آن رتبه‌ها را به شما داده بود و خدا لعنت کند مردمی که شما را کشتند و خدا لعنت کند آنان که تهیهٔ اسباب کردند برای کشتندگان شما تا آن‌ها توانستند با شما بجنگند، بیزاری جویم به‌سوی خدا و به‌سوی شما از ایشان و از پیروان و دنبال‌روندگانشان و دوستانشان...»

پس هر زمینی کربلاست و هر روزی عاشورا و در هر زمانی یزید و شمر و شریح قاضی وجود دارد ... موضع ما در قبال آن‌ها چیست؟

و دیگر دروس و پندهایی که در روش الهی محمدی علوی حسنی حسینی مهدوی از سید احمد الحسن (ع) آموختیم. اینکه همهٔ جلوه‌های دروغ و نیرنگ و ریا و دورویی را رها کنیم و در هرچیزی صادق و روراست بوده و سخنان ما مثل اعمال ما باشد و ظاهر ما چون باطن

ما باشد، وگرنه ما از ملعونین طردشده از درگاه رحمت خداوند خواهیم بود - خداوند ما را از آن در امان بدارد -»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی (ع.ک.ا).

در غم اسارت زینب علیها السلام به سختی رنجور و بیمار می شد

شیخ حبیب سعیدی:

«ایشان علیه السلام بسیار اندوهگین می شد و حزن و اندوهش برای خداوند سبحان بود نه برای موضوعی دنیوی (و این از ساحت ایشان به دور است).

اندوه ایشان برای محمد و آل محمد علیهم السلام و مصیبت های آنان بود. اندوه ایشان عجیب بود. به بیماری شدیدی مبتلا می شد که حتی توان حرکت و سخن گفتن نداشت. در [ایام] مصائب اجدادش سیاه پوش و عزادار می شد. [عزاداری او در] عزای فاطمه علیها السلام منحصر به فرد بود. [عزاداری او برای] رنج و مصیبت های زینب علیها السلام نیز بسیار منحصر به فرد بود و هیچ گاه ندیدم آن گونه که برای اسارت زینب علیها السلام درد می کشید دردمند شود.

و او همان کسی است که می گوید بدان که دین حسین علیه السلام بر دوشم سنگینی می کند (مضمون کلامش چنین است). کودکانش را فدای کودکان ما و زنانش را فدای زنان ما و خوشش را فدای خون ما کرد.

طبق آنچه از سخن ایشان به یاد دارم یکی از برادران هم برایم نقل کرد و گفت [ایشان] می گوید: دردها و مصیبت ها و غم های تمام پیامبران را محمد صلی الله علیه و آله به دوش کشید. دردهای تمام پیامبران و اولیای خدا را رسول خدا صلی الله علیه و آله به دوش کشید، چون این حدیث واضح و مشهور می گوید: من و تو ای علی پدران این امتیم. پدر تمام دردهای فرزندان را به دوش می کشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این امت (از ابتدا تا انتهایش) پدر بود. پس محمد صلی الله علیه و آله تمام دردهای پیامبران و اولیا علیهم السلام را به دوش کشید. (این سخن از سید علیه السلام است) محمد صلی الله علیه و آله این را به دوش کشید و این ها دردهای محمد صلی الله علیه و آله بود. دردهای پیامبران علیهم السلام و دردهای محمد صلی الله علیه و آله را امیرالمؤمنین علیه السلام به دوش کشید. و دردهای علیها السلام زهرا به همین صورت... تا

امام مهدی علیه السلام که تمام دردهای پیامبران و دردها و غصه‌ها و خون‌خواهی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام و تمام پیامبران علیهم السلام و تمام امامان علیهم السلام بر دوش امام مهدی علیه السلام است، و سید علیه السلام می‌گوید: من تمام آن دردها را پس از امام مهدی علیه السلام به دوش کشیدم، به همراه دردها و غصه‌ها و مصیبت‌های امام مهدی علیه السلام.
چقدر، چقدر، بار غم و اندوه ایشان سنگین است.»^۱

1 - <https://youtu.be/wrXFb2dmgsq>

عنایت به زیارت قبور و آثار به جای مانده از فرستادگان الهی

شیخ حبیب سعیدی:

«تعظیم و بزرگداشت او نسبت به اولیای خداوند و اولیای اولیای خداوند [یعنی دوستان و شیعیان اهل بیت (ع)] بسیار عجیب است. او همان کسی است که می‌گوید: من به خاکی که انصار حقیقی خداوند بر آن گام نهاده‌اند مباحات می‌کنم و تبرک می‌جویم، حال نسبت به امامان انصار حق چگونه خواهد بود؟ چه بسیار آن‌ها را بزرگ می‌داشت، اصلاً کلماتی وجود ندارد که بتوان به وسیله آن‌ها تجلیل و بزرگداشت او را نسبت به اولیای خداوند ترجمه کرد [یعنی زبان از بیان آن قاصر است و در کلمات نمی‌گنجد]. با من بشنو که چقدر او این جمله را تکرار می‌کرد و می‌گفت: به ذهنم خطور نکرده که من از سگ مریمی برتر هستم. پس تعظیم و بزرگداشت او نسبت به انصار اهل بیت (ع) و شیعیانشان چقدر خواهد بود؟ و تعظیم و بزرگداشت او نسبت به پیامبران و فرستادگان (ع) و به خصوص پیامبران اولوالعزم (ع) چگونه خواهد بود؟ چه رسد به ائمه (ع) و اصحاب کسا (ع) و مخصوصاً علی و فاطمه (ع) و به خصوص محمد (ص). این‌ها نسبت به مخلوقات بود [چه رسد به خالق!]. او در سخنانش می‌گوید: از فضل و بخشش و کرم خدا بر من این است که این افتخار نصیبم شده که نام‌هایشان (نام‌های اولیای خدا) را بر زبان بیاورم و به آن‌ها متوسل شوم. و او کسی است که آن‌ها را بر حسب منزلت و مقامشان نزد خداوند و نیز متناسب با پذیرش مردم توصیف نموده است؛ این یعنی حقایق درباره اولیاء خدا و به خصوص اهل بیت (ع) وجود دارد که ایشان مطرح نکرده؛ زیرا امت هنوز دچار انقلاب فکری و عقیدتی نشده است [و پذیرش برای آنان سخت است]. و همه این‌هایی که برشمرديم مخلوقات خدايند؛ حال نسبت به خالقي که نور است و هيچ ظلمتي در آن راه ندارد چگونه خواهد بود؟

نسبت به آثار ریز و درشتی که از اولیای خدا به جا مانده عنایت داشت و ما را به زیارت آثار باستانی و قدیمی آن‌ها می‌برد و حتی آثاری که از سوی مردم و مدعیان دین، مهجور و متروک مانده بود. و زمانی که در حال زیارت بودیم می‌فرمود: مثلاً این پیامبر، فلانی است و مثلاً چنین و چنان است. و در این مکان او را شکنجه دادند و این قبر اوست و به فلان شیوه و بر طبق آیین و شریعت آنان در زمان فلانی دفن شده است. و این هم قبور دشمنانش اوست که او را شکنجه دادند. یا علمای آن زمان که با او مخالفت کردند. از جمله این پیامبران ابراهیم و ذوالکفل علیهما السلام بود.

او برای احیای سنت‌های از بین رفته انبیا علیهم السلام و احکام تعطیل شده آن‌ها آمده است. همان‌طور که در یکی از خطبه‌هایش می‌فرماید: «می‌گویند احمدالحسن را بکشید چون او علیه علما حرف می‌زند. آری، او علیه علما حرف می‌زند و آن‌ها چگونه علمایی هستند؟» و در ادامه می‌فرماید: «برای اینکه احمدالحسن می‌خواهد سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به صورت تروتازه احیا کند و برگرداند. [به همین خاطر به قتلش فتوا می‌دهند]».^۱

1 - https://youtu.be/dkD0gNyYCoc?si=QqViiqG_tbPfHaYf

خدمت به دیگران

همه وجودش را پای کار مردم می گذاشت

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«سید احمد الحسن علیه السلام وقتی همراه ما در نجف اشرف بودند پیگیر احتیاجات انصار بودند و از کارهایی که لازم بود برای آن‌ها انجام شود می پرسیدند. حتی درباره اجاق گاز آن‌ها هم می پرسید [که دارند یا ندارند]. من این‌ها را خودم لمس کردم، نه اینکه کسی برایم نقل کرده باشد. درباره لباس آن‌ها می پرسید. درباره احتیاجات بیماران می پرسید. گاهی با خودم می گفتم سبحان الله. در درونم احساسی ایجاد می شد، نمی دانم حس تعجب بود یا هرچیز دیگری که نامش را بگذارید. این بار سنگینی که ایشان بدان مکلف شده است، در برابر همه دنیا و همه گروه‌ها؛ بار بسیار سنگینی بر دوش اوست، رویارویی با همه پرچم‌ها و نگرش‌های گمراه، خواه در عرصه سیاست یا عقاید و ...

و باوجود این همه تکلیفی که بر دوش ایشان نهاده شده و این همه تلخی و سختی [با این وجود به همه امور رسیدگی می کند] نمی دانم چه بگویم. وقتی سید علیه السلام را می دیدم که این موضوعات را پیگیری می کنند با خود می گفتم سبحان الله، اگر یک موضوع مهمی به ما سپرده شود یا تکلیف خاصی بر دوش ما نهاده شود از چیزهای دیگر باز می مانیم، حتی از همسر و فرزندانمان. و به خاطر پرداختن به فلان کار معین به قول معروف قاطی می کنیم. ولی سید علیه السلام همه این جهات در مقابلش گشوده است و هرگز از یک موضوع مشخص و رسیدگی به آن غافل نمی ماند؛ جویای حال خانواده می شود، احوال مریض را می پرسد، جویای حال نیازمندان می شود. علاوه بر آن، در برخورد با سؤال‌هایی که از ایشان پرسیده می شود صبر و سعه صدر بسیاری دارد؛ هر انصاری که می آید و سؤالی می پرسد، برخورد ایشان این‌طور است که انگار اولین نفری است که از او سؤال پرسیده است، و آن برادر انصاری نمی داند که پیش از او چند نفر از سید احمد الحسن علیه السلام سؤال پرسیده‌اند. هرگز

ندیده‌ام که سید احمدالحسن علیه السلام در شنیدن حرف افراد تفاوتی قائل شود یا از کسی رنجیده‌خاطر شود. در ابتدای دعوت، باب ملکوت برای انصار باز شده بود و رؤیاهای زیادی می‌دیدند. آن‌ها می‌آمدند و رؤیاهایشان را برای احمدالحسن علیه السلام تعریف می‌کردند. والله العلی العظیم قسم این اولین باری است که این را تعریف می‌کنم. سبحان‌الله! اصلاً عجیب بود که ایشان چقدر قدرت داشت و چقدر سعه صدر و صبر داشت که همه این رؤیاها و مکاشفه‌ها و مشکلات را می‌شنید بدون آنکه خسته یا آزرده‌خاطر شود. نمی‌دانم چه بگویم. مثلاً بشخصه من وقتی می‌نشیم و یک یا دو رؤیا، یا یک یا دو مشکل، یا ده یا پانزده یا بیست مسئله می‌شنوم، پس از آن دیگر خسته می‌شوم و می‌خواهم استراحت کنم، اما سید احمدالحسن علیه السلام این‌گونه نیست. گاه پیش می‌آمد یکی از انصار -خدا توفیقش بدهد- حتی وقتی سید علیه السلام می‌خواست بخوابد و توی رختخوابش دراز می‌کشید و پتو یا ملحفه را روی خودش می‌کشید تا بخوابد، این برادر انصاری بالای سر او می‌نشست و برای ایشان رؤیا تعریف می‌کرد. بالای سر سید علیه السلام می‌نشست و رؤیاهایش را برای ایشان تعریف می‌کرد؛ حال آنکه سید علیه السلام می‌خواست بخوابد. اما سید علیه السلام نه خسته می‌شد و نه حرفی می‌زد که طرف مقابل آزرده‌خاطر شود یا دست بردارد. من به‌عنوان فردی [که از دور نظاره‌گر ماجراست] با خودم می‌گفتم سبحان‌الله، چقدر عجیب! صبر و حوصله این مرد عجیب است. و مشکلات و سختی‌ها مانع از این نمی‌شد که جوایب حال فقرا و نیازمندان و انصار و غیر انصار باشد. دلش برای این‌ها می‌شکست. مثلاً برای ما بعضی از موضوعات و وظایفی پیش می‌آمد؛ مثلاً برادران زندانی را داشتیم، یا افرادی که هجرت کرده بودند، یا برخی دارای مشکلات خاصی بودند و ما صبرمان کم بود و حوصله پیگیری کارش را نداشتیم؛ ولی ایشان پای کار می‌ایستاد؛ مثلاً در رابطه با فقیر یا نیازمند یا مسکین و...، یا اگر کسی مشکل اجتماعی خاصی داشت ایشان پای کار می‌ایستاد تا حل شود. انگار نه انگار که او وصی و رسول امام مهدی علیه السلام است [و مسئولیت‌های سنگینی بر دوش دارد]. حتی

طلاب حوزه هم خودشان را وارد مشکلات مردم نمی‌کردند و می‌گفتند مثلاً شآن ما چیز دیگری است، اما درباره سید این طور نبود؛ سید **احمد الحسن** علیه السلام همه وجودش را پای کار مردم می‌گذاشت، انگار که مشکل آن‌ها، مشکل خود او بود. یادم هست یک بار ایشان شنید که خانمی از سادات با خانواده‌اش مشکلی دارد و کارش به طلاق و یتیم شدن بچه‌هایش کشیده بود؛ یا آنکه بچه‌هایش یتیم شده بودند و بین این زن و خانواده شوهرش مشکلی به وجود آمد، به خدا قسم خاطرهم هست که سه روز همراه با سید علیه السلام در شهرها می‌گشتیم و سید علیه السلام می‌خواست مشکل این زن را حل کند. خودش شخصاً پیگیر بود. دعوت و همه کارها را زمین گذاشت و دنبال کار این زن افتاد. سوار ماشین می‌شدیم و به جاهای ناهموار و صعب‌العبور و حومه شهر می‌رفتیم تا این مشکل را حل کند. درحالی‌که ارتباطی به او نداشت و سودی به حال او نداشت. نه انصار بودند و نه هیچ انگیزه دیگری.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

سه روز با سید احمد الحسن بودیم، ندیدیم ایشان بخوابد

دکتر عادل سعیدی:

«ماجرایی را با جزئیات به خاطر دارم، سه روز با سید احمد الحسن علیه السلام همراه بودیم، ندیدیم ایشان بخوابد، مگر یکی دو ساعت، ما همگی می خوابیدیم، یک گروه جدید می آمد و با آنها صحبت می کرد، و آنها می خوابیدند، و یک گروه دیگر می آمد و با ایشان صحبت می کردند، اما او پلک نمی زد یا به این سو و آن سو تکیه نمی کرد و احساس ناراحتی نمی کرد یا اینکه مثلاً بگوید خسته ام اجازه دهید استراحت کنم [این گونه نبود].

همواره می گفت: «آل محمد علیهم السلام خدمتگزار شیعیان نشان اند» درحالی که انتظار می رود شیعیان آل محمد علیهم السلام خدمتگزار آنان باشند.»^۱

۱- دیدار با انصار فارس زبان در پالتاک.

همسر سید علیه السلام مثل یک مادر به بچه‌هایم رسیدگی می‌کرد

شیخ حبیب سعیدی:

«یکی از برادران انصار که از سادات بزرگوار است برایمان نقل کرد و گفت: خانه و سرپناهی نداشتم. به شدت فقیر بودم. و خانواده‌ی پر جمعیتی داشتم. سید علیه السلام مرا به خانه‌ی خود برد و در آنجا سکونت داد، و من و او در یک خانه ساکن شدیم. او خرج من و خانواده‌ام را می‌داد و با تمام توانش به من و خانواده‌ام خدمت کرد، همین‌طور همسرش علویه هم به ما خدمت می‌کرد. و چنان‌که همسر آن برادر انصاری به او گفته بود و او به نقل از همسرش برایمان نقل می‌کرد، علویه همسر سید علیه السلام ابتدا به بچه‌های من غذا می‌داد، و باقی‌مانده‌ی غذای بچه‌های من را به فرزندان سید **احمدالحسن** علیه السلام می‌داد! همچنین به نقل از همسرش می‌گفت: همسر سید علیه السلام بچه‌هایم را می‌شست و تمیز و تطهیر می‌کرد و مثل یک مادر به آن‌ها و نیازها و خواسته‌هایشان رسیدگی می‌کرد، و اول از آن‌ها (فرزندانش) شروع می‌کرد و سپس به فرزندان خود می‌پرداخت. این برادر انصاری می‌گوید: پس از آن‌هم تمام خانه را به‌همراه وسایل به من بخشید و از آنجا رفت.»^۱

امام معصوم علیه السلام، صدای ما را می شنود

دکتر علاء سالم:

یکی از شیوخ نزدیک به سید احمد الحسن علیه السلام نقل می کند:

«در روزی از روزها با امام علیه السلام به بیرون رفتیم، در نیمه راه امام علیه السلام به راننده فرمودند که مسیر خود را تغییر دهد. بعد از مدتی در مسیر صحراماندی به حرکت درآمدیم که در آن مکان، هیچ خانه ای دیده نمی شد جز یک خانه.

وقتی به آن خانه نزدیک شدیم، درب آن خانه گشوده شد و مردی از آن خانه بیرون آمد و درحالی که نمی دانست چه کسی در این ماشین است فریاد می زد:

"خوش آمدی! خوش آمدی مولای من، ای احمد! امروز سه روز است که شما را فرا می خوانم، چرا دیر کردید؟"

امام علیه السلام پاسخ داد:

«اکنون خداوند ما را رخصت داده، خداوند هرگز میان ما و نداها و نجواها و استغاثه های شما حائل ایجاد نمی کند، بلکه سخنانتان را می شنویم.»

پس امام علیه السلام حوائج و خواسته های آنان را برطرف کرد.

شیخ می گوید ما فقط سر خود را پایین افکنده بودیم و گریه می کردیم که علت تغییر مسیر امام علیه السلام تنها برآورده ساختن حوائج این مرد گم شده در صحرای ماده بوده است.^۱

۱- دکتر علاء سالم، دبداری با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

امام می شنود؛ او را به خاطر حاجات خودت مشغول نساز

دکتر علاء سالم:

«مگر نه اینکه مردم معجزه و کرامات می خواهند؟! دختر کوچک من به اراده و خواست خداوند به یک بیماری دچار شده بود و دیدن او در آن حال برایم ناگوار بود. از سوی دیگر یکی از شیوخ انصار همواره به من می گفت: برحذر باش از اینکه در هر خواسته کوچک و بزرگی سید احمد الحسن را مخاطب قرار داده و از او کمک بخواهی؛ زیرا آل محمد علیهم السلام می شنوند و [از طرفی هم] آل محمد علیهم السلام به کل عالم توجه دارند، پس تو آنان علیهم السلام را به خاطر چیزهای کوچک مشغول نساز. من خواستم این گفته را عملی کنم و با خود گفتم: نمی خواهم امام علیه السلام را مخاطب قرار داده و از او کمک بخواهم، دخترم کوچک است و بیمار شده، اگر خداوند این را برای ما نوشته و قسمت ما چنین است، پس الحمدلله علی کل حال، و اگر خداوند خواهان بردن اوست [باز هم] الحمدلله علی کل حال، و نمی خواهم امام علیه السلام را مخاطب قرار داده و از او کمک بخواهم.

و اگر خداوند نجات و بهبودی را برای دخترم مقرر ساخته، پس قسمت ما چنین است و الحمدلله. و با خود گفتم: نمی خواهم باعث اذیت سید علیه السلام شوم. دخترم کمتر از دو سال داشت و نیاز به عمل جراحی داشت (از خداوند می خواهم که تمام بیماران انصار را شفا داده و هر شری را از آن ها دور بدارد).

نمی دانم چطور سخن به این ماجرا رسید، اما برای خداوند و هرکسی که خواهان شنیدن است شهادت می دهم، برای همه مردم زمین شهادت می دهم، از خداوند می خواهم، اگر گفته هایم راست نباشد مرا برای لحظه ای زنده باقی نگذارد.

در نهایت به من گفتند که او به یک عمل جراحی اورژانسی نیاز دارد و اگر تا بیست و چهار ساعت دیگر این گونه بماند مرگش حتمی است. به دکتر گفتم: به جز عمل راه حل دیگری وجود ندارد؟! گفت: خیر راه حل دیگری وجود ندارد. گفتم: آیا عملش ریسک و خطر دارد؟

گفت: بله، قطعاً ریسک دارد؛ چون او کودک زیر دوسال است و باید کاملاً بیهوش شود و امکان دارد بعد از عمل به هوش نیاید، همسرم گریست، به او گفتم: اگر خواست خداوند چنین است، پس الحمدلله علی کل حال و اگر غیر از این بود نیز الحمدلله علی کل حال.

سخن را طولانی نمی‌کنم. در نهایت بعد از نماز مغرب دخترم را به بیمارستان بردیم، بلافاصله او را به اتاق عمل بردند، او گریه می‌کرد و دستانش را به سمت ما دراز می‌کرد، ناراحتی همسرم را می‌دیدم. قلبم دیگر تاب نیاورد، به همسرم گفتم: من بیرون می‌روم تا نماز عشاء را به جا آورم، از محوطه بیمارستان خارج شدم، به محوطه صحراماندی رفتم، اذان گفتم، دستانم را برای تکبیره الاحرام بالا آوردم، چهره امام علیه السلام در برابرم بود، نمی‌توانستم نماز بخوانم، فضای اتاق عمل و تیغ جراحی به ذهنم می‌آمد و اینکه دخترم کودک و خردسال است [و طاقت تیغ جراحی را ندارد]، نمی‌توانم حالم را توصیف کنم، بغض گلویم را فشرد و اشک‌هایم سرازیر شد، گفتم: مولای من، سید احمد اختیار با شماست، شما صاحب امر هستید، اگر می‌خواهید این کودک را حفظ کنید و اگر نمی‌خواهید مرا ببخشید که شما را مخاطب قرار داده و ناراحت کردم. گریه کردم و حال بسیار بدی داشتم، چون از طرفی امام علیه السلام را مخاطب قرار داده و از او کمک خواستم و سخن آن برادر را عملی نکردم و از طرفی هم به خاطر حال دخترم بسیار ناراحت بودم، اما به خداوند سوگند در برابر امام علیه السلام شرمسار شدم، زیرا او را مخاطب قرار داده و از او کمک خواستم و می‌دانم که اکنون ماجرا به او رسیده، و نمی‌خواستم باعث ناراحتی او شوم.

نیم‌ساعت بعد همسرم تماس گرفت و گفت: بیا، کودک از اتاق عمل خارج شده. حدود یک ساعت در بیمارستان بودم و سپس به منزل بازگشتم، نزدیک اذان صبح بود که ناگهان تلفن به صدا در آمد، مادر بچه‌ها، همسرم پشت‌خط بود، به خداوند بلندمرتبه سوگند به من گفت: تو امام علیه السلام را مخاطب قرار داده و از او کمک خواستی؟! این چه کاری بود که کردی؟ گفتم: بله، اما من کاری نکردم، فقط دستانم را بلند کردم و دعا کردم. بله، سید علیه السلام را مخاطب قرار داده و از او کمک خواستم. گفت: من با اینکه مادر هستم چنین کاری نکردم،

چون از تو شنیده بودم که آل محمد علیهم السلام حاضرند [و استغاثه‌های شیعیان خود را می‌شنوند] و به‌جای آن‌ها [سختی‌ها] را متحمل می‌شوند. چرا باعث اذیت و آزار امام علیه السلام شدید؟ گفتم: خیر است خانم، مگر چه شده؟!

گفت: اکنون در عالم رؤیا دیدم رئیس بیمارستان به تمام اتاق‌ها یک‌به‌یک سر می‌زد و آنان را معاینه می‌کرد، به یکی می‌گفت: بیماری تو طول می‌کشد و به دیگری می‌گفت: تو امروز مرخص می‌شوی. هنگامی که به تخت دخترم فاطمه رسید، صدا زد و گفت: **احمدالحسن!** من پاسخی ندادم. بار دیگر گفت: **احمدالحسن، احمدالحسن!** جواب ندادم. به من رو کرد و گفت: خانم، مگر با شما نیستیم؟! اسم بیمار شما چیست؟! گفتم: نام بیمار ما فاطمه است. گفت: همسرت، **احمدالحسن** را مخاطب قرار داده و از او کمک خواسته، عمل به دست او انجام گرفته و او مسئولیت این عمل را بر عهده گرفته، اکنون دختری بهبود یافته و از این لحظه می‌توانید او را ببرید.

به خداوند بلندمرتبه سوگند، همان روز ساعت ده صبح که مرخص شد، در خانه ما که دو طبقه بود [به‌راحتی] به طبقه بالا می‌رفت و پایین می‌آمد. گویا این دختر اصلاً بیمار نبوده است. بعد از آن امام علیه السلام با من تماس گرفتند و فرمودند: **حال دختری فاطمه چطور است؟! آل محمد علیهم السلام این‌گونه‌اند جانم به فدایشان باد.** چه کسی را با این صفات می‌یابید؟! که قبل از اینکه ما بیمار شویم، آنان بیمار شوند و قبل از اینکه ما اندوهگین شویم، آنان اندوهگین می‌شوند و قبل از اینکه ما خوشحال شویم آنان خوشحال می‌شوند.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دبداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه السلام.

به خاطر پاسخ به سؤالات من، نیمه شب افطار کرد

دکتر علاء سالم:

«در یکی از روزهای تابستان، تقریباً ساعت ۵ عصر بود که شروع کردم به پرسش سؤالاتم، همین طور سؤالات ادامه پیدا کرد و این پرسش و پاسخ تا ساعت یازده شب طول کشید، در روزهای رمضان نبودیم و من روزه نبودم و به همین خاطر این گفت‌وگو برای من عادی بود، اما او در انتها به من فرمود: **ببخشید شما را معطل و خسته کردم، با اجازه بروم افطار کنم.** ساعت یازده و نزدیک نیمه شب بود!

امامی از آل محمد علیهم السلام تقریباً پنج ساعت پشت سرهم با یکی از سؤال کنندگان صبوری می‌کند، آن هم در روزهای تابستان و با زبان روزه، و برای من آشکار نشده بود که او روزه است و من متوجه نشدم، مگر پس از آنکه خودش فرمود: **ببخشید شما را معطل و خسته کردم و اجازه بدهید بروم افطار کنم.**»^۱

۱- بخشی از صحبت‌های دکتر علاء سالم در جمع انصار امام مهدی علیه السلام، در گروه فیس‌بک، رمضان ۱۴۳۹ ه.ق / خرداد ۱۳۹۷ ه.ش.

سرِ راه، شما را به جایی که می‌خواهید می‌رسانیم

بدر بدری:

«آرزو داشت در هر کار کوچک و بزرگی به انصار خدمت کند. ماجرای را به یاد می‌آورم، من ساکن استان نجف بودم و خانواده همسرم در استان‌های جنوبی بودند، صبح زود می‌خواستم همسرم را از آنجا بیاورم و با خانواده‌اش هم دیدار کنم.

امام علیه السلام از من شنید که می‌خواهم بروم. راه دور و کرایه‌ها گران بود.

امام علیه السلام به من فرمود: شیخ بدر، چرا می‌خواهید با ماشین کرایه‌ای بروید و کرایه پرداخت کنید؟ ما فردا صبح زود به استان ناصریه می‌رویم، و از همان مسیر عبور می‌کنیم. شما را به جایی که می‌خواهید می‌رسانیم و سپس به سراغ کار خود می‌رویم.

این اخلاق احمد الحسن علیه السلام است؛ یعنی حتی نمی‌خواست انصار خسته شوند و مشکلی نداشت که ابتدا ما را برساند و سپس به سراغ کار خود برونند.^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

مرا در آغوش گرفته و به بیمارستان برد

دکتر علاء سالم به نقل از انصار:

«در رابطه با زهد اهل بیت و بی‌اعتنایی آن‌ها به دنیا بسیار شنیده بودیم، اما اکنون امامی از آل محمد علیه السلام را می‌بینیم که روزها را با کار در گرمای آفتاب - با تمام خطرات آن - سپری می‌کند و سپس آنچه از مال دنیا نصیب او شده، آورده و آن را به انصار نیازمند خویش می‌بخشد، درحالی‌که خود پابرنه مانده و پولی در جیب ندارد تا با آن به خانه برگردد.

چنین چیزی را در عمل و به‌صورت واقعی جایی ندیده و سراغ نداریم مگر در احمدالحسن علیه السلام.

روزی یکی از انصار نیازمند بود، در آن روزها احمدالحسن علیه السلام [به‌لحاظ امنیتی] در شرایط خطرناکی بود. [در چنین شرایطی] ایشان به‌سراغ انجام کارهای سخت و طاقت‌فرسا رفته و سپس دستمزدش را آورده و به آن فرد می‌دهد و بلکه آن شخص را با دست خود در آغوش گرفته و به بیمارستان می‌برد... این شخص می‌گوید من به چهره سید علیه السلام می‌نگریستم درحالی‌که همه او را می‌شناسند و تحت تعقیب است [باخود می‌گفتم: اگر باعث اذیت و آزار او شوم [فردا] جواب [مادرش] فاطمه علیها السلام را چه بدهم؟! اما او مرا سخت در آغوش گرفته بود، گویی کودک خود را در آغوش گرفته. و دیدم چگونه قلبش به تپش افتاده، با مهربانی و دل‌سوزی و محبتی که از تپش‌های قلب مادر و پدرم و تمام اهل زمین بیشتر است...»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دبداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه السلام.

او را مثل بچه بر دوش گرفت و دوان دوان به بیمارستان برد

شیخ حبیب سعیدی:

«یک بار یکی از برادران انصار به نام ابونور بیمار شده بود. او در خانه بود و بقیه برادران انصار از بیماری او خبر نداشتند. سیدعلی^{علیه السلام} به خانه ابونور رفت (و طبیعتاً این امری غیبی و اطلاع از غیب بود). او افتاده بود و توان حرکت نداشت. سیدعلی^{علیه السلام} به او گفت: **خودم تو را به بیمارستان می‌برم.** و از آنجایی که برادرمان از شدت بیماری نمی‌توانست راه برود، سیدعلی^{علیه السلام} او را مثل بچه‌ای بر دوشش گذاشت و دوان‌دوان او را به بیمارستان برد و به او گفت: **تو مسموم شده‌ای.** و واقعاً هم وقتی پزشک او را معاینه کرد به او گفت: تو مسموم شده‌ای و به او دارو داد و الحمدلله خداوند او را شفا داد.

حتی برادر ابونور همواره آن را برای دیگران نقل می‌کند و می‌گوید: کدامیک از علما و فقها این‌چنین با مردم مدارا و مهربانی می‌کند؛ به‌طوری که مریض را بر دوشش بگذارد و او را درمان کند و به خانه اش بازگرداند و با همه توانش و از هر راه ممکن به او خدمت کند و او را خشنود کرده و به او لطف و مهربانی کند. آن‌هم با چشم‌پوشی از عواقب و پیامدهای آن خدمت؛ مثلاً پیامدهای امنیتی، یا آنکه آن خدمت متناسب با عمل او نباشد و امثال آن، براساس محاسباتی که طبق آن تربیت شدیم، در جامعه‌ای که با آن اخلاق والا بیگانه است، به این معنا که بخواهد در عمل به آن اخلاق واقعیت ببخشد. مگر به‌واسطه آن شخصیت الهی که حقیقتاً نماد دین صحیح است، دین استوار، دینی که سراسر رحمت و محبت و دل‌سوزی و لطف و برادری و مهربانی و عمل خالصانه برای خداست.»^۱

1 - https://youtu.be/dkD0gNyYCoc?si=QqViiqG_tbPfHaYf

محبت و مهربانی

به این شش ویژگی آراسته شوید...

سید احمد الحسن علیه السلام فرمود:

«برادران و خواهران، انصار امام مهدی علیه السلام، خواهشی که از شما دارم این است که در بین خود با مهربانی و رأفت صادقانه برخورد کنید که از ایمان به خداوند سبحان و متعال سرچشمه می‌گیرد... از ریا و جدل و علاقه به خودنمایی و فخر فروشی و دروغ و حرص ورزیدن دوری کنید... از اخلاق ناپسند دوری کنید؛ همان‌گونه که از نجاست دوری می‌کنید... و به راستی، وفا، مهربانی، بخشش، شجاعت و پاک‌دامنی آراسته شوید، همان‌گونه که به بوی خوش معطر می‌شوید. کوچک شما باید با بزرگ‌تر خود همان‌طور برخورد کند که خداوند بر فرزند واجب نموده تا با پدرش رفتار کند، و بزرگ شما باید با کوچک‌تر خود همان‌گونه برخورد کند که با فرزند خودش رفتار می‌کند، با نهایت مهربانی و دل‌سوزی. برای آل محمد زینت باشید و مایه زشتی‌شان نباشید.»^۱

۱- سید احمد الحسن، بیانیة نصیحتی به انصار.

بدون مهربانی زندگی تاریک است

سید احمد الحسن علیه السلام:

«بدون عدل و مهربانی، زندگی تاریک می‌شود؛ به‌طوری که فقط در آن، ستم، جور، سنگ‌دلی و درد وجود خواهد داشت. طاغوت هیچ عدالت و شفقتی ندارد. فرعون و نمرود و قیصر و امثال آن‌ها با ستم، تندى و سنگ‌دلى بر تخت حکمرانى باقى مى‌مانند و بر سکان رهبرى شیطانی سیطره پیدا می‌کنند تا پیروانشان و کسانی که در رکابشان‌اند را به آتش جهنم رهسپار سازند. کسی که از طاغوت گوشه‌ای از مهربانی و عدالت را انتظار دارد، مانند فردی است که می‌خواهد از نجاست یا مرداری مُتَعَفِّن، بویِ پاکی به مشامش برسد!

از همین رو سلاح نیرومندی که در دستان پیامبران علیهم السلام است، عدالت و مهربانی است. این‌چنین بود که عیسی علیه السلام شروع کرد به نشر عدالت و مهربانی در جامعه و دعوت به‌سوی آن؛ عدالتی که علمای بنی‌اسرائیل هنگامی که به اموال صدقات دست پیدا کردند و براساس آرا و گمان‌های عقلی نَخ‌نمای خود شروع به تشریع و قانون‌گذاری کردند آن را از بین برده بودند و رحمتی که مردم در زیر سایه طاغوت، هیچ شناختی از آن نداشتند.

لطف و رحمت عیسی علیه السلام حتی شامل مالیات‌گیرندگانی می‌شد که به‌صورت مستقیم برای قیصر کار می‌کردند. او علیه السلام کوشید آنان را از فرجام تاریکی که در صورت باقی‌ماندن و بودن در لشکر قیصر، در انتظارشان بود، رهایی بخشد و نجاتشان دهد.»^۱

۱- سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۱، روشنگری‌هایی از دعوت عیسی علیه السلام.

خواهان اصلاح، گناهکاران را نمی‌کشد

سید احمد الحسن علیه السلام:

«کسی که خواهان اصلاح است، گناهکاران را نمی‌کشد؛ بلکه هدایتشان را می‌خواهد و اخلاق نیکو را در رفتار و روش خویش در زندگی به نمایش گذاشته و این‌گونه آن را به آنان می‌شناساند.

مردان دینی، شما را با فتاوی قتل پنهانی، به این دلیل که این فرد، زناکار است و آن فرد چنان است فریب ندهند.

قتل، ظلم و جنایتی وحشیانه است که نه اخلاقی است و نه می‌توان آن را از جهت دینی توجیه کرد؛ عیسی علیه السلام (یسوع) همچون مانعی در برابر سنگ‌های رجال و شخصیت‌های دینی، مقابلشان ایستاد؛ سنگ‌هایی که فرد متهم به زنا را با آن سنگسار می‌کردند.»^۱

۱- برید الصفحه، ج ۲ (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک از ۲۰۱۸ الی ۲۰۲۲)، ص ۲۶۴-۲۶۵.

این همان الگوی واقعی اصلاح است

سید احمد الحسن علیه السلام:

«آنچه امروز می‌شنویم در رابطه با صدور حکم زندان برای برخی اشخاص که برخی از آنان کلیپ‌های بی‌ارزش یا غیراخلاقی -یا آن‌طور که حکومت عراق آن را می‌نامد محتوای مخرب- منتشر می‌کنند. برای آنان حکم زندان صادر می‌شود. در واقع این حکم زندان برای این افراد یک جنایت است و هیچ ارتباطی به عدالت و اصلاح ندارد و من ناگزیرم در این باره صحبت کنم، تا اسلام واقعی را به مردم یاد بدهم و به آن‌ها بشناسانم، و نیز اینکه: انتقام و زیاده‌روی در مجازات و زندان و مجازات شدید و هتک حرمت، نسبتی با آن ندارد. اصلاح جامعه یا مفسدان جامعه با چنین رفتارهایی بسیار فاصله دارد؛ رفتارهایی که می‌توان آن‌ها را واکنش‌های انتقامجویانه و مبالغه‌آمیز توضیف کرد که از فرد عاقل و معتدل سر نمی‌زند، چه رسد به فردی که مدعی نمایندگی عدالت و اجرای آن بین مردم است، همچون بعضی از قضات عراق.

ما در سالروز شهادت امام «موسی بن جعفر»، رفتار مصلحانه و اخلاق‌گرای او با گنهکاران و مفسدان و کسانی که گناه و رذائل اخلاقی را در جامعه نشر می‌دهند مرور می‌کنیم.

شاید مشهورترین ماجرا، ماجرای «بشر حافی» باشد یا همان فردی که پس از آن به شیخ بشر حافی معروف شد.

«علامه حلی» در کتاب «منهاج الکرامه» این ماجرا را به نقل از علمای پیش از خود چنین روایت می‌کند. و آن را همان‌طور که خود صحیح می‌دانم تعریف خواهم کرد.

بُشر شخصی متمول و از تاجران بزرگ بغداد در دوران بنی عباس بود. با خلفاء و وزراء و دیگران ارتباط داشت. در کاخ خودش محافل رقص و آواز و می‌گساری و برهنگی برپا

می‌کرد و خلاصه خانه‌اش محل تفریح و سرگرمی ثروتمندان و شخصیت‌های حکومتی و محل نشر فساد و رذائل اخلاقی بود؛ یعنی این افرادی که امروز محتوای مخرب منتشر می‌کنند -آن‌طور که آنان را توصیف می‌کنند- و همین کسانی که حکومت کنونی عراق و برخی قُضات برای آن‌ها حُکم زندان به مدت دو سال یا بیشتر یا کمتر صادر می‌کنند، این‌ها در مقابل بشر یا اعمالی که در ارتباط با نشر فساد و رذیلت انجام می‌داد چیزی به‌شمار نمی‌آیند.

درهرحال، روزها و ماه‌ها و سال‌ها گذشت و وضعیت بشر و خانه‌اش همین بود.

روزی از روزها در مدت‌زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام آزاد بود (برخی از عزیزان هم از من پرسیدند آیا امام موسی بن جعفر علیه السلام آزاد شده بود؟ بله، هارون برای مدتی او را آزاد کرد و او را در بغداد نگه داشت، چون در آن زمان هارون رؤیای اندازی و هشدارگونه دید و برای مدتی او را آزاد کرد و در بغداد نگه داشت) آری...، امام علیه السلام در بغداد راه می‌رفت که از کاخ بشر عبور کرد. سروصدای فساد از خانه‌اش بلند بود و فرد رهگذر صدا را می‌شنید. در همین حین کنیزی از خانه خارج شد، امام از او پرسید: این خانه برای کیست؟

کنیز گفت: برای سرورم.

امام علیه السلام گفت: این سرور تو آزاد است یا بنده؟

کنیز گفت: آزاد است.

امام علیه السلام گفت: راست می‌گویی، اگر بنده خدا بود از خداوند شرم می‌کرد. امام به راه خود ادامه داد. امام علیه السلام می‌دانست بشر کیست و نزد قدرت حاکم چه جایگاهی دارد و می‌دانست که کاخ متعلق به بشر است.

آری، کنیز برگشت و آنچه را اتفاق افتاده بود برای بشر تعریف کرد و فردی را که سخن گفته بود برای بشر توصیف کرد. بشر فهمید که او همان امام موسی علیه السلام است که هارون او را زندانی کرده و حکومت عباسی او را در تنگنا قرار داده بود.

گفت: به خدا سوگند او موسی بن جعفر است. با پای برهنه از خانه خارج شد. در خیابان می‌دوید تا شاید به امام موسی بن جعفر برسد. آن روز بشر به امام نرسید، اما سخن امام بشر را تغییر داد و او از فردی فاسد و فاسق که فساد را نشر می‌داد به عابدی صالح، مخلص و یکی از اولیای خداوند سبحان تبدیل شد. هنگام وفات بشر، اهل بغداد (اعم از شیعه و سنی) برای تشییع او به پا خاستند و در روز وفاتش اهل بغداد از صبح تا غروب به گریه‌وزاری پرداختند. امام موسی بن جعفر صدایش را بالا نبرد و بشر را زندانی یا مجازات نکرد، حتی او را با کلمه ای که ممکن است او را آزار دهد هم توصیف نکرد. این همان اصلاحگر حقیقی و الگوی واقعی در اصلاح است، اما زندان مبالغه‌آمیز و مجازات‌های انتقام‌جویانه، غالباً روش طواغیت و قُضاتِ سیاسی شده است، رفتاری بیهوده و ظالمانه که نشانگر ظلم است و نه بیشتر، و عاقبت وخیمی را به دنبال دارد. و صبحگاهان رهروان راه شب ستایش می‌شوند؛^۱ همان‌ها که به‌خاطر خداوند اخلاص پیشه کردند و ظلم و ستم را رها کرده و از آن بیزاری جستند.»^۲

۱- ضرب‌المثلی عربی که در خطبه ۱۶۰ «نهج‌البلاغه» هم به‌کار رفته.

ابتدا نیازش را برطرف می‌کردید

سید واثق حسینی:

«روزی امام [احمدالحسن] درباره نحوه تعامل با مردم صحبت می‌کرد؛ زیرا بعضی از مردم با ما دشمنی کردند و ما در برخورد با آن‌ها واکنش نشان دادیم.

امام علیه السلام، مهربانی و شفقتش را در تعامل با همه مردم [این چنین] بیان کرد:

«امام همچون پدر است برای همه؛ مؤمن و کافر، خوب و بد، [بلکه] فراتر از این‌ها: پاک‌دامن و بدکاره.»

می‌فرماید: «همه آن‌ها به منزله فرزندان و امام پدر تمامی آن‌هاست. رحمتش نسبت به همه یکسان است.»

حتی یادم می‌آید یک بار شخصی به مؤمنین تعدی کرد و از آن‌ها چیزی را دزدید. مؤمنین او را گرفتند و شکایت کردند و مشخص شد که آن‌ها یک باند هستند و سرقت‌های دیگری هم داشتند.

امام علیه السلام فرمود: وقتی او را گرفتید و دستگیرش کردید در ابتدا باید می‌پرسیدید: چرا دست به سرقت زده است؟ شاید نیازمند بوده، نیازش را برطرف می‌کردید قبل از اینکه به این صورت با او برخورد کنید. شاید شرایط خاصی داشته، شاید مریض داشته و پولی برای درمان نداشته است. این‌ها چیزهایی است که باید در ابتدا نسبت به آن اطلاع پیدا می‌کردید. چه چیزی باعث شد که بیاید. شاید با افراد منحرفی بوده و شما باید برای هدایت مردم حریص باشید و در برخورد با آن‌ها خوش‌رو باشید و نیازهای آن‌ها را در حد امکان برطرف کنید. قبل از اینکه با دید منفی برخورد کنید. قبل از اینکه با نگاه دیگری قضاوت کنید. حتی اگر از

آن‌ها بدی سرزده باشد. با این حال به‌عنوان یک انسان از روی رحمت و صمیمیت با او برخورد کنید. این چنین فرمودند: می‌خواهیم جامعه‌ای عادل در تعامل با مردم ایجاد کنیم.»^۱

1 - <https://t.me/varesin13/3123>

<https://youtu.be/eQD3nEBHviE>

شخصی که خودکشی می‌کند اغلب یک قربانی است

سید احمد الحسن رحمته الله علیه:

«فرد مجرم و قاتل چه بسا قربانی باشد؛ و شخصی که خودکشی می‌کند اغلب یک قربانی است.

وقتی فردی، گروهی یا کل جامعه را در شرایط سخت و دشوار قرار می‌دهید، انتظار نداشته باشید آن‌ها به‌طور طبیعی یا اخلاقی رفتار کنند.»^۱

۱- برید الصفحة، ج ۲ (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک از ۲۰۱۸ الی ۲۰۲۲)، ص ۳۴۳-۳۴۴.

مانند آب باشید

سید احمد الحسن علیه السلام:

«مانند آب باشید، نجاست را پاک می کند و در آن وارد می شود و به همراه آن حرکت می کند تا وقتی که آن را از بدن پاک کند. به آرامی و بدون آسیب رساندن به بدن. مانند چاقو نباشید که گوشت را به همراه نجاست قطع می کند و باعث درد برای بدن می شود. و شاید او به سبب همین درد، به جای پاک شدن و طهارتی که شما به او می دهید نجاست را انتخاب کند.»^۱

۱- سید احمد الحسن، بیانیة نصیحتی به انصار.

همچون آب پاک و خنک می‌کند، بدون اینکه آزاری برساند

دکتر علاء سالم:

«به خدا سوگند به هنگام تبلیغ دعوت حق، حماسه‌وار از امام علیه السلام دفاع می‌کنیم و در مقابل، چه بسا از دیگران سخنان زشت یا آزاردهنده بشنویم، در این فکر بودم که به هنگام بازگشت، به امام علیه السلام خبر داده و مثلاً بگویم برایم مایه افتخار است که در آنجا از آل محمد علیهم السلام دفاع کردم.

اما امام علیه السلام ما را سرزنش می‌کرد و از آن قلب رحیم و صبور تنها این سخنان را می‌شنیدیم: «به دیگران محبت کنید و با آن‌ها مهربان باشید، صرفاً به دنبال اتمام حجت و رساندن خبر به آنان نباشید، وظیفه شما این نیست و احمدالحسن این را از شما نمی‌خواهد، بلکه هدایت مردم را از شما می‌خواهد، اسباب هدایت مردم باشید، نه اینکه فقط بر آنان اتمام حجت کرده و با این اتمام حجت کمر آنان را بشکنید.

بلکه همانند آبی باشید که بر آنان ریخته و چرک‌های آنان را می‌زداید، آب این چنین پاک می‌کند، خنک می‌سازد، طاهر می‌گرداند بدون اینکه آزار و اذیتی برساند.

نسبت به آنان ریاست و برتری‌جویی نداشته باشید، برای آنان همچون چاقو نباشید، احساسات آنان را جریحه‌دار نکنید، بلکه روزهای پیش از ایمان خودتان را به یاد آورید که چگونه خودتان هم به فردی که به شما دعوت را رسانده بود، کلمات ناگواری گفتید.»

تنها آل محمدند که چنین قلبی دارند. تنها یکی از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام است که چنین قلبی دارد. اما در رابطه با این سخن ایشان که می‌فرماید: «اگر خداوند اذن می‌داد این دنیا را با کلمه «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم» در هم می‌کوبیدم»، تنها فردی از آل محمد علیهم السلام این سخن را بر زبان می‌راند.

تنها یکی از آل محمد علیهم السلام است که به خاطر هدایت مردم به سوی خداوند دنیا را سه طلاقه می‌کند. تنها یکی از آل محمد علیهم السلام است که خودش و تمام داروندارش را برای هدایت مردم فدا می‌کند.

به خدا سوگند بارها و بارها از ایشان شنیدم که می‌فرمودند: «به خدا سوگند؛ اگر هزار بار کشته شوم برایم آسان‌تر از این است که آسیبی به یکی از انصار برسد.» به خدا سوگند نه تنها در رثای شهیدان، نه تنها در اندوه زندانیان، نه تنها در خطبه‌ها و کتب ایشان، بلکه این سخن را همواره و به صورت مکرر از زبان ایشان شنیدم.^۱

۱- دکتر علاء سالم، دپداری با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

حق را با مهر و محبت و بدون آزار و منت برسانید

سید احمد الحسن علیه السلام:

«مشغولیت شما باید ایجاد صلح و آشتی در بین خودتان باشد. با مؤمنان رحیم و مهربان باشید تا مورد رحمت خداوند قرار بگیرید. ان شاء الله در میان شما کسی نیست که معتقد باشد خداوند سبحان شریکی دارد و در میان شما کسی نیست که معتقد باشد خداوند سبحان و متعال - که نور بدون ظلمت است - در عالمی از عوالم خلقت - که ظلمتی آمیخته به نور و بلکه متکی به نور خدای سبحان و متعال است - حلول کرده باشد.

به همین ترتیب به گمانم شما می دانید که خدا آن کس از خلقش را که در پیشگاهش اخلاص ورزد، چنین مخاطب قرار می دهد: «من زنده ای هستم که نمی میرم و تو را ای بنده ام، زنده ای قرار دادم که نمی میری، من به هرچه بگویم باش، موجود می شود، و تو را هم چنین قرار دادم که چون به چیزی بگویی باش، موجود می شود.»

خداوند بلندمرتبه می فرماید: ﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾^۱ (در آنجا مرگ را نمی چشند مگر مرگ نخستین، و [خداوند] آنها را از عذاب جهنم نکه داشته است). اینان نمی میرند و از مرگ جز خروج از این دنیا نمی فهمند. خداوند بلندمرتبه می فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۲ (و در صور دمیده شود پس هرکه در آسمان ها و هرکه در زمین است - به جز آن ها که او بخواهد - بی هوش می شوند و بار دیگر در آن دمیده شود، آنگاه آن ها ایستاده نظاره گردند). اینان نمی میرند و هنگام دیدن اسرافیل در صور، غافل گیر و بی هوش نمی شوند. خداوند بلندمرتبه می فرماید: ﴿يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ دُورًا

۱- دخان، ۵۶.

۲- زمر، ۶۸.

الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام تو باقی می ماند﴾. اینان فانی نمی شوند؛ زیرا آن ها وجه خدا هستند؛ یعنی خدا به واسطه آن ها با بقیه خلق، مواجه می شود.

ولی کجاست آن زنده ای که به واسطه غیر خودش نمی میرد و کیست زنده ای که به واسطه خود نمی میرد و کجاست کسی که به هرچیز می گوید باش، به حول و قوتِ غیر از خودش موجود می شود، بلکه خود نیازمندِ اجازه دیگری است؟ و کیست آنکه به هرچیز بگوید موجود باشد، به حول و قوتِ خودش موجود می شود؟ ﴿... قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأُذُنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأُذُنِي﴾ (خداوند گفت: ای عیسی بن مریم نعمت من بر خود را به یاد بیاور... و آنگاه از گل، شکل پرنده ای را به اذن من می آفرینی پس در آن می دمی و به اذن من پرنده ای می شود).

پس خدا رحمتتان کند، مجادله و مراء و بحث بی مورد را رها کنید و با مردم به اندازه عقل هایشان سخن بگویید.

به شما توصیه می کنم که حق را با نرمی و محبت و مهربانی به طالبان آن برسانید؛ شما طعام آسمان را به سوی آن ها می برید پس صدقاتتان را با مَت و آزار همراه نسازید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه هایتان را با مَت و اذیت و آزار، تباه نکنید). اگر در هدایت آن ها نیازی در خود حس نمی کنید، باید برای آنکه یاور ما در عرصه های قیامت باشید، در خود احساس نیاز کنید؛ از آن هایی باشید که خداوند بلندمرتبه به واسطه آن ها، به فرشتگانش فخر فروشی می کند.

ما را با علم و عمل و اخلاص و ایجاد صلح و آشتی در بین خود، یاری دهید؛ بهترین امتی شوید که برای مردم خارج شده است و اگر اصحاب کُهِف [چنین] نبودند، پس شما برای گذشتگان و آیندگانتان، مایه شگفتی و حیرت باشید.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ (آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم، از آیات شگفت ما بودند؟) از سر حسین بن علی علیه السلام فقط این آیه شنیده می‌شد: ﴿أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ که به معنای اصحاب کهف در آیندگان است؛ آنان اصحاب قائم‌اند که منتقم و خون‌خواه حسین علیه السلام و پایبند به دین حسین‌اند که برای آن کشته شد که همان حاکمیت خداوند است....

ای عزیزان، ای انصار خدا! شما نادانی این‌ها را و آن تباهی‌ای را که گرفتارش شدند دیدید، تباه شدند و [مردم را هم] تباه کردند؛ پس با کسانی که آنان تباهشان کردند مدارا و نرمی کنید، شاید هدایت شوند ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فراخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن؛ زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر و به هدایت‌یافتگان داناتر است).^۱

پیروزی شما در هدایت مردم است، و نه فقط اقامه حجت بر آنها

سید احمد الحسن علیه السلام:

«با هرچه می‌توانید عمل کنید؛ زیرا این میدان، عرصه مبارزه با ابلیس است. او می‌خواهد تعداد هرچه بیشتری را به جهنم ببرد؛ مردم بعد از مرگ، دنیا را به اندازه یک ساعت خواهند دید که گویی چیزی از آن ندانسته و نفهمیده‌اند. او می‌خواهد وعده خود مبنی بر گمراه ساختن خلائق را محقق سازد و اگر نمی‌تواند روز وعده داده‌شده را به تأخیر بیندازد، می‌خواهد وعده خویش بر گمراه‌سازی همگی به‌جز برگزیدگان را واقعیت بخشد.

ناکامی نهایی او در به تعویق انداختن رویارویی آخر و تحقق یافتن وعده الهی با پیروزی سیصد و سیزده نفر بر نفسشان، باعث نمی‌شود از هدف دیرین خود یعنی گمراه کردن مردم منصرف شود. پیروزی شما، در هدایت یافتن مردم است. هدایت آنها، و نه فقط اقامه حجت بر ایشان. هر کاری می‌توانید برای هدایت مردم انجام دهید. فقط به شما سفارش می‌کنم که با هرچه می‌توانید با ابلیس جهاد کنید. او و لشکریان جنی و انسانی او را خوار و ذلیل گردانید».

من^۱ درباره دردناک‌ترین ضربه‌ای که بر ابلیس لعین وارد می‌شود از ایشان سؤال کردم. فرمود: «آیا در حدیث و خبر نخوانده‌ای که هرگاه فرزند آدم سجده کند، روی ابلیس سیاه می‌شود؟!»

رؤیایی را که چندی پیش دیده‌ام برای تعریف می‌کنم، تا شاید ماجرا برای شما روشن‌تر شود: لشکر بزرگی را دیدم که آن را فرماندهی می‌کردم. زدوخوردهای بزرگی واقع شد. از

لشکر انصار تعدادی شهید شدند و ارواح آن‌ها با صورتهایی بسیار زیبا به بالا برده می‌شدند. پیامبران در دروازهٔ آسمان ایستاده بودند و با خوشحالی بسیار از آن‌ها استقبال می‌کردند. ازجملهٔ این پیامبران حضرت ابراهیم علیه السلام بود که بسیار شادمان بود. پیامبران می‌گفتند از زمانی که خدا آدم علیه السلام را آفرید چنین چیزی پیش نیامده بود که چنین تعداد زیادی، بر منیت و دنیا و هوا و شیطان پیروز شوند. رؤیا تمام شد.

آنچه مایلم شما درک کنی این است که پیروی از حجت الهی به میزان دقت آن، روی ابلیس را سیاه می‌گرداند. همان سجده گزاردنی که ابلیس آن را نپذیرفت، روی او را سیاه می‌کند. ابلیس از سجده بر جانشین خدا سر باز زد و تهدید کرد که مردم را گمراه ساخته و به سرپیچی کردن از سجود بر جانشین خدا وامی‌دارد. بنابراین، چه چیزی بیشتر از نقض هدف و غایتی که به دنبال آن است، رویش را سیاه می‌کند؟

پس موضوع همان است که در ابتدا به شما گفتم: برای هدایت مردم، عمل کنید؛ کاری کنید که آن‌ها هم مانند فرشتگان سجده کنند. ابلیس را که از آن‌ها می‌خواهد در سرپیچی از سجده بر خلیفهٔ الهی از او پیروی کنند، به خواری بکشانید.^۱

اگر خود آمریکایی‌ها هم توبه کنند خدا توبه‌شان را می‌پذیرد

«سؤال:

من یک مهندس هستم و در یک شرکت آمریکایی تخصصی شهرسازی در ساخت مدارس و بیمارستان‌ها در عراق مشغول به کار، و به آمریکایی‌ها خوش‌بین بودم؛ زیرا آن‌ها ما را از حکومت صدام نجات داده بودند. من با آن‌ها و با مهندسانشان حشرونشر داشتم و آن‌ها را دوستان خودم می‌دانستم؛ اما اکنون بسیار پشیمانم که با آن‌ها نشست و برخاست و اختلاط و سازش داشته‌ام.

اکنون پس از اینکه گفته‌های شما را خواندم که آمریکا را دجال و فتنه خوانده‌اید، پرسشی دارم: آیا توبه کسانی که با آمریکایی‌ها سازش کرده و در رکاب آن‌ها بوده‌اند پذیرفته می‌شود؟

آیا اگر آن‌ها قبل از خروج امام علیه السلام توبه کنند، توبه‌شان پذیرفته می‌شود؟ یا اینکه امام علیه السلام به ریشه‌کن کردن و کشتار آن‌ها اقدام می‌کند، حتی اگر توبه کرده باشند؟ یا به عبارت دیگر کسی که در فتنه دجال گرفتار شده باشد، آیا توبه‌اش پذیرفته می‌شود؟

پاسخ سید احمد الحسن علیه السلام:

اگر خود آمریکایی‌ها هم توبه کنند و ایمان بیاورند خداوند توبه‌شان را خواهد پذیرفت و بدان که عزیزترین خلق نزد خدا، جوان توبه‌کننده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱ (بگو: ای بندگان من که به زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید؛ زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ او آمرزنده و مهربان است). همین که شخص توبه کند و ایمان آورد و به عمل کردن در طاعت از خداوند سبحان و آنچه مورد رضای اوست بپردازد، برایش کفایت می‌کند: ﴿وَلَا خَيْرَ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾^۲ (هرآینه آخرت برای تو بهتر از دنیا است).

همیشه خدا را یاد کن که در یاد او صفا و پاکی قلب‌هاست.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳ (و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد و بر آنچه مرتکب شده‌اند با آنکه می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند).^۴

۱- زمر، ۵۳.

۲- ضحی، ۴.

۳- آل عمران، ۱۳۵.

۴- پاسخ‌های فقهی متفرقه، ج ۱، س ۱۵۷.

فقط با یاد خدا دل‌ها به اطمینان می‌رسند

«پرسش:

(من...) سؤال این است که آیا گناهی مرتکب شده‌ام؟ آیا خداوند مرا به‌خاطر چنین چیزی مؤاخذه می‌کند؟ من همیشه نگران و مضطرب هستم و گریه رها می‌کنم. از شما چشم یاری دارم. می‌خواهم به آرامش برسم حتی اگر به اندازه یک روز باشد. تقاضا دارم پاسخ مرا به تأخیر نیندازید.

پاسخ سید احمد الحسن علیه السلام:

لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم و به نستعین.

خداوند سبحان بخشاینده گناهان و پوشاننده عیب‌هاست. او گناهان استغفارکنندگان توبه‌کننده را می‌بخشاید تا فرشتگان نویسندگان را به آنچه نوشته‌اند فراموشی دهد و حتی زمینی را که توبه‌کننده بر آن معصیت کرده است نیز فراموشی می‌دهد. اگر شما گناهکار باشی، خداوند توبه توبه‌کنندگان را می‌پذیرد و استغفارکنندگان را می‌آمرزد و حتی محبوب‌ترین خلق در نظر خدا، جوان توبه‌کننده از گناهش است؛ اما اگر از توبه‌کنندگان نباشی، خداوند ظالمین و مظلومین را جزا می‌دهد، به‌خاطر ظلمی که کرده و به‌خاطر ظلمی که بر او واقع شده است. نترس از اینکه خداوند تو را نبخشاید و از ذکر خدا غافل مشو. شیطان تو را فریب ندهد و تو را به راه‌های تاریک و دور از اطاعت خدا مانند خودکشی یا

هرآنچه خدا از آن راضی نباشد نبرد و بدان که فقط با یاد خدا قلب‌ها به اطمینان
می‌رسند.»^۱

در جوانی گناهان زیادی مرتکب شده‌ام

«پرسش:

من بنده‌ای هستم که در جوانی گناهان زیادی مرتکب شده‌ام و شیطان - که لعنت خدا بر او باد - بر من مسلط بود. این نفس حقیر وقتی که ۱۴ ساله بودم خطایی با زنی انجام داد. بعد از آن بارها از آن زن عذرخواهی کردم، ولی او پوزش مرا نپذیرفت. بابت آنچه از من سر زده بود از او خواستم ذمه‌ام را بری کند، ولی او زیر بار نرفت و تا همین لحظه به عذاب وجدان گرفتارم.

پاسخ سید احمد الحسن رحمته‌الله:

خدای متعال درباره گناهان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَلَا يَمُوتُ﴾ ^۱ (و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد و بر آنچه مرتکب شده‌اند با آنکه می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند)

و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ ^۲ (بگو: ای بندگان من که به زیان خویش اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا مأیوس مشوید؛ زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ او آمرزنده و مهربان است).

۱- آل عمران، ۱۳۵.

۲- زمر، ۵۳.

به خداوند متوسّل شو تا گناهت را بیامرزد و با رحمتش بر تو مَنّت نهد. همچنین دعای امام زین العابدین (علیه السلام) در روز دوشنبه را بخوان. این دعا را بعد از نماز شب و بعد از نماز صبح قرائت کن:

(الهي أسألك أن تتحمل عني كل دين في رقبتى لعبد من عبيدك، وأن تبعثني يوم القيامة وليس لأحد من عبيدك في رقبتى دين أو مظلمة يطالبني بها حتى ألقاك وأنت راض عني، يا رؤوف يا رحيم يا جواد يا كريم اغفر لي ذنوبي كلها جميعاً بجودك وكرمك، يا الله يا رحمن يا رحيم اغفر لي الذنب العظيم إنه لا يغفر الذنب العظيم إلا العظيم، يا عظيم ما لي إله غيرك فادعوه ولا شريك لك فارجوه صل على محمد وآل محمد وخلصني مما أنا فيه ومما أخاف وأحذر بلطفك الخفي).

(بار الها! از تو درخواست می‌کنم مرا از تمام دیونی که از بندگان بر گردنم است، رها نمایی و مرا درحالی روز قیامت مبعوث نمایی که از سوی هیچ‌یک از بندگان دین یا شکایتی بر گردنم نباشد که از من مطالبه‌اش نماید؛ تا تو را ملاقات کنم درحالی که از من راضی و خشنود باشی. ای رؤوف، ای رحیم، ای بخشاینده، ای کریم، با جود و کرم تمام گناهان مرا ببخش و بیامرز. ای الله، ای رحمان، ای رحیم! گناه بزرگ مرا ببخش و بیامرز که گناه بزرگ را جز بزرگ نمی‌بخشاید. ای عظیم، خدایی جز تو ندارم که بخوانمش و هیچ شریکی نداری که از او چشم امید داشته باشم. بر محمد و آل محمد درود و صلوات فرست و به لطف پنهانت مرا از آنچه در آن هستم و از آنچه می‌ترسم و پرهیز می‌کنم خلاص فرما).^۱

خداوند شخص توبه‌کار را دوست دارد، شما نیز او را دوست دارید

دکتر علاء سالم:

«نسبت به همه آن‌ها مهربان و رؤوف است. نسبت به تهی‌دستان و بینوایان دل‌سوز و بخشنده و نسبت به ایتام، مشفق و مهربان است.

ایشان عليه السلام سفارش می‌کردند به آن دسته از مؤمنین که گناهی مرتکب شده و توبه می‌کنند، اهتمام ویژه‌ای شود. ایشان عليه السلام درباره یکی از انصار که وضعیتش را توصیف کرده بودند، فرمود:

«خداوند توفیق‌تان دهد! اگر وی ندامتش را ابراز کرد، او را با آغوش باز پذیرا باشید و نسبت به وی توجه فراوانی نشان دهید. خداوند شخص توبه‌کار را دوست دارد، شما نیز او را دوست دارید و بسیار به او اهتمام ورزید. خداوند توفیق‌تان دهد! شاید خداوند با رحمت خویش او را مورد عفو و رحمت قرار دهد.»

ازجمله سیرت ایشان آن است که پیگیر احوال انصارش در همه‌جاست و بسیار از آن‌ها سراغ می‌گیرد. هنگامی که به وی خبر رسید که انصار با زبان‌های مختلف به حق ایمان آورده‌اند، فرمود:

«کسانی که به حق ایمان می‌آورند، به تعلیم و آگاهی‌بخشی به آن‌ها و استوارسازی عقیده‌شان مبادرت ورزید و کتاب‌های استدلالی به زبان خودشان را برایشان فراهم آورید.»^۱

دست خود را از دست مردم جدا نمی‌کند

بدر بدری:

«امام علیه السلام حتی در بحث سلام کردن هم متفاوت بود. **احمدالحسن** در همه چیز متفاوت بود. واقعاً امامت در ایشان مجسم شده بود.

خداوند تصویر زیبایی از محمد و آل محمد علیهم السلام را با این مرد به ما نشان داد و ایشان هم از آن‌هاست.

به یاد دارم وقتی انصار می‌آمدند و سید علیه السلام با آن‌ها سلام می‌کرد، دست خود را از دست انصار جدا نمی‌کرد. گاه ما به شخصی سلام می‌کنیم، سپس دست خود را می‌کشیم، اما سید علیه السلام این‌گونه نبود و دست خود را در دست انصار نگه می‌داشت تا اینکه آن‌ها دست خود را می‌کشیدند. هرگز حتی یک بار هم ندیدم که سید علیه السلام دست خود را از دست یکی از انصار بکشد.

و این هم خودش نشانه و توسمی است، و بعداً فهمیدم که امام علیه السلام آمده تا دستش را به‌سوی مردم دراز کند و امام علیه السلام دست خود را از دست مردم نمی‌کشد و جدا نمی‌کند.

سلام و درود خداوند بر تو سید و مولایم **احمدالحسن**.

دیگر آنکه امام علیه السلام انصار خود را در آغوش گرفته و به سینه می‌چسبانند و بوی انصار را استشمام می‌کردند، وقتی چهره آن‌ها را می‌دید خوشحال می‌شد.^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه السلام.

به خدا دیشب تا صبح برای این امت و این فقها گریه می کردم!

شیخ حبیب سعیدی:

«در رابطه با مهربانی ایشان باید گفت: با همه مردم و مؤمنین و نیازمندان بسیار مهربان بود. مهربانی او همواره ما را به یاد خداوند سبحان و تعالی می انداخت. حتی رفتارش ما را به یاد خداوند سبحان می اندازد و با خودمان می گوئیم: سبحان الله! وقتی رحمت و مهربانی این مخلوق چنین است، پس رحمت و مهربانی کسانی که از او برترند (یعنی اجداد پاک او محمد و آل محمد علیهم السلام) چگونه خواهد بود؟! و بلکه رحمت و مهربانی خداوند رحیم که مهربان ترین مهربانان است چگونه خواهد بود؟! و این چیزی است که ما را به سوی خداوند سبحان و تعالی می کشاند و ما را نسبت به رحمت خداوند به طمع می اندازد. در عین حال وقتی خوف و ترس شدید او را از خدا می بینیم نیز این سنت را از ایشان برمی گیریم.

یک بار به اولین حسینیّه ای که در نجف داشتیم آمد، همان حسینیّه گلی که مرجعیت آن را ویران ساخت. درد و اندوه آن طولانی است. در حین صحبت کردن با صدای بسیار واضح فرمود: به خدا قسم، دیشب تا ساعت پنج صبح یعنی تا اذان صبح بیدار ماندم و برای این امت و این فقها گریه می کردم. حتی چهره و چشمانش تغییر کرده بود. خدا می داند که ما به یاد جدش حسین علیه السلام افتادیم که از روی مهربانی و دل سوزی برای کسانی که او را محاصره کرده و می خواستند او را به قتل برسانند می گریست.

یکی از برادران انصار نقل می کرد و از او شنیدم که در پاسخ شخصی که از او پرسیده بود: «چرا احمدالحسن مخفی و پنهان شده است»، به نقل از ایشان گفته بود:

«به خدا سوگند، خود او می گوید: تو گمان می کنی و می گویی احمدالحسن از تو مخفی یا پنهان شده چون از مرگ می هراسد؟ تو چنین عقیده ای داری؟ نه به خدا قسم، بلکه او با

مرگ مأنوس است و آن را دوست دارد و شبانه‌روز در انتظار مرگ است». و به آن شخص گفت: کلام او را از من بشنو! به خدا سوگند او می‌گوید: «به خدا سوگند، اگر هدایتشان در زدنِ گردنِ من بود، گردنم را [برای ذبح] تسلیم آنان می‌کردم.» ایشان علیه السلام از هر صحنه کوچکی دردناکی، دردمند می‌شد و دوست نداشت صحنه‌های دردناک را ببیند.^۱

1 - https://youtu.be/dkD0gNyYCoc?si=QqViiqG_tbPfHaYf

غیور چون پدر

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«غیور و چون پدر است. اگر ببیند یا بشنود که بر آبرو و حرمت افراد تجاوز می‌شود قیامتش برپا می‌شود. به احدی اجازه نمی‌دهد به آبروی مردم دست‌درازی کند، و معتقدم همه برادرانی که با او معاشرت داشتند حال او را در هنگام فاجعه زندان ابوغریب به یاد می‌آورند، وقتی که شبکه‌های ماهواره‌ای در برابر دیدگان همه دنیا نشان داد که چگونه سربازان اشغالگر پلید بر زنان و مردان مسلمان ستم می‌کردند، با شکنجه‌های رسواکننده و تجاوز و... که اکنون نمی‌توانم آن‌ها را بنویسم.

ایشان [در آن هنگام] مانند شیری خشمگین بود که می‌بیند بر خانواده‌اش دست‌درازی شده و او نمی‌تواند کاری انجام دهد؛ بنابراین قلبش از درد و اندوه پاره‌پاره می‌شد. و در این مواقع کاری از دستش برنمی‌آمد مگر آنکه بیانیه‌ای خطاب به افراد با شرافت بنویسد و هم‌وغم آن‌ها را برانگیزد و افراد ترسویی را که به این اوضاع راضی شده یا نسبت به این جنایت‌های رسواکننده ساکت شدند، شماتت کند.

آری، این فاجعه و ده‌ها فاجعه دیگر که در سکوت فقهای سوء تأثیری نداشت و باقی‌مانده غیرت و احساسات آن‌ها را تکان نداد - اگر باقی‌مانده‌ای وجود داشته باشد - و گویی مسئله برایشان مهم نیست و انگار کلام رسول خدا را نشنیده و نخوانده‌اند؛ کلامی که سید احمد الحسن علیه السلام مصداق آن است:

امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابراهیم غیرتمند بود و من از او غیرتی‌تر هستم و خداوند بینی کسی را که نسبت به مؤمنین و مسلمانان غیرت ندارد قطع کند.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند مبارک بلندمرتبه غیرتمند است و هر غیرتمندی را دوست دارد و و به‌خاطر غیرتش ظاهر و باطن زشتی‌ها را حرام نمود.»^۲

همچنین فرمود: «مردی که غیرت نداشته باشد قلبش وارونه است.»^۳

آری، خداوند بینی کسی را که غیرت ندارد قطع کند و کسی که غیرت ندارد قلبش وارونه است. از آن به خداوند پناه می‌بریم.

این فقهای که ادعا می‌کنند ولی‌امر مسلمانان‌اند، مسلمانان را فقط در هنگام دریافت خمس می‌شناسند یا وقتی که می‌خواهند کار مشخصی را به‌وسیله آن‌ها انجام دهند؛ مانند پیاده‌سازی قوانین آمریکا در عراق و دیگر سرزمین‌های مسلمانان، یا مسلط‌ساختن طواغیت و دست‌نشانده‌ها و خیانت‌کاران بر امت؛ اما پس از آن مردم را به حال خود رها می‌کنند. گویا مردم چوب کبریتی‌اند که پس از استفاده از آن، فرقی ندارد که استفاده‌کننده، آن را در کجا بیندازد و پس از آن حتی به آن نگاه هم نمی‌کند.

این فقها هنگامی که صحبت از روش و قانون آمریکایی بود و انتخابات و رأی‌دادن طبق قانون وضع‌شده شیطان مطرح شد، قلم‌هایشان را تراشیدند و کاغذهایشان را پر از فتاوایی کردند که معمولاً این‌گونه شروع می‌شد: «شرعاً واجب است»، «آرامش و آسایش»،

۱- الکافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۵۳۵-۵۳۶.

۳- الکافی، ج ۵، ص ۵۳۵-۵۳۶.

«مشارکت در انتخابات»، «انتخابات مطابق قانون»، و... که به نفع آمریکا و دنباله‌روهای آمریکا بود که با تانک‌هایشان وارد عراق شدند؛ اما هنگامی که آمریکا و دنباله‌روهای آن، آبرو و حرمت افراد را از بین بردند و به روش فرعون و قوم لوط و عاد عمل کردند، می‌بینیم که نوک قلم فقها شکست و سکوتی چون سکوت قبرستان در پیش گرفتند؛ و در اینجا برای هر عاقلی سزاوار است که هزار سؤال بپرسد چرا؟! چرا؟! چرا؟!»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم العقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی .

من کجا و این ها کجا

شیخ حبیب سعیدی:

«در حدیثی از اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که مؤمن غریب است و بالاترین مصداق مؤمن حجت خدا در هر زمان است و در حقیقت ما آن غربت را در ایشان لمس می کردیم، گویی او به زبان حال می گفت (و بابت تعبیرم معذرت خواهی می کنم) خانواده و نزدیکانم از من دورند و به خاطر شما و برای هدایت و نجات شما آن ها را ترک کردم و به سوی شما آمدم، و من به خاطر شما مجبورم با شما زندگی کنم و نه به خاطر خودم.

یک بار در ابتدای دعوت مبارک در خانه ای در کنار مسجد کوفه بودیم. اذان مغرب مسجد گفته شد. یکی از برادران برخاست تا اذان بگوید. در میانه خانه نشسته بودیم. حیاط خانه با یک تکه حصیر فرش شده و بقیه حیاط زمین خاکی و سنگی بود. سید احمد الحسن (علیه السلام) نشسته بود و دستش را روی سرش گذاشته و عبارتی به این مضمون فرمود:

«من کجا و این علما یا فقها یا مردم کجا! به خدا سوگند، اگر امر به دست من می بود یا اگر امر خدا نبود به کوه یا صحرایی می رفتم و در آنجا خداوند را عبادت می کردم.»

کلامش با درد و اندوه شدیدی همراه بود و در آن حالت احساس می کردم که او در یک عالم و ما در عالم دیگری هستیم. یعنی او در عالم نور و ما در عالم تاریکی هستیم. سپس وقتی اذان به پایان رسید برای نماز جلو رفت و روی زمین سنگی نماز خواند و ما پشت سرش به صورت جماعت روی آن حصیر و فرش نماز خواندیم، اما او خیر...»^۱

من مرد جنگم نه مرد قلم و نوشتن

مهندس حسین منصوری:

«سید احمد الحسن علیه السلام می دانست که دفاع او از تمامی حق، یعنی تمام ظلم و تمام عالم بر ضد او خواهند ایستاد... با این حال به سادگی از حق دفاع می کرد! و انگار [به زبان حال] به آن ها می گفت: شما همگی خیال می کنید با من دشمنی می کنید، ولی اشتباه می کنید! شما با خدا دشمنی می کنید و کسی که خدا با اوست برایش مهم نیست! یا شبیه آنچه خودش یک روز فرمود: من حجر (سنگ) هستم، هر وقت سنگ روی کسی بیفتد دردمند می شود و من هم اگر علیه کسی باشم دردمند می شود...؛ پس چه کسی می تواند بدون درد کشیدن با او دشمنی کند.

و او عملاً این گونه است، حتی در ویژگی های جسمی؛ به محض اینکه چشمت به او می افتد جنگجویان را به خاطر می آوری! انگار که فقط برای جنگ خلق شده است نه غیر آن! همان طور که در یکی از روزها وقتی یکی از کتب خود را می نوشت، قلم را روی کاغذ انداخت و گفت: من مرد جنگم نه مرد قلم و نوشتن! ولی کسی چون من باید بر آنان احتجاج کند!

چقدر آنان که خود را شیعه می نامند زیان می بینند! به دور او جمع نمی شوند و تصدیقش نمی کنند تا انتقام و خون خواهی [از دشمنان اهل بیت علیهم السلام] که انتظارش را می کشند تحقق یابد، و کتاب هایش را نمی خوانند تا از آنچه در آن نگارش شده است پند و عبرت بگیرند. و او کسی است که هیچ کلمه ای بر کاغذ ننوشت که آن را پاک کند! آری، این حقیقت دارد! قلم را بر کاغذ گذاشته، می نوشت، پیوسته می نوشت تا انتهای کتاب! سپس سر بلند می کرد که بگوید: بگیرید و چاپ کنید!

پس وقتی انصار کتاب را می‌گرفتند و ورق می‌زدند هیچ حرفی خط‌خوردگی نداشت که اشتباه کرده و بخواهد پاکش کند! و چگونه این‌طور نباشد درحالی‌که ﴿و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى﴾ (او از هوای نفس سخن نمی‌گوید بلکه تمام (حرف‌هایش) وحی است) [نجم، ۳-۴].^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی .

قسم بخور که وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام هستی

دکتر زکی صبیحاوی:

«هرکس با سید احمد الحسن علیه السلام ملاقات کند، چاره‌ای ندارد مگر آنکه قلبش از جا کنده شود. (عذر می‌خواهم که از ادبیاتی استفاده می‌کنم که شاید برخی آن را احساساتی تلقی کنند، ولی این حس من در آن دیدار بود).

دارای هیبت و عظمت بود، باوجود آنکه هم در گفتار و هم در رفتار و هم در پوشش بسیار ساده بود. به خداوندی خدا قسم هرکه با ایشان روبه‌رو شود با خودش می‌گوید: ای وای بر انسانیت از دست‌رفته! هرکس سید احمد الحسن علیه السلام را ببیند به معنای انسانیت و اینکه یک انسان چگونه [می‌تواند به معنای واقعی کلمه] انسان باشد پی می‌برد.

دیدارهای من با ایشان کم بود؛ مخصوصاً در حسینه؛ چون فقهای بدکردار و پیروان آن‌ها عرصه را بر سید احمد الحسن علیه السلام تنگ کردند و ما را از دیدار ایشان محروم؛ با این وجود اما لطف خداوند شامل حال من و تعدادی از برادران شد تا در چند جای دیگر هم با ایشان ملاقات کنیم و در آن دیدارها بود که نگرانی و دل‌مشغولی او به حال امت و درد و رنجش را لمس کردیم؛ ناراحت از بی‌اعتنایی امت به سرچشمه حیات و دنباله‌روی از فقهای بدکردار که آن‌ها را به لبه پرتگاه جهنم می‌برند. ولی با همه این احوال، در دعوت مردم به هدایت مانند جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جدی و پیگیر بود. باوجود همه اذیت‌ها و افتراها و حتی جسارت‌های عجیب و غریبی که از سوی مردم می‌دید [اما جدی و پیگیر بود!].

به یاد دارم روزی شخصی با سید در حسینه ملاقات کرد. این مرد برادر یکی از انصار بود. خواسته این مرد برای باور کردن سید علیه السلام و دعوت ایشان این بود که برایش به قرآن سوگند یاد کند که او «وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام» است.

سید احمدالحسن علیه السلام به او گفت: پیش از آنکه برایت قسم بخورم حکایتی را برایت تعریف می‌کنم. تعدادی از اهالی مکه در صحرا به یک عرب بادیه‌نشین برخورد کردند. دعوت محمد صلی الله علیه و آله و کلمات خداوند سبحان را که بر او نازل شده بود به او گفتند. فرد بادیه‌نشین از آن‌ها خواست [قدری از آن کلمات نازل شده را] برایش بخوانند. آن‌ها هم این آیه قرآن را برایش خواندند:

﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ﴾

(پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که واقعاً او حق است همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید). [ذاریات، ۲۳]

فرد بادیه‌نشین مبهوت و متعجب پرسید: کاری کرده‌اید که [خدا] برای شما قسم بخورد؟

منظور سید احمدالحسن علیه السلام از گفتن این حکایت این بود که پیامی را به این مرد برساند؛ اینکه قسم خوردن برای او کاری سنگین و رنجی بزرگ است. اما این مرد پافشاری می‌کرد که سید احمدالحسن علیه السلام قسم بخورد. سید علیه السلام به او گفت: عبارت قسمی را که می‌خواهی بگو تا برایت قسم بخورم. آن‌ها هم قرآن را آوردند و ایشان برای آن مرد قسم خورد که وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است.^۱

۱- دکتر زکی صبیح‌الوی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

مگر تو خدایی که مردم را برای هرچیزی محاسبه می کنی؟!

شیخ حبیب سعیدی:

«ایشان علیه السلام به یکی از برادران انصار، دربارهٔ انصار این گونه سفارش می کرد: از همگان بشنو و برای همه پدری مهربان باش. سید علیه السلام هنگامی که با جوانان صحبت می کرد آن ها را از ارزش [و اعتباری] که در نزد او داشتند باخبر می ساخت.

ایشان علیه السلام نسبت به همهٔ مردم مهربان بود و حتی با دشمن خود منصف و بلکه مهربان بود. هرگاه می دید یکی از برادران با مردم سخت گیر است می فرمود: برادرم! مگر تو خدایی که مردم را برای هرچیزی محاسبه می کنی؟! و نیز می فرمود: مردم خانوادهٔ خدایند و دوست داشتنی ترین مردم در نزد خدا، مهربان ترین آنان نسبت به خانوادهٔ اوست. او تمام توانش را برای اصلاح امت جدش محمد صلی الله علیه و آله به کار می بُرد. می فرمود: آمده ام تا آنچه را ظالمینِ منتسب به دین خراب کردند اصلاح کنم.»^۱

1 - <https://youtu.be/e2DzwEhf3Og>

پدر یتیمان

شیخ سلمان عوادی:

«امام احمد الحسن علیه السلام در سلام کردن به دیگران پیشی می‌گرفتند، و تا زمانی که آنان سلام [و احوالپرسی] را خاتمه ندهند او تمام نمی‌کند. یعنی دستش را از دست سلام‌کننده نمی‌کشد مگر اینکه طرف مقابل دستش را بکشد. این اولاً؛ دیگر آنکه وقتی دیگران گرفتار و مشغولند [و به ایشان توجه ندارند] او با آنان ارتباط برقرار می‌کند و نزد آنان [رفته] و احوال آنان را می‌پرسد و اینکه اوضاعشان چگونه است، اگر کسی از آنان محتاج باشد، به دنبال او رفته و نیازش را برطرف می‌کند. جویای حال بیوه‌زنان و یتیمان می‌شود، چون او پدر یتیمان و بیوه‌زنان است، در هر چیزی [همین‌طور است] [اگر بخواهید] به تواضع ایشان بنگرید، [مثلاً] می‌بینید که کودکان را در آغوش می‌گیرد و به بزرگ‌ترها احترام می‌گذارد. با دیگران همچون یک دوست و نه -به‌عنوان یک امام- رفتار می‌کند؛ یعنی به انصار می‌گوید: **با من فقط به‌گونه‌ای رفتار کنید که [انگار] یکی از شما و دوست شما هستیم.** ایشان علیه السلام می‌فرماید: **آمده‌ایم تا هیکل و ساختمان باطل را از بین ببریم. آمده‌ایم تا بت‌ها را بشکنیم. بت‌های جدید درست نمی‌کنیم.** یعنی با آن ادبیات و اوصاف و حالاتی که مردم با رؤسا و بزرگان‌شان رفتار می‌کنند با من رفتار نکنید. من یکی از شما هستم، دوست شما هستم. وقتی به سخن ایشان نگاه می‌کنید، سخن ایشان سخن انسان‌های متواضع و سخن صدیقین است، کلام اولیای صالح [خداوند] است. کلام ایشان سرشار از حکمت است. وقتی با ایشان صحبت می‌کنید شما را از این دنیای متعفن خارج می‌کند و به‌سوی

آخرت می‌برد. همراه ایشان هرگز به یاد دنیا نیستید، بلکه به یاد آخرت هستید و به آخرت اشتیاق دارید. سخنانی که می‌گوییم حاصل تجربه همراهی با اوست.»^۱

1 - <https://youtu.be/s1gPZ-SqHOg>

می‌خواهی ایستادن و حسابرسی‌ات در پیشگاه خداوند طول بکشد؟!

دکتر علاء سالم:

«در برهه‌ای، سیدعلیه علیه السلام یکی از برادران انصار را به‌عنوان مسئول بیت‌المال مسلمانان برگزید. این فرد می‌گوید سیدعلیه علیه السلام به من توصیه کرد که حواسم به یتیمان، فرزندان شهدا و خانواده‌های شهدا باشد و مبلغی را به آن‌ها اختصاص داد. سپس به اُسرا و کسانی که کنار خانواده نبودند توجه کرده و فرمود: فلانی با این‌ها هم مدارا کن و پیگیر کار آن‌ها هم باش؛ حواست به نیازمندان و فقرای انصار و غیر انصار هم باشد؛ مخصوصاً حواست به مدارا نسبت به یتیمان باشد. این فرد می‌گوید از ایشان پرسیدم و گفتم سید، یکی از برادران ما بوده که شهید شده و یتیمانی دارد. انصار به وظیفه خودشان در قبال او عمل کرده‌اند و هوایشان را دارند. آیا از این مالی که شما [به ایتمام] اختصاص داده‌اید هم به آن‌ها بدهیم؟ ایشان فرمود: فلانی، آیا دلت می‌خواهد ایستادن و حسابرسی‌ات در پیشگاه خداوند طول بکشد؟ از برادر شهید شما فرزندانی باقی مانده است؛ شما چرا در فکر این باشی که قطره‌چکانی به آن‌ها چیزی بدهی؟ مگر سیره و شیوه علی بن ابی‌طالب علیه السلام را ندیده‌ای که چگونه با یتیمان رفتار می‌کرده؟ آیا دلت می‌خواهد ایستادن تو و من در پیشگاه خداوند به درازا بکشد؟ حتی اگر آن مبلغی که برادرانت به آن یتیمان می‌رساند هم برای زندگی آن‌ها کافی باشد، با این حال، اگر این یتیم از خانه بیرون رفت و مثلاً یک اسباب بازی در دست همسایه‌اش دید و شما هم برای مادر آن یتیم کم گذاشته و حق او را از بیت‌المال قطع کرده باشید، آنگاه در برابر حسرت‌خوردن‌های آن یتیم چه جوابی برای خداوند خواهی داشت؟

این فرد می گوید: من و سید علی (علیه السلام) همین طور داشتیم با هم حرف می زدیم و من گفتم: سید جان، شما در این شرایط حتی به فکر کودکی از انصار خودت هم هستی؟!»^۱

۱- گفت و گوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

<https://youtu.be/zjOW7jckz6M?si=3PoUoQLqy6Tb73M>

به افراد سال خورده بسیار احترام می گذاشت

شیخ حبیب سعیدی:

«حقیقتاً ندیده ایم هیچ آدمی مانند ایشان علیه السلام با مردم (از هر طبقه اجتماعی) برخورد کند.

ایشان علیه السلام با افراد پیر و سال خورده به طرز عجیبی برخورد می کرد؛ رفتاری که مناسب آن ها بود. برای آن ها ارزش قائل می شد، آن ها را بزرگ می داشت و آن ها را با بهترین و دل پذیرترین نام ها می خواند.

همواره آن ها را مثلاً با زبان عامیانه و ساده به نام "عمو جان فلانی" نام می برد. و این روایت از اهل بیت علیهم السلام را می خواند که فرموده بودند: **هرکس فرد سال خورده ای را بزرگ بدارد، خداوند در کهن سالی خودش کاری می کند که او را بزرگ بدارند.**

پیرمردها هم ایشان را به طرز عجیبی دوست می داشتند و هیبت ایشان علیه السلام آن ها را می گرفت به طوری که تحت تأثیر هیبت هیچ کسی مثل او قرار نمی گرفتند.

باوجود آنکه آن ها کهن سال بودند و او جوان بود، حس می کردم آن ها ایشان را در همه چیز پدر خودشان می دانستند.

با آن ها انس می گرفت و دل آن ها را شاد می کرد و با هریک از آن ها مناسب حال او برخورد می کرد. حرف آن ها را گوش می داد و اوامر آن ها را (چنانچه با حق و با دیدگاه خودش موافق بود) اجرا می کرد، و اگر اشتباه می کردند هم با مهربانی و کلام حکیمانه به آن ها پاسخ می داد، بدون اینکه دل کسی را بشکند. طبیعتاً او درباره حق با کسی تعارف ندارد.

ایشان علیه السلام آب بر دستان آن‌ها می‌ریخت، کفش‌هایشان را برایشان جفت می‌کرد، آن‌ها نمی‌پذیرفتند ولی ایشان برای خدمتگزاری به آن‌ها اصرار می‌ورزید. از هر راهی که می‌توانست به آن‌ها لطف و مهربانی می‌کرد.

مهم‌ترین چیز برای او علیه السلام این بود که آن‌ها را به خداوند سبحان نزدیک کند و با خدمت به آن‌ها، آن‌ها را با ارتباط با خداوند آشنا کند.

با آن‌ها با زبان مخصوص خودشان صحبت می‌فرمود، برایشان مثال می‌زد، مثال‌هایی برگرفته از کارهایی که انجام می‌دادند و با آن مثال‌ها، ملکوت و راه آسمان‌ها و امثال آن را برایشان توضیح می‌داد و توصیف می‌کرد تا از این راه، فهم کلام اهل بیت علیهم السلام را برای آن‌ها آسان کند، آن‌هم به شیوه‌ای ساده. در فهم حدیث هیچ‌گونه پیچیدگی به کار نمی‌برد. او با مردم کاملاً به اندازه عقلشان سخن می‌گفت. به سطوح و طبقات اجتماعی مختلف آگاه بود.

وقتی با یک کشاورز حرف می‌زد، انگار همه عمرش کشاورز بوده.

وقتی با یک مکانیک حرف می‌زد، انگار همه عمرش همین حرفه را داشته است.

وقتی با یک معلم و مدرّس حرف می‌زد، انگار همه عمرش تدریس می‌کرده. و به همین شکل. وقتی از قرآن و کلام پدران پاکش حرف می‌زد و یکی از مؤمنین یا یکی از مردم از ایشان سؤال می‌پرسید اینجا دیگر ما از بیان آن ناتوانیم. شاهد آن‌هم آثار قرآنی اوست که همگی برگرفته از کتاب خدا و کلام اهل بیت علیهم السلام است.

جای بسی تأسف است که برخی از رجال و شخصیت‌های دینی مدعی علم می‌گویند: علوم ایشان مجموعه‌ای از معماهاست؛ این به آن خاطر است که آن‌ها از فهم آن کلمات نورانی ناتوان‌اند؛ زیرا نور را فقط نور می‌فهمد و فقط نور با نور انس می‌گیرد. چون ظلمت با نور در

تضاد و تعارض است و نیز به خاطر آنکه این‌ها چشمشان کور و نابیناست. به خاطر خوردن حق یتیمان و بیوه‌زان، به دست خدا کوردل شده‌اند. پس درست است بگوییم آنچه را احمدالحسن علیه السلام می‌فرماید نمی‌فهمند.

حسین علیه السلام در کربلا بعد از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام سخنورترین فرد بود و از قرآن و احادیث جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها سخن می‌گفت، اما این کوردلان می‌گفتند از بس حرف زدی ما را ملول و خسته کردی. یعنی آن‌ها چیزی نمی‌فهمیدند؛ چنان‌که یکی از باران حسین علیه السلام [به یکی از] آن‌ها گفت: خدا شاهد است که تو یک حرف از قرآن را هم نمی‌فهمی.

سید علیه السلام برای مؤمنین، پدری دل‌سوز و مهربان و رحیم و رئوف است.

این‌ها ما را به یاد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌اندازد که برای یتیم همچون پدری رئوف و برای زن همچون همسری عطوف و مهربان بود.

و من و امثال من چگونه نسبت به کوچک‌ترین موارد از احمدالحسن علیه السلام هم احاطه یابیم؟
اما [به قول معروف]:

آب دریا را اگر نتوان کشید * هم به قدر تشنگی باید چشید.»^۱

احترام به کودک و نوجوان

شیخ حبیب سعیدی:

«ایشان علیه السلام به کودکان و جوانان احترام می گذاشت و سخنان را می پذیرفت و با آنان مشورت می کرد و در سخنانش آن ها را مشارکت می داد، و برایشان سؤالات ساده ای طرح می کرد که توانایی پاسخ به آن را داشته باشند و به آنان کمک می کرد که پاسخ دهند و آنان را در برخی امور شاهد می گرفت و به روشی که مناسب آنان بود با آن ها برخورد می کرد و نسبت به آنان محبت داشت، حتی اگر می دانست در آن ها انحراف آشکاری وجود دارد. طوری با آن ها برخورد می کرد که حالشان خوب شود. آنان را در مقابله با نفسشان یاری می داد و خطاهای آن ها را اصلاح می کرد، اما با روشی که هیچ کس [دیگری] نمی تواند آن را به کار گیرد. خطاها و اشکالات آنان را اصلاح کرده و می پوشاند و آنان را به عمل در دعوت خداوند سبحانه تشویق می نمود.

و به کسی که می خواست برای گناهانش، یا برای تمام گناهانی که بین او و خدا، و بین او و خودش، و بین او و مردم است کفاره بدهد، می فرمود: **باید در دعوت خدا عمل کند**، این دعوت مبارک، دعوت امام مهدی علیه السلام، دعوت سید **احمد الحسن** علیه السلام (صلوات خدا بر او و پدران و فرزندان نیکو و پاکش).»^۱

1 - <https://youtu.be/e2DzwEhf3Og>

برایش حرز نوشته‌ای؟

مهندس حسین منصوری:

«در یکی از روزها وقتی دخترم طاهره گریه می‌کرد و امام علیه السلام شنید. پرسیدند: این دختر کیست؟ گفتم: دختر من است. فرمود: برای چه گریه می‌کند؟ گفتم: از ابتدای تولدش همین‌طور است و همواره گریه می‌کند. فرمود: **برایش حرز نوشته‌ای؟** گفتم: نه نمی‌دانستم چطور بنویسم. پس کاغذ و قلمی برداشت و حرزی برایش نوشت. حال دخترم بسیار بهتر شد و از وقتی که آن کاغذ را بر گردنش آویختیم گریه‌اش متوقف شده است!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

حال خانواده‌ات چطور است؟

بدر بدری:

«سید احمد الحسن علیه السلام جوایى حال انصار و خانواده‌های آن‌ها می‌شدند؛ یعنى نه تنها جوایى حال انصار می‌شدند، بلکه حتى جوایى حال خانواده‌های آن‌ها هم می‌شدند، خانواده‌هایی که انصار نبودند.

- به عنوان یک تجربه شخصی - خاطر هست که برادران و خواهران من انصار نبودند، فقط من و همسر من از انصار بودیم، ولی سید علیه السلام حال آن‌ها را جويا می‌شد، حال برادران چطور است؟ مادرت چطور است؟ خانواده‌ات چطورند؟ حال همه خانواده را جويا می‌شدند.

نه تنها احوال انصار را می‌پرسید، بلکه حال تمام خانواده فرد انصاری را جويا می‌شد، چون خانواده برای یک انصاری عزیزند، چون این‌ها خانواده اویند و طبیعی است که دوستان دارند. و امام علیه السلام علاوه بر تفقد و احوالپرسی از انصار، حال خانواده او را هم جويا می‌شد.»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان، با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

خشمگین شدن به دلیل رفتار بد نظامیان با مردم

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«... به یاد می آورم روزی از روزها، روبه روی تلویزیون نشسته بودیم و به اخبار گوش می دادیم. اخبار، حمله ناگهانی ارتش عراق به برخی خانه ها در کربلای مقدسه را نشان می داد که آشکارا به حریم خصوصی و آبروی افراد تجاوز می کردند و آن شبکه یکی از زنان را نشان می داد که سربازان بدون هیچ گناهی او را [کتک] زدند و این زن بیرون آمده و با دلی شکسته گریه می کند و آثار ضرب و شتم بر چهره او وجود دارد - طبق آنچه به یاد دارم - در این هنگام سید احمد الحسن علیه السلام را دیدیم که قیامتش برپا شد [حالش دگرگون شد]، گویی این زن دخترِ اوست، و با صدای بلند و همراه با سوز و درد شروع به صحبت کرد، تا حدی که من از شدتِ دگرگونی سید علیه السلام تعجب کردم، با دست به دستش می زد و می فرمود:

«الله اکبر، گناه این زن بینوا چیست که کتک می خورد و تحقیر می شود... آیا این ها آبرو ندارند؟! آیا همسر و خواهر و مادر ندارند؟! چرا تا این حد سنگ دلی و پستی؟! کار این ها به کجا کشیده؟! اگر مردان جرم دارند، گناه زنان چیست؟!»

و گویی برخی از کلمات امام حسین علیه السلام جلوه گر می شد:

(اگر دین ندارید و از آخرت نمی ترسید، لا اقل در دنیایان آزادمرد باشید، من با شما پیکار می کنم و شما با من پیکار می کنید [طرف حسابتان من هستم] و زنان گناهی ندارند).^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

دل شکستن؛ خط قرمز

دکتر علاء سالم:

«او حاضر بود در برخی از کارها کوتاهی‌ها و اشتباهات را تحمل کند؛ چنانچه اصلاح آن منجر به شکستن یکی از مؤمنین می‌شد. نمی‌دانم فداکاری او را چگونه توصیف کنم؟ مثلاً شما ببینی مؤسسه‌ای که به کار و تلاش شما وابسته است دچار اشکال شده، ولی ممکن است اصلاح آن منجر به شکستن یکی از مؤمنین شود، ایشان می‌گوید: صبر بر این اشتباه را می‌پذیرد - حتی اگر باعث بازدهی کمتر شود - و برایش آسان‌تر از این است که اشتباه را اصلاح کند و عمل پیشرفت چشمگیری داشته باشد، ولی در مقابل، قلب یکی از مؤمنین بشکند؛ **احمد الحسن** رحمته الله حاضر نیست قلب یکی از انصار خود را بشکند، حتی اگر نتیجه‌اش این باشد که کار با نسبت کمتری انجام شود یا در آن کوتاهی واضحی به وجود بیاید.

به یاد دارم یک بار مرا مأمور کرد تا اشکالی را که در یکی از مؤسسات دعوت وجود داشت بررسی کنم. مضمون کلامش این بود: «خواهش از تو این است که وقتی رفتی با رفق و مدارا و لطف و رحمت، آن‌ها را نصیحت کنی و کوتاهی‌ها را به آن‌ها نشان دهی و هیچ‌یک از عاملین را نشکنی یا احساسات او را جریحه‌دار نکنی؛ زیرا از نظر من، اگر عمل در همین سطح و پایین‌تر بماند بهتر از آن است که به واسطه رفتن تو [به آنجا] یکی از عاملین آزرده‌خاطر یا دل شکسته شود.»

حقیقتاً این رفتار با این سطح والا و این از خودگذشتگی، انسان را پیر می‌کند. انسانی که در محنت و درد است.

این مضمون در بسیاری از روایات آل محمد علیهم السلام وجود دارد.

کتابی وجود دارد که متعلق به یک مسیحی است. در آن دربارهٔ منجی یا رهایی‌بخش در آخرالزمان و صفات او سخن می‌گوید.

می‌گویند یکی از صفات او این است که آمادگی دارد صبر کند و تلخی‌ها را جرعه‌جرعه بنوشد تا تربیت خانوادهٔ او به بهترین شکل باشد و در حق هیچ‌یک از آنان کوتاهی نکند. او می‌تواند در مسیرش پیشروی بیشتری داشته باشد و مأموریت‌های بالاتری انجام دهد، ولی در مقابل آن ممکن است برخی از کسانی که از خانوادهٔ او به‌شمار می‌آیند از کشتی او بیرون بیفتند. او این را نمی‌پذیرد. این قلهٔ غیرت و وفاداری و فداکاری او نسبت به انصارش است، حتی اگر این مسئله سبب شود دردها و رنج‌های بیشتری را متحمل شود و مستلزم فداکاری بیشتری شود؛ بنابراین از ما انتظار می‌رود -و این را ابتدا از خودم شروع می‌کنم- و [سپس] به همهٔ انصار امام مهدی (عج) می‌گویم، البته این یک خواهش است و بنده دستور نمی‌دهم. سید **احمدالحسن** (عج) دفتری در نجف دارد که باب و درگاه او نسبت به انصارش بوده و دستورات را برای آن‌ها صادر می‌کند؛ ولی خواهشم این است: انسانی در این سطح، به خدا قسم انسان بردبار، اینکه دستوراتی به او برسد که باید اجرا کند، برایش آسان‌تر از این است که **احمدالحسن** (عج) با او به این صورت رفتار کند، زیرا این سطح رفتاری، شخص بردبار را سرگشته می‌کند، و سبب می‌شود بیشتر خجالت بکشیم؛ این سطح رفتاری سبب می‌شود به کرم او وابسته شویم و اگر انسانی تو را به کرم و غیرت و عطایش وابسته کرد، لازم است بیشتر به چنین مردی وفادار باشیم...»^۱

۱- بخشی از صحبت‌های دکتر علاء سالم در جمع انصار امام مهدی (عج)، در گروه فیس‌بوک، رمضان ۱۴۳۹هـ.ق /

بترس که با چنین رفتاری، درب‌هایی را که برایت گشوده شده بود، با

دست خود ببندی

سید احمد الحسن علیه السلام:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»

(کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد نازل شده - که حق و از سوی پروردگارشان است - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهان آن‌ها را پوشانده و حالشان را اصلاح فرمود). (محمد، ۲)

این حال مؤمنان به حجت خداست. آن‌ها در ابتدا به سخنان خدا ایمان آوردند و آن را تصدیق کردند، سپس به آن عمل کردند و فردی را که حجت خدا بر آنان بود تصدیق کردند که او حقی است از جانب پروردگارشان، پس پاداش آن‌ها از سوی پروردگارشان چه بود: گناهان آن‌ها را پوشانده و حالشان را اصلاح فرمود).

الان باید از خودمان بپرسیم آیا ما به این سخن خداوند عمل می‌کنیم: (گناهانشان را پوشانده است).

برادرِ مؤمنِ تو را خداوند متعال این‌گونه توصیف می‌فرماید که او پاک و پاکیزه است، خداوند گناهان او را از بین برده، نه اینکه فقط آن‌ها را آمرزیده باشد، بلکه گناهانشان را پوشانده است. به این معنا که آن‌ها را پوشانده و مورد پرده‌پوشی قرار داده است؛ آری، نه تنها خداوند گناهان او را بخشیده، بلکه آن‌ها را پوشانده است. آیا می‌دانی از چه کسانی پوشانده است؟ از فرشتگان پوشانده است، آری، و از زمین و از هر آنچه شاهد آن گناه و اشتباه بوده؛ خداوند

دیگر برای آن گناه وجود و اثری باقی نگذاشته است، گویی که اصلاً چیزی نبوده؛ خداوند به فرشته ای که آن گناه را نوشته، فراموشی می دهد که چه نوشته بود، آری، و زمین و همه چیز [را هم همین طور فراموشی می دهد].

کسانی که نسبت به حقیقت جاهل اند می گویند: گناهان را خدا می بخشد ولیکن آثارشان باقی می ماند، و نفس را به تخته تشبیه کرده و گناهان را به میخ هایی که در آن کوبیده شده اند و می گویند: اگر میخ ها برداشته شوند، اثرشان باقی خواهد ماند. بنابراین، آن ها بر این باورند که اگر گناهان بخشیده شوند اثرشان باقی می ماند. آن ها چنین می گویند.

می گویم و حقیقت را به شما می گویم: شما در اشتباه هستید. چرا درباره چیزی که نمی دانید صحبت می کنید؟ چرا درب ملکوت را به روی توبه کنندگان می بندید؟

کسی که میخ ها را بر تخته کوبید، همان خالق تخته نیست که بتواند آن را همان گونه که بود به حالت اول برگرداند. اما کسی که گناهان را می بخشد خداوند است که نفس را آفرید و او قادر به همه چیز است. قادر است نفس را همان گونه که بود به حالت اول برگرداند، اگر بنده ای به درگاه خدا توبه کند، پس خداوند از یاد آن فرشتگانی که آن گناهان را نوشته اند می برد که چه نوشته اند، و از یاد زمینی که بنده بر آن گناه کرده می برد که چه دیده، و تمام آثار گناه را از نفس آن بنده مؤمن که با اخلاص توبه کرده بر می دارد.

آری، آن را مانند روزی که به دنیا آمد بر می گرداند. فطرتی پاک، بدون هیچ گناهی و هیچ اثری و هیچ کسی که آن را به یاد آورد.

آری، این از فضل خداوند است که آن بنده گناهش را به یاد آورد؛ نه اینکه درباره آن [با دیگران] سخن بگوید؛ زیرا خداوند به این هم راضی نیست، بلکه تا به آن گناه باز نگردد و در [مسیر] اطاعت [از خدا] درد معصیت را احساس کند و با آن درد ارتقا یابد.

پس ای توبه‌کننده، تو امروز فطرت پاکی هستی مثل روزی که مادرت تو را به دنیا آورد.

اگر بخواهی ارتقا یابی هیچ‌یک از درب‌های بهشت به‌روی تو بسته نیست.

آیا می‌خواهی از مقربین باشی؟ بله، بفرما، درب به‌روی تو باز است، کسی که آن را گشوده رثوف و رحیم است، خدا از تو می‌خواهد که او را بشنوی، ندای شیطان را رها کن،

با گفتن اینکه: «تو کی هستی؟! که باشی؟! که از مقربین شوی» فریبت ندهد.

با گفتن اینکه: «تو کی هستی؟! که باشی؟! که به علّیین و اعلی درجات ارتقا یابی» فریبت ندهد. و اگر ناگزیر شدی به او توجه کنی، پس به او بگو: من بنده‌ای فقیر و گنه‌کار و مقصر و خطاکارم، ولی پروردگارم رثوف و رحیم و کریم است و با عطا و بخشش آغازین و پیش‌دستانه، درب‌ها را برایم گشوده است.

بنابراین، این حال مؤمن به حجت خداست (خداوند گناهان او را پوشانده است).

اکنون دانستیم که خداوند چگونه گناهان او را پوشانده است. آیا ما حق آن‌ها را ادا می‌کنیم؟ آیا ما حق این افراد پاک و پاکیزه را ادا می‌کنیم؟

در میان خودمان چگونه رفتار می‌کنیم؟ آری، هریک از ما باید بداند که برادر مؤمنش برای خداوند عزیز است. خداوند مؤمن را دوست دارد و دوستدار او را هم دوست دارد.

آیا اینکه بدانی او پاک است و خداوند گناهانش را پوشانده، کفایت می‌کند برای اینکه او را دوست بداری؟

آیا اینکه خداوند او را دوست دارد، کافی است تا تو هم او را دوست بداری؟

آیا اینکه انبیا و اوصیا او را دوست دارند، کافی است تا تو هم او را دوست بداری؟

آیا اینکه فرشتگان او را دوست دارند، کفایت می‌کند تا تو هم او را دوست داشته باشی؟

آیا اینکه بدانی خداوند نمی‌پذیرد تا مؤمنی را حتی با یک کلمه آزار بدهی، کفایت می‌کند تا از آزار او خودداری کنی؟

آیا اینکه بدانی محبوب‌ترین بندگان نزد خدا همان‌هایی‌اند که به‌خاطر خداوند و در راه رضای او دوست می‌دارند، کفایت می‌کند برای آنکه با دوست‌داشتن برادر مؤمن و پاکت، یا دست برداشتن از اذیت او، از نو شروع کنی ای مؤمن پاک؟

آری، باید این‌چنین باشی تا ارتقا پیدا کنی، درب‌ها به‌روی تو باز است، پس آن را برای نیرنگ شیطان رها نکن.

برحذر باش، برحذر باش از اینکه محبت به مؤمنین را رها کنی، یا آنکه آنان را اذیت کنی و این‌گونه درب‌هایی را که برایت گشوده شده بود یک بار دیگر با دست خودت ببندی.

سپس، آیا ما به این قسمت از آیه عمل می‌کنیم: ﴿وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ (و حالشان را اصلاح نمود).

آیا ما به نعمت سلامت دین و ولایت حق خرسندیم؟

﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾

(بگو به فضل و رحمت خدا، بدین وسیله پس باید خوشحال باشید، این بهتر از آن چیزی است که جمع می‌کنند) (یونس، ۵).

آیا به امور دنیوی که از دست داده ایم -و قطعاً پیروزی مادی هم از جمله آن هاست- اهمیت نمی دهیم؟ آیا ما به هنگام تحقق پیروزی مادی تنها به این دلیل خوشحال می شویم که به خاطر لطف و رحمت خدا محقق شده است؟

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾

(تا بر آنچه از شما گذشته است اندوهگین نشوید و بر آنچه به شما داده شده شادی نکنید و خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد) (الحديد، ۲۳).

اگر ما چنین باشیم، پس مصداق این خواهیم بود: (و حالشان را اصلاح نمود).

آری، با راضی بودن به حکم و تقدیر خداوند و تسلیم شدن در برابر فرمان او، حالشان را اصلاح نمود.

با انقطاع و روی گردانی به سوی او، حالشان را اصلاح نمود. با عمل در پیشگاه حجتش حالشان را اصلاح نمود. با اخلاص برای خداوند سبحان حالشان را اصلاح نمود. با امید و بیم (خوف و رجاء) حالشان را اصلاح نمود.

جاهلانی وجود دارند که شاید تصور کنند اصلاح حالشان با اصلاح دنیای آن ها محقق می شود؛ یعنی با امور مادی، آن ها تصور می کنند حالشان را با امور مادی دنیوی اصلاح نموده، زیرا دنیا نهایت علم آن هاست.

درحالی که در نزد آن کسی که حال آن ها را اصلاح نموده، حقیقت دنیا سراسر جهل است مگر مواضع علم و علم تماش [علیه انسان] حجت است مگر آنچه به آن عمل شود و عمل تماماً «ریا»ست مگر آنچه از سر اخلاص باشد و اخلاص هم در معرض خطر عظیمی قرار دارد تا انسان ببیند که عاقبتش چه می شود!

پس فکرشان مشغول خداست، و آیا چیزی صالح‌تر و بهتر از ذهنی که مشغول خداست وجود دارد؟

بله، واقعاً کسانی که چنین بودند خداوند حالشان را اصلاح نمود.»^۱

من هم دل تنگ او هستم

دکتر علاء سالم:

«یک بار به حرم یکی از اهل بیت علیهم السلام رفته بودم. دلم برای سید علیهم السلام تنگ شد و با خودم می‌گفتم که سید تو برای زیارت این اماکن از من سزاوارتر هستی، اما امروز غریب و دوری. دلم برای ایشان تنگ شد. روز بعد یکی از برادران با من تماس گرفت و گفت سید علیهم السلام سلام تو را می‌رساند و می‌فرماید: به فلانی بگو همان طور که او دلش برای من تنگ شده، من هم دل تنگ او هستم.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

به یک باره چهره اش دگرگون و عصبانی شد و دست از غذا کشید

شیخ حسن جبر:

«روزی یکی از برادرانی را دیدم که با امام احمدالحسن علیه السلام بودند؛ او این داستان را برایم تعریف کرد که به بخشی از اخلاق و رفتار و تربیت امام احمد علیه السلام نسبت به انصارش اشاره دارد. وی می گوید: امام احمد علیه السلام در خانه ما بود و سفره غذا را چیدیم و وسط غذا خوردن، درباره وضعیت انصار سخن می گفتیم.

او می گوید: من به یکی از انصار هجمه بردم؛ به یک باره دیدم چهره امام علیه السلام دگرگون شد و بسیار عصبانی شد و مرا سرزنش کرد که چرا علیه این انصاری سخن می گویی و چرا غیبتش را کردی، و چرا و چرا...؟ تاجایی که غذا را رها کرد و چیزی میل نکرد.

می گوید: پس از آن، امام علیه السلام فرمود: آیا فرزند داری؟ عرض کردم: بله. فرمود: آیا همه آنان در عملکرد یا رفتارها و برخوردشان، مساوی اند؟

گفتم: خیر. فرمود: آیا همه آنان را دوست داری؟ گفتم: بله.

فرمود: انصار، فرزندان من اند و همه آنان را دوست دارم و به هیچ فردی اجازه نمی دهم که علیه آنان سخن بگوید.»^۱

آجر دو نیم شد و روی سید علیه السلام افتاد!

شیخ حبیب سعیدی:

«از اخلاق ایشان علیه السلام این بود که در ساخت حسینیه‌ها همراه با ما کار می‌کرد. آجر می‌آورد. بنایی می‌کرد. با دست مبارکش کار می‌کرد تا اینکه زخمی می‌شد و خون از دستش جاری می‌شد، یا اینکه دستش به سبب تهیه غذا برای برادران انصار می‌سوخت. ماجرای را به یاد می‌آورم، یک بار یکی از برادران جوان در یکی از حسینیه‌ها بالای چیزی رفته بود و میخی را می‌کوبید. سید پایین ایستاده بود. آن برادر خشت یا آجری در دست داشت که با آن به میخ ضربه می‌زد. سید به او گفت: **محکم نگهدار که روی من نیفتد؛** چون ایشان پایین پای او ایستاده بود. آن برادر گفت: نه [نگران نباشید] رویتان نمی‌افتد. اما [آجر] دو نیم شد و روی سید علیه السلام افتاد. ایشان اهمیتی به آن نداد. حتی آن برادر را سرزنش نکرد، آن برادر انصاری شروع به خندیدن کرد و سید علیه السلام می‌گفت: **چیزی نیست، عیبی ندارد.** انصار آن برادر را سرزنش کردند. در عین حال، این ماجرا حاکی از خبر دادن از غیب است، و علاوه بر آن دربردارنده اخلاقی والاست که ایشان در ساخت یک حسینیه و خانه‌ای برای خداوند و دعوت خدا کار می‌کرد.»^۱

1 - <https://youtu.be/6YpFzIFyOw>

او را در آغوش گرفتم و باگریه به او گفتم: مولای من، دعایم کن

دکتر زکی صبیح‌الوی:

«در یکی از دیدارهایی که به لطف خدا با ایشان داشتم، در حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام در بصره بودیم. فردی که او را از دوستانم به شمار می‌آوردم، به این دعوت مبارک تبلیغ کرده بودم. حضور ما در حسینیه با حضور سید احمدالحسن علیه السلام هم‌زمان شد. آن شخص روبه‌روی سید احمدالحسن علیه السلام نشست و چندین سؤال از او پرسید. سید احمدالحسن علیه السلام هم با آرامشی که فقط در خور خود ایشان بود به او پاسخ می‌داد. چون آن شخص با طرح آن سؤالات، بیش از آنکه در پی حق و حقیقت باشد به دنبال آزمایش داعی‌الله علیه السلام بود. به یاد دارم که در شمار آن سؤالات درباره‌ی برخی از دانشمندان غربی هم پرسید. مثلاً از سید احمدالحسن علیه السلام درباره‌ی روان‌شناس «فروید» پرسید. سید احمدالحسن علیه السلام به خشم و ناراحتی‌اش از این شخص اشاره کرد. سپس درباره‌ی «اینشتین» از ایشان پرسید. سید احمدالحسن علیه السلام در پاسخ گفت: این مرد در نظریه‌اش به وحدت وجود اقرار می‌کند. سپس از ایشان درباره‌ی فرگشت و کامپیوتر و اینترنت و انقلاب تکنولوژی گسترده‌ی جهانی و موضع امام مهدی علیه السلام در این خصوص پرسید. سید احمدالحسن علیه السلام به او فرمود: سؤالی از تو می‌پرسم، جوابم را با صراحت بده: آیا همه‌ی این فرگشت و پیشرفت‌های می‌بینی، توانسته است زنی را که در باتلاق رذیلت و پستی افتاده، نجات دهد و او را به فضیلت برساند؟ پاسخ این شخص این بود: خیر!

امام علیه السلام به او فرمود: پس همه‌ی این‌هایی که تو پیشرفت و فرگشت نامیدی هیچ ارزشی ندارد. از جمله سؤالاتی که به یاد دارم این مرد از سید احمدالحسن علیه السلام پرسید این بود که: زنگاری بر دلم هست که نمی‌گذارد حقیقت را دریابم؛ راه برطرف کردن آن چیست؟

سید احمدالحسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: آیا پیروانی داری؟ گفت: خیر! سید احمدالحسن علیه السلام فرمود: آیا منصب و سمت بزرگ یا... یا... داری؟ گفت: خیر! ایشان به او فرمود: پس اهتمام تو فقط به خودت هست. گفت: بله! ایشان فرمود: آیا زنگار و حجابی که بر دل توست بزرگتر است یا زنگار و حجاب آن کسی که پیروانی دارد؟ در اینجا کسانی هستند که پیروانی داشته‌اند، ولی وقتی حق را شناختند همه آن چیزهایی را که داشتند پشت سرها کردند و به حق پیوستند.

آن دیدار طول کشید؛ شاید بیش از یک ساعت و نیم با این شخص صحبت شد. ولی من اگر خواسته باشم از خودم در آن لحظه‌ها حرف بزنم باید بگویم فقط سرگشته و متحیر بودم و بر خودم اختیاری نداشتم. بسیاری از آن سؤال‌ها را به یاد ندارم؛ چون وقتی جواب‌های امام علیه السلام را می‌شنیدم درحال گریه بودم. بیشتر برادرانی که آنجا نشسته بودند هم اشک می‌ریختند؛ اما آن فرد پرسشگر هرگز دلش نرم نشد که نشد. سبحان‌الله! سلام خدا بر پیامبر خدا عیسی علیه السلام که فرمود: (آن‌کس که خدایی است، کلام خدا را می‌شنود).

اینجا و در همان شب بود که حس کردم امام احمدالحسن علیه السلام را دوست دارم؛ احساسی که تا پیش از آن به هیچ‌کس دیگر نداشتم؛ تاجایی که وقتی دیدم ایشان مہیای رفتن است زود خودم را به ایشان رساندم و او را در آغوش گرفتم و با گریه به او گفتم: مولای من (ادعیلی / دعایم کن). با همین زبان عامیانه و محلی.

ایشان هم مرا در آغوش گرفت و فرمود: خدا تو را موفق بدارد.»^۱

1 - <https://almahdyoon.com/main/acknowledgment/>

معذرت می‌خواهم ... من باعث اذیت و آزار شما شدم

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«... وقتی می‌شنید به انصار ظلم شده و متهم می‌شوند و به آن‌ها تهمت و افترا می‌زنند، مثل این تهمت که بعثی‌اند یا گماشته اسرائیل، یا تهمتهایی مانند آن، که برای افرادی که از خدا نمی‌ترسند راحت است، [وقتی امام احمدالحسن علیه السلام چنین اخباری را می‌شنید] رو کرده به ما و می‌گفت:

"معذرت می‌خواهم... من باعث اذیت و آزار شما شدم، ولی تاریخ را مطالعه کنید و زندگانی پیامبران و امامان علیهم السلام و یاران آن‌ها را بررسی کنید، می‌بینید که اوضاع آن‌ها مانند حال شما یا بدتر است."^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

این قانون کلی ماست

سید احمد الحسن علیه السلام:

«همیشه به مؤمنان می‌گوییم که با انسان محترم هرچند مخالف ما باشد با رحمت و مهربانی رفتار کنید این قانون کلی برای رفتار ما با کسانی است که با ما اتفاق نظر ندارند (فرقی ندارد که در حال رساندن دعوت حق به آن‌ها باشیم یا در ارتباطات زندگی روزمره باشد، مانند ارتباطات همه مردم)....»^۱

۱- مصاحبه با رادیو دیترویت، دی ماه ۱۳۹۴.

عدالت و انصاف

عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک تر است

سید احمد الحسن علیه السلام:

«باید قرآن را با تدبر قرائت کنیم و از هم اکنون سعی کنیم به مضامین قرآن عمل کنیم. خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

(ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت پیشه کنید که به تقوا و پرهیزکاری نزدیک تر است! و از (معصیت) خدا پرهیزید، که از آنچه انجام می دهید، با خبر است!).

دلیل اینکه قرآن از سوی خداوند است، همان حکمت عالی است که آن را آورده است. بشخصه این آیه: ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ «عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک تر است» را به تنهایی برای اثبات اینکه قرآن از سوی خداوند است کافی می دانم.

﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ «عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک تر است.»

ناملازمات و دشمنی بسیار از سوی اطرافیان، محمد صلی الله علیه و آله را احاطه کرده بود؛ زیرا آن ها گمان می کردند محمد آمده تا آبرو یا منصب دینی یا حکومت دنیوی آنان را از بین ببرد؛ این علاوه بر منافقینی بود که چشم انتظار وقوع پیشامدهای بد و ناگوار برای او بودند.

[در چنین فضایی] می‌بینیم که او چنین کلماتی را آورده؛ کلماتی که به او و پیروانش دستور می‌دهد تا با دشمن با عدالت و انصاف برخورد کند، حتی در سخن.

﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ «عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.»

آیا می‌خواهید بدانید میزان حکمت موجود در این آیه چقدر است و چه معنای بزرگی برای مبارزه با نفس و منیت یا روزه در بالاترین مراتبش در بر دارد؟!

اعمالتان را بر آن عرضه کنید؛ به خودتان نگاه کنید و اینکه با افرادی که با شما دشمنی می‌کنند یا دشمنی خود را برای شما آشکار می‌کنند، چگونه برخورد می‌کنید. و نفس‌هایتان به چه چیزی دستور می‌دهد.

آیا شما با افرادی که با شما دشمنی می‌کنند، با عدالت و انصاف رفتار می‌کنید؟ آیا از دروغ و افترا خودداری می‌کنید؟! آیا آن را همان‌گونه که بوده [و به دور از حب و بغض] توصیف می‌کنید؟!

آیا اگر نیکی کرد، نیکی او را خواهید گفت همان‌گونه که منتظرِ هر اشتباه او هستید؟ و بلکه از هر کار او گناه نابخشودنی می‌سازید؟

آیا می‌خواهید بدانید که عمل به این آیه چقدر سخت است؟

نگاه کنید که بیشتر مردم با دشمنانشان چگونه برخورد می‌کنند... خواهید دید که بیشترشان تحمل مخالفین خود را ندارند و آنان را با بدترین اوصاف و افتراها و دروغ‌ها وصف می‌کنند؛ حال چه برسد به فردی که با آنان دشمنی هم بکند.

﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾ «عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.»

در این ماه رمضان، سعی کنیم تا به این آیه عمل کنیم؛ زیرا قرائت قرآن، بدون عمل ارزشی ندارد، چه فایده که قرآن را قرائت کنی و بی تفاوت از آن عبور کنی؟!۱

ای دوستان! قرائت الفاظ به تنهایی فایده حقیقی ندارد. حفظ قرآن و حمل قرآن و قدردانی از قرآن، همان عمل به مضامین قرآن است.»^۱

۱- پیک صفحه، ج ۱، (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک، ۱۷ ژوئن ۲۰۱۵) ص ۳۲۷-۳۲۹.

هرچیزی را در جای خودش قرار می‌دهم

امام احمدالحسن علیه السلام در (۱۱ آوریل ۲۰۱۷) و در پاسخ فردی که نسبت به دفاع ایشان علیه السلام از برخی افعال مقتدی صدر، اعتراض کرده بود، این‌گونه فرمودند:

«من از آن دسته افرادی نیستم که از روی حب و بغض سخن می‌گویند. من چیزها را در جای خودش قرار می‌دهم... به شخصِ بدکار می‌گویم کارِ تو اشتباه است، اگرچه نزدیک‌ترین فرد به من باشد و به نیکوکار می‌گویم کارِ تو درست است، اگرچه سرسخت‌ترین دشمن من باشد.

الان [ممکن است] شخصی که قلبش پُر از کینه از احمدالحسن شده بیاید و تمام گفتار و رفتارِ مقتدی صدر را به‌دوش احمدالحسن بیندازد، این به خودش مربوط است، اما گمان نمی‌کنم که افراد عاقل به او اعتنایی کنند.»^۱

۱- از پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک، ۱۱ آوریل ۲۰۱۷.

<https://t.me/almahdyoon24/4679>

<https://tinyurl.com/yvjy553y>

سخت‌گیری با نزدیکان و نرمی با دیگران

استاد صفا عوادی:

«نسبت به مردم و انصار تازه‌مؤمن یا کسانی که به ایشان نزدیک نبودند مهربان بود، اما نسبت به کسانی که به ایشان نزدیک بودند سخت‌گیر بود... امام علیه السلام به‌گونه‌ای رفتار می‌کرد که گویا از گناه گناهکاران اطلاع ندارد و با کسی که به‌خاطر گناهش از او خجالت می‌کشید با رحمت بسیاری برخورد می‌کرد، کسی را از رحمت خدا نومید نمی‌کرد، حتی کسانی که بر گناهان کبیره اصرار و پافشاری دارند.

به یاد ندارم که شوخی کند، گرچه گاهی حق را با روش‌هایی که نرم و خوشایند دلمان بود به ما یاد می‌داد.

او علیه السلام راز کسی را فاش نمی‌کند و نشان نمی‌دهد کار زشتی را که فرد مؤمن کرده می‌داند، اما درباره برخی امور نادرست در تعاملات اجتماعی یا موارد علنی دیگر، نظرش را به‌صراحت و چه بسا با سخت‌گیری می‌گوید، اگر [شخص] از مسئولان یا نزدیکانش باشند.

یک بار به ما فرمود -و منظور خودش بود-: هرکس با علی علیه السلام عمل کند برایش بهتر است که سرایدار و فزاش باشد تا اینکه مدیر باشد، چون او با سخت‌گیری بیشتری حسابرسی می‌شود و بهتر است رختخوابش را هم با خودش به دفتر کارش ببرد، چون [در آن دستگاه و با سمت مدیریت] آسایش و راحتی نخواهد داشت (نقل به مضمون است و عین عبارت او نیست).^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

خودت باشی در این هوای گرم با این مبلغ زیر ماشین می‌روی؟!

مهندس ابونوح:

«او با همهٔ مردم عادل است؛ چه مؤمن باشد و چه بی‌دین. به‌طوری که روزی یکی از انصار به‌نام علاء الحداد به من گفت: ماشینم خراب شد و امام **احمدالحسن** علیه‌السلام همراه ما بود.

پس یک جوان مکانیک آوردیم تا آن را درست کند، هوا بسیار گرم بود، این جوان زیر ماشین رفت و آن را درست کرد، بعد از اتمام کار حشش را به او دادم، مقدار آن ناچیز بود، پس امام علیه‌السلام این دستمزد را برای او نپذیرفت و به من فرمود: **آیا می‌پذیری در این هوای گرم با این مبلغ زیر این ماشین بروی؟**

و من در درون خودم قبول نمی‌کردم در این هوای گرم زیر این ماشین بروم، بنابراین دستمزد بیشتری به او دادیم.»^۱

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

۱- مهندس ابونوح، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه‌السلام.

<https://almahdyoon.com/main/acknowledgment/>

او در علمش هم عادل است

مهندس حسین منصوری:

«روزی تقدیر این گونه خواست که با او همسفر شوم و به تعدادی از مجموعه‌های انصار سر زدیم و [با آن‌ها] نشستیم، و در هربار ایشان همان کلام را برای [دیگر] انصار تکرار می‌کرد... آری دقیقاً همان کلام را بدون تغییر می‌فرمود، گویی آن کلام را در قلبش حفظ کرده و در بصره برای ما بیان فرمود، سپس به ناصریه که رفتیم دقیقاً همان کلام را موبه‌مو بیان فرمود! و همچنین در بقیه مناطق... همان رؤیاهای، همان حرکات و همان کلام...»

این عدالت **احمد الحسن** رحمته الله است که وقتی شروع به چاپ کتاب‌هایش کرد یقینم به آن بیشتر هم شد! چون هرگاه صفحه‌ای از یک کتاب او را ورق می‌زدیم [با خود] می‌گفتم: یا خدا! این همان سخنی است که به ما گفته بود و هنگامی که به شکل شفاهی از او شنیدم گفته بودم چقدر خوش‌شانسم و چقدر مردم بدشانس‌اند که این سخن را نمی‌شنوند! بنابراین او در علمش نیز عادل است، که [آن را] به انصارش و کسانی که آنان را به حق دعوت می‌کند و حتی کسانی که با او دشمنی می‌کنند بخشیده است! بلکه حتی با کسی که از دعوت او مرتد شد [نیز عادل بود]! به یاد دارم روزی یکی از انصار چگونه درباره «شیخ اسعد بصری» که از دعوت مرتد شده بود، از ایشان پرسید! او در آن زمان مدیر دفتر مقتدی صدر بود، نشنیدم که حتی یک کلمه در نکوهش او بگوید، باوجود آنکه او مرتد شده بود.^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت ایمانی رحمته الله.

عدالت در ملاقات

استاد صفا عوادی:

«... سپس حاج عادل به سید علیه السلام گفت: یکی از برادران به نام استاد شاکر همراه ما از بصره آمده و می‌خواهد شما را ببیند. او مدتی به سید علیه السلام ایمان داشت اما تا پیش از آن با سید علیه السلام دیدار نکرده بود.

سید علیه السلام از برادری که ما را پیش ایشان برده بود، یعنی سید رافد - که نام او در پالتاک سید بدر است - پرسید: چرا همراه با ما، استاد شاکر را هم برای دیدار با ایشان نیاورده است. با توجه به اهمیت این دیدار و عظمتش، حاج عادل برادرش را فراموش نکرده بود و از سید احمد الحسن علیهما السلام خواست که او را به حضور بپذیرد، و سید علیه السلام بلافاصله به سید رافد فرمود: چرا او را نیاوردی؟ سید رافد به ایشان گفت: تقریباً ده برادر همراه ما از بصره آمده‌اند. سید علیه السلام فرمود: چرا آن‌ها را نیاوردید؟ و به سید رافد گفت: لطفاً همه آنان را نزد من بیاورید.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

هرطور میل شماست

استاد صفا عوادی:

«... دیروقت بود. ایشان علیه السلام برخاست و ما هم با او برخاستیم. سپس فرمود: «خانه ابوسعjad برای همه کافی نیست. ما به خانه ابو حازم می رویم. برخی از شما که می خواهند بیایند با ما بیایند.»

مشخص نکرد چه کسانی با ایشان بروند. در هیچ جایگاهی کسی را بر دیگری ترجیح نمی داد. بین انصار عدالت داشت. به اختیار خودمان وا گذاشت. با آنکه همه ما می خواستیم همراه ایشان برویم. چون هرکس ایشان را ببیند دیگر طاقت دوری اش را ندارد. اما سید محمد برادر امام گفت: «ابوزینب و حاج عادل برای مدت کوتاهی مهمان اند و به زودی بر خواهند گشت و بقیه اینجا هستند، پس ابوزینب و حاج عادل همراه ما بیایند.»

امام علیه السلام فرمود: **(بِکَیْفِکُمْ)**؛ یعنی **(هرطور مایلید)**. این عبارت را امام علیه السلام همیشه می فرماید و بزرگ ترین امتحانی است که داشته ایم و هنوز هم داریم.

همه دروسی که یاد گرفتیم بزرگ اند و نمی توان این درس را بر شمرد، علوم اخلاقی که فیض ظاهری ایشان بر ماست در مقابل فیض باطنی و روحی است که بلافاصله پس از اینکه از ما جدا می شود احساس می کنیم.

[نتیجه] هم نشینی یک ماهه یا حتی یک هفته ای با ایشان، چندین برابر چیزی است که از پدرم و مادرم و از زندگی فرا گرفته ام.^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

حق با دشمنانتان هم منصف باشید و آنچه در آنان نیست را به آنها

نسبت ندهید

سید طالب صافی:

«نمی‌خواهم نصیحت کنم و سزاوار آن نیستم که این کار را بکنم، اما به چیزی نصیحت می‌کنم که امام علیه السلام مردم و مرا به آن نصیحت فرمود. از او خواستم که نصیحتم کند، به او گفتم: از تو نصیحتی می‌خواهم که مرا با آن رهنمود کنی، پس فرمود:

«اذیت مؤمنین را تحمل کن و آنها را اذیت نکن.»

این یکی از نصایح ایشان بود. همچنین فرمود:

«کار خیر را انجام بده و از شر دوری کن.»

و نیز فرمود:

«خدا را برای هر چیزی دعا کن، برای حوائج دنیوی و اخروی‌ات.»

همچنین ازجمله سفارشات ایشان این بود که فرمود:

«با مردم انصاف داشته باشید حتی با دشمنان خود، عیب‌های دشمنانتان را ذکر نکنید و چیزهایی را که در آنها نیست به آنها نسبت ندهید، فقط به آن مورد باطل اشاره کرده و تبیین کنید، به شخصیت‌های دیگران توهین نکنید.»

یعنی حتی اگر آن شخص دشمن تو هم بود، همواره با انصاف با او رفتار کن و حقش را ادا کن؛ یعنی امام علیه السلام همیشه تأکید داشت که حق مردم را به آن‌ها بدهید، حتی اگر دشمنان شما باشند، چیزی را که در آن‌ها نیست به آنان نسبت ندهید، فقط باطلشان را بیان کنید؛ همچنین بر این تأکید داشتند که به مردم رحم کنید و همواره به مهربانی و بخشش سفارش داشتند، چون می‌گفتند: مگر فرق شما و آنان در چیست؟ اگر شما به آن‌ها رحم نکنید و با آن‌ها مهربان نباشید و آن‌ها را نبخشید، پس چه کسی آن‌ها را تحمل خواهد کرد.

اگر شما زخم‌هایشان را مداوا نکنید و راه را به آنان نشان ندهید چه کسی این کار را خواهد کرد؟ پس در این راه تحمل کنید.

همواره می‌فرمود:

«مانند ائمه علیهم السلام باشید، و مهربانی و رحمتتان مانند رحمت ائمه علیهم السلام باشد، روش زندگی‌تان مانند زندگی ائمه علیهم السلام باشد، و اگر این‌طور نباشید از انصار من نیستید.»
یعنی اینکه می‌خواهم انصار من منش زندگی‌شان مانند ائمه علیهم السلام باشد.

همچنین به مهربانی با خانواده‌هایمان سفارش فرمود، همواره این نکات را سفارش می‌کرد؛ برای مردم و کسانی که طالب حق‌اند.^۱

هیچ خیری در نماز و روزه تو نیست، اگر تو را به انصاف با دشمن سوق ندهد

سید احمد الحسن علیه السلام:

«خداوند متعال می فرماید:

﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّبْجَاهُمْ إِلَّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱

«هیچ خیری در بسیاری از نجاوهای آنان نیست؛ مگر کسی که به صدقه یا کار پسندیده یا صلح و آشتی میان مردم فرمان دهد؛ و هرکس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد.»

هیچ خیری در نماز و روزه و عبادت فراوان نیست:

- اگر تو را به انصاف [در مواجهه] با دیگران - هر موضعی که در قبال تو داشته باشند - و حتی با دشمنان سوق ندهد؛ خداوند با ابلیس انصاف روا داشت و به او این فرصت را داد تا نظرش را بدهد و مهلتی به او داد تا وعده خود را به انجام برساند:

﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ * قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۲

«خداوند فرمود: «وقتی تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی. * فرمود: از آن فرود آی، تو را نرسد که در آن جایگاه تکبر نمایی؛ پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی. * گفت: مرا تا

۱- نساء، ۱۱۴.

۲- اعراف، ۱۲-۱۶.

روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. * فرمود: تو از مهلت یافتگانی. * گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم حتماً بر سر راه آنان در راه راست تو خواهم نشست.»

- [و هیچ خیری در نماز و روزه و عبادت فراوان نیست] اگر در میان تو، و حرام‌های الهی و حرمت و آبروی دیگران سدی بنا نکند.

- اگر حس انزجار از دروغ گفتن در تو ایجاد نکند، چه رسد به تهمت و افتراء.

- اگر تو را از غیبت کردن و سخن‌چینی و جدل و بحث بی‌ثمر باز ندارد.

- اگر احساس ندامت و تأسف - و معذرت‌خواهی اگر لازم باشد - در تو ایجاد نکند، آن هنگام که به خطا و اشتباه خود پی بردی.

- اگر وجودت را سرشار از قناعت و بسنده نمودن به آنچه خداوند برایت نوشته [و مقدر نموده] نکند.

- اگر شادی و خوشبختی خود را با دیگران تقسیم نکنی و برای آن‌ها آرزوی خوشبختی نکنی.

- اگر با رزق و روزیِ واسعی که خداوند به تو لطف کرده با کسی که در تنگ‌دستی است دلداری [و کمک‌رسانی] نداشته باشی.

- اگر کار و وظایف‌ات را به شکل متقن و به نحو احسن انجام ندهی.

- اگر دلت را از یقین و اطمینان لبریز نکند.

- اگر تو را به خدا نزدیک نکند و درهای ملکوت را به رویت باز نکند.

اگر تو را آن‌گونه نکند که دست کم سعی کنی اخلاق الهی را در خودت ایجاد کنی.

از تبار مهر..... ۲۴۴

[اگر از این ویژگی‌ها بی‌بهره باشی در این صورت هیچ خیری در نماز و روزه و عبادت فراوان نخواهد بود].^۱

چرا نسبش را از او می‌گیری؟!

بدر بدری:

«ایشان نسبت به هیچ‌کس کینه یا مشکلی نداشت، به یاد می‌آورم یکی از انصار در نجف دربارهٔ یکی از مراجع صحبت می‌کرد و او را با اسمش یاد کرد، امام علیه السلام فرمودند: **منظورت کیست؟** گفت: منظورم فلان مرجع است، امام علیه السلام فرمود: **مگر فلانی سید و منتسب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؟** آن برادر انصاری جاخورده و گفت: بله، فلانی سید است. امام علیه السلام فرمودند: **پس چرا نمی‌گویی سید فلانی؟ چرا نسبش را از او می‌گیری؟** این‌ها به قتل سید علیه السلام فتوا دادند و مردم را علیه او بسیج کردند، اما سید علیه السلام حتی از القاب و نسب آن‌ها محافظت می‌کند و حتی آن را هم از آن‌ها دریغ نمی‌کند، این اخلاق سید علیه السلام است.»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

مردم را با نام خودشان بخوانید

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«روزی یکی از مراجع کنونی نجف که دشمن‌ترین فرد از دشمنان سید احمدالحسن علیه السلام بوده و آن دردسرها را برای انصار و سید احمدالحسن علیه السلام به وجود آورد و همه چیز از جانب او بود، یکی از انصار نام آن فرد را به شکلی ناشایست به زبان آورد. با حالت تمسخر اسم او را کوچک کرد. آن روز سید علیه السلام حضور داشت و نشسته بود. به او نهیب زد و فرمود: مردم را با نام خودشان صدا بزنید. فرمود: ای فلانی، (شاید این برادر همین حالا هم حضور داشته باشد و صدای مرا بشنود) فرمود: مردم را با اسامی شان بخوانید. نگوئید چنین و چنان و اسم او را کوچک نکنید و تمسخر نکنید.

این ماجرا چند بار تکرار شد. یک بار دیگر هم در ارتباط با شخص دیگری که او هم با سید احمدالحسن علیه السلام و انصار او دشمنی می کرد تکرار شد. سید علیه السلام نمی پذیرفت که نامشان کوچک خوانده شود. ضمناً در آن مجلس فقط انصار حضور داشتند. نه اینکه غیر انصار هم باشند تا سید علیه السلام تلاش کند تصویرسازی خاصی کند. نه خیر، به هیچ وجه. کسانی که آنجا بودند گفته ام را تصدیق می کنند. من به همراه ابو حسن که او را می شناسید و حیدر و امثال ما یعنی اهل خانه. سید علیه السلام نهیب زد و فرمود: نه، مردم را با نام خودشان بخوانید. شما این اخلاق سید احمدالحسن علیه السلام را ببین و اخلاق آن ها را هم ببین. ببینید که چطور به سید احمدالحسن علیه السلام توهین می کنند، فحش می دهند، طعنه می زنند، افترا می بندند، بر او دروغ می بندند، به آبرو و حیثیت او خدشه وارد می کنند. کارهایی می کنند که آدم چندشش می شود و مو بر تن آدم راست می شود. در مقابل، سید احمدالحسن علیه السلام حتی نمی پذیرد که اسامی این ها کوچک شود. نمی پذیرد. به انصار فرمود: مردم را با نام خودشان صدا کنید و درباره مردم این گونه صحبت نکنید. او شبیه امیرالمؤمنین علیه السلام است، و از آن سو هم آن ها

امتداد معاویه‌اند. بین این دو نفر انتخاب کنند. چون حرکات و کردار آنها اصلاً در امتداد امیرالمؤمنین علیه السلام و تربیت ایشان نیست. پس باید برای خود پدر و مربی و پیشوایی انتخاب کنند که در افعالشان به او اقتدا کنند. وگرنه امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام از این کارها بیزارند. این است سیره امیرالمؤمنین علیه السلام. سیره ایشان انصاف حتی با دشمنان است. سید احمدالحسن علیه السلام نمی‌پذیرد که حتی بر فردی از دشمنانش دروغ ببندیم یا به او توهین و جسارتی کنیم حتی اگر با کوچک کردن نام آن فرد باشد. معتقدم این برای کسی که طالب حق باشد کافی است؛ خداوند بر آنچه می‌گوییم گواه است، و انصاری مثل شیخ حیدر زیادی و دیگران هم هستند که به این ماجرا شهادت می‌دهند.^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

حق با مورچه و درخت نیز عدالت دارد

مهندس حسین منصوری:

«یک بار با ایشان از نجف به کربلا برای زیارت حسین علیه السلام می رفتیم. [سید احمدالحسن] احساس کرد که ما خسته شده ایم، پس گفت: بنشینید استراحت کنید. یکی از انصار بر تپه ای از خاک نشست که نزدیکش لانه مورچه ها بود. مورچه ها از کنارش رد می شدند، و او را آزار دادند و او آن ها را با پایش له کرد... در این هنگام حال امام علیه السلام دگرگون شد! انگار کسی، کسی را کشته است! و به آن انصاری دستور داد که بلند شده و از مورچه ها دور شود، و با او به تندی صحبت کرد!

آری، این همان احمدالحسن علیه السلام است که حتی با مورچه و درخت نیز عدالت می ورزد!

یکبار درباره حیوانات خانگی سخن گفته و فرمود: امروزه مردم به اشتباه زندگی آنان را تغییر داده اند! و فلان نوع حیوان در اصل فلان ماده غذایی را مصرف می کرده و نوع دیگر نیز فلان ماده غذایی را می خورد...»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

عدالت علی و لا آتش

شیخ غسان محمدی:

عدالت علی و لا آتش

«این شعار را تنها مردی از آل محمد علیه السلام بالا می برد.

امت نیازمند الگو و رهبری است که به او اقتدا کند؛ کسی که رویکرد او در عدالت همچون رویکرد امام علی (ع) باشد.

پیش روی شما ماجرای است که عدالت کسی را که در چنین روزهایی فرقه شاکفته شد [یعنی عدالت امیرالمؤمنین را] روایت می کند:

روزی، برادر امام علی علیه السلام عقیل، نزد ایشان آمد. امام علیه السلام به او خوشامد گفت و زمانی که وقت شام رسید، عقیل بر سر سفره فقط نان و نمک یافت؛ تعجب کرد و عرض کرد: فقط همین هاست؟

امام علیه السلام پاسخ دادند: آیا این [نان و نمک] نعمت خدا نیست؟ ستایش بسیاری از آن اوست.

عقیل، از ایشان مبلغی پول درخواست کرد تا قرضش را بدهد؛ امام علیه السلام فرمودند: در برابر من شکبیا باش؛ بخشش من می آید.

عقیل اوقاتش تلخ شد و گفت: بیت المال در دستان توست و مرا به بخشش خودت وعده می دهی.

امام علیه السلام فرمودند: من فقط به منزله یکی از مسلمانان هستم.

عقیل، به امام علی (ع) اصرار می کرد که از بیت المال به ایشان بدهد؛ امام علی (ع) فرمودند: اگر می خواهی، شمشیرت را بردار و شمشیرم را بردارم و با هم به سوی حیره برویم؛ زیرا در آنجا تاجران ثروتمندی هستند؛ به برخی از آنان یورش برده و مالشان را می گیریم.

عقیل به حالت اعتراض گفت: آیا برای دزدی آمدم؟!

امام علی (ع) در پاسخ فرمود: اینکه از یکی بدزدی، بهتر از این است که از مال همه مسلمانان بدزدی؛ سپس امام علی (ع) آهن را داغ کرد و آن را به برادرش نزدیک نمود و عقیل به خاطر حرارت دودش فریاد زد.

امام علی (ع) به ایشان فرمودند: آیا از حرارت آهنی که من آن را همین جوری داغ کردم، فریاد می زنی و مرا به سوی آتشی می کشی که آفریدگارش آن را از روی خشم و غضبش به وجود آورده است؟!»

«عدالت علی و لا آتش؛ «این شعاری است که سید احمد الحسن (ع) آن را تکرار می کند و به انصار مؤمنش آموزش می دهد [براساس ماجرای امام علی (ع) و برادرش عقیل].»^۱

حیات علی و لا آتش

پرسش:

از برخی از برادران انصار شنیدم که می‌گویند: «در آخرالزمان زندگی علی، و لا آتش» آیا این سخن حدیث است و معنایش چیست؟
والحمد لله وحده و تحده وحده.

فرستنده: علی انصاری

پاسخ سید احمد الحسن علیه السلام:

«بله. چنین مضمونی از امام صادق علیه السلام روایت شده است؛ یعنی اگر تمکین و حکومت برای قائم به دست آید، به روش علی علیه السلام رفتار می‌کند.

حماد بن عثمان می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و مردی به ایشان عرض کرد: اصلحک الله (خداوند حالت را اصلاح کند).^۱ شما فرمودید که علی بن ابی طالب علیه السلام لباس خشن می‌پوشید، لباس چهار درهمی می‌پوشید و سایر موارد شبیه به آن، ولی ما

۱- «اصلحک الله / خداوند حال شما را اصلاح فرماید»، اصطلاحی برای بیان عرض ارادت است؛ این اصطلاح معمولاً به‌هنگام پرسش یا مشورت گرفتن گوینده به کار می‌رفته و گونه‌ای از احترام و عرض ادب گوینده را نشان می‌دهد. اگر بخواهیم ترجمه‌ای بلاغی و معادلی معنایی فارسی در محاورات امروزی برای اصلحک الله بیان کنیم، شاید بتوان «ببخشید» یا «عذر می‌خواهم» را بیان کرد وقتی نزد شخص محترمی هستیم و می‌خواهیم باب گفت‌وگو را باز کنیم یا گفت‌وگو را ادامه دهیم و از وی پرسش، مشورت یا درخواستی داشته باشیم (عذر می‌خواهم؛ نظر شما در این موضوع چیست؟ / ببخشید که وقتتان را می‌گیرم؛ اگر ممکن است مطلبی را که اینک فرمودید بیشتر توضیح دهید). برای نمونه به این نوع پرسش راوی از امام بنگرید که حالت یادشده را نمایان کرده: فَقُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ - اسْتِخْيَاءً مِنْ كَثْرَةِ مَا سَأَلْتُهُ - ... (به او گفتم اصلحک الله، به‌خاطر خجالت از سؤالات زیادی که پرسیدم) (الکافی، ج ۵، ص ۱۷۴).

لباس نو بر تن شما می‌بینیم. ایشان به او فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام این لباس را در زمانی می‌پوشید که پوشیدنش را بر او بد نمی‌دانستند و اگر مانند امروز می‌پوشید، به آن شهره می‌شد. بهترین لباس در هر زمان، لباس مردمان آن زمان است؛ مگر هنگامی که قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند که لباس علی علیه السلام را به تن می‌کند و به شیوه علی علیه السلام رفتار می‌کند.»^۱

معلی بن خنیس می‌گوید: روزی به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، سپس آل فلان و نعمتی را که در آن بودند ذکر کردم و عرض کردم: اگر این‌ها برای شما بود، با شما [در آن] زندگی می‌کردیم. ایشان علیه السلام فرمود: «هرگز ای معلی! اگر چنین می‌بود [و ما حاکم بودیم] برای ما جز تدبیر شبانه، تلاش روزانه، لباس زبر و درشت، و خوراک سخت و بی‌خورش، چیزی نبود. پس این‌ها از ما گرفته شد. آیا ظلمی جز این دیده‌ای که خداوند متعال آن را این‌گونه به نعمت بدل سازد؟»^۲

عبد الله بن حماد از مفضل نقل می‌کند که گفت: در طواف نزد امام صادق علیه السلام بودم. ایشان به من نگاه کرد و فرمود: «ای مفضل! چه شده تو را غمگین و دگرگون می‌بینم؟» راوی می‌گوید: به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم. به بنی‌عباس و فرمانروایی و سلطنت و بزرگی و جبروتی که دارند، می‌نگرم. اگر این‌ها برای شما بود، در آن با شما همراه می‌بودیم. ایشان علیه السلام فرمود: «ای مفضل! اگر چنین می‌بود برای ما جز تدبیر شبانه، تلاش روزانه، خوراک سخت و بی‌خورش و پوشاک زبر و خشن چیز دیگری نبود. همانند امیرالمؤمنین علیه السلام، وگرنه آتش خواهد بود. پس این‌ها از ما گرفته شد و این‌گونه شد که

۱- شیخ کلینی، کافی، ج ۶، الصفحة ۴۴۴.

۲- المازندرانی، ملا صالح، شرح کافی، ج ۷، ص ۴۲.

[به شکل عادی] می‌خوریم و می‌نوشیم. آیا ظلمی مثل این دیده‌ای که خداوند متعال آن را
این گونه به نعمت بدل سازد؟»^۱،^۲

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۹.

۲- پاسخ‌های روشن‌گرانه، ج ۷، پرسش ۸۰۵.

اخلاق علی (علیه السلام) عمر دولتش را بسیار کوتاه کرد

سید احمد الحسن (علیه السلام):

«زمانی که ابن زیاد در خانه هانی بن عروه زیر تیغ شمشیر مسلم بن عقیل بود، مسلم اقدام به کشتن او نکرد؛ این حرکت، گامی بود که شریک همدانی و هانی را که رئیس قبیله و از مردان شریفی بودند که بسیار به اخلاق اهمیت می دادند، سردرگم کرد؛ زیرا آنان اخلاق مسلم را درک نکردند، [اخلاقی] که او را از ناجوانمردی و غافل گشتی حتی نسبت به دشمن ترین دشمنانش باز می داشت.

آنجایی که سپاه یزید لعین برای محاصره امام حسین (علیه السلام) آمدند و ایشان را مجبور به فرود در کربلا کردند تا زمینه شهادتش فراهم شود، با اینکه آنان دشمنانی بودند که برای قتل ایشان آمده بودند، [امام حسین (علیه السلام)] آنان را سیراب کرد.

علی (علیه السلام) به سفیران معاویه احترام می گذاشت، با اینکه معاویه، رهبر یک دولت دیگر نبود و فقط مجرمی بود که از دولتی عادل تمرد کرده بود؛ علی (علیه السلام) هرگز اجازه نداد در دولتش به یک شخص غریب تجاوز و ظلم شود، و هرگز اجازه نداد در دولتش به سفیری ظلم شود، و هرگز غافل گشتی نکرد، هرگز پیمانی نیست که آن را شکسته باشد، ظاهروباطنش مخالف یکدیگر نبود، هرگز اجازه نداد در حکومتش به زنان و کودکان ظلم و تعدی شود، هرگز کسی را در زندان ها شکنجه نکرد... و این فهرست طولانی است...

نزد علی و حسین و مسلم (علیهم السلام)، پیروزی هدف نبود.

اخلاق علی (علیه السلام) یکی از مهم ترین عواملی است که عمر دولت دادگر او را بسیار کوتاه کرد، درحالی که به راحتی می توانست فقط با دست کشیدن از بعضی مبانی ثابت اخلاقی اش، حکومتش را برای زمان طولانی پایدار نماید، اما در آن هنگام دیگر او علی (علیه السلام) نبود، و اگر

چنین می‌کرد (که او (ابوالحسن علیه السلام) از این کار به دور است) ما از همه این زیبایی که در اوست و شیفته آنیم محروم می‌شدیم.

اخلاقی که درک آن دشوار است برای کسانی که به جای حجت، برای خود ولی فقیه‌ی قرار دادند و گفتار و رفتار و سلوک او را به دور از اشتباه قلمداد کردند، به گونه‌ای که هیچ اعتراض و تحقیق و دقت نظری را بر نمی‌تابد.^۱

ظالم ظالم می‌ماند، حتی اگر توبه کند

شیخ حبیب سعیدی:

«به یاد دارم که سال‌ها پیش و در یکی از [نمازهای] جمعه سید احمدالحسن علیه السلام با صدایی سرشار از صداقت و راستی و جدیت سخن خود را بدون مقدمه، این‌گونه آغاز نمود و فرمود:

از ظلم دست بردارید! ظالم ظالم می‌ماند، حتی اگر توبه کند و گناهش بخشیده شود؛ اما ظلم کرده یا نکرده؟ (نقل به مضمون) ظلم کرده است.

پس وقتی که ظلم کرده باشد، به‌عنوان ظالم باقی می‌ماند!

[این سخنان ایشان] به‌دنبال شکایتی بود که از ماجرای که بین مؤمنین رخ داده بود به سید احمدالحسن رسیده بود.

این سخنان ایشان در پی شکایتی بود که از طرف زنان و مردان مؤمن رسیده بود. خانوادگی بود. یک بار و دو بار هم نبود که چنان شکایت‌هایی می‌رسید.

ایشان فرمود: از ظلم دست بردارید! ظالم همواره ظالم می‌ماند حتی اگر توبه کند و گناهش بخشیده شود؛ اما آیا ظلم کرده یا نکرده؟ بله، ظلم کرده است!

انتهای سخن ایشان علیه السلام»^۱

۱- خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

چه بسا ظلم موجب خروج از مسیر حق شود

سید احمد الحسن علیه السلام:

«کسی که به دیگران ستم روا می‌دارد - خواه این ستم‌دیده همسر باشد یا فرزند، یا پدر، یا برادر، یا از نزدیکان، یا غریبه - قطعاً این شخص ستمگر به مقدار ستمی که روا داشته از حق دور می‌شود، و چه بسا ظلم و ستم گاهی موجب خروج ظالم از حق و حتی سبب دشمنی با حق و نصب عداوت [یعنی ناصبی شدن و دشمنی علنی با حق] می‌گردد.

یاری دادن دعوت مهدوی و ثابت‌قدم ماندن بر یاری حقیقی، موهبتی عظیم و عطایی بزرگ و توفیقی الهی است و از این توفیق بهره‌مند نمی‌شود مگر کسی که صبر پیشه کند و از این توفیق بهره‌مند نمی‌شوند مگر کسانی که از بهره‌ای عظیم برخوردار بوده باشند؛ به همین دلیل است که غربالی که آل محمد علیهم السلام بیان فرموده‌اند وجود دارد.

خواسته شما بر من سنگین نیست؛ من از کسانی نیستم که ستایش ستایشگران شادم کند یا نکوهش غم‌گینم کند، بلکه بشخصه نکوهش و عیب‌جویی را وسیله ارتقا در هرچیز می‌دانم.»^۱

تواضع و پرهیز از خودبرتربینی

کلید ورود به ملکوت

سید احمد الحسن علیه السلام:

«هر مؤمنی که می خواهد ارتقا پیدا کند و وارد ملکوت آسمان ها شود:

- باید تواضع داشته باشد؛

- شأن مؤمنان را بالا برده و به آنان احترام بگذارد؛

- از تهمت زدن یا غیبت نسبت به آنان دوری کند؛

- و خودش را از هیچ یک از آنان برتر نشمارد و گرنه هرگز به ملکوت آسمان ها وارد نخواهد

شد، مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد!»^۱

مؤمن، گریزان از مقام و مسئولیت

سید احمد الحسن علیه السلام:

«بر مؤمن لازم است پیش افتادن بر مؤمنان یا مراکز فرماندهی را دوست نداشته باشد. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله با این مضمون روایت شده است:

(کسی که بر گروه مؤمنان تقدّم جوید، درحالی که می داند در میان آنها شخصی برتر از او وجود دارد، خداوند در قیامت او را بر دو بینی اش در جهنم افکند).»^۱

قله تواضع

شیخ حبیب سعیدی:

«ایشان علیه السلام نهایت تواضع بود، به طوری که وقتی کسی بر ما وارد می شد ایشان را از بقیه تشخیص نمی داد، و شاید ایشان را ساده ترین یا کم اهمیت ترین فرد حاضر [در آن جمع] می دید. یعنی اگر کسی می آمد در نوع نشستن او یا در پاسخ گویی اش یا در برخورد او (با هر کس که باشد) خصوصیت ویژه ای نمی دید. ایشان قله تواضع بود. نشستن روی خاک را دوست می داشت. مردم ساده را دوست می داشت. کودکان را دوست می داشت. مستضعفین را دوست می داشت. مردم دوست بود، حتی اگر شخص بیماری مزمن داشت، یا توجهی به ایشان نداشت، یا فرد ساده ای بود، یا بلد نبود حرف بزند، یا فردی بود که از نگاه مردم شکل و شمایل نامقبول و نامتعارفی داشت. به نیازمندان و افراد ضعیف اهتمام داشت. به کسانی که با عالم غیب ارتباط داشتند و مکاشفه و رؤیا می دیدند عنایت داشت. به هر موضوعی که به آسمان ارتباط داشت اهتمام می ورزید. همواره کاملاً خود را فراموش می کرد. هر نظری را که دیگری مطرح می کرد یا می خواست بگوید بر نظر خودش مقدم می داشت. و اگر کسی خواهشی داشت ایشان از نظر خودش کوتاه می آمد؛ نه اینکه این کوتاه آمدن را به حساب کوتاه آمدن از حق بگذاریم. ایشان مثال کامل یک شخصیت الهی حقیقی در بین ما بود که [برخوردش] متناسب با احوال ما بود. با وجود مقام والایی که داشت اما (همان طور که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین او را توصیف می کند) وقتی همراهمان بود همچون یکی از ما بود، اما هیبت و عظمت خاصی در دل ها داشت.»^۱

۱- گفت و گوی شیخ حبیب سعیدی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

خود را از سگ گر بالاتر نمی دانم

سید احمد الحسن علیه السلام:

«زمانی که خداوند با موسی علیه السلام سخن گفت، به او فرمود هر وقت به مناجات آمدی با خودت کسی را بیاور که تو از او برتر باشی. پس موسی علیه السلام به هرکسی که برخورد می کرد جرئت نمی کرد به وی بگوید که من از تو برترم. پس انسان ها را رها کرد و به سراغ حیوانات رفت تا اینکه از کنار یک سگ مریض رد شد.

پس گفت: این را می برم و در گردنش ریسمانی نهاد و آن را به دنبال خود کشید، اندکی از راه را رفته که نگاهی به سگ انداخت و گفت: نمی دانم با کدام زبان خداوند را تسبیح می گویی، پس چطور من از تو برترم؟ سپس موسی علیه السلام سگ را رها کرد و به مناجات رفت. خداوند به موسی علیه السلام فرمود: (آن چیزی را که به تو امر کرده بودم کجاست؟)

موسی علیه السلام فرمود: خدایا آن را نیافتم. پس خداوند فرمود: (ای پسر عمران، اگر آن سگ را رها نمی کردی سمت را از دیوان پیامبران محو می کردم). و من بنده حقیر به فکرم خطور نمی کند که از سگ مریضی برتر باشم، بلکه خداوند مرا از گناهانم آگاه ساخته است.»^۱

هر که در طلب من باشد، هلاک می شود

دکتر زکی صبیح‌اوی:

«اگر مردم جانب انصاف را در حق این ولی ناصح از اولیا و حجت‌های خدا علیهم‌السلام رعایت می‌کردند، باید کلام شریف او را دستورالعملی برای رسیدن به خدا قرار می‌دادند.

بسیاری از برادران انصار که با ایشان همراهی داشتند - خدا خیرشان بدهد - گوهرهای آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را که از دهان مبارک ایشان خارج شده برایمان می‌گفتند. مثلاً این گفتار حکیمانه که دعوت مبارک او را با ساده‌ترین و رساترین عبارت تبیین می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «هر که در طلب من باشد، هلاک می‌شود، و هر که در طلب امام مهدی علیه‌السلام باشد گمراه خواهد شد؛ و هر کس در طلب خداوند باشد [به مقصد] می‌رسد.»

هدف و نهایی که می‌خواست مردم به دنبالش باشند خداوند واحد احد بود، و تنها به امر خداوند سبحان بود که از مردم خواست از او اطاعت و پیروی کنند. او برای مردم از تکلیف بزرگش پرده بر می‌دارد، بار و تکلیف ایشان بسیار بزرگ است و ماجرا آن گونه نیست که مردم به شنیدنش عادت کرده‌اند - همان طور که از فقهای گمراهی و غیرعامل فرا گرفته‌اند - که ماجرا سلطه‌جویی و رهبری و طلب جاه و مقام است. بلکه ماجرا بسیار فراتر از این‌هاست. مسئله همان شناخت خداوند سبحان است و این همان هدف و مقصد اساسی خلقت است که در آن، فردی که به آموزش مردم مکلف شده به سلطه و سیطره بر آن‌ها نمی‌اندیشد، بلکه این امور، در این راه عظیم، خود به خود محقق می‌شود و از جزئیات آن است، نه اینکه در این مسیر اصل باشد.

همچنین در سیره و روش آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز این نشانه واضح برای مردم وجود دارد که آن‌ها سلطه‌جو نبوده و این جزو اهداف مورد مطالبه آن‌ها نبوده است؛ بلکه مطالبه آن‌ها نسبت به

حکومت برای این بوده که برای مردم روشن شود حکومت‌داری، لازمه‌ی ادای تکلیف آن‌ها به‌عنوان هدایت‌گران مردم است. از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: «کسی که اطاعت نشود، نظرش را نخواهند پذیرفت.»

بنابراین هدف و مقصود از اطاعت مردم از آن‌ها (علیهم‌السلام) رساندن خواسته‌ی خداوند به مردم است؛ نه اینکه رغبتی به این دنیا داشته باشند؛ آن‌هم دنیایی که در نگاه آن‌ها سلام و درود خداوند بر همه‌ی آنان باد. از آب بینی بز پست‌تر است. و این سیره و روش معطر عین همان است و با [آمدن] امام احمدالحسن (علیه‌السلام) تغییری نمی‌کند، بلکه [این سیره] هر گامی را که او برمی‌دارد شکل می‌دهد. او در سکوت و در سخن گفتن و در تمامی حرکات و سکناتش معلم است، همه‌ی هم‌وغم او این است که مردم بدانند که این راهنمایی که برای آن‌ها مبعوث شده، مردم را به کجا رهبری می‌کند. و برای همین هم (همان‌طور که برخی از برادران فاضل درباره‌ی او می‌گویند) او از بیان مطالب علمی برای انصار خسته نمی‌شود؛ بلکه آن را بارها و بارها تکرار می‌کند و علم خود را عادلانه و به‌شکلی یکسان در بین آن‌ها منتشر می‌کند و هرکس به همان اندازه‌ای که درک می‌کند و می‌فهمد از این علم بهره‌مند می‌شود. این اوصاف و ویژگی‌ها، دقیقاً همان اوصاف معلم الهی است که تغییر شرایط اطرافش او را از چشم‌دوختن به هدفش و عمل برای آن باز نمی‌دارد. بلکه این تغییرات را همچون نوسانات گردش چرخ گردون عمل الهی می‌بیند، و این واقعیت و حقیقت است.»^۱

۱- دکتر زکی صبیح‌اوی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی (علیه‌السلام).

شما را هشدار می‌دهم از اینکه به قبله مشغول شوید

«بسم الله الرحمن الرحيم، والحمد لله رب العالمين

وصلی الله علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

آنچه در ادامه می‌آید، نصیحت سید احمد الحسن به انصار است که در پاسخ به سؤال و درخواست برادر عزیز و گران قدر علاء [سالم] در تاریخ چهارشنبه ۱۶ صفر ۱۴۳۰ هـ.ق. صادر شده است.

پاسخ سید احمد الحسن عليه السلام:

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش از آن خداست که پروردگار جهانیان است همان‌گونه که او، سزاوار آن است و همان‌گونه که شایسته وجه سخاوتمند و جلالت گران قدر اوست و درود خدا بر محمد و آل محمد ائمه و مه‌دین که هدایتگر و پاکیزه‌اند.

شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست، یگانه‌ای است که شریکی ندارد. خدای یگانه، احد، واحد، فرد، بی‌نیاز است و دوست و فرزندی نگرفت و شهادت می‌دهم که سید و مولایم محمد، بنده او و فرستاده‌اش به‌سوی جهانیان است.

آن معبود سبحان و بلندمرتبه را سپاس می‌گویم که با فضلش بر من لطف نمود - فضلی که جز خود خداوند سبحان و متعال آن را نمی‌داند - و مرا بنده خودش قرار داد و با قرار دادن من از سجده‌کنندگان، بر من کرم نمود و مرا جزو ذاکران نوشت. حقیقت این است که من خود را فقط غافلی می‌بینم که سزاوار این کرم الهی که معبود سبحان بر من لطف کرد نیستم؛ ولی او کریمی است که بسیار پاداش می‌دهد. به خدا سوگند، خود را کسی نمی‌بینم

که حتی چیز اندکی پیشکش کرده باشد تا بگویم خدا در ازای اندکی که پیشکش کرده‌ام به من پاداش بسیار داده است!

خواست و اراده خداوند سبحان و بلندمرتبه چنین بود که مرا در میان سرورانم آل محمد، ائمه و مهدیین علیهم السلام قرار دهد؛ پس مرا در میان آنان نوشت و روی سیاه مرا در میان چهره‌های درخشان آن‌ها [که] به واسطه نور خداوند سبحان [می‌درخشد]، محشور نمود. پس خود را میان امر خداوند سبحان که دهانم را بسته، و شناخت خودم از نفسم که پریشان‌خاطرم نموده، دیدم. و خدای سبحان اراده فرمود که خلق را با سنگی امتحان کند که از گناهان سیاه شده (حجرالاسود) و هیچ سودی و زبانی ندارد.

همان‌طور که به شما گفتم: «یاران احمدالحسن، بنده‌ای که می‌میرد و بر هیچ چیزی قدرت ندارد نباشید؛ بلکه یاران آن زنده‌ای باشید که نمی‌میرد و بر هر چیزی تواناست»؛ یعنی: قبله، شما را از حقیقتی که هدف و مقصود شماست، بازدارد. باید دل بسته آن معبود سبحان و بلندمرتبه باشید، نه بنده‌ای از بندگان او، اگرچه آن بنده، جانشین خدا در زمین باشد؛ از جانشین خدا پیروی کنید؛ زیرا خداست که شما را به آن فرمان داده است. فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های شما باید در کنار جانشین خدا باشد؛ زیرا خداوند شما را به آن فرمان داده است. نه به این دلیل که این انسانی را که خدا او را جانشین خودش در زمینش قرار داده دوست می‌دارید، که این جزو شرکی است که انسان مؤمن و صالح را از ارتقاء در راه‌های آسمان‌ها باز می‌دارد: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه مشرک هستند).

بدانید که خداوند برای ما در دل‌های مؤمنان دوستی و محبت نهاده است. دل‌های آن‌ها با یاد ما رقیق و نرم می‌شود و اشک‌های آن‌ها از شوق ما روان می‌گردد و شما با این نیز امتحان می‌شوید؛ پس این محبت، شما را از یاد خدا غافل نسازد و مانند کسی نباشید که

آینه او را به خود مشغول می‌کند و از دیدن تصویر در آینه باز می‌دارد، بلکه همانا آینه ساخته شد تا شما را به آن تصویری که در آن قرار دارد، برساند. خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد؛ بدانید که جانشینان خدا در زمین، فقط راهنمایی هستند که هرکسی آنان را شناخت می‌شناسد و به وسیله آن‌ها، خدا شناخته می‌شود و غایت و هدف نهایی شما خداست و هدف و مقصود شما معرفت اوست. پس برحذر باشید و برحذر باشید از اینکه به آن دلیل‌ها و راهنمایان علیه السلام مشغول شوید و از هدفتان، که آن‌ها به آن اشاره کرده و می‌کنند باز بمانید.

حرف‌هایم را در دو جمله خلاصه می‌کنم؛ آن‌ها را آویزه گوش خود کنید: «شما را برحذر می‌دارم که به قبله مشغول شوید، قبله‌ای که به شما فرمان داده شده است تا از طریق آن رو کنید، شما را برحذر می‌دارم که به قبله مشغول شوید، قبله‌ای که آنچه فراسوی آن قرار دارد، مقصود است».

شما را هشدار می‌دهم از اینکه چیزی از [دستورات] جانشین خدا در زمین را نادیده بگیرید که او قبله شما به سوی خداست و شما را هشدار می‌دهم که با مشغول شدن به جانشین خدا از یاد خداوند سبحان باز بمانید؛ چرا که جانشین خدا فقط قبله‌ای به سوی خداست.»^۱

یک علامت راهنما در طول مسیر

دکتر علاء سالم:

«یکی از انصار هنگامی که به دعوت ایمان آورد، از حضور سید احمدالحسن علیه السلام سؤالی پرسید، گفت: سید! شما آل محمد علیهم السلام شیعیان خویش را می‌شناسید، دقیقاً همانند جدتان امیرالمؤمنین علیه السلام که یکی نزد ایشان آمد و به او گفت: ای علی بن ابی طالب من از شیعیان شمایم. حضرت فرمودند: تو که هستی؟ گفت: فلانی هستم. حضرت فرمودند: در صحیفه شیعیانم این نام را نمی‌بینم. این برادر انصار، این روایت به ذهنش خطور کرده بود و به امام علیه السلام عرض کرد: سید، اگر نامم را در صحیفه شیعیان نیافتید، شما را به مادرتان فاطمه علیها السلام قسم می‌دهم که برایم دعا کنید تا اگر نامم در فهرست اشقیاست، خداوند نام مرا از آن صحیفه حذف کرده و در شمار شیعیان شما بنویسد و اگر نامم در صحیفه شیعیان شما بود برایم دعا کنید تا خداوند مرا بر ولایت شما ثابت قدم بدارد و با فرد دیگری تبدیل و جایگزین نشوم.

پس پاسخی بدین مضمون از امام علیه السلام رسید: «ای فلانی!! من آمده‌ام تا به یاری خداوند و شما مؤمنان، ساختمان باطل را از بین برده و ساختمان حق را بسازم. اما من علامتی از علامت‌های مسیر هستم، پس برحذر باشید از اینکه به این علامت و نشانه مشغول شوید و از غایت و هدف غافل شوید. غایت شما رسیدن [به مقصد] و هدف شما [کسب] معرفت است. برحذر باشید از اینکه به احدی تکیه کنید، برحذر باشید از اینکه به احمدالحسن تکیه کنید، بنده‌ای که می‌میرد، بلکه باید بر خداوند توکل کنید، بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، و توکل‌کنندگان باید بر خداوند توکل کنند، هرکدام از شما باید یک امت باشد و حق را به دوش کشد، حتی اگر تمام اهل زمین گمراه شوند.»

این سیره احمدالحسن علیه السلام است. این تعلیم احمدالحسن علیه السلام برای رجوع مردم به خداوند است. احمدالحسن علیه السلام علامتی از علامت‌های مسیر است. احمدالحسن علیه السلام دربی از

درب‌های خداوند است که [عطا و بخشش] از آن صادر می‌شود. **احمدالحسن** علیه السلام دلیلی از دلایل خداوند بلندمرتبه است. **احمدالحسن** علیه السلام قبله‌ای به‌سوی خداوند است، اما انسان بر این قبله توقف نمی‌کند، بلکه به‌واسطه آن به‌سوی خداوند رو می‌کند.

احمدالحسن علیه السلام گاه در پاسخ‌گویی به سؤالات انصارش تعلل می‌کند نه به این خاطر که پاسخ را نمی‌داند، بلکه خواهان تربیت انصارش و تنبیه آنان به‌سوی خداوند و شنیدن پاسخ از اوست و نمی‌خواهد بین آنان و خداوند حائل ایجاد کند. این شیوه و روش تربیتی **احمدالحسن** علیه السلام است.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دپداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه السلام.

هریک از شما باید یک امت باشد

دکتر علاء سالم:

«اکنون بیاناتی از سید احمد الحسن علیه السلام را خطاب به انصار گرامی اش نقل می کنم.

و اما ماجرای آن: یکی از انصار که در گرویدن به دعوت مبارک حق تأخیر می ورزید، نوشته ای خدمت سید احمد الحسن علیه السلام فرستاد و در آن بابت تعلل خود در نصرت ایشان و لبیک گویی به دعوتش عذرخواهی کرد. وی از ایشان درخواست کرد با توسل به مادرش فاطمه زهرا علیها السلام برای او و خانواده اش دعا کند، و اینکه اگر آن ها جزو اشقیا هستند، خداوند اسمشان را از پرونده اشقیا پاک کند و به برکت محمد و آل محمد علیهم السلام در طومار سعیدان ثبت و ضبط فرماید.

از آنجا که سید علیه السلام معتقد بود پاسخ او حالت عمومی دارد، لذا آن را برای همه مؤمنین منتشر می کنم، شاید به قلبی وارد شود که در آن اندیشه نماید و آن گونه شود که حجت و خلیفه الهی خواستار آن است.

این متن کلام ایشان است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

از خدا می خواهیم که شما را بر هر خیر موفق بگرداند و از هر شر و پلیدی دور بدارد. من بنده مسکین که به غفران و رحمت پروردگارش چشم امید دارم، چه هستم که بگویم این سعادت مند است و آن شقی!

من آمده‌ام تا به حق شهادت دهم و راه حق و حقیقت را آشکار سازم؛ آمده‌ام تا شالودهٔ باطل را در هم شکنم و به حول و قوهٔ الهی و با کمک کسانی که به آن ایمان دارند، ساختار حق را بنا سازم؛ بلکه من خود یکی از نشانه‌های راه هستم؛ پس بر حذر باشید از اینکه به نشانه مشغول شوید و غایت و هدف را از یاد ببرید. غایت شما رسیدن است و هدفتان معرفت. بلکه از خداوند درخواست دارم و به شما بزرگان ارجمند امیدوارم که شما نیز این گونه نشانه‌هایی در مسیر الهی باشید، و به منزلهٔ دلالت‌هایی در مفازها (بیابان‌های بی‌آب و علف) و هدایت‌کنندگان به حق و به خدای سبحان باشید که افراد ره گم کرده را هدایت و راهنمایی می‌کنید.

یقین کامل داشته باشید که خدای سبحان همواره با شماست. برای خداوند سبحان اخلاص و رزید. هریک از شما باید به‌تنهایی حق را بگیرد و جز خدا چیز دیگری را با آن نبیند، و با همهٔ باطل با یقین ستیز کند، به این ترتیب هریک از شما باید خود یک امت باشد.

پرهیزید از اینکه بر کسی توکل و تکیه نمایید. بر حذر باشید از اینکه بر احمدالحسن بنده‌ای که مرگ فرجام اوست توکل کنید؛ بلکه توکل‌تان فقط بر خدایی باشد که هرگز نمی‌میرد: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (و توکل‌کنندگان باید بر خدا توکل کنند) (ابراهیم، ۱۲). پروردگار شما برترین پروردگار است؛ زیرا او کریمی است که خودش را به متقین بایقین مخلص عطا می‌کند. در راه خدا جهاد کنید و بکوشید که چنین باشید؛ تا به‌وسیلهٔ شما خفتگان بیدار و مردگان زنده شوند، و کوران بینند و کران بشنوند. هریک از شما یقین کامل داشته باشد که اگر به‌تنهایی حق را به دوش کشد و به‌تنهایی با باطل مبارزه کند، در این صورت خداوند را به‌تنهایی یاری نموده است.

سپاس خدایی را که بر من منت نهاد و مرا شناخت عطا فرمود و با شما سروران گرامی و نیکوکار، یکجا گرد آورد؛ فضل خداوند بر من بزرگ است و امید دارم که بزرگواران انصار حق، با دعای خویش بر من منت نهند.

سپاس خدایی که مرا جبار و شقی نساخت و از خدا برای خود و شما طلب مغفرت می‌نمایم.

گناهکار تقصیرکار

احمدالحسن، ۲۰ ذی‌الحجه ۱۴۲۸ هـ.ق.»^۱

آمدهام تا شما را از بُت پرستی بیرون بیاورم، پس از من بت نسازید

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«... [امام احمد الحسن علیه السلام] بسیار متواضع است، من سال‌ها با او زندگی کرده‌ام، در میان ما مانند یکی از ما بود، بلکه در بسیاری از اوقات به ما خدمت می‌کرد. در خوراک و پوشاک و نشستن تفاوتی با ما نداشت، بلکه پوشش و لباس ما از لباس او بهتر بود. و به هر مکانی که می‌خواستیم وارد شویم یا سوار اتومبیل شویم، هنگام ورود ما را مقدّم می‌کرد، و نمی‌پذیرفت که کسی ایشان را بر دیگر انصار مقدم کند. همیشه می‌گفت:

«من برادر شما و خدمتکار شما هستم و همه ما به‌سوی رضایت خداوند بلندمرتبه حرکت می‌کنیم، من آمده‌ام تا شما را از بُت پرستی بیرون بیاورم، پس از من بت نسازید.»

هنگامی که برخی از انصار با ایشان علیه السلام به‌شکل خاص و ویژه رفتار می‌کردند و در هنگام سلام کردن و دست دادن و مانند این‌ها، بین ایشان علیه السلام و دیگر انصار فرق می‌گذاشتند، ایشان بسیار ناراحت می‌شد. همچنین همواره می‌فرمود:

«علامت و نشانه، شما را از هدف و نهایتی که آن علامت بدان اشاره دارد، باز ندارد؛ امامان و حجت‌ها نشانه‌هایی در مسیر هدایت و حق‌اند... پس نگاهتان را محدود به نشانه نکنید و در حق آن نشانه نیز ظلم نکنید ...»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

از من می‌پرسی و حال آنکه من بنده‌ای گناهکارم؟!

شیخ سلمان عوادی:

«خاطره‌ای را از ایشان علیه السلام نقل می‌کنم. به یاد دارم تقریباً سال ۲۰۰۶ بود. در حسینیه کربلا بودیم. ایشان برای بازدید از حسینیه نزد ما آمد. ابتدای ساخت حسینیه بود و هنوز مشغول بنایی بودیم. من در همسایگی حسینیه سکونت داشتم. معروف است که از نظر شرعی خانه‌ای که در مجاورت حسینیه یا مسجد قرار دارد نباید دربی از آن به حسینیه یا مسجد باز شود؛ در دعای ندبه می‌خوانیم:

«همهٔ درب‌ها جز درب مربوط به او علیه السلام را [پیامبر صلی الله علیه و آله] مسدود کرد.»

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله همهٔ درب‌هایی را که به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می‌شد و راه داشت مسدود کرد، جز درب مربوط به علی علیه السلام را؛ زیرا ایشان وصی بود، اما این کار برای دیگران از نظر شرعی مجاز نبود. از آنجایی که خانه‌ام مجاور حسینیه بود و لازم بود برای کار و تکمیل ساخت‌وساز حسینیه از خانه‌ام به حسینیه رفت‌وآمد داشته باشم، درب باز بود و وقتی امام -صلوات ربی و سلامه علیه- آمد، هنگامی که خواست برود، خواستم تکلیفی بر گردنم نباشد و دربارهٔ این موضوع کسب تکلیف کنم. گفتم: سرورم، از خانهٔ من دربی به حسینیه باز می‌شود و برای کار، از این درب رفت‌وآمد می‌کنیم. فرمود: **الان شما در مرحلهٔ ساخت حسینیه یا مسجد هستید و این کار عیبی ندارد.** گفتم: آقای من، از شما توضیح خواستم برای اینکه در این باره گناهکار نباشم. فرمود: **شما دربارهٔ این مسئله از من بندهٔ گناهکار می‌پرسی؟ شما از من می‌پرسی و حال آنکه من بنده‌ای گناهکارم؟! یعنی ایشان به این صورت خودش را به عنوان گناهکار توصیف می‌کرد.** سپس مرا بوسید و رفت. این امام را با دیگرانی مقایسه کنید که می‌نشینند و مردم به آنان سلام می‌کنند، دستانشان را جلو

می‌آورند تا مردم ببوسند، کسانی که مردم پشت سر آنان راه می‌روند، و محافظان و همراهان را پشت سرشان با خود دارند، و خود بر مردم پیش می‌افتند، و وقتی که نماز می‌خوانند می‌خواهند همه مردم پشت سر آنان نماز بخوانند و عکس بگیرند و غیره. اما سید احمد الحسن علیه السلام خودش را بنده‌ای گناهکار می‌بیند درحالی که کسی است که خداوند او را وصی و امام این امت قرار داده است، کسی که خداوند سبحان او را از گناه پاک کرده است، آنجا که فرموده:

﴿... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

«... همانا خداوند می‌خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را کاملاً پاک کند»
[احزاب، ۳۳]

باوجود آنکه ایشان علیهم السلام از اهل بیت علیهم السلام است و معصوم، و از پلیدی و گناه پاک است، [با این همه باز هم] می‌گوید من بنده گناهکارم و این شأن [و روش] آل محمد علیهم السلام است که به خود این گونه می‌نگرند.^۱

از مدح و ستایش بیزار است

شیخ حبیب سعیدی:

«... نمی‌گوییم که فقط از سید احمد الحسن علیه السلام اخلاق دیدم، این هم ظلم است، بلکه می‌گوییم مکارم الاخلاق [یعنی اخلاق پسندیده] را در او دیدم؛ همان مکارم الاخلاقی که محمد و آل محمد علیهم السلام به آن آراسته بودند.

او را چنین یافتیم: با کسی که با او قطع رابطه نموده ارتباط می‌گیرد، و به آن کس که [او را] محروم نموده می‌بخشد، و کسی را که به او ظلم نموده می‌بخشد.

و این قله مکارم الاخلاق است.

ان شاء الله امروز با گوشه‌ای از تواضع ایشان آشنا می‌شویم.

همواره او را چنین دیدم که از مدح و ستایش بیزاری شدیدی دارد و به‌طور کل از مدح و ستایش خوشش نمی‌آید و این را می‌توان در روحیه او و حرکات و واکنش صورتش دید به‌صورتی که اذیت و ناراحت می‌شود.

همان‌طور که خودشان علیهم السلام در یکی از صحبت‌هایشان فرمودند و ما این را می‌گوییم تا بگوییم او از حیث گفتار و رفتار چنین است.

خود ایشان علیهم السلام [در صفحه فیس‌بوک خود] می‌فرمایند - و این سخنان ثبت و ضبط شده است - : «احمد الحسن بشری مثل شماس، خداوند خواست تا او حقیقت را بشناسد، سپس او را فرستاد تا مردم را با حق آشنا سازد و برای همه مردان و زنان مؤمن آرزو می‌کنم که از من برتر باشند.

(کسی وجود ندارد که بگوید آرزو دارم از من برتر باشند).

و درب به روی همه شما مردان و زنان مؤمن باز است تا به مقام علین برسید و همچون پیامبران و فرستادگان علیهم السلام باشید.

و از شما خواهش می‌کنم از تعارف و ستایش اضافی دوری کنید، و کسی از شما گمان نکند که این تعارف و ستایش اضافی مرا خوشحال می‌کند، بلکه باعث روی گردانی من از ادامه خواندن آنچه می‌نویسید می‌شود... آمده‌ام تا ساختمان باطل و شیطان را منهدم کنم. (منظور امام علیه السلام اخلاق ناپسند و همه این چیزهاست) به همین دلیل تمامی کارهای طاغوتیان و متکبرین در نزد من کاملاً مردود و غیر قابل پذیرش است، پس چگونه از من انتظار دارید آن را برای خود بیسندم؟! آیا تصور می‌کنید من دستم را برعکس می‌کنم تا دیگران بیوسند؟!

یا تصور می‌کنید عکس‌هایم را در مسیرها و خیابان‌ها نشر می‌دهم همان‌گونه که این متکبران که شیعه علی علیه السلام را ربودند انجام می‌دهند!!

به خدا سوگند هرگز، الگو و امام و معلم من جدم رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله است، کسی که اگر به هنگام ورود وی اصحابش برایش بلند می‌شدند او را ناراحت و خشمگین می‌دیدند.

و الگوی من امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام است (می‌خواهم این کلام را به عنوان شاهد کلامم بیاورم) کسی که با اصحاب و شیعیانش بر زمین می‌نشستند، «انتهای کلام سید احمد الحسن علیه السلام».

و من (شیخ حبیب سعیدی) -و پناه بر خدا از منیت- نیز به خدا سوگند همواره تغییر و ناراحتی را در چهره او دیده و می‌بینم چنانچه به هنگام آمدن و ورود او مؤمنین برای ایشان بلند شوند.

ممکن است شخصی [در ظاهر] راضی نباشد که مردم برای او بلند شوند، ولی در درونش راضی و خوشحال باشد.

اما می‌دیدم سید احمد الحسن علیه السلام طوری ناراحت می‌شود که مثلاً انگار شخصی بیاید و به تو توهین یا حمله کند، در چنین حالتی چقدر انسان دچار تغییر حالت و ناراحتی می‌شود؟ چه بسا گاهی اوقات اظهار ناراحتی کرده و می‌فرماید:

«این چه کاری است که انجام می‌دهید؟! من چه کسی هستم و چه ارزشی دارم؟! در واقع بندهٔ مسکینی هستم که آمده‌ام تا حقیقت را به شما بشناسانم» و این واقعاً پیش آمد.

به‌گونه‌ای که تا به امروز برای ما کاملاً طبیعی و مرسوم شده است که وقتی امام احمد الحسن علیه السلام وارد شوند هرگز کسی برای ایشان بلند نمی‌شود، هرگز ...»^۱

۱- مصاحبهٔ رادیویی دکتر عادل سعیدی و شیخ حبیب سعیدی.

امام علی (علیه السلام) بسیار ناراحت شد و فرمود: چرا شما این گونه اید؟

شیخ حبیب سعیدی:

«سید احمد الحسن (علیه السلام) (نقل به مضمون) می فرمایند: «چقدر حضور در میان مؤمنان برایم سخت است! زیرا آنان برایم جایگاه خاصی قائل می شوند»؛ شما هم دیده اید که ایشان (علیه السلام) در صفحه فیس بوک خود و در کتاب هایش نوشته است که مدح و ستایش را دوست ندارد. حتی می فرماید: «اگر این گونه ادامه دهید و مرا در این صفحه مدح و ستایش کنید، از کلام شما روی بر می گردانم و نوشته شما را نمی خوانم.»

[این خصوصیت] امام علی (علیه السلام) معروف است، حتی مثلاً اگر در مجلسی نشسته باشیم و یک نفر از امام علی (علیه السلام) مدح و ستایش کند، خشم و اندوه بر چهره ایشان نمایان می شود، با مدح و مانند آن یا اینکه کسی برای او جایگاه خاصی قرار دهد اصلاً خوشحال نمی شود.

به یاد دارم یک بار در کربلای مقدسه در منزل یکی از برادران انصار نشسته بودیم که یکی از اساتید به جمع ما وارد شد. خاطرم هست که او مهندس بود. با ما به گفت و گو نشست. شروع کرد به سؤال کردن و نمی دانست شخصی که [در کنار ما] نشسته است سید احمد (علیه السلام) است، او از مؤمنین بود، ولی تابه حال سید علی (علیه السلام) را ندیده بود. سپس سید علی (علیه السلام) با او هم صحبت شد و او در اثنای کلام ایشان فهمید شخصی که نشسته و با او صحبت می کند سید احمد الحسن (علیه السلام) است. گفت: مولای من! شما سید احمد الحسن هستید؟ امام علی (علیه السلام) به او فرمود: بله! من سید احمد الحسن هستم. او مثل شاخه درخت شروع به لرزیدن کرد. می لرزید. چهره اش دگرگون شد. عرق کرد. امام علی (علیه السلام) خیلی اذیت شدند، خیلی زیاد. به او گفتند: «چرا شما این گونه هستید؟ من برادر شما هستم. من یکی از شما و برادران هستم؛ چرا مرا در چنین جایگاهی قرار می دهی؟!»

آنچه من از همراهی با امام علیه السلام دریافته‌ام این است که او نمی‌خواهد کسی جایگاه خاصی برای ایشان قائل شود. بله، درست است این مقام و جایگاه در روح وجود دارد، اما شما سخن یا چیز دیگری از خود بروز ندهید که حکایت از این داشته باشد که بیش از حد لازم به او اهتمام می‌ورزید! برخوردتان با ایشان عادی و طبیعی باشد. نگذارید امام علیه السلام در گفتار و رفتار و افعالش به سختی و حرج بیفتد! [رفتارتان] طوری نباشد که امام علیه السلام در حضور همراهان یا کسانی که کنار او نشسته‌اند به حرج و سختی بیفتد! ماجرا ساده است! و تصور نمی‌کنم هر انسانی از عهده این کار بر آید و موفق به انجام آن شود مگر با توفیق الهی. یعنی الان ما می‌توانیم وقتی جایی نشسته‌ایم و امام علیه السلام وارد می‌شود بلند نشویم، یا کسی [به ایشان] سلام کند و مثلاً دست ایشان را نبوسد و اموری از این قبیل؛ هیچ‌یک از این‌ها مورد رضایت ایشان نیست. انسانی که توانایی دارد و بر نفس خود - ولو اندکی - چیره است، می‌تواند این مسائل را تحمل کند. [او باید] مسائلی که امام علیه السلام را اذیت می‌کند، ببیند و از آن‌ها دوری کند؛ همانند مدح یا احترام بیش از حد لازم - نه احترام طبیعی که مثل احترام به سایر مؤمنان است - [باید] با ایشان همانند یک برادر یا یک دوست رفتار کرد و این امر را نیز برای هیچ‌کس - منظورم از «مؤمنین» است - ممکن نمی‌بینم مگر به یاری خداوند سبحان و متعال.

خداوند ارحم الراحمین است. هرچه انسان می‌خواهد از خدای سبحان و متعال بخواهد، همه چیز نزد خدا و به دست خداست. همه چیز در دست خداست، و او بر هر چیزی تواناست، چرا از خداوند سبحان و متعال نخواهیم؟ از خداوند سبحان و متعال می‌خواهیم که به ما

توفیق دهد با امام‌علیه‌السلام همان‌گونه که او می‌خواهد رفتار کنیم؛ بنابراین، اگر دعای ما خالصانه باشد، نسبت به آنچه امام‌علیه‌السلام می‌خواهد موفق خواهیم شد.»^۱

۱- دیدار با انصار فارسی‌زبان در گروه تلگرامی «فراخوان مهدوی».

https://t.me/zaman_zohour/9357

https://youtu.be/XB3E_b_otm0?si=9NaAZmfDZVKv1zJX

انزجار از تملق

مهندس حسین منصوری:

«یک بار [سید احمد الحسن علیه السلام] درباره کوه‌ها صحبت می‌کرد که چگونه مانند میخ، زمین
کروی را محکم نگه داشته است.

باوجود آنکه درون آن مایع [گدازه] است و دور خودش می‌چرخد. تا اینکه شیخ جلال رحمته الله از
سخن ایشان به وجد آمد و شگفت‌زده شد و گفت: سید، نظریات زیادی [درباره کوه‌ها]
خوانده‌ام، ولی چنین کلامی ندیده‌ام! سپس شروع به مدح و ثنای کلام امام علیه السلام کرد! پس
رنگ [رخسار] امام علیه السلام تغییر کرد و فرمود: شیخ جلال! اگر در قلب من عزیز نبودی، بر
چهره‌ات خاک می‌پاشیدم، همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود!... اما تو عزیزِ دلِ منی،
پس دیگر تکرار نکن!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

مرا برادر خودت بدان

دکتر علاء سالم:

«واقعیتش وقتی که در حوزه بودم و بعضی کتاب‌ها را می‌خواندم با خودم می‌گفتم: چرا «صعصعة بن صوحان»، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را "برادرم" خطاب می‌کرد؟

روزی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضربت خورد و شهید شد، صعصعه در کوفه نبود. بیرون از کوفه بود؛ سحر روز ۲۱ رمضان برگشت. حسن و حسین (علیهم السلام) رفته بودند پشت شهر کوفه و در مسیر نجف بودند، برای دفن امیرالمؤمنین (علیه السلام). وقتی صعصعه حزن و اندوه کوفه را دریافت، پرسید چه خبر شده؟ گفتند: امیرالمؤمنین (علیه السلام) شهید شده. صعصعه بشنود امیرالمؤمنین (علیه السلام) کشته شده؟ خدا به داد دلش برسد. واقعاً وقتی که صعصعه خبر شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بشنود چه می‌توان به او گفت جز اینکه خدا به داد دلت برسد صعصعه! اینجا بود که صعصعه از آل محمد (علیهم السلام) و از امام حسن (علیه السلام) اجازه گرفت که در برابر قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بایستد، بر همان خاکی که بدن علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در آن نهفته بود. هنوز خاک تر بود. اندکی قبل بدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به خاک سپرده بودند. صعصعه با این کلمات با امیرالمؤمنین (علیه السلام) نجوا کرد:

«دیگر چه کسی را دارم که همچون تو با او انس بگیرم برادرم؟»

برای من عجیب بود که چطور یک نفر شیعه امام خودش را این‌طور صدا می‌کند؟ مگر می‌شود امام خودت را "برادرم" صدا کنی؟ وقتی خداوند سبحان توفیق داد تا با سید (علیه السلام) صحبت کنم، وقتی به او می‌گفتم: "سید" قبول نمی‌کرد، وقتی می‌گفتم: "مولای من" قبول نمی‌کرد. به من می‌فرمود: آیا برادر نداری؟ آیا تا به حال با کسی رفیق نشده‌ای؟ مرا برادر

خودت بدان. مرا دوست خودت بدان. آن موقع بود که حرف صصعه را فهمیدم؛ هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از ته قلبش برادر خطاب کرد.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

مرا دوست خودت بدان!

دکتر علاء سالم:

«وقتی شخصی به صورت تکلف آمیز با عبد صالح علیه السلام سخن می گفت، ایشان علیه السلام به او فرمود: «شایسته آن نیستم که کسی مرا بستاید، و راضی نیستم کسی مرا مدح و ستایش کند. من نیامدم تا چیزی برای ستمگران بنا کنم. تقاضا دارم که با من همانند یکی از خودتان صحبت کنی. حتی من خود را کمترین شما به شمار می آورم. مرا دوست خود در نظر بگیر و این افتخاری است برای من که انصار مرا به عنوان دوست خود بپذیرند.»^۱

طوری رفتار می‌کرد که شخص مقابل با او احساس راحتی کند

شیخ حبیب سعیدی:

«از سادگی ایشان علیه السلام این بود که باوجود هیبت عظیم و والایش که بر جان‌ها و دل‌ها و ارواح می‌نشست، با این همه بسیار متواضع و ساده بود، به‌طوری که مثل ایشان ندیده بودیم مگر آنچه دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام نقل شده. در میان ما همچون یکی از ما بود. نه از ما دور و نه جدا می‌شد. همیشه حالش همچون حال ما بود [و تفاوتی با ما نداشت]، و بلکه بیشتر امور بر دوش ایشان بود. و در هر کاری بیش از ما خسته و رنجور می‌شد، خواه کار شدید و سخت بود یا ساده و آسان. و او در انجام آن کارها پیش‌قدم می‌شد. در انجام هر کار خیری از ما پیشی می‌گرفت، [البته] پس از آنکه ما را با آن کار خیر و نحوهٔ انجام آن آشنا می‌کرد. او در هیچ کاری خود را به تکلف و سختی نمی‌انداخت و نسبت به هرآنچه مربوط به خودش بود اهمیت نمی‌داد و کاملاً خود را فراموش کرده بود. می‌فرمود: «به‌راستی که من برادران هستم و همهٔ ما می‌خواهیم به خداوند سبحان و متعال برسیم.»

پوشش و لباسش ساده و بی‌آلایش بود. خورد و خوراکش ساده بود. وسیلهٔ تقلیه‌اش ساده بود. سید علیه السلام در برابر کسی که با او معاشرت می‌کرد و به او علاقه‌مند بود طوری رفتار می‌کرد که شخص مقابل، با او احساس راحتی کند و در پیش سید علیه السلام به تکلف و زحمت نیفتد، و کارهای عجیبی انجام می‌داد و اجازه نمی‌داد برادری که همراهش شده به تکلف و سختی بیفتد. و این یکی از چیزهای عجیب در شخصیت اوست.»^۱

در برابر کسی که با او راحت صحبت می کند آرامش می یابد

استاد صفا عوادی:

«من و حاج عادل درباره موضوعات پیش یا افتاده صحبت کردیم و شاید در آن زمان در مقایسه با آنچه پس از آن از ایشان آموختیم ساده بود؛ [اما] دیدیم که با وجود تمام درد و اندوهش به ما نگاه می کرد و جواب ما را می داد؛ همان طور که پدر مهربان به فرزندانش می نگرَد. این موضوع به ما جرئت و جسارت بیشتری داد که با او صحبت کرده و از جاپمان بلند شویم و در کنار ایشان بنشینیم... . سید علیه السلام هنگامی که انصار را می بیند که او را تجلیل می کنند و هیبتش آنان را می گیرد ناراحت می شود، و به کسی که با فروتنی و تقدیس با ایشان روبه رو شود توجه نمی کند؛ اما در برابر کسی که با او راحت صحبت می کند آرامش می یابد و با گشاده رویی برخورد می کند. من و حاج عادل با ایشان راحت صحبت می کردیم و او احساس راحتی می کرد و احساس کردیم که بخشی از اندوهش رفت.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

همین طرز نشستن ساده تو با یارانت خودش دلیل است

مهندس حسین منصوری:

«به یاد دارم اولین باری که او را با جمعی از انصارش دیدم، صبحی بود که به خانه سید ابوزهرا رفتم. پس مرا به اتاق پذیرایی برد. امام علیه السلام را به همراه شیخ حبیب و شیخ ناظم دیدم که برای صبحانه دور سینی کوچک و ساده غذا نشسته بودند و کنار هم صبحانه می خوردند و هرسه لباس مشکی پوشیده بودند. به آن ها سلام کردم و بلافاصله نشستم که از سر سفره بلند نشوند. پس [ناخواسته] پشت سر امام علیه السلام قرار گرفتم، او بلافاصله برای احترام به هم نشینش جابجا شد که پشتش به من نباشد. سپس با من صحبت نموده و از من خواست که همراه آنان غذا بخورم. همان موقع به ایشان گفتم: مردم از شما دلیل می خواهند ولی همین طرز نشستن ساده تو با انصارت خودش دلیل است! و این واقعا دلیلی است [اما] چند نفرند که وقتی به او نگاه می کنند قادر به دیدن آن باشند؟

این گونه بود که دوست نداشت او را به شکل خیالی مقدس بشماریم! بلکه می دیدی که علومش را برای انصارش مطرح می کند و آنان راحت و بدون تکلف بودند. اگر کسی خسته می شد می توانست به متکا تکیه داده و گوش بدهد، یا حتی دراز می کشید و گوش می داد! به خصوص که او از صبح که بیدار می شدیم تا پاسی از شب علمش را مطرح می کرد.

به طوری که شاید تنها دو ساعت یا کمتر برای خواب فرصت داشت، باوجود این اما عجیب این بود که ایشان تمام آن مدت را صاف می نشست که واقعا حیرت انگیز است! چطور امکان دارد شخصی تمام آن مدت را صاف بنشیند؟ در حقیقت این سؤال برای دستیابی به پاسخ نیست، بلکه سؤالی برای توجه دادن است، وگرنه دیدن امام احمدالحسن علیهما السلام تو را به یاد خدا می اندازد... آری، آری، خدا را در دستش می بینی که به آن اشاره می کند... در حالت های صورتش درحال صحبت کردن، در عدالتی که در نگاه کردن دارد و [به هنگام

صحبت کردن] نگاهش را به‌طور مساوی بین انصارش جابجا می‌کند. در سکوت و نجوا و رضایت و غضبش، در تمام این‌ها از خدای بلندمرتبه حکایت می‌کند و حتی در وقت غذا خوردن، وقتی دور [سفره] غذا جمع می‌شدیم، متوجه نمی‌شدیم که او با ما غذا نمی‌خورد مگر پس از دقت زیاد! چون هر لقمه که میل می‌کرد جمله‌ای می‌فرمود! و می‌دیدیم که ما [هم‌زمان] مشغول غذا خوردن و گوش فرا دادن به علم او بودیم، غذا خوردن ما تمام می‌شد و سفره جمع می‌شد و گمان می‌کردیم که او هم مثل ما غذا خورده! درحالی‌که در حقیقت ایشان فقط اندکی میل کرده بود!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی .

سر سفره غذا همچون برده می نشیند

شیخ جهاد اسدی:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين و سلم تسليما

در کتاب الامامه و التبصره ابن بابويه قمی، ص ۱۳۸، ح ۱۵۷، به نقل از حارث بن مغیره النصری آمده است که می گوید:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر را با چه نشانه ای بشناسیم؟ فرمود: با

آرامش و وقار و علم و وصیت.»

و صاحب الامر نبی یا وصی است.

اکنون می خواهیم این روایت را بر امام احمد یمانی علیه السلام تطبیق دهیم.

در رابطه با وقار [باید گفت] پیش از موافقان، در میان مخالفین او به تواتر رسیده که امام احمد الحسن یمانی علیه السلام آرامش و وقار دارد و امانت دار است، تاجایی که برخی از حوزوی ها پیش از آغاز دعوتش او را «صادق الامین» می نامیدند.

ازجمله: کسانی که با او همراهی داشتند، گواهی داده و اقرار دارند به اینکه امام احمد یمانی علیه السلام حکیم ترین فرد در بین آن ها و بردبارترین، شجاع ترین، عادل ترین و دل سوزترین فرد است.

سخاوتمندی است که هرکس از او چیزی بخواهد به او می دهد، دینار و درهم نزدش نمی ماند، خشن و بداخلاق و فحاش نیست، او از کسانی است که روی زمین می خوابند، و روی زمین غذا می خورد و سر سفره غذا همچون برده می نشیند و هرچه حاضر بود می خورد،

و آنچه وجود داشته باشد پس نمی‌زند، با فقرا و افراد ساده و کسانی که [در ظاهر] تناسبی با این امر ندارند هم‌نشینی دارد، با نیازمندان غذا می‌خورد و با دست مقدس خودش به آن‌ها غذا می‌دهد، یتیمان و بیوه‌زنان را گرمی می‌دارد و به آن‌ها رسیدگی می‌کند، در حد توان به اهل علم و فضیلت (و حتی نسبت به فرزندانشان) احترام می‌گذارد و به آن‌ها رسیدگی می‌کند، و در نزد او آن‌ها مقدم‌اند، با نیکی به افراد شریف با آن‌ها انس و الفت می‌گیرد، با نزدیکان ارتباط می‌گیرد [و صله‌رحم به‌جا می‌آورد] بدون آنکه آنان را بر دیگران ترجیح دهد، (مگر به دستور خداوند). در حق کسی جفا نمی‌کند، عذر کسی را که از او معذرت‌خواهی می‌کند می‌پذیرد، هرگز آروغ نمی‌زند و خمیازه نمی‌کشد، در نشستن تکیه نمی‌دهد و اگر در میان جمعی سخن بگوید نگاهش را به‌طور مساوی تقسیم می‌کند [و به همه به‌شکل مساوی نگاه می‌کند]، اگر درب را بکوبند خود آن را باز می‌کند، در کارهای خانه به خانواده‌اش کمک می‌کند، وقتی می‌نشینند به صورت کسی زل نمی‌زند. به‌خاطر خداوند خشمگین می‌شود، نه به‌خاطر خودش. چنانچه از تفسیر قرآن سخن نگوید یا در حال موعظه یا پاسخ به سؤالی نباشد بیش از هرکس تفکر می‌کند. در خوراک یا پوشاک یا نشستن بر یارانش برتری نمی‌جوید. و هیچ‌گاه در حضور او حق هیچ‌یک از یارانش پایمال نشد، اگر یکی از یارانش خطا می‌کرد در نصیحت او می‌کوشید.

بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد، بلکه می‌بخشد. عفو می‌کند. با هرکس برخورد می‌کرد، ابتدا سلام می‌نمود. هرکس با هر حاجت کوچک و بزرگی نزد او می‌آمد، برای رفع نیاز وی با او همراه می‌شد. هرکس چیزی از او بخواهد با او صبوری می‌کند تا آن شخص خودش برود. وقتی کسی با او دست می‌دهد دستش را نمی‌کشد تا آنکه شخص مقابل دستش را بکشد. از اینکه دیگران دستش را ببوسند خودداری می‌کند. اگر یکی از یارانش را ببیند برای دست دادن پیش‌قدم می‌شود.

نشست و برخاست او همواره به ذکر و یاد خداست. هرکس با او می‌نشیند یا نزد او می‌آید [امام علی (ع)] از او می‌پرسد: آیا خواسته و حاجتی داری؟ بیشتر اوقات موقع نشستن پاهایش را استوار و جمع می‌کند، همانند طرز نشستن جدش رسول خدا (ص). در انتهای مجلس می‌نشیند.

بیشتر اوقات روبه‌قبله می‌نشیند. همچون پیامبران (ع) به پشت می‌خوابد. بالشت پشت کمرش را به هرکس که وارد شود می‌دهد. چه در رضایت و چه در حال خشم فقط حق را می‌گوید و سکوت وی بیش از سخن گفتن اوست. حمد و سپاس خداوند را به‌خاطر عظمت جانشینانش.^۱

۱- شیخ جهاد اسدی، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی (ع).

در انتهای مجلس می نشست

مهندس ابونوح:

«دربارهٔ اخلاق سرورم یمانی آل محمد **احمدالحسن** علیه السلام [باید گفت] او مانند طیبی دوره گرد با داروهایش در میان ما بود. مانند پدری که به اطفال و فرزندان رسیدگی می کند. او نسبت به مؤمنین رئوف و مهربان و در برابر کافران محکم و سخت گیر است.

آموزش فروتنی را به ما از خودش شروع کرد، در ابتدای دعوت مبارک وقتی ساخت دومین حسینیۀ خود را در عراق آغاز کردیم، یعنی حسینیۀ و مدرسه انصار امام مهدی علیه السلام در ناصریه که گلی بود، مولای من مهدی اول **احمدالحسن** علیه السلام با دو دست شریفش در ساختن این حسینیۀ با ما کار می کرد، در یک دست خشت و گل و در دست دیگرش قلم داشت، به سؤالات سؤال کنندگان پاسخ می داد و علم سنگین و عظیم به آن ها عرضه می کرد. از اخلاقیات این بود که با ما سر سفره می نشست و در [تناول از] غذای ساده ما با ما همراهی می کرد.

و بر سر سفره همانند بردگان می نشست و در حسینیۀ همواره روبه قبله می نشست و هیچ گاه پشت به قبله نمی نشست.

وقتی وارد حسینیۀ می شد، ابتدا به همهٔ افرادی که نشسته بودند - حتی کودکان - سلام می کرد، حتی به کوچک ترین آن ها و هر کجا که سلام در آن تمام می شد می نشست، صدر مجلس را انتخاب نمی کرد، بلکه در انتهای مجلس می نشست، حتی اگر نزدیک درب حسینیۀ باشد.

اگر ساکت بودیم او شروع به صحبت می کرد و اگر از او می پرسیدیم پاسخ می داد و اگر یکی از ما صحبت می کرد هرگز حرفش را قطع نمی کرد. به هر گوینده ای گوش می داد حتی اگر کودکی خردسال باشد.

اگر گوینده سؤال داشته باشد به آن پاسخ می دهد و اگر سؤال کننده بخواهد مشارکت کند با [بیان] حق بیشتر به او می افزاید.

او نماز جماعت را با رعایت حال ضعیف ترین فرد می خواند، اگر در بین ما مریض یا ضعیفی بود، نمازش به عنوان امام جماعت طولانی نمی شد و اگر به تنهایی نماز می خواند به مدتی طولانی در قیام و رکوع و سجود بود، مخصوصاً در نماز شب.

ساده پوش بود و اندک را قبول می کرد و این نشان از سخاوت اوست، اگر نیازمندی از او درخواست می کرد هرگز او را [با دست خالی] بر نمی گرداند، بلکه هرآنچه داشت می بخشید.^۱

۱- مهندس ابونوح، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی .

دم در می نشست

شیخ حبیب سعیدی:

«ایشان بسیار متواضع و فروتن بودند. اگر می آمد یا با کسی برخورد می کرد، ایشان بود که در سلام کردن پیشی می گرفت و با گرمی دست می داد و در آغوش می گرفت. و ما این گونه سلام کردن را تنها در او دیده بودیم.

در انتهای مجلس و بیشتر اوقات نزدیک درب ورودی دفتر یا حسینیه می نشست. از نشستن در بالا و صدر مجلس خودداری می کرد. بر ساده ترین چیزی که پهن شده بود می نشست. بسیار با حیا بود تاجایی که بارها این حیا در چهره ایشان دیده می شد و حیای رسول خدا ﷺ را به یاد می آورد. با مردم ساده و انصار می نشست. ضعیفان و مستضعفین و مساکین و یتیمان و نیازمندان را دوست می داشت و با دیدن وضعیت آن ها متألم می شد و درد می کشید. قلبش از رحمت و مهربانی نسبت به آن ها می گریست. از تجلیل یا احترام ویژه بدش می آمد، همان گونه که خودش ﷺ می فرماید:

«خدا می داند چقدر برایم دشوار است که در میان مردم و به طور خاص در بین مؤمنان حضور پیدا کنم؛ زیرا برای من جایگاه ویژه ای قرار می دهند. درحالی که از خداوند هم به شدت می ترسم که به خاطر آن تقدیر و تشکر خاص مرا مورد محاسبه قرار دهد.»

یک بار نشسته بودیم و عده ای مهمان برایمان آمد. هربار که شخصی می آمد و سلام می کرد سید ﷺ بعد از سلام جای خودش را به او می داد و خود در جای دیگر می نشست. سپس نفر بعدی می آمد و سپس بعدی و... هرکس وارد می شد و سلام می کرد، سید ﷺ جایش را به او می داد، تاجایی که ایشان به دم درب رسید. این اشخاص سید ﷺ را نمی شناختند. و از آنجایی که بسیار تواضع می کرد و به خودش توجهی نداشت، آن ها انتظار

نداشتند آن کسی که در آن مکان نشسته خود سید احمد الحسن علیه السلام باشد. گرچه به خاطر اخلاق و سخنان بسیار حکیمانه اش به او احترام بسیاری می گذاشتند. آری، این ماجرا مرا به یاد «ضرار بن ضمرة» می اندازد که نقل شده علی علیه السلام را در این عبارت کوتاه چنین توصیف نمود:

«خدا علی علیه السلام را رحمت کند. به خدا سوگند او در میان ما همچون یکی از ما بود. اگر به سوی او می رفتیم او نیز ما را به سوی خویش می کشید. اگر از او سؤالی می کردیم جوابمان را می داد. اگر به دیدارش می رفتیم ما را نزدیک خود می نشاند. هرگز دری را به روی ما نمی بست. هیچ حجابی بین او و ما مانع نمی شد. به خدا سوگند با وجود آنکه او ما را نزدیک خود می نشاند و به ما نزدیک بود، اما به خاطر هیبتش با او سخن نمی گفتیم و به خاطر عظمتش لب به سخن نمی گشودیم.»

از حضور در مجالس دارای تشریفات بدش می آمد و مجلس او سرشار از هیبت و احترام و یاد خدا بود و موجب رقت قلب و ترس از خدا و به یاد آوردن آخرت و حسابرسی از نفس و صحبت درباره خداوند و اصلاح می شد. کلام او و سخنان مجالسش همه ذکر و یاد خداوند بود و مهم ترینش: اصلاح چیزی که از این امت تباه شده و یاری دین خداوند سبحان یا تفسیر قرآن یا روایات اهل بیت علیهم السلام یا بستن بابی از ابواب گمراهی یا بازکردن بابی از ابواب نور بود. به خدا سوگند، مجلس او همواره مرا به یاد آنچه از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، می انداخت، آنجا که اصحابش به او می گفتند (نقل به مضمون):

«ای رسول خدا هنگامی که همراه شماییم مشتاق بهشتیم و دنیا را فراموش می کنیم، و زمانی که به خانه هایمان برمی گردیم و همسر و فرزندانمان را می بینیم آن را فراموش می کنیم، آیا این به معنای نفاق است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید که اگر بر همان حال [اشتیاق به بهشت] باقی بمانید ملائکه با شما دست می دهند.»

به خدا قسم پای درس او و در مجلسش، احساس می‌کنیم ارواح ما ارتقا می‌یابد و به ملکوت عروج می‌کند و از دنیا و خواسته‌های دنیا نفرت و کراهت پیدا می‌کند.

حتی ایشان کلامی با این مضمون دارند که:

«اگر شما با همین روش و با همین اخلاقی باشید که آن را در شما می‌بینم، همانا این اخلاق پیامبران است. یعنی ایشان آرزو می‌کرد انصار اخلاقی را که در برابر او داشتند همواره داشته باشند.»^۱

1 - <https://youtu.be/KJyShkShIII?si=XYheIgRAIwvQc26A>

هرگز کسی برای سید احمدالحسن بلند نمی‌شود

شیخ حبیب سعیدی:

«همیشه تغییر را در چهرهٔ ایشان می‌دیدم، اگر به هنگام ورود او به مکانی، برادرانی که نشسته بودند از جا برمی‌خواستند. شاید برخی در ظاهر قبول نکنند [که کسی برایشان بلند شود] اما چه بسا در باطن از این کار راضی و خشنود باشند. اما سید احمدالحسن علیه السلام را طوری دیگر دیدم، به‌طوری که مثلاً وقتی کسی به شما اهانت می‌کند یا هجمه وارد می‌کند چطور ناراحت و متغیر می‌شوید! [سید احمدالحسن علیه السلام هم به همان اندازه از اینکه دیگران به احترام او بلند شوند ناراحت می‌شد] و حتی در برخی مواقع دلخور می‌شد [و می‌گفت: «این چه کاری است که می‌کنید؟! من چه ارزشی دارم؟ من بندهٔ مسکینی هستم که آمده‌ام تا حق را به شما بشناسانم». این در عمل بود. شما هم از این موضوع مطلعید و بارها دیده‌اید. به‌گونه‌ای که الان این موضوع نزد انصار عادی شده که به‌هنگام ورود سید احمدالحسن علیه السلام هرگز کسی برای او بلند نمی‌شود.

یعنی کسی که او را می‌شناسد و با او نشست و برخاست داشته این کار را نمی‌کند. ممکن است دفعهٔ اول که او را می‌بینند به احترام او از جا بلند شوند، اما کسی که او را می‌شناسد می‌داند که این کار بسیار او را ناراحت می‌کند... در حقیقت این اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تمام امامان علیهم السلام است و کسانی که پیرو امامان اند باید به این اخلاق آراسته شوند. حدیثی به این مضمون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «کسی که دوست دارد وقتی وارد [مکانی] می‌شود مردم برایش بلند شوند باید برای خود جایگاهی از آتش فراهم کند». پناه بر خدا؛ یعنی این کار خطای بزرگی است.

یعنی در نگاه سید احمدالحسن علیه السلام موضوع کاملاً برعکس [از دیگران] است. و این مسئله برای ما روشن می‌سازد که چرا پیامبر یارانش را از این کار باز می‌داشت. الان ما تصور

می‌کنیم که اگر برای شخص تازه‌وارد بلند شویم، نوعی احترام است. این به مسئله‌ای طبیعی و عرفی بدل شده، به‌طوری که اگر برای آن شخص بلند نشویم بی‌احترامی به او تلقی می‌شود. اما به‌خاطر کراهت و خوش نداشتن احمدالحسن علیه‌السلام از این کار، این موضوع برعکس در نظر گرفته می‌شود. یعنی نشستن و اهمیت ندادن (از نظر ظاهری) است که احترام واقعی است. احترام این است که در جای نشسته باشی و برای ایشان بلند نشوی. اکنون این موضوع برای ما عادی شده است، به‌طوری که وقتی کسی وارد می‌شود، احترام در واقع احترام قلبی است. و نیز درمی‌یابیم که اگر شما کسی را دوست دارید تمام آن علاقه و احترامی را که در باطن برای او دارید در ظاهر آشکار نمی‌کنید. یعنی محبت و احترامی که در درون خود دارید خیلی بیشتر از احترامی است که آن را ظاهر می‌کنید. احترام ظاهری مطلوب نیست. مطلوب است اما نه در این حد. بارها دیدم که ایشان علیه‌السلام نزد خود فرد از او ستایش نمی‌کند، گرچه شایسته ستایش باشد، و اگر بخواهد وقتی که [آن فرد] می‌رود او را در غیابش ستایش می‌کند. برعکس دیگران که در حضور فرد او را ستایش می‌کنند و وقتی رفت پشت‌سر او غیبت می‌کنند و بر ضد او صحبت می‌کنند.»^۱

۱- مصاحبه رادیویی دکتر عادل سعیدی و شیخ حبیب سعیدی.

هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کند

استاد صفا عوادی:

«هنگامی که همگی نشستیم سید احمدالحسن علیه السلام شروع کرد به صحبت با ما و به سؤالات انصار پاسخ می‌داد. سؤالات بسیاری در موضوعات مختلف بود و بیشتر آن‌ها در موضوعات علمی بود. ایشان با نهایت سادگی و تواضع و فهماندن پاسخ می‌داد و آیات قرآن و روایات را به آسانی به یکدیگر ارتباط می‌داد. قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام در ذهن ایشان نقش بسته بود و هرآنچه برای روشن نمودن امر دین در هر مسئله‌ای به آن نیاز داشت از آن استخراج می‌کرد.

طرز نشستن او و علم و فروتنی و هیبت ایشان مرا به یاد آنچه درباره امام علی علیه السلام خوانده و شنیده بودم می‌انداخت. باوجود فروتنی بسیار، هیبتش در دل‌ها نفوذ می‌کرد. علم ایشان را نمی‌توان توصیف کرد، اما وقتی دقیق‌ترین امور را شرح می‌دهد به آسانی و به‌شکلی روان و کاملاً دور از تکلف [و پیچیدگی] آن را می‌فهمی. در نگاه کردن و نیز در پاسخ‌دادن به سؤالات، نگاه او بین انصار جابه‌جا می‌شود [و به همه توجه می‌کند]، و همه آرزو دارند زمان متوقف شود تا از این فیض بهره ببرند.

سخن هیچ‌کسی را قطع نمی‌کند. به هر سؤال بیش از مقدار لازم پاسخ می‌دهد، هرچند سؤال ساده و سطحی باشد. هرگاه سؤال ناقص یا مبهمی می‌پرسیدیم ایشان در تکمیل و

روشن نمودن آن سؤال ما را یاری می‌داد؛ سپس طوری به آن پاسخ می‌داد که به خدا قسم، گاهی به‌خاطر آنچه از فیض او می‌آموختیم اشک از چشمانمان سرازیر می‌شد.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

ظاهر او جلب توجه نمی‌کند

شیخ حبیب سعیدی:

«وقتی برای اولین بار نزد سید احمد الحسن علیه السلام رفتم و انصار همراه با ایشان بودند سلام کردم و به خدا نشناختم، به خدا ایشان را نشناختم مگر زمانی که درباره قرآن کریم از ایشان سؤال شد و پاسخ داد! و گفتم: بله مقصود من اوست، همراه قرآن کریم، [تعبیری] که در روایات اهل بیت علیهم السلام موجود است، وقتی که دیدم همگی از بیان آیه قرآن در سوره واقعه ناتوان بودند و ایشان پاسخ داد، گفتم: همین شخص است، درحالی که در پایین‌ترین محل موجود نشسته بود و لباس ایشان و حالت ایشان به هیچ وجه جلب توجه نمی‌کرد. این اتفاق همیشه مرا به یاد ماجرای می‌اندازد که شخصی بر اصحاب رسول خدا وارد شد و از آنان پرسید: کدامیک از شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ ایشان از نظر نشستن متمایز نبود.»^۱

۱- مصاحبه رادیویی دکتر عادل سعیدی و شیخ حبیب سعیدی.

نمی دانست که او خودِ امام است

مهندس ابونوح:

«امام احمد الحسن علیه السلام در بیشتر اوقات در میان ما نشسته بود و به خاطر تواضع و سادگی زیادش مردم او را نمی شناختند، گویی برادر بزرگی در میان ماست. برخی از مردم می آمدند و درباره این دعوت می پرسیدند، امام احمد علیه السلام خودش شروع به تبلیغ آن ها می کرد، درحالی که آنان این را نمی دانستند [که خود او امام است] و حق را با رأفت و مهربانی به آنان می رساند، گویی با فرزندش و پسرش رفتار می کرد. به طوری که روزی یکی از زائرین درباره دعوت سؤال می کرد و امام احمد علیه السلام به او پاسخ می داد و او نمی دانست که او خودِ امام است، آن مرد بر سؤال خود اصرار و پافشاری کرد و نمی خواست بفهمد، من در این مجلس نشسته بودم، از کار سؤال کننده عصبانی شدم، با خودم فکر کردم باید با این مرد با تندی صحبت کنم، اما این را بر زبان نیاوردم، بلکه فقط در فکر خودم بود، پس امام احمد علیه السلام به من رو کرد به طوری که انگار می داند در ذهن من چه بود. پس به سختی مرا نهی کرد و به من گفت چه می خواهی بگویی، من از امام علیه السلام خجالت کشیدم و در این باره سکوت کردم.»^۱

۱- مهندس ابونوح، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

این کار، کار من است و اجازه نمی‌دهم کسی به من کمک کند

علی آل محسن (ابومجتبی):

«روزی در خانه یکی از انصار نشسته بودیم. تعدادی از انصار هم بودند. امام احمدالحسن علیه السلام هم بود. امام احمدالحسن علیه السلام در این خانه کندوهای عسل داشت و صاحب آن خانه به آن‌ها رسیدگی می‌کرد. فصل تابستان بود. در تموز [اولین ماه تابستان] هوا بسیار گرم است و در عراق دمای هوا به ۵۰ درجه می‌رسد. در آن روز قرار بود کندوها را جابه‌جا و جدا کنند. برای دستیابی به عسل باید کندوها را جدا کنند. کندوها بزرگ بودند. امام علیه السلام برخاست تا این کار را انجام دهند، ما هم همراه امام برخاستیم. امام علیه السلام فرمود: همه بنشینند. فقط خود امام و صاحب‌خانه و کوچک‌ترین انصاری که آنجا بود برخاستند. [امام] گفت: به [کمک] او هم نیاز دارم. فرمود: بقیه بنشینند. ما نشستیم. تقریباً یک ساعت یا یک ساعت و نیم طول کشید. آن‌ها خسته برگشتند، چون هوا بسیار گرم بود و دمای هوا به ۵۰ درجه می‌رسید. ساعت هم تقریباً ده تا یازده و نیم صبح بود. آری، برگشتند. به امام احمدالحسن علیه السلام گفتیم: چرا اجازه ندادید به شما کمک کنیم؟ فرمود:

«این کار، کار من است و به من اختصاص دارد. اجازه نمی‌دهم کسی بیاید و در آن با من مشارکت کند. من هم وضعیتی همچون اجدادم دارم. امام علی علیه السلام و امام کاظم علیه السلام در مزرعه کشاورزی می‌کردند. فرق من با آنان چیست؟! مرا ببخشید، اجازه ندادم بیایید چون این کاری بود که باید خودم انجام می‌دادم و نباید بقیه به من کمک کنند.»

آری، در حقیقت ما از این برخورد درسی آموختیم: اینکه شخص باید خودش کار خودش را انجام دهد و به دیگران تکیه نداشته باشد. در هر لحظه [از همراهی با او] یک برخورد [و یک درس] وجود دارد.»^۱

1 - <https://youtu.be/s2e2Ft6nRJA>

من چه کسی باشم که تو برایم آب بیاوری؟!

شیخ شیاع محمدآوی:

«به انصارش بسیار علاقه و توجه داشت. به یاد دارم یک بار در یکی از سفرها [همراه با ایشان بودیم و] و امام به آب احتیاج پیدا کرد. از ماشین پیاده شدم و شتابان دنبال آب می‌گشتم.

بیابان بود. در دوردست ساختمانی دیدم. به سمت آن رفتم و آب پیدا نکردم. سپس به‌سوی ساختمان دیگری رفتم و با حالی خسته برگشتم. ایشان به من نگاه کرد و به لهجه عامیانه عراقی گفت: یعنی شما با محاسن سفیدت برایم آب بیاوری؟ من چه کسی باشم که تو برایم آب بیاوری؟

او راضی به این رفتار نمی‌شد، او را به توضیح می‌شناختند. انصار چنین خاطراتی را زیاد از او نقل می‌کنند.

می‌گویند در یک شب بارانی کفش‌های انصار خیس شده بود. ایشان بلند شد، تکه‌ای پارچه برداشت و کفش‌ها را خشک نمود و آن‌ها را در جایی قرار داد که خیس نشوند. این اخلاق جدش علی بن ابی طالب علیه السلام است.»^۱

1 - <https://youtu.be/hrs-Tbr6Z54>

ایستاد و بر دستانم آب ریخت

مهندس ابونوح:

«امام احمد الحسن علیه السلام در «مسجد سهله» به انصار قرآن درس می داد و درس را بعد از نماز مغرب شروع می کرد و گاهی تا نماز صبح ادامه می یافت. و در «مسجد سهله» درس می داد... پس از ساختن حسینیه ها در استان های عراق، امام احمد علیه السلام آموزش قرآن و توحید را به ما شروع کرد، حتی یک روز از بعد از نماز عشا تا نماز صبح به تدریس به ما ادامه داد. هنگامی که اذان صبح گفته شد امام احمد علیه السلام برخاست و نماز صبح را با ما خواند و سپس با ما وداع کرده و طلب دعا نمود همانند پدری که با فرزنداناش وداع می کند.

و ما مانند فرزندانای بودیم که به پدر خود نگاه می کنند درحالی که او از آن ها جدا می شود و قلب آن ها از درد [دوری] در فشار است.

چنان که یکی از برادران انصار به من گفت: من مهمان امام احمد علیه السلام بودم، پس از صرف غذا برخاستم تا دستانم را بشویم، در این هنگام امام احمد علیه السلام ایستاد و بر دستانم آب ریخت و من از خودم خجالت می کشم که چقدر خودمان را [بزرگ] می بینیم، که آب بر دستان مردم نمی ریزیم، اما او وصی ای از اوصیای آل محمد علیه السلام است و آب بر دست من می ریزد....»^۱

۱- مهندس ابونوح، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

لباس های انصار را می شست

شیخ صادق محمدی:

«ماجرایی را به یاد می آورم. امام احمدالحسن علیه السلام به حسینیه می آمد. لباس هایی در حمام بود. یعنی برخی از برادران نمی توانستند لباسشان را بشویند یا آنکه شست و شوی لباس ها را به تأخیر می انداختند تا در فرصتی مناسب این کار را انجام دهند، امام علیه السلام وارد حمام می شد و لباس ها را با دست خود می شست، یعنی او شخص را سرزنش نمی کرد و به او نمی گفت: چرا لباس ها را اینجا گذاشته ای، بلکه اگر وارد می شد و چیزی را نادرست می دید تلاش می کرد تا آن را اصلاح کند.

امام علیه السلام نقشی اصلاحی ایفا می کرد، حتی در این موارد و جزئیات، رفتارهایی که ما از ایشان می دیدیم و حقیقتاً در ما چنین رفتارهایی نبود، اما وقتی می دیدیم که امام علیه السلام آن کار را انجام می دهد خود را کوچک می شمردیم و با خود می گفتیم: او امام است و به این سادگی مشغول شستن لباس است.»^۱

۱- شیخ صادق محمدی، سخنرانی با موضوع: حق برادران در اسلام و ایمان.

از آشیزی تا تمیز کردن کفش انصار

بدر بدری:

«امام علیه السلام خودش به انصار خدمت می کرد، نه اینکه انصار به او خدمت کنند؛ یعنی گاه در حسینیه ها خودش برای انصار غذا می پخت، خودش لباس های انصار را می شست، لباس های انصار را که بر اثر باران و مانند آن کثیف شده بود با دست خودش می شست، کفش های انصار را تمیز می کرد و گل هایی را که به آن چسبیده بود پاک می نمود. او در هرکاری به انصار خدمت می کرد.

گاه در روایات می شنویم که عیسی بن مریم علیه السلام پاهای حواریون را می شست، اما امام علیه السلام حتی کفش انصار را تمیز می کرد و لباس آن ها را می شست، و او خود در هر کار کوچک و بزرگی به انصار خدمت می کرد، و پیش نیامده بود که در کاری یکی از انصار را در تنگنا قرار دهد یا بر سر او فریاد بزند یا خلقتش نسبت به او تنگ شود، حرف آن ها را می شنید و همه انصار را دوست داشت.

حتی در بحث سلام کردن هم امام متفاوت بود. **احمد الحسن علیه السلام** در همه چیز متفاوت بود. واقعاً امامت در ایشان مجسم شده بود. خداوند تصویر زیبایی از محمد و آل محمد علیهم السلام را با این مرد به ما نشان داد و ایشان هم از آن هاست.»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

خدا را شکر که اقتدا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) را روزی ما فرمود

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«پوشش و لباسِ امام احمدالحسن (علیه السلام) و نشست و برخاستِ او ساده بود، به نشستن بر خاک و سجده بر آن مأنوس بود و اگر آن را می‌یافت، آن را رزقی از جانب خدا می‌دانست و اگر لباس یا عبایش پاره می‌شد می‌فرمود:

«الحمد لله الذي رزقنا الاقتداء بأمير المؤمنين (عليه السلام)» (سپاس مخصوص خدایی است که اقتدا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) را روزی ما فرمود).

و ما بیشتر این سال‌ها را همراه او در سفر بین استان‌های عراق، برای تبلیغ و معرفی دعوت یمانی گذرانیدیم، و او در همه سفرهایمان به ما خدمت می‌کرد. هرگاه اتومبیل خراب می‌شد، به زیر آن به‌روی خاک می‌رفت و به روغن روان‌کننده و امثال آن آلوده می‌شد، سال‌ها در نهایت خوش‌خلقی و بدون هیچ‌گونه ابراز ناراحتی، این کار را انجام می‌داد و در شستن ظروف پس از اتمام غذا خوردن، با انصار همراهی می‌کرد. همچنین اگر در یکی از حسینی‌ها بودیم، در تهیه و تدارک غذا به انصار کمک می‌کرد و همیشه این کلام پیامبر خدا عیسی (علیه السلام) جلوه‌گر می‌شد:

"حکمت با تواضع رشد می‌کند نه با تکبر. همچنین گیاه در زمین نرم می‌روید، نه در جای سخت."^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی (علیه السلام).

کفشش را درآورد و فرمود این را بیوش و آن یکی را در بیاور

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«به یاد دارم یک بار انصار و مخصوصاً شیوخ، برای تبلیغ [بیرون] می‌رفتند. گروهی از معممین، به همراهی برخی از شیوخ عشایر که سال خورده بودند. برخی از انصار هم همراهشان می‌رفتند. حقیقتاً هم و غمشان تبلیغ بود. آری، آن روز جلوی خانه یکی از شیوخ انصار ایستاده بودیم. سید احمد الحسن رحمته الله به همراه یکی از انصار با ماشین آمد. [پیاده شدند و] به ما سلام کردند. ما داشتیم آماده می‌شدیم که برویم و داشتیم از خانه خارج می‌شدیم. سید احمد الحسن رحمته الله دوباره سوار ماشین شد که چشمش به کفش یکی از شیوخی که داشت برای تبلیغ می‌رفت افتاد. سید رحمته الله به او فرمود: کفشت خسته و فرسوده است و پاره شده؟ شیخ گفت: سیدنا چه کارش کنم؟ کفشی به جز این ندارم. سید رحمته الله کفشش را در آورد و فرمود: این را بیوش و آن یکی را در بیاور. و سید رحمته الله خودش پا برهنه رفت. از این موارد زیاد اتفاق می‌افتاد که سید رحمته الله لباس هایش را می‌بخشید. خودش را از انصار برتر نمی‌دید و تمایزی برای خودش نسبت به آن‌ها قائل نمی‌شد. نه در نشستن، نه در خوردن و آشامیدن، نه در مال.

از بزرگ‌ترین امتحاناتی که من و انصار به آن مبتلا می‌شدیم این بود که وقتی با سید احمد الحسن رحمته الله هم قدم می‌شدیم و مثلاً می‌خواستیم وارد خانه بشویم، پیش از ما وارد نمی‌شد. می‌فرمود: پیش از من وارد شوید. ما هم بر سر دوراهی قرار می‌گرفتیم. از طرفی نمی‌خواستیم حرف ایشان را زمین بیندازیم و از طرفی هم چطور می‌توانستیم بر ایشان پیشی بگیریم؟!

وقتی می‌خواستیم سوار خودرو شویم سید احمدالحسن علیه السلام ابتدا ما را سوار می‌کرد و قبول نمی‌کرد که پیش از ما سوار شود. اگر جلسه‌ای بود و می‌خواستند چای بدهند، یا آب بدهند، یا آب‌میوه بدهند، می‌فرمود: اول از کودکان شروع کنید. این خصوصیتی اخلاقی بود که سید احمدالحسن علیه السلام به ما یاد داد. چون می‌فرمود: کودکان این چیزها را دوست دارند پس اول به آن‌ها بدهید. شما بزرگ‌ترها می‌توانید صبر کنید اما کودکان چشمشان به آن خوردنی‌ها می‌ماند تا به آن‌ها برسد. برای همین می‌فرمود از کودکان شروع کنید و بعد برای ما بیاورید. سلام خدا بر ایشان باد. این کارهای ایشان ما را یاد امام علی علیه السلام می‌اندازد. هرگز خودش را متمایز از دیگران به حساب نمی‌آورد.^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

آن روز همه چیزش را به ما بخشید

شیخ حبیب مختار:

«همیشه و در هر مجلس و دیداری می‌گوییم خداوند سبحان، ملکوت را کاملاً برای دعوت حق مُسَخَّر فرموده است، حتی کرامات و معجزاتی برای ما رخ داده که از آن تعجب می‌کنیم، به‌طوری که این‌گونه معجزات هیچ‌گاه رخ نداده مگر در زمان پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام».

در ابتدای دعوت حق، امام مهدی به امام احمدالحسن علیه‌السلام فرمود: یک عراقی با دو چیز ارتباط دارد: ۱. مرجعیت دینی؛ ۲. شیخ عشیره.

پس امام مهدی علیه‌السلام به ایشان دستور داد تا هیئتی را برای عموم شیوخ عشایر بفرستد؛ زیرا تبلیغ مراجع دین قبلاً انجام شده بود.

امام احمدالحسن علیه‌السلام در روزی که می‌خواستیم به استان‌های عراق سفر کنیم ما را حاضر کرده و نگه داشت و اولین کاری که نسبت به این هیئت تبلیغی انجام داد این بود که برایمان دعای تحصنت خواند و سپس به تک‌تک ما نگاه کرد، به لباس‌ها و کفش‌هایمان... پس کفش‌هایش را در آورده و آن‌ها را به یکی از برادران بخشید. همچنین انگشترش را بخشید، تسبیحش را بخشید و به ما محبت کرد. همه چیزش را بخشید.

اولین استانی که هیئت امام علیه‌السلام به آنجا رسید استان بغداد بود. تعداد اعضای هیئت دوازده فرد انصاری بود که به دو گروه ۷ و ۵ نفره تقسیم شدیم و هر گروهی در جهتی حرکت کرد. با تعجب دیدیم که به سمت هریک از شیوخ عشایر می‌رفتیم می‌دیدیم که این شیخ شکل و لباس ما را نظاره کرده و می‌گفت: دیشب تو را دیدم، تو مُعَمَّم هستی. به او گفتیم: چگونه ما

را شناختی؟ گفت: دیشب امام مهدی (عج) را دیدم و یکایک شما را به من معرفی نمود، با در نظر گرفتن این نکته که ما شیوخ عشایر را نمی‌شناختیم و آن‌ها نیز ما را نمی‌شناختند.

اما سؤال اینجاست: چرا الان امور ملکوتی مثل مکاشفه و معجزه‌ها و کرامات وجود ندارد؟ آیا بدین خاطر که ارواح ما عبادت را رها و به شهوات و لذت‌های دنیوی بسنده نموده است؟ در ابتدای دعوت مشاجره‌ای بین انصار نمی‌شنیدیم، چرا اکنون مشاجره‌ها زیاد شده؟ آیا بدین خاطر است که ما کم‌وبیش به دنیا رو آورده‌ایم؟ حتی پول را به حساب نمی‌آوردیم و ایثار بین انصار صددرد بود.

روزی یکی از انصار از «مسجد سهله» پیاده به سمت حسینیّه اول در نزدیکی ترمینال شمالی آمد، زیرا پولی نداشت و این مطلب در بین ما عادی بود. اگر دستت را در جیب یکی از انصار می‌کردی می‌دیدی که خالی از پول است. اوایل دعوت حق این چنین بود. ای برادران، هریک از ما از خودش این سؤال را بپرسد:

چرا این تفرقه‌ها بین ما پیش آمد؟^۱

با یقین کامل باور دارم که خادمی شما، لطف بزرگ خدا بر من است

سید احمد الحسن علیه السلام:

«حقیقتِ مستقر و پایدار در درون من این است که من -با یقین کامل- باور دارم این لطف بزرگی از طرف خداوند بر من است که مرا به عنوان خادم شما برگزید؛ ای کسانی که پاک و طاهر و پرهیزکارید؛ و ای کسانی که عمل کردید و فداکاری کردید و خودتان و خانواده‌تان را بدون هیچ منتّ یا ریایی در معرض آزار و اذیت قرار دادید. خداوند را شاکرم که مرا در زمان شما آفرید، و خداوند را ستایش می‌کنم که مرا به انجام عمل به همراه شما گماشت.»^۱

اگر کسی از دور نگاه کند و او را نشناسد گمان می‌کند او خدمتکار

آنهاست

شیخ حبیب سعیدی:

«... امام علی (ع) می‌فرمایند (نقل به مضمون): سنگی باشیم در دستان خلفای خداوند یا کسانی که خلیفه خداوند برای ما منصوب کرده، حتی اگر خلیفه خداوند او را با هزار یا یک میلیون واسطه منصوب کرده باشد، یا حتی اصلاً منصوب خلیفه خدا نباشد، مثلاً می‌بینیم که اهل بیت (ع) به مردمی که به ولایتشان ایمان ندارند خدمت می‌کنند، درحالی که محمد و آل محمد خلفای خدا و در قله [خلافت الهی] هستند.

قائم آل محمد (ع) را این‌گونه دیدم؛ از دور که به او نگاه می‌کردم می‌گفتم کسی که او را نشناسد و نداند که او قائم آل محمد (ع) است خواهد گفت این [یعنی قائم (ع)] خادم این‌ها [یعنی انصار و یارانش] است، به‌خاطر رفتار ساده و متواضعانه‌اش، و به‌گونه‌ای برای عمل کردن پیشی می‌گیرد که گویی برای تقرب جستن به این افرادی است که به آنان خدمت می‌کند، در صورتی که در واقع برای خدا عمل می‌کند.»^۱

1 - <https://youtu.be/ysf0X5UXRWc?si=qVM4TBWO3Lt-Q0Ms>

بسیاری از خدمتکاران هم این کارها را انجام نمی دهند

شیخ حبیب سعیدی:

«یک بار دیدم ایشان آمد و در کنار گروهی از انصار نیازمند نشست. وقتی از او پرسیدند گفت: آمده‌ام تا از آن‌ها و به واسطه همراهی آن‌ها تبرک بجویم. و چه بسیار می دیدیم که به ما و انصار خدمت می کرد. زیرا آن‌ها اولیای خدا را یاری کردند. بارها آشپزی می کرد، چای می ریخت، لباس‌ها را می شست، کفش‌هایشان را جفت می کرد، برایشان آب می آورد، برایشان بالشت و پستی می گذاشت، و برایشان زیرانداز و روانداز پهن می کرد و خودش را رها می کرد [و برای خودش برنمی داشت]. برایشان زیرسیگاری می آورد. برایشان در ماشین را باز می کرد تا سوار ماشین شوند. آیا نمی بینی این کارها تماماً وظایف یک خدمتکار است؟

بلکه بسیاری از خدمتکاران هم این کارها را انجام نمی دهند. [برای شست و شوی دستانشان] آب روی دستانشان می ریخت. بعد از آن‌ها [از ظرف آبشان] آب می خورد تا به آن‌ها تبرک جوید. هر خدمت و کاری که می توانست برای آن‌ها انجام می داد، زیرا انصار اولیای خدا را دوست داشتند و کسی که پسرت را گرمی بدارد تو را گرمی داشته و کسی که دوست تو را گرمی بدارد تو را گرمی داشته است. پس گرمی داشتن انصار هم گرمی داشت و بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام و به دنبال آن، گرمی داشت و بزرگداشت خداوند سبحان و متعال است. به خاطر یک چشم، هزار چشم گرمی داشته می شود.»^۱

ماجرای عذرخواهی شدید سید احمدالحسن از یکی از مؤمنین

شیخ حبیب سعیدی:

«هرکسی که علیه من حرف زد، هر حرفی بوده، باید با خودم بگویم بله، اگر از من چنین چیزی سر نزده بود او علیه من چیزی نمی گفت. چیزی که گفته مناسب حال من است. حرف بدی که درباره من گفته واقعاً در من وجود دارد و باید به اصلاح آن ویژگی بد مشغول شوم نه اینکه مشغول به مقابله به مثل شوم و بگویم فلانی علیه من صحبت کرده و چطور جوابش را بدهم.

به عنوان مثال: مثلاً فرض کنیم که فردی علیه من صحبت کند و بگوید من دروغ گو هستم؛ چون یکی حرف دروغی را منتقل کرده، در این صورت من باید با خودم بگویم این حرف ها بی خود گفته نشده، چون این فرد مؤمن است و به حاکمیت خدا اقرار دارد و خلیفه خدا می فرماید: [ایمان به] حاکمیت الهی نیکی و حسنه ای است که هیچ کار بدی به آن لطمه نمی زند. البته این به معنای توجیه گناهان نیست.

اگر انسان با ولایت و مؤمن به حاکمیت خداوند باشد، و چنین شخصی حرفی زده باشد، من باید به خودم رجوع کنم. به هر صورتی که هست، حتی اگر دروغ نسیبی گفته ام، باید این ویژگی خودم را اصلاح کنم. باید مشغول به اصلاح اخلاقی باشم که از آن انتقاد شده است؛ هرچقدر هم که سخت باشد.

خلیفه خدا می فرماید: من اگر با فردی دچار اختلاف بشوم اول خودم را مقصر می پندارم. (مضمون کلام ایشان علیه السلام).

حتی در یکی از جلسه‌ها با ایشان نشسته بودم و ایشان از یکی از برادران عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت: مرا خیلی ببخش، من به تو بد کردم، خواهش می‌کنم مرا ببخش... خواهش می‌کنم که... خواهش می‌کنم که...

من از آن همه عذرخواهی ایشان از آن مؤمن تعجب کردم؛ باوجود آنکه او معصوم است. و خداوند برای او شهادت می‌دهد که در برخورد با مؤمنین و دیگران، از او خطایی سر نمی‌زند. این مسائل برای مؤمنین مهم است.

باور کنید (براساس روایات اهل بیت (علیهم السلام))، اگر انسان بین خود و خدای خود را اصلاح کند، خدا هم میان او و مردم را اصلاح می‌کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: (اگر چیزی در درون خود داری، ابتدا آن را از درون خود ریشه کن کن، اگر آن را از قلبت گندی، خودبه‌خود از تو برداشته می‌شود).^۱

۱- شیخ حبیب سعیدی، خطبه‌های نماز جمعه بصره.

برخورد گرم با تهی دست

استاد صفا عوادی:

«آری، [سید احمدالحسن] نسبت به افراد ساده و نیازمندان، استقبال و خوشامدگویی گرم‌تری داشت.

یک بار من و «سید صادق حسینی» و «حاج عادل سعیدی» و برادر «حیدر خضیری» برای ملاقات با ایشان رفتیم. وقتی در را برایمان باز کرد و به ما سلام نمود همسایه‌اش از راه رسید؛ مردی فقیر و با لباس کهنه و به‌شدت سبزه‌رو و گندمگون که ظاهر او فوق‌العاده ساده بود. بر امام علیه السلام سلام کرد و به ناگاه امام علیه السلام او را در آغوش گرفت و با گرمی و احترام فراوان به او سلام کرد [و او را] بسیار بیشتر از ما [تحويل گرفت]، درحالی‌که ما از سفر آمده بودیم و لباس‌های خوب داشتیم، و آرزو داشتیم که کاش نصف این خوشامدگویی به این مرد برای ما می‌بود.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

چقدر فاصله زیاد است بین شما و آنان که ادعای مرجعیت دارند

مهندس حسین منصوری:

«در اتاقی با ما نشست که وسایل گرمایشی و سرمایشی مدرن نداشت... با ما روی قالیچه‌ای پهن شده نشست. از ایشان سؤال پرسیدم و او علیه السلام پی در پی پاسخ می داد. همچون دانشمندی که در کلامش تردید پیدا نمی کنی، بلکه پاسخ ساده و واضح است.

سیگارم را با کمال پررویی درآوردم که دود کنم، با تواضع بلند شد و جاسیگاری جلوی من گذاشت.

چقدر فاصله زیاد است بین شما و آنان که ادعای مرجعیت دارند؟

شما به سادگی و بدون تردید پاسخ می دهید. برای ملاقات با آنان (مراجع) باید از میان محافظان و نگهبانان عبور کنیم، و قبل از آنکه از آن‌ها چیزی بپرسیم باید آداب اطاعت را برایشان به جا آوریم و در آخر هم به تو می گوید برو از شیخ پاسخ گوی سؤالات جواب بگیر، یا، یا، یا؟ همچون پادشاهان دستشان را برای بوسیدن جلو می آورند، ولی شما دستتان را برای دست دادن جلو می آوری، با آنکه دست شما سزاوارترین دست برای بوسیدن است.

آنان در خانه های مجهز به جدیدترین امکانات رفاهی سکونت دارند، و شما درحالی با مردم ملاقات می کنی و تعلیمشان می دهی که عرق از بدنشان سرازیر است!

مردم به انجام آداب اطاعت و تسلیم در برابر آن‌ها وادار می شوند. اگر فردی به آن‌ها اعتراض کند معترض را طرد می کنند و سخنش را بیهوده تلقی می کنند، -خواه آن کلام درست و خواه اشتباه باشد- ولی فردی که نزد شما می آید -چه آنکه شک دارد، چه آنکه برای مجادله و بحث آمده، و چه فرد مؤمن به شما- افکار و نظراتش را به شما تحمیل

می‌کند و انتظار دارد آن را تأیید و به آن اقرار کنی، و شما او را تحت تعلیم و تربیت قرار می‌دهی، بدون اینکه شخصیت او را جریحه‌دار کنی یا به حرف باطلی که بر شما تحمیل کرده، اقرار کنی.

آنان (مراجع) به خود دعوت می‌کنند و شما به امام مهدی علیه السلام. بنابراین فرق بین تو و آن‌ها، تفاوت از زمین تا آسمان است. فرق بین دنیا و آخرت، فرق بین دو هوویی که در یکجا جمع نمی‌شوند!

بعد از اینکه با او نشستیم و از او پرسیدم و به من پاسخ داد و برایم صحبت کرد و برایش صحبت کردم، خواست از خانه ابوزهرا خارج شود، ایستاد درحالی‌که داشت عبای خود را می‌پوشید، دوباره سؤال دیگری پرسیدم و ایشان بی‌درنگ پاسخ فرمود و من فقط خودم را به‌سویش انداختم که معانقه و روبوسی کنم. پس با من معانقه نمود... مرا پس نزد و اخم نکرد.

و در آخر در آغوش پیشوایی که قلب ما با قلب او در تماس بود و دردها و آرزوهای ما را حس می‌کرد؛ سپس دست دادیم و ایشان علیه السلام با خداحافظی خارج شد.

و تقریباً همه ما در همان اتاق کوچک می‌آمدیم و با امام علیه السلام دیدار می‌کردیم و گاهی هم در همانجا می‌خوابیدیم؛ چون از شدت حلاوت و شیرینی آنچه از ایشان علیه السلام می‌دیدیم و می‌شنیدیم نمی‌توانستیم برخیزیم و به خانه‌هایمان برویم. همچنین انصار از استان‌های دیگر هم می‌آمدند. یک بار تعداد زیادی، شب را آنجا ماندند و به اندازه کافی پتو نبود، ایشان تأکید کرد همه روانداز استفاده کنند. من و ایشان با یک پتو ماندیم و آن را روی من انداخت، با اینکه من پافشاری کردم که او پتو را بردارد، ولی ایشان اصرار کرد که من آن را بگیرم و

چاره‌ای ندیدم [جز اینکه] کوتاه بیایم. زمستان بود و تمام انصار در اطراف ایشان روانداز داشتند، اما او عبایش را روی خود انداخت و خوايید، انگار که سرد نیست.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی .

برای خود شأن و منزلتی قائل نبود

بدر بدری:

«از اخلاق ایشان علیه السلام این بود که اگر به حسینه‌ها یا خانه‌ی یکی از انصار وارد می‌شد، در صدر مجلس نمی‌نشست، بلکه در آخر و پایین مجلس می‌نشست، حتی اگر به دم درب ورودی منتهی می‌شد. اگر وارد مجلسی می‌شد از انصار می‌خواست که به احترام او از جایشان بلند نشوند؛ زیرا خودش را بهتر از انصار نمی‌بیند. [به‌هنگام سلام و احوالپرسی] دست مبارکش را از دست آن‌ها نمی‌کشید. این‌ها مواردی است که در دیگران نمی‌بینیم. برای خودش شأن و منزلتی قائل نبود. بسیار متواضع و فروتن بود. گاهی اوقات پس از خوردن غذا ظرف‌ها را می‌شست. یک بار دیدم با یکی از انصار در حال شستن ظرف‌هاست.

از تواضع و فروتنی‌اش در ساخت حسینه‌ها به انصار کمک می‌کرد. بارها دیدم که در ساخت حسینه‌ی نجف که در ایستگاه حامیه روبه‌روی محله انصار واقع شده بود کمک می‌کرد. او هنگام تناول غذا چیزی نمی‌گفت، مگر ذکر خداوند عزوجل. سخن هیچ‌کس را قطع نمی‌کرد تا اینکه کلام شخص تمام شود. باوجود آنکه توان مالی اندکی داشت، اما کریم و بخشنده بود و دست هیچ سائل و نیازمندی را رد نمی‌کرد. ایشان مردم را به کمک به یتیمان و بیوه‌زنان ترغیب و تشویق می‌کرد. به ارتباط با مردم و شریک شدن در شادی‌ها و غم‌های آن‌ها سفارش می‌کرد.»^۱

1 - <https://youtu.be/YsXD7Tj35CU?si=S5m80LEOX40BC7yv>

به مدت چهار سال اکثر روزهای سال را شبانه روز همراه او بودم!

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«سید احمد الحسن علیه السلام با افراد سال خورده و کسانی که به لحاظ سنی از او بزرگ تر بودند طوری رفتار می کرد که گویی پدر اویند، گویی عموهای اویند. طبیعتاً افراد سال خورده به لحاظ طبقه سنی، از نسلی متفاوت اند و خلق و خو و عادات نسبتاً متفاوتی دارند، اما گاه سید احمد الحسن علیه السلام آن ها را "عمو جان، ابوفلان" صدا می زد. گاهی وقتی حرف او را قطع می کردند سید علیه السلام ساکت می شد. آن ها را "عمو جان" خطاب می کرد. همان طور که به پدرش احترام می گذاشت به آن ها احترام می گذاشت و تجلیل می کرد. اما با ما جوان ترها که سمنان کمتر از او بود، یا حتی کسانی که هم سن او بودند واقعاً برادر بود، برادری هدایتگر و راهنما. سلام خدا بر او باد.

همیشه اهتمام داشت هر وقت فرصتی دست بدهد به انصار خدمت کند، برای آن ها آشپزی می کرد؛ حتی در ظرف شستن یا انجام برخی کارهای دیگر به آن ها کمک می کرد. وقتی در سفر همراهان بود [به ما خدمت می کرد]، مثلاً من و ابوسجاد [جبوری] به دیدار سید احمد الحسن علیه السلام در بصره رفتیم و سپس به همراه او به نجف برگشتیم. در راه من به صورت معمم نشسته بودم. ابوسجاد هم بود. لاستیک ماشین پنچر شد و نیاز به تعویض و تعمیر پیدا کرد. در راه بصره و پیش از آنکه به سید احمد الحسن علیه السلام برسیم لاستیک ماشین ترکید. لاستیک را با لاستیک زاپاس عوض کردیم. وقتی برگشتیم خواستیم لاستیکی را که پنچر شده بود تعمیر کنیم. چه کسی این لاستیک را تعمیر کرد؟ سید احمد الحسن علیه السلام آن را تعمیر کرد. پیاده شد و لاستیک را برداشت و به تعمیرگاه برد. وقتی درست شد، آچار را برداشت و لاستیک زیر ماشین را باز کرد و این یکی را بست. سپس نیاز به آب پیدا کردیم و از سید احمد الحسن علیه السلام خواستیم آب بگیرد. برایمان آب و آبمیوه آورد و فرمود: خیرات

برای ام‌البین، فاتحه‌ای برای ام‌البین بخوانیم. خیلی به ما خدمت کرد. ما راحت نشسته بودیم و سید احمدالحسن علیه السلام برای تعمیر ماشین پیاده می‌شد، یا اگر ما به چیزی احتیاج پیدا می‌کردیم سید احمدالحسن علیه السلام خودش پیاده می‌شد و آن را می‌خرید و می‌آورد.

چهار یا پنج سال با همدیگر بودیم. اکثر روزهای سال را با هم در یکجا سپری می‌کردیم. شب و روز با هم بودیم. بیشتر اوقات در سفر بودیم. گاه مجبور بودیم شب را جایی بمانیم و صبح برمی‌گشتیم. در تمامی اوقات بلا و امتحان ما این بود که می‌ترسیدیم کاری از ما سر بزند که [بی‌احترامی باشد و] از ارزش ایشان بکاهد، و شما می‌ترسید کم‌کم دچار غفلت شده و در حق این مرد یعنی در حق امام دچار اشتباه شوید. مثلاً وقتی جلسه‌ای بود و افرادی می‌آمدند که تبلیغشان کنیم سید احمدالحسن علیه السلام نزدیک درب و در انتهای مجلس می‌نشست؛ طوری که اصلاً کسی متوجه او نمی‌شد؛ سر را بین دو زانو می‌گرفت و می‌نشست، و بقیه انصار در صدر مجلس می‌نشستند و صحبت می‌کردند. امتحان و ابتلای ما همین بود و انسان نسبت به حال خود می‌ترسد که مبدا ندانسته نسبت به این مرد بی‌ادبی کند. از بس که او خود را همچون دیگران قرار می‌داد و خود را از دیگران متمایز نمی‌کرد، به طوری که شما فراموش می‌کردی که او با تو تفاوتی دارد.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

کسی که با احمد الحسن هم نشین شود می فهمد که...

مهندس حسین منصوری:

«وقتی با او می نشستم احساس غریبی داشتم. حس حقارت و خجالت داشتم و آرزو می کردم که وجود نداشته باشم. ایشان علیه السلام می فرماید: همانا وقتی علی علیه السلام در دعاهاش از ظلم خویش سخن می گفت، منظورش وجودش بوده است. پس علی علیه السلام وجود خود را گناه می دانست و این گناه برای محمد صلی الله علیه و آله بخشیده شد، هنگامی که به اندازه سرسوزن، برای او فتح حاصل شد [و حجاب کنار رفت] و او با حجابی که بین او و خدا بود درحال نوسان بود...

واقعیت این است که بسیاری از مردم شاید این سخن را نفهمند که چگونه علی علیه السلام وجود خود را گناه می دانست، اما کسی که با احمد الحسن علیه السلام هم نشین شود می فهمد که چگونه وجود بنده در برابر وجود سید و مولایش گناهی بزرگ است! حس می کند چیزی از عمق وجودش فریاد برمی آورد و می گوید: نمی بینی که چگونه او کامل است و تو ناقص، او بزرگ است و تو کوچک، او عالم است و تو جاهل، او، او، او، و تو، تو، تو...؟! آنگاه اقرار و اعتراف می کنی که وجود تو در کنار وجود احمد علیه السلام خودش گناهی بزرگ است.

و آنچه این حس را بیشتر می کند، رفتار او با توست... اگر در رویت فریاد می زد و به تو می گفت: ای حقیر، -و این از ساحت او به دور است- شاید برخی از دردهای وجودت برطرف می شد؛ اما او، در برابرت تبسم می کند و به تو محبت ورزیده و احترام می گذارد و تو را بزرگ می دارد و در کنار او طوری احساس انسانیت می کنی که در تمام عمرت چنین احساسی نداشته ای.

آری، منِ حقیر و بی چیز، چه کسی هستم که به روی من تبسم کنی. منِ گنهکار و جنایت کار
جایم در جهنم است، اما خداوند با فضل خود و بدون آنکه من سزاوار باشم بر من منت
نهاده است که با ولیّ الله هم نشین شوم. بنابراین باید آرزو کنم که وجود نداشته باشم، و
کیست که وقتی آتش حقیقت را در برابر خود می بیند نخواهد در آن بسوزد؟^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی .

اگر بگوئید شمشیر مانند عصای تیز است به شمشیر ظلم کرده‌اید

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«خاطرات [از همراهی با سید احمد الحسن علیه السلام] بسیارند و سخن گفتن در این خصوص مثل این است که خورشید را تعریف کنیم. [به قول معروف:] «توضیح الواضحات من اشکل المشكلات» (توضیح واضحات دشوارترین کار است).

به علاوه، به خدا سوگند نه تنها سید علیه السلام [در بین ما] همچون یکی از ما بود، بلکه وقتی کسی که او را نمی‌شناخت ایشان را می‌دید، او را نمی‌شناخت [متوجه نمی‌شد او همان احمد الحسن علیه السلام است] و مثلاً در سفر کسی نزد ما می‌آمد [با خودش] می‌گفت: این شخص کمترین فرد شماس است، نه همچون یکی از شما یا برترین فرد شما. البته حاشا و کلاً که او کمترین فرد ما باشد، اما ظاهر ایشان این طور می‌نمود. مثلاً می‌دانید که خودروها در عراق اکثراً از گرما جوش می‌آورند. وقتی خودرو نیاز به خنک کردن داشت، سید احمد الحسن علیه السلام پیاده می‌شد و درب رادیاتور را باز می‌کرد و خودرو را خنک می‌کرد و سوار می‌شد. طبیعتاً کسی که این صحنه را می‌دید با خودش می‌گفت: این فردی که پیاده شده کمترین فرد در میان سرنشینان ماشین است؛ از ظاهر ماجرا چنین چیزی بر می‌آید. بنابراین نه تنها او همچون یکی از ما باشد، نه به خدا قسم، بلکه او به انصار خدمت می‌کرد که البته این برای انصار که او را می‌شناختند سنگین بود.

وقتی ما این جزئیات را برای کسی تعریف می‌کنیم؛ مثلاً وقتی بخواهید شمشیری را توصیف کنید، اگر بگوئید این شمشیر مثل یک عصا تیز است به آن [شمشیر] ظلم می‌کنید. در این باره بیت شعری وجود دارد که من آن را فراموش کرده‌ام [اما مضمون آن همین است]: وقتی بگوئید یک شمشیر مانند یک عصا تیز است و تیزی آن را با یک عصا

مقایسه کنید به شمشیر ظلم کرده‌اید. اصلاً شمشیر با این چیزها توصیف نمی‌شود. وقتی انسان به حقایق درون سید احمد الحسن علیه السلام پی ببرد می‌فهمد که حتی اگر تلاش کنیم او را با همه این موضوعات توصیف کنیم باز هم به او ظلم کرده‌ایم.

سید احمد الحسن علیه السلام از این چیزها خیلی بزرگ‌تر است.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

کسی که فقری را تحقیر کند، همانا احمد الحسن را تحقیر کرده

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«... [سید احمد الحسن علیه السلام] نسبت به مبارزه با منیت به ما سفارش می کرد و می گفت:

«خداوند قدوس است و تنها شخصِ قدوس به او نزدیک می شود، پس مقدس شوید تا خداوند به شما نزدیک شود.»

همراه او و از طریق او حقیقتِ تواضع و دین را دانستیم؛ از او یاد گرفتیم که انسان هرچقدر به خودش نظر کرده و به خود مشغول شود و دچار عجب شود، نزد خداوند مقامش پایین می آید تا جایی که به مرتبه ابلیس ملعون می رسد که گفت: "من از او بهترم".

و می گفت: کسی که می خواهد حقیقتاً و به راستی از انصار امام مهدی علیه السلام باشد، پس باید مصداق این آیه باشد:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾

«(آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!»^۱

یعنی در ذهن آن ها نیز خطور نکند که برتری جویی در زمین را می خواهند و در رابطه با آن با خودشان هم صحبت نکنند و به آن میل و رغبت نداشته باشند؛ یعنی نه تنها برای برتری در زمین و فساد تلاش نمی کنند، بلکه به ذهن هیچ یک از آن ها نیز خطور نمی کند که او از یکی از برادرانش برتر است، هرچقدر هم که ظاهرش ساده باشد.

و می‌گفت: کسی که مؤمن ساده‌ای را کوچک بشمارد و کسی که نیازمندی را کوچک بشمارد، همانا احمدالحسن را تحقیر کرده و کوچک شمرده است.

همیشه می‌گفت:

بزرگ‌ترین دشمن انسان نفسی است که در درون او قرار دارد.

و در حقیقت احمدالحسن علیه السلام مدرسه بسیار بزرگی در هرچیزی بود... و [آشنایی با] میزان زشتی و انحطاط روش‌های تکبر و برتری‌جویی را که رسم رایج در بیشتر نهادهای دینی است، از او یاد گرفتیم؛ از قبیل دست‌بوسی و برتری‌جویی و ستم بر مردم و بلندگذاشتن ریش و بزرگ کردن عمامه‌ها؛ پس می‌بینی عُرف رایج این است که شخص هرچقدر که گمان کند در علم پیشروی کرده ریش او درازتر شده و عمامه‌اش بزرگ‌تر می‌شود... بلکه حتی نعلین‌ها نیز تغییر می‌کند و نعلین زرد به پا می‌کند... و این نعلین زرد یعنی اینکه او مجتهد شده است. وای بر این چنین اجتهادی که نعلین نشانه آن است!!

بلکه در روزی از روزها، یکی از مدعیان اجتهاد در نجف اشرف توجهم را به خود جلب کرد. آنجا که در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بودم و این مجتهد آمد و یکی از پیروانش نیز پشت‌سر او بود. هنگامی که به محل درآوردن کفش‌ها رسید، نعلین زردش را رها کرد بدون آنکه آن را به کفشداری تحویل دهد و وظیفه شخصی که پشت‌سر او راه می‌رفت این بود که نعلین زرد او را برداشته و به مسئول کفشداری دهد و هنگامی که این مرجع خارج می‌شود، این شخص جلو رفته و آن نعلین زرد را برای او می‌آورد. پس، از چنین راه‌وروش فرعونی‌ای که از مسیر اهل‌بیت و مسیر تواضع و سادگی و از خودگذشتگی منحرف است، بدم آمد.

اما افرادی که اکنون ادعای مرجعیت عالی (تراز اول) دارند، می بینیم که مردم مثل گردانی از سربازان ساعت‌ها می ایستند در انتظار اینکه نوبت به آن‌ها برسد، فقط برای اینکه دست این مرجع را ببوسند!!

و این مرجع را می بینیم که دستش را بالا می آورد و در بسیاری از اوقات به فرد کناری اش توجه کرده و با او صحبت می کند، و در این حال، مردم دستش را بوسیده و می روند، درحالی که او حتی به آن‌ها نگاه هم نمی کند... و این چیزی است که من به چشم خود دیدم و خدا بر آنچه می گویم گواه است.

درحالی که این مراجع، روایاتی را که در نهی از دست‌بوسی از اهل بیت علیهم السلام رسیده، می خوانند:

«صاحب سابری گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و دستشان را گرفتم و بوسیدم حضرت فرمود: **آگاه باش که این جز برای نبی یا وصی نبی، شایسته نیست.**»^۱

«از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: **نباید شخصی دست شخص دیگری را ببوسد؛ زیرا بوسیدن دستش، همانند نمازگزاردن بر اوست.**»^۲

این‌ها گمان نمی کنند که شخصی وجود داشته باشد که از آن‌ها برتر باشد و به همین خاطر دستانشان را برای بوسیدن در برابر همه مردم قرار می دهند وگرنه چنانچه گمان می کردند که شاید در میان افرادی که دست آن‌ها را می بوسند فردی وجود دارد که از آن‌ها برتر بوده و به خدا نزدیک تر است، در این صورت چگونه می پذیرند که چنین شخصی دست آن‌ها را

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶۷.

۲- تحف العقول، ص ۳۳۴.

ببوسد؟! و این با اخلاق آل محمد ﷺ و راهروشی که شیعیان و دوستدارانشان را براساس آن تربیت کرده‌اند، بسیار فاصله دارد.»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی ﷺ.

هرکس کوچک‌ترین فرد از انصار را حقیر و ناچیز بشمارد، احمدالحسن

را حقیر شمرده

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«یک بار شخصی آمد و به دعوت ایمان آورد. این شخص خیلی بیمار و بدحال بود. بیماری پوستی داشت. از شدت بیماری و فقر و محرومیت صورتش هم شکل بدی پیدا کرده بود. او به دعوت ایمان آورد و برای مدتی در حسینیه ماند. بعضی انصار رفتارهای ناشایستی با او داشتند. یا شاید خودش رفتارهایی داشت که با واکنش نامناسب طرف مقابل روبه‌رو می‌شد. همان‌طور که گفتم شکل و شمایلش از بیماری تأثیر پذیرفته بود. این خبر به سید احمدالحسن رحمته‌الله رسید. این حرف سید احمدالحسن رحمته‌الله را به یاد دارم. ایشان بسیار ناراحت و برافروخته شد و فرمود: هرکسی کوچک‌ترین فرد از انصار را حقیر و ناچیز بشمارد، احمدالحسن را حقیر شمرده است! هرکس کوچک‌ترین انصار را حقیر بشمارد، یا آن‌ها را کوچک بشمارد یا خودش را از او برتر ببیند، احمدالحسن را حقیر شمرده است.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

اگر به صورتم آب دهان می انداختید بهتر از این بود که چنین کاری کنید

شیخ حبیب سعیدی:

«احترام او به مردم به اندازه فرمان برداری آن ها از خداوند سبحان و متعال بود؛ یعنی به اندازه ای که از میزان فرمان برداری آنان از خداوند اطلاع داشت، در احترام به آن ها تفاوت می گذاشت.

یادم هست اولین مناظره ای که بین ما و شخصیت های دینی از اهل بصره از مقلدین سید صدر رحمته الله رخ داد، در منزل یکی از برادران انصار بودیم. این برادر غذایی برای ما تهیه کرد، سید علیه السلام بیرون بود. وقتی وارد شد نشست و با گروهی از انصار فقیر و مستضعف غذا خورد. یکی از برادرانی که شیخ بود ایشان را به شوخی سرزنش کرد و گفت: چرا با ما غذا نمی خوری؟ چون اندکی قبل سید علیه السلام کنار آن ها نشسته بود. سید علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: من آمدم و با این ها غذا خوردم چون درباره این ها رؤیایی دیدم و [با خودم] گفتم شاید خداوند به خاطر نشستن با آن ها مرا هم مشمول برکتی از آن رؤیا گرداند. رؤیا این بود که انگار رسول الله صلی الله علیه و آله در جایی ایستاده بودند، آن طور که یادم می آید شاید کربلا بود، و گروهی از فرشتگان در آسمان پرواز می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن ها پرسید: کجا می روید؟ گفتند: آمده ایم تا انصاری را که در حسینیة نجف هستند بزرگ بدریم و تکریم کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرشتگان فرمود: فرود بیایید! سپس انصار را به ایشان نشان داد و فرمود: اینان انسان های نیکی اند و لیاقت اکرام شما را دارند. مضمون رؤیا این بود.

آری، سید علیه السلام ساده و راحت و بی آرایش با انصار نشست، با همان اخلاق عملی که هرگز شبیهی نداشت. و به آن برادر شیخ فرمود: من با این ها هم نشین شدم تا شاید خداوند آن برکت را رزق و روزی من هم بگرداند. همان رزقی که رسول الله صلی الله علیه و آله برای این انصار فرستادند.

و آن انصار حسینیہ [در رؤیا] همین‌هایی بودند که سید علیه السلام با آن‌ها هم‌نشین شد. یا بخشی از آن‌ها بودند. این رفتارها مرا به یاد اخلاق اهل بیت علیهم السلام می‌اندازد که با بردگان و مسکینان و نیازمندان هم‌نشین می‌شدند، همان کسانی که در چشم مردم حقیر بودند.

سید علیه السلام در پیشگاه خداوند سبحان مسکین و نیازمند بود و نیازمندان و هم‌نشینی با آنان را هم دوست می‌داشت. اصلاً او آمده تا نیازمندان و مساکین را نجات دهد؛ و کسانی که او را یاری می‌دهند هم همین نیازمندان‌اند.

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد می‌آورم که فرمود: **خداوند، مرا از مسکینان و نیازمندان قرار بده و کاری کن با مسکینان زندگی کنم؛ روز قیامت نیز مرا با آن‌ها محشور فرما.**

اما اینکه سید **احمد الحسن** علیه السلام به افرادی که فرمان‌بردار خداوند بودند احترام می‌گذاشت، این مرا به یاد رسول الله صلی الله علیه و آله می‌اندازد که از ایشان چنین نقل شده است:

برادر رضاعی (هم‌شیر) پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد؛ ایشان به برادرش احترام گذاشت، اما نه آنچنان احترام زیاد؛ ولی وقتی خواهر ایشان به نزدش آمد به او بیش از برادرش احترام گذاشت. حتی ایشان عباى خود را در آورد و برای او پهن کرد و با روی باز او را تحویل گرفت. وقتی از ایشان پرسیدند که چرا چنین عمل کردید؟ فرمود: خواهرم به پدر و مادرش بیشتر نیکی می‌کند.

یعنی در ارتباط با پدر و مادر بیشتر از خداوند فرمان‌برداری می‌کند.

روزی مردی که بیماری روانی داشت و شبیه دیوانگان بود به نزد سید علیه السلام آمد، برخی از کودکانی که در حسینیہ بودند به او خندیدند. ایشان به آن‌ها فرمود: **چرا به این آدم نیازمند**

می‌خندید؟ بدانید که اگر به صورتم آب دهان می‌انداختید بهتر بود تا اینکه به این مرد
بخندید. یعنی به‌طور کلی با مردم مهربان بود.»^۱

1 -<https://youtu.be/zjPu4Ywyp18>

خطاب به کسانی که آزاری اندک از مؤمنین را بر نمی تابند

علاء سالم:

«یکی از برادران مؤمن در یکی از عرصه‌های عمل در زمینه دعوت حق حضور فعالی داشت. سید احمد الحسن علیه السلام روزی او را نیافت و سراغش را گرفت. پاسخ دادم که این برادر گفته به خاطر دلیلی، از کار منصرف شده است.

دلیل انصراف او این بود که یکی از برادران مؤمن، وی را نصیحت کرده بود و احتمالاً نصیحتش به گونه‌ای بر این فرد ثقیل و سنگین آمده بود، لذا تصمیم گرفته بود از آن به بعد در میدان عمل حاضر نشود.

ایشان علیه السلام وقتی قضیه را متوجه شد فرمود:

«خواهش می‌کنم به او خبر بدهی که بیاید و برادرانش را تحمل کند، نصیحت را از آن‌ها بپذیرد و جزو متکبرین نباشد. امام حسین علیه السلام پذیرفت که حیوانات سینه‌اش را لگدکوب کنند و شما آزار اندکی از یک مؤمن را بر نمی‌تابید! کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بالا می‌برد.

به او بگو که از شیطان استعاذه (دوری) کند و در عرصه کار حاضر شود و بر آزار مؤمنی که وی را می‌رنجاند صبر پیشه کند یا، اگر کسی نصیحتش کرد او را تحمل کند.»^۱

من صرفاً خود را گناهی در نزد پروردگارم می بینم

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«و همیشه می فرمود: ما چه کسی هستیم که [بخواهیم] برای خودمان فضیلت یا مقام یا برتری بر دیگران به شمار آوریم؛ وقتی امیرالمؤمنین و سیدالموحدين (علیه السلام) درباره خودش می گوید: پروردگارا ! همانا بر نفس خودم در توجه به آن، ستم کردم، پس وای بر نفس من، اگر آن را نیامرزی.

پس ما چه کسی هستیم تا به خود مغرور شده و به نگاه به نفس یا عجب مشغول شویم یا اینکه این گونه ببینیم که حقی از حقوق خداوند بر خودمان را ادا کرده ایم... برای ما شایسته است که از وجودمان حیا کرده و خجالت بکشیم و نسبت به تقصیرمان در حق خداوند بلندمرتبه و شکر نعمت های بی شمار او بر ما، از روی حسرت و پشیمانی دستانمان را بگزم...

درهرحال، تا بدین جا سر قلم شکست، این عرصه ای است که هرچقدر در آن نوشته شود به انتهایش نمی رسد و نمی توانم مشتی از خروار را توصیف کنم. من نمی توانم تواضع این بنده باعظمت را توصیف کنم مگر به وسیله آن چیزی که از او شناختم و چگونه می توانم او را بشناسم و چگونه خاک، ثریا را بشناسد، و چگونه و از کجا چنین چیزی برای من باشد. انبوهی از کلمات و تعابیر در خاطر می آید و در ترتیب آن ها سردرگم می شوم، تا آنجا که می بینم نمی توانم چیزی بنویسم؛ اما شاید بتوانیم چیزی از حقیقت را بفهمیم هنگامی که از

۳۴۱..... تواضع و پرهیز از خود برتر بینی

او می‌شنویم که دربارهٔ خودش چنین می‌گوید: من خودم را فقط گناهی در نزد پروردگارم
می‌بینم.^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی .

من نمی‌توانم بگویم رستگار شدم

شیخ حبیب سعیدی:

«یادم می‌آید یک بار امام علیه السلام فرمود:

«این امیرالمؤمنین است که پس از سه روز امتحان در زندگی دنیا می‌فرماید: «قسم به خدای کعبه رستگار شدم.» این امیرالمؤمنین است که این‌چنین می‌فرماید، اما من نمی‌توانم پس از سپری کردن سه روز امتحان در زندگی دنیا بگویم رستگار شدم! من توان این را ندارم.»^۱

خواستند حق نامی هم از آن‌ها باقی نماند

شیخ حبیب سعیدی:

«[سید احمد الحسن] می‌فرماید: «حضرت محمد ﷺ اصحاب خود را زودتر از خود وارد بهشت خواهد کرد.»^۱

ما برخی از کسانی که حضرت محمد ﷺ را یاری کردند نمی‌شناسیم، من خیلی از سید احمد الحسن رحمته‌الله شنیدم و دیگر برادران هم شنیده‌اند که فرمودند:

«تاریخ خیلی از اصحاب محمد ﷺ را اصلاً ذکر نکرده، و این نیت و مطالبه خود آنان از خداوند بوده!»

یعنی دوست داشتند اصلاً یادی از آنان نباشد و این‌طور خود را فدای اسلام کردند و هرچه را داشتند برای خدا دادند، ولی هیچ نامی و یادی از آنان نیست به آن صورتی که از بعضی از اصحاب مخلص و درخشان در تاریخ اسلام یاد شده است!^۲

۱- سید احمد الحسن، گوساله، ج ۱.

۲- خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

همچون شبیه عیسی ساکت و عامل و گمنام

سید احمد الحسن علیه السلام:

«از هر انسان مؤمنی که به دنبال شناخت حقیقت از قضیه شبیه عیسی علیه السلام است، استدعا دارم که از این امر بهره‌ای بگیرد، این انسان به زمین فرود آمده و مصلوب و کشته شده درحالی که کسی او را نشناخت، نمی‌خواست که او را یاد کنند یا شناخته شود و به صورت ساکت فرود آمد و ساکت مصلوب شده و به صورت خاموش کشته شده و به صورت خاموش به سمت خدا بالا رفت. پس اگر شما می‌توانید این گونه باشید، این گونه عمل کنید.»^۱

انسان باید همواره خود را سرزنش کرده و مقصر بداند

دکتر علاء سالم:

«ما همواره دنیا را به دار سراب و خیال توصیف می‌کنیم، ولی باوجود فهمی که نسبت به این حقیقت داریم، یا دست‌کم چیزی که در این باره از طریق متون دینی فراوان به گوشمان خورده است، باز هم ریسمان‌های (دل‌بستگی) دنیا همچنان محکم و استوار است، ولی شاید در ذهن بعضی چنین‌طور کند که وی برخی از این رَسَن‌ها را قطع کرده است.

یک بار در این خصوص از سید احمد الحسن علیه السلام پرسیدم. ایشان فرمود:

«انسان همواره و تا آخرین لحظه عمرش با نفسش، هوا و هوسش، دنیا و زیبایی‌ها و تجملات آن، و با شیطان در حال مجاهده است. کسی که بگوید رشته‌های وابستگی به دنیا را گسسته است، دروغ‌گوست و چنین کسی به درد عظیمی که او را در ظلمت به قیدوبند می‌کشد یعنی عجب و خودبزرگ‌بینی، مبتلا گشته است. انسان باید به‌طور دائم خودش را سرزنش کند و خویشتن را مقصر و ستمکار و گنه‌کار بداند. ما عمل می‌کنیم، ولی برای عمل خود قیمت و ارزشی تعیین نمی‌کنیم. کسی هست که کارهای ما را قیمت‌گذاری کند و کسی هست که به آن جزا و پاداش دهد.»

ولی آیا این به آن معناست که انسان همواره سر به زیر بماند؟ یا نه چه بسا بتواند نشانه رضا را در چهره کسی که اعمال را جزا می‌دهد و قیمت می‌نهد، نظاره کند؟

این چیزی است که به ذهنم خطور کرد و آن را از ایشان علیه السلام سؤال کردم. ایشان علیه السلام در پاسخ فرمود:

«این مسئله به کسی که جزا می‌دهد باز می‌گردد؛ او اگر بخواهد مزده می‌دهد وگرنه خیر؛ چرا که او از ارواح و آنچه به صلاح آن است آگاهی دارد؛ یعنی چه بسا شما را با خبر کند که کار نکویی انجام داده‌ای و شما را عجب دربرگیرد. پس او به آنچه شما را به اصلاح می‌آورد، داناتر است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [یونس، ۶۴] (بشارت است ایشان را در دنیا و آخرت، سخن خدا دگرگون نمی‌شود، این است کامیابی بزرگ).»^۱

شایسته است که فرزند آدم همواره انگشت ندامت بگزد

دکتر علاء سالم:

«گفتم: ای نور دیده‌ام، با اینکه وقت شما را می‌گیرم، آیا می‌توانم دربارهٔ وضعیت خودم سؤال کنم؟»

فرمود: «من خدمتگزارم ولی دوست دارم بگویم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام کسی که عبد صالح (پاورقی: یعنی امام موسی بن جعفر) او را اینگونه خطاب قرار داده: «بسیار سبقت گرفته‌ای و کسی را که پس از شما می‌آید به زحمت انداخته‌ای»؛ اگر علی -جانم به فدایش- از رسول خدا (ص) دربارهٔ عاقبت کارش و این که آیا بر سلامت دینش است یا خیر، می‌پرسد، پس ما، که هستیم و حال و روز ما چگونه است؟!»

من کسی هستم که به دلیل کوتاهی در جوار خدا و به دلیل زیانش که نسبت به آن یقین دارم، انگشت ندامت می‌گزم. من می‌گویم شایسته است که فرزند آدم همیشه و دائماً انگشت ندامت بگزد، آن گاه که علم پیدا می‌کند به این که در روز قیامت هیچ‌کس نمی‌تواند سجده کند تا آن که محمد (ص) سجده گزارد و خدا را حمد و ستایش کند. اگر ما مقصر و گناهکار و خطاکار نیستیم و به نفس خود نگاه نکرده‌ایم، پس چرا از سجود منع شده‌ایم، مگر پس از آن که حضرت محمد (ص) سجده کند و حمد الهی به جای آورد؟

آیا خداوند حبیب سبحانه و تعالی سزاوار چنین خطایی از سوی ماست؟! آیا او سزاوار این است که ما بخشش و احسانش را با روی گرداندن از او و نشناختن او و نظر به نفس خود جواب دهیم؟!».

خدایا هرچقدر مرا در نگاه دیگران بالا بردی پیش خودم مرا ذلیل و متواضع

قرار بده

شیخ حبیب سعیدی:

«ایشان علیه السلام باوجود جایگاه والایی که نزد خداوند سبحان و نزد محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام دارد و [باوجود آنکه] آنان در وصیت و در ده‌ها و بلکه در صدها روایتی که از سر تا پای او یا سایر اوصاف معنوی او را توصیف کرده به او اشاره کرده‌اند، و نیز باوجود آنکه او در نزد خداوند پس از اجداد پاکش جایگاه رفیعی دارد و کسی از این امت با ایشان قابل قیاس نیست، با این همه اما او در تواضع برای خدا و اولیای خدا نیز سرآمد است. او برای خودش چیزی قائل نیست و مصداق این آیه در این زمان است:

﴿... وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنُ قُلْ أَذْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ ...﴾

(... درباره پیامبر می‌گویند او گوش [سراپا گوش و زودباور] است، بگو او گوش خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند ...) [توبه، ۶۱].

البته این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله است که می‌دیدند او طوری به دیگران گوش می‌سپارد و سخنانشان را می‌شنود که گویی از آنان یاد می‌گیرد. به همین دلیل هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله طعنه زدند. خداوند سبحان پاسخ آنان را داد و (به زبان عامیانه خودمان) فرمود: (محمد صلی الله علیه و آله [باوجود آنکه] به کلمات والای خداوند ایمان دارد و آن‌ها را برایتان ترجمه می‌کند و وحی را در بالاترین سطح می‌شنود، [با این همه اما] او به ساده‌ترین انسان و ساده‌ترین فقیر نیز گوش فرا می‌دهد و از او می‌شنود، به گونه‌ای که گویی از او یاد می‌گیرد، و این صفت و این اخلاق برایتان بهتر است). اما آقای ما سید احمد الحسن علیه السلام از این نظر «أذن» و گوش شنواست که باوجود این مقام والا در دریافت فیض الهی، بااین حال او از

همگان می‌شنود به‌طوری که گویا چیزی نمی‌داند. و در عین حال او کلمات خدا را دریافت می‌کند. او به زبان ساده و راحت صحبت می‌کند. تواضع علمی او برای کسانی که می‌اندیشند به‌تنهایی یک معجزه است، اما کجایند کسانی که بیندیشند؟!

کلام ایشان علیه السلام کوتاه است، اما فهم و درک آن آسان است. سخنان او مضامین والایی دارد؛ عبارت کوتاهی را [از او] ملاحظه می‌کنید و باوجود آنکه آن عبارت در قلبتان جای می‌گیرد اما نمی‌توانید به آن اشراف و احاطه پیدا کنید، گویی در دریایی عمیق با امواج خروشان افتاده‌ای که از هر طرف نگاه می‌کنی ابعاد آن مشخص نیست. از ایشان سخنان کوتاه و اندک و با مضامین والا می‌بینید که در درجه بالایی از کمال اند. و آن‌طور که من می‌فهمم، هرچه انسان در درجه بالاتری از کمال باشد، به همان اندازه در نفس خودش کوچک و ذلیل است؛ چون انسان بالا نمی‌رود مگر اینکه تواضع داشته باشد و اگر انسان متکبر باشد (که این از ساحت ایشان و اولیای خدا به دور است) حقیقتاً خوار و ذلیل است نه درون نفس خودش، یعنی نه اینکه در نفس خودش به آن تظاهر کند. چنان‌که اولیای خدا متواضع بودند و در درون خود، خود را ذلیل و کوچک می‌دیدند، اما در نگاه مردم و پیش از هرچیز در پیشگاه خدا جذبه و هیبتی بی‌نظیر داشتند.

از روایات اهل بیت علیهم السلام چنین فهمیده می‌شود و زین العابدین علیه السلام نیز در دعای مکارم الاخلاق دعایی دارد که مضمون آن چنین است:

«خداوندا مقام مرا در پیشگاه خودت ارتقا بده و هرچه مقام مرا در پیشگاه خود ارتقا دادی، به همان اندازه در درون خودم مرا در امان نگهدار.»

یعنی هرچقدر در پیشگاه خود و در نگاه مردم به من ارتقاء رتبه دادی به همان اندازه در درونِ نفس خودم مرا کوچک و ذلیل و متواضع قرار بده. پس براساس فهم ناقص من، سید

احمدالحسن علیه السلام همان طور که در پیشگاه خدا و در نزد اولیای خدا جایگاه والایی دارد، به همان اندازه در درون خودش متواضع است و این تواضع در حرکات ظاهری و در نوشته هایش و در همه اعمالش نمایان است، و اگر نتوانستم آنچه را که روحم از ایشان درک کرده بود به درستی بیان کنم، از خداوند و محمد و آل محمد علیهم السلام و از خود ایشان علیهم السلام معذرت می خواهم.

تواضع مؤمنان به اندازه معرفت آنهاست؛ مثلاً یک مؤمن تواضع می کند و در انتهای مجلس می نشیند، اما او در درون خودش به نفسش توجه می کند [و گمان می کند] کاری خوب و عبادت انجام داده است، یعنی به نفسش توجه می کند و عبادتش را ارزشمند می بیند. اما آقا و مولایم یمانی آل محمد علیهم السلام سید احمدالحسن علیه السلام به عملی که انجام می دهد توجهی ندارد و به آن هیچ اهمیتی نمی دهد و به نفس خود هیچ توجهی ندارد و به آن ارزشی نمی دهد.»^۱

وقتی دست سید علیه السلام را بوسید، سید علیه السلام هم دست او را بوسید

شیخ حبیب سعیدی:

«یک بار سیدی که از شخصیت‌های دینی و از علما و سال‌خورده بود آمد. او به این دعوت مبارک ایمان داشت. او به دست سید علیه السلام افتاد و دستش را بوسید، اما ناگهانی این کار را کرد. چون همان‌طور که برادران انصار می‌دانند سید **احمد الحسن علیه السلام** قبول نمی‌کند کسی دست او را ببوسد. وقتی آن مرد دست سید علیه السلام را بوسید، این کار برای سید علیه السلام قابل قبول نبود و ایشان هم دست آن شخصیت دینی مؤمن را کشید و بوسید. آن مرد با تمام توان مانع شد اما نتوانست. سپس سید مُشتی خاک از وسط زمین حسینه برداشت. از همان محل ملاقات. ملاقاتشان در حسینه بود. زمین حسینه خاکی بود. سید [مُشتی خاک برداشت و] به آن مرد دینی فرمود: **ارزش من مگر چقدر است؟ من یک مشت خاکم.** احساس کردم ایشان بسیار دردمند شد. می‌فرمود: **نمی‌خواهم متفاوت از شما باشم یا اینکه مرا به‌شکلی ویژه تحویل بگیرید.** وقتی کسی ایشان را به‌شکلی خاص تحویل می‌گرفت، از اعماق وجودش ناراحت می‌شد.

برادران انصار هم وقتی این حالت‌ها را از ایشان می‌دیدند از این کار دوری می‌کردند؛ مثلاً آب را ابتدا به ایشان نمی‌دادند؛ چای را ابتدا به ایشان تعارف نمی‌کردند؛ وقتی بر آن‌ها وارد می‌شد جلوی پای ایشان بلند نمی‌شدند؛ مثلاً وقتی بیرون از جایی بود و به آنجا وارد می‌شد [جلوی پایش بلند نمی‌شدند] آن‌گونه که مردم برای احترام به سادات و شخصیت‌های بزرگ بلند می‌شوند. [انصار از این کارها خودداری می‌کردند] چون می‌دانستند او خیلی از این کارها بدش می‌آید، و محیط را خیلی عادی و طبیعی جلوه می‌دادند، گویی به‌هنگام آمدن ایشان هیچ اتفاقی نیفتاده؛ و امثال این رفتارها.

همچنین نمی‌پذیرفت که او را بر دیگران فضیلت و برتری بدهند، حتی نسبت به پایین‌ترین طبقه مردم، بلکه او می‌خواست به پایین‌ترین طبقه مردم خدمت کند، و به طبقه مستضعف خدمت می‌کرد و بر آن تأکید داشت. ازجمله کارهایی که در آغاز دعوت مبارک انجام داد، مطالبه حقوق مردم بود؛ مطالبه عدالت مالی.

آن‌هایی که این دعوت مبارک را دنبال می‌کنند می‌دانند مطالبه عدالت مالی توسط سید در زمانی بود که او هنوز آشکار نکرده بود که فرستاده امام مهدی (عج) است. در عین حال او خواهان کمک به فقرا و نیازمندان به شکل کلی بود. همچنین خواهان کمک به فقرای حوزه و طلاب نیازمند بود (یعنی همان کسانی که بیشترشان اکنون دشمن اویند).

چون در آن دوران به طلبه‌های عراقی به اندازه رفع نیاز پول نمی‌دادند؛ این موضوع در نجف معروف است، به طوری که وقتی سید حرکت مطالبه‌گرانه‌اش را آغاز کرد، ده‌ها نفر از رجال و شخصیت‌های دینی از حرکت ایشان حمایت کردند؛ چرا؟ چون به نفعشان بود.

او حق همه طبقات اجتماعی و همه مردم را مطالبه می‌کرد، چرا؟ چون مردم بندگان خدای سبحان هستند و ممکن است بتوان آن‌ها را اصلاح و هدایت کرد.»^۱

به ذهنتان هم خطور نکند

سید احمد الحسن علیه السلام:

«نصیحت من به شما، سخن خداوند متعال است که می فرماید:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾
(این سرای آخرت را از آن کسانی قرار دادیم که در زمین نه خواهان برتری جویی اند و نه خواهان فساد، و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است). [قصص، ۸۳]

در این آیه بیندیشید و تدبر کنید، آن را پاس بدارید و از پیروی هوای نفسانی تان و پیروزی دادن خودتان بر حق، اجتناب ورزید.

اگر می خواهید در عمل، واقعاً از یاران حق باشید، به این آیه عمل کنید و گرنه ﴿یستبدل الله بکم قومًا غیرکم ثم لایکونوا امثالکم﴾ (خداوند شما را با قومی غیر از خودتان که مانند شما نیستند، جایگزین می کند) [محمد، ۳۸] و شما می دانید که آن ها در نزدیکی شما هستند و زمانشان نیز فرا رسیده است.

تقوای الهی پیشه کنید، نفس و هوای [نفس] تان را بکشید و پروردگارتان را نصرت دهید.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا﴾ «این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته ایم که:»

نفرموده است نصیبی از سرای آخرت، نفرموده وی را نصیبی از سرای آخرت می دهیم، بلکه فرموده است: این سرای آخرت را به آن ها می دهیم؛ یعنی سرای آخرت با همه آنچه در آن است را به آن ها می دهد. یعنی آن ها پادشاهان آخرت اند. این ها همان آل محمد علیهم السلام و شیعیان خاصشان هستند. عمل کنید تا جزو آن ها باشید. در غیر این صورت نمی خواهیم به چهره شما نظر بیندازم، آن هم درحالی که از هوای نفستان پیروی می کنید!

در آخر آیه خداوند فرموده است:

﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (و فرجام از آن پرهیزکاران است).

پرهیزکاران، آل محمدند. امام صادق علیه السلام خطاب به کسی که آیه ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان) را قرائت می کرد، فرمود: چیز عظیمی را طلب کرده اند. در اصل، آیه این گونه است:

﴿وَاجْعَلْ لَنَا الْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾

(و برای ما امامی از متقین قرار بده).

چه کارهایی است که انسان با انجام دادنشان می تواند جزو این ها شود؟

﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا﴾ (کسانی که در زمین خواهان هیچ برتری جویی و فسادی نیستند).

آیا شما نه خواهان برتری جویی هستید و نه خواهان فساد؟؟ آیا معنای این را می دانی؟ معنایش این است که حتی از خیالت نگذرد که تو از احدی بهتر هستی، و خودت را از کسی برتر ندانی!

لا یریدون علواً ولا فسادا... خواهان هیچ برتری جویی و فسادی نیستند، نه اینکه «لا يعملون الفساد» (فساد نمی کنند).

در آیات دیگر، خدای متعال می فرماید:

﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...﴾ (در زمین آنگاه که به صلاح آمده است فساد مکنید). [اعراف، ۵۶]

ولی در این آیه فساد نمی کنند نیامده است، بلکه گفته شده فساد نمی خواهند؛ یعنی فساد به ذهن آن ها خطور نمی کند و از خاطرشان نمی گذرد. شما کجای این ماجرا قرار دارید؟؟

تقوای الهی پیشه کنید، و به اصلاح نفس خویش مشغول شوید. هرکدام از شما خودش را
بهترین مردم می داند و خود را از همه یا برخی از انصار برتر می داند؟!
این اندرز من به شماست، و به خاطر درشتی ام با شما عذر می خواهم.»^۱

همانند آستانهٔ درب باشید

شیخ حبیب سعیدی:

«یادم می‌آید که یک بار امام علیه السلام فرمود:

«من از شما می‌خواهم همانند آستانهٔ درب باشید، درب خانه‌ای بلندمرتبه، مردم می‌آیند و بر آستانهٔ درب خانه قدم گذاشته و وارد خانه می‌شوند. من نمی‌خواهم شما همانند کسانی باشید که بر دوش مردم فقیر و مستضعف سوار می‌شوند و با روش‌ها و حیل‌های ابلیس از آنان سوءاستفاده می‌کنند. آنان بر دوش مردم سوار می‌شوند. برعکس، از شما می‌خواهم مانند آستانهٔ درب باشید تا مردم از شانه‌های شما بالا روند و به‌سوی خداوند سبحان و بلندمرتبه بروند. دعوت‌کننده به‌سوی خدا [باشید].»

قطعاً انسانی که می‌خواهد همین‌گونه باشد که امامش از او خواسته، باید با منیت مبارزه کند؛ باید با ابلیس مبارزه کند؛ با هواوهوس، با ظلمت، و با نفسی که -به گفتهٔ امام زین‌العابدین- ما را به راه‌های هلاکت می‌کشاند [مبارزه کند].^۱

مؤمن سریع الرضاست و زود می بخشد

شیخ حبیب سعیدی:

«به مؤمنین علاقه و عنایت و توجه شدید داشته باشید، این همان چیزی است که یمانی آل محمد علیهم السلام می فرماید، و از گذشته آن ها چشم پوشی کنید، حتی از وضعیت کنونی آن ها نیز چشم پوشی کنید.

بنا بر مضمون روایتی از امام زین العابدین علیه السلام، ایشان فرمود اگر [مؤمنی] از سمت راست به شما ناسزا گفت، و از سمت چپ به سمت شما آمد و از شما عذرخواهی کرد، عذر او را بپذیر.

مضمون روایت این است که اگر عذر او را نپذیری تو از ما نیستی. انسان نباید دنبال گذشته هایی باشد که رد شده و رفته اند. امام علیه السلام می فرماید: **گذشته ها دل ها را آباد نمی کند.**

کسی که می خواهد عزم خود را جزم و خلیفه خدا را یاری کند، باید آن طور که خلیفه خدا می خواهد او را یاری کند، نه آن گونه که خودش می خواهد، باید طوری رفتار کند که اگر اتفاقی هم افتاده از آن بگذرد؛ طوری که انگار اصلاً اتفاقی رخ نداده است؛ و این ویژگی خداوند است؛ نه مثل بعضی از ما که به سادگی راضی نمی شویم و نمی بخشیم.

این از صفات مؤمنین نیست، مؤمنینی که به صفات خداوند آراسته می شوند. خداوند "سریع الرضا" است و زود می بخشد؛ خداوند با آن کبریا و عظمتش سریع الرضاست و زود می بخشد.

مؤمن باید دل رحم و مهربان باشد، اما این رحمت و مهربانی با رحمت و مهربانی حجت خدا و خداوند قابل مقایسه نیست، اما مراتبی دارد و هرکسی خصوصیات اخلاقی خودش را دارد.

رسول الله ﷺ خصوصیات را برای علی بر می‌شمرد؛ برخی خصوصیات دیگر را نیز برای سلمان، اباذر و مقداد هم بر می‌شمرد؛ به‌خاطر اخلاصی که داشتند و حق هر صاحب حقی را می‌داد.

ما ابتدا باید خود را اصلاح کنیم، من اگر نتوانم خودم را اصلاح و مهار کنم نخواهم توانست خانواده‌ام و برادرانم را اصلاح کنم.

[قرآن می‌فرماید: **ای پیامبر، بستگان نزدیک خود را هشدار بده.**]

[اگر من نتوانم خودم را تغییر دهم] نخواهم توانست مؤمنین یا دیگرانی را که در ایمان خود مرددند تغییر دهم. پس باید به هوش باشیم و بدانیم که دشمن سرسخت ما همین درون ماست. ظلمت همواره ما را فرا می‌خواند.

[اما همواره می‌گوییم: نه‌خیر، فلانی به ما توهین کرده. فلانی حرف بدی به ما زد. مگر نه اینکه رسول الله ﷺ در حدیثی (نقل به مضمون) می‌فرماید: **از کینه‌توزی بپرهیزید، زیرا دل را به خود مشغول می‌کند.**]

هر دقیقه دل را به راهی می‌بریم و به‌جای آنکه دل مشغول یاد و ذکر خدا، و یاری خلیفه خدا و تدبیر امور برادران مؤمن باشد، مشغول به چنین صحبت‌هایی است - فلانی تلفن زد و حرف‌هایی علیه تو زد - فلانی چرا و چطور به من توهین کرد؟ من هم باید دنبال نقطه‌ضعف‌های او باشم تا تلافی کنم. اصلاً این‌ها از صفات مؤمنان نیست. صفت و اخلاق مؤمن این است که از همه‌چیز بگذرد طوری که انگار بین تو و او هیچ اتفاقی نیفتاده است.^۱

۱- شیخ حبیب سعیدی، خطبه‌های نماز جمعه بصره.

شهادت طلبی منیت است!

شیخ حبیب سعیدی:

«ممکن است گاهی شهادت در راه خدا هم آغشته به منیت باشد، چنان که از قائم آل محمد علیه السلام شنیده‌اید، یادم می‌آید که وقتی یکی از برادران در حوادث نجف تمنای شهادت کرد فرمودند: **این از منیت است**؛ یعنی تمنای کشته شدن بدن از منیت است؛ چون مرتبه بالاتری هم هست که باید مؤمن به آن برسد تا نقش الهی را ایفا کند، اما اگر از خداوند مقام شهادت را طلب کنی در واقع فرار از واقعیت و فرار از مسئولیت است، یعنی این شهادت بدن در برابر آن مرتبه پایین‌تری دارد، مگر آنکه خداوند چنین شهادتی را بخواهد.»^۱

۱- خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

ساده‌زیستی و دنیاگریزی

زهد و سادہ زیستی سبب ارتقای انسان در ملکوت و رسیدن به معرفت

سید احمد الحسن علیہ السلام:

«زهد در دنیا به معنای حرام کردن حلال خدا نیست، بلکه به معنای قناعت به کم و مقدار کافی است. شاید دو نفر هم در این اختلاف نظر نداشته باشند که این عملی پسندیده است، و موجب هم‌دردی با کسانی می‌شود که روزی کمی پیدا می‌کنند، و مشغولیت روح به جسم و نیازهایش را به موارد ضروری کاهش می‌دهند، و دلایل بسیار دیگر که موجب ارتقای انسان مؤمن در ملکوت آسمان‌ها می‌شود تا او را به اخلاق نیک آراسته کرده و به دنبال آن، حقیقت برایش کشف شود و حقیقت را بشناسد.»^۱

ندارد... و ندارد... و ندارد

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«... او را این گونه شناختم: نسبت به دنیا و زینت آن، زاهد و روی گردان است و هرگز برای آن ارزشی قائل نیست. روی گردان است، نه مانند زاهدان دروغین که در برابر مردم به زهد تظاهر کرده، اما دل هایشان آکنده از حب دنیا و ریاست و مقام و منصب و فخرفروشی است؛ بلکه زهد او مانند پدران پاکش است چه در گفتار و چه در رفتار. از نشانه های برتری جویی و فخرفروشی متنفر است. با تواضع و سادگی و قناعت خو گرفته است. خانه ای ندارد که خودش یا خانواده اش در آن پناه بگیرند و خودروبی ندارد که او را جابجا کند و نیازهایش را به وسیله آن برطرف کند و ندارد... و ندارد... و ندارد... گویی او در این دنیا مهمان است و به زودی رهسپار می شود.

با این حال، هنگامی که او را می بینی، او را بی نیازترین و عزیزترین فرد می یابی... در هر چیزی بر خداوند بلندمرتبه توکل می کند. همه تلاشش را در طاعت خداوند بلندمرتبه و اصلاح امور مردم و زنده کردن سنت ها و از بین بردن بدعت ها صرف می کند.

اما از لحاظ رزق و روزی دنیایی، این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بر او تطبیق پیدا می کند:

«ای مردم، بدانید کمال دین طلب علم و عمل بدان است، بدانید که طلب علم بر شما از طلب مال لازم تر است؛ زیرا مال برای شما قسمت و تضمین شده. عادی (که خداست) آن را بین شما قسمت کرده و تضمین نموده و به شما می رساند، ولی علم نزد اهلش نگهداشته شده و شما مأمورید که آن را از اهلش طلب کنید، پس آن را بخواهید.»

از او این گونه یاد گرفتیم: کسی که بین خودش و خداوند را اصلاح کند خداوند همه امور او را بر عهده می گیرد و برای او از هر تنگنایی راه برون رفت و گشایشی قرار می دهد و از جایی که گمان نمی کند به او روزی می دهد؛ همان گونه که خداوند بلندمرتبه فرمود:

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾

«و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند * و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هرچیزی اندازه ای قرار داده است!»^۱

و رزق و روزی پاک، همان چیزی است که با اطاعت خداوند و در اطاعت خداوند و برای اطاعت خداوند است؛ یعنی طلب رزق و روزی نیز باید برای طاعت خداوند و به جا آوردن چیزی باشد که او بر ما واجب فرموده است؛ از قبیل: یاری دین و کمک به فقرا و نیازمندان و برطرف ساختن نیازهای ضروری خانواده و بستگان... نه اینکه به مال اندوزی علاقه داشته باشد و نسبت به دنیا و مقام حرص داشته باشد... قلب ظرفی است که در آن واحد گنجایش دو چیز را ندارد، یا حب خداوند یا حب به دنیا. ما آفریده نشده ایم که دنیا و زینت آن ما را به خود مشغول کند و با سگ های وحشی آن درگیر شویم.

و همیشه توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا، در او نمود پیدا می کرد که می فرمود:

«دنیا مردار است و طالبان آن سگ هایند. هرکسی که چیزی از آن را بخواهد باید بر هم زیستی با سگان صبر کند.»^۱

«به خدا سوگند، این دنیای شما پیش چشم من از استخوان خوک در دست فرد جذامی پست‌تر است.»^۲

و همیشه با درد و حسرت این کلام خداوند بلندمرتبه به هم‌صحبت خود موسی بن عمران علیه السلام را تکرار می‌کرد:

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند در مناجات با موسی علیه السلام فرمود: ای موسی، هرگاه دیدی فقر به تو روی آورده بگو عرض خوشامد به نماد صالحان و هرگاه دیدی که ثروت و بی‌نیازی به تو روی آورده، بگو گناهی است که در عقوبت آن تعجیل صورت گرفته است.»^۳

و همیشه به یاد می‌آورد که سخن پیامبر خدا عیسی علیه السلام در او نمود پیدا می‌کرد - و چقدر شیرین بود وقتی از دهان مبارکش خارج [و شنیده] می‌شد - :

«خواید بر زباله‌ها و خوردن نان جو [چنانچه] با سلامت دین [همراه باشد] بسیار [و ارزشمند] است.»^۴

آری مولای من، واقعاً بسیار بسیار زیاد است؛ اگر با سلامت دین و عقیده همراه باشد.^۶

۱- شرح احقاق حق، ج ۳۲، ص ۲۳۷.

۲- نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۲.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۴- معانی الاخبار، ص ۳۴۱.

۵- گفتنی است که سید احمد الحسن در کتاب توحید نیز این مطلب را بیان می‌کند؛ مراجعه کنید به: کتاب توحید، بخش حسن ختام.

۶- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

خانه‌ای که شاید هیچ‌کس توان سکونت در آن را نداشته باشد

دکتر علاء سالم:

«او را این‌گونه دیدم که نسبت به یتیمان و نیازمندان مهربان بود و چنانچه انصارش در رسیدگی به یتیمان و بیوه‌زنان کوتاهی می‌کردند آن‌ها را مؤاخذه می‌کرد، حتی اگر آن یتیمان به این دعوت مؤمن نبودند.

احمدالحسن علیه السلام را این‌گونه دیدم که نسبت به دنیا زاهد و بی‌اعتناست، همین دنیایی که اهل آن به آن حمله‌ور می‌شوند [و بر سر آن کشمکش می‌کنند]. همان کسانی که در کاخ‌های گران‌بها سکونت دارند. احمدالحسن علیه السلام در خانه‌ای بسیار ساده ساکن است، خانه‌ای که شاید اکنون هیچ‌یک از مردم دنیا در چنین خانه‌ای سکونت نداشته باشند و تحمل آن را هم نداشته باشند.

این بدان معنا نیست که احمدالحسن علیه السلام از دار دنیا چیزی ندارد؛ بلکه آن‌ها پادشاهان دنیا و آخرت‌اند، اما دریغ از اینکه اموالشان برای غیر خدا مصرف شود.

روزی از روزها از او پرسیدم: آیا سلمان از حیث مقام، توانست به شما نزدیک شود که درباره او فرمودید: «سلمان از ما اهل بیت علیهم السلام است؟ یا آیا موسی علیه السلام که با شما همراه شد و امتحان را پشت‌سر گذاشت، توانست به شما نزدیک شود؟ فرمود: «نه به خدا قسم، ما از آل‌محمدیم، و آل‌محمد علیهم السلام به محض اینکه احساس کنند در پیشگاه خداوند وجود دارند این را گناهی بزرگ به شمار می‌آورند»، به همین خاطر می‌فرماید: من تمام شب‌ها و روزها و بلکه تمام عمرم را با حالتی اندوهگین و گریان نسبت به این موضوع سپری می‌کنم. به همین خاطر خداوند آنان را در بالاترین مرتبه مخلوقات قرار داده است، یعنی آن‌ها اصلاً این‌گونه نیستند که در برابر خداوند برای خود چیزی به حساب بیاورند که خداوند به این دلیل به آن‌ها مقام و مرتبه والایی داده باشد، آن‌ها قومی هستند که خود را انکار کردند،

آن‌ها قومی هستند که منیتشان را نابود کردند، آن‌ها قومی هستند که به‌خاطر خداوند، نسبت به دنیا و هرآنچه در آن هست زهد و بی‌اعتنایی پیشه کردند، آن‌ها قومی هستند که نه‌تنها دنیا را طلاق دادند، بلکه حاضرند برای هدایت مردم، تمام داروندارشان را بدهند، حتی اگر به‌دنبال آن، رانده و آواره و دردمند شوند.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دپداری با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

حصیری بسیار ساده

شیخ حازم مختار:

«مفهوم ساده‌زیستی بر زبان‌ها جاری است و افراد بسیاری به آن متصف می‌شوند، اما این یک مفهوم مشکک است؛ یعنی مفهومی است که درجات و مراتب مختلفی دارد و به دنبال آن، این مفهوم به افراد بسیاری اطلاق می‌شود، اما هرکس بر حسب حال خود؛ بنابراین ساده‌زیستی علی بن ابی طالب علیه السلام با ساده‌زیستی دیگرانی که از وی پایین‌ترند قابل مقایسه نیست.

به همین خاطر هم ممکن است که برخی گمان کنند که ساده‌زیستی علی بن ابی طالب علیه السلام خرافات و غیر قابل باور است، گاه کفشش را وصله می‌کند و گاه نان جوی خشک می‌خورد، و بدین شکل.

اما این حقیقتی است که برای کسی که زندگانی علی علیه السلام را مطالعه کرده و به عظمت این شخصیت بزرگ پی برده باشد، پذیرشش آسان است.

این ساده‌زیستی آل محمد علیهم السلام است، کسانی که به دنیا رغبت نداشته و بسیار زهد پیشه نمودند. بنابراین عجیب نیست وقتی که می‌بینیم فرزندان علی بن ابی طالب علیهم السلام پا جای پای جدش گذاشته و در خانه‌ای بسیار ساده ساکن شده است.

سید احمد الحسن علیه السلام در خانه‌ای در شهر نجف سکونت داشت، به‌طور مشخص در منطقه سهله، خانه او پشت «مسجد سهله» بود.

و این خانه را حدوداً با مبلغ ۱۵ هزار دینار اجاره کرده بود، و با این وجود، سادگی به‌شکل چشمگیری بر این خانه سایه افکنده بود؛ خانه‌ای که از دو اتاق تشکیل شده بود، اتاقی برای

خانواده‌اش و اتاقی برای مهمانان [یعنی یک بیرونی و یک اندرونی]، و دیوارِ بین این دو اتاق، حصیر و شاخه و درخت خرما بود!

اما فرش آن خانه، یک حصیر بسیار ساده بود، باوجود آنکه مهمان به آن خانه رفت و آمد می‌کرد.

و هنگامی که به زیارت او می‌آمدیم خودش از ما پذیرایی می‌کرد، باوجود آنکه ما برایش غریبه نبودیم، بلکه بزرگ و کوچکِ ما همواره او را زیارت می‌کرد، و او سید و مولای ما و کسی بود که ما را به‌سوی حق راهنمایی نمود! [با این همه] اما حقیقتاً او لباس خدمتکارِ مردم را به تن کرده بود.»^۱

۱- شیخ حازم مختار، برگرفته از صفحهٔ فیس‌بوک وی.

سادگی در لباس

شیخ حازم مختار:

«یک چیز در زندگانی امام احمدالحسن علیه السلام توجه مرا به خود جلب کرد؛ اینکه باوجود همراهی زیادم با ایشان، ندیدم یک روز لباس گران‌بها بپوشد!

بلکه به‌جز دو لباس (دو دُشداشه) ندیدم لباس دیگری بپوشد، تعداد آن‌ها بیشتر نمی‌شد، فقط همین دو لباس بود و هرگز ندیدم که سه لباس داشته باشد، آری اگر لباس سوم و نو می‌رسید آن را به برخی از مؤمنین می‌بخشید.

و این عملکرد، رفتار جدش امیرالمؤمنین علیه السلام را به یاد من می‌آورد که لباس گران‌بها را به قنبر هدیه داد و [خود] لباس دیگری پوشید. پس همان‌طور که امامت و وصیت را از آنان به ارث برده، منش آن‌ها را هم به ارث برده؛ رفتار معطری که هر منصفی برای آن سر تعظیم فرود می‌آورد.»^۱

۱- شیخ حازم مختار، برگرفته از صفحه فیس‌بوک وی.

مَرکبم پاهای من است

شیخ حازم مختار:

«مَرکبم پاهای من است؛ عبارتی از عیسی بن مریم علیه السلام که در شبیه او تجلی یافته است!

سید **احمدالحسن** علیه السلام به پیاده روی جهت زیارت مرقد شریف بندگان صالح خداوند معروف است.

بارها ایشان علیه السلام به هنگام زیارت به خانه ما تشریف می آوردند، خانه سید **احمدالحسن** علیه السلام در سهله پشت کوفه بود، و از آنجا به خانه ما می آمد که تقریباً هفت کیلومتر فاصله داشت، این مسافت را پیاده می آمد، و وقتی می رسید می فرمود (نقل به مضمون): **به زیارت امیرالمؤمنین** علیه السلام برویم، پس به همراه او با پای پیاده می رفتیم، و وقتی به میدان تودیع که در خیابان طوسی و نزدیک حرم امیرالمؤمنین علیه السلام است می رسیدیم کبوتران حرم علوی را می دیدیم که بالای سر سید **احمدالحسن** علیه السلام حلقه می زدند و سپس به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بر می گشتند!

این حادثه تنها یک بار نبود، بلکه هرگاه سید **احمد** علیه السلام جدش امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت می کرد تکرار می شد!

حقیقتاً آنچه مایه شگفتی من بود این بود که در بسیاری از زیارات قبور ائمه علیهم السلام و بندگان صالح خداوند همراه او بودم، و هرگاه او بر یکی از آنان سلام می داد جواب سلام آن ها را بر او می شنیدم.

این مسئله در زیارت های بسیاری رخ داد، در مرقد امام علی علیه السلام و مرقد امام حسین علیه السلام و مرقد سایر اولیای خداوند.

حتیٰ یک بار کہ او پیادہ بہ زیارت جدش امام حسین علیہ السلام رفتہ بود، همان طور کہ ہمراہ او در حال پیادہ روی بودیم، امام حسین علیہ السلام بہ استقبال سید احمد الحسن علیہ السلام آمد!!

پس بہ ذہنم رسید کہ این عبارتی را کہ [در زیارت نامہ ہا] فقط بر زبان می آوردیم، اکنون بہ حقیقتی بدل شد کہ آن را شنیدیم:

(گواہی می دہم کہ تو کلامم را می شنوی و بہ آن پاسخ می دہی).

[پس از زیارت نیز] همان طور کہ آمدہ بود بر مرکبش بہ خانہ اش باز می گشت (مرکبم پاہای من است).^۱

۱- شیخ حازم مختار، برگرفتہ از صفحہ فیس بوک وی.

از دسترنج خویش می خورد

شیخ حبیب سعیدی:

« او کارهایش را به دست مبارک خویش انجام می دهد و از دسترنج خویش می خورد. کارهای بسیاری دارد؛ مانند: کشاورزی - خودش سلام الله علیه می کارد- و پرورش حیوانات یعنی چهارپایان و پرورش زنبور و کارهای دیگری که از آن ها روزی به دست می آورد. و تمام این ها دسترنج خودش است. این ها صفت امیرالمؤمنین است؛ صفت داوود، صفت عیسی، صفت موسی علیه السلام.

در هرکاری که انجام می دهد حکمتی نهفته است، و نتایج خاصی دارد و حکمت آمیز است. این کارها ما را به یاد اعمال انبیا علیهم السلام می اندازد. مانند کشاورزی او که ما را به یاد نبی خدا ابراهیم علیه السلام و دامداری و کشاورزی او می اندازد، و حضرت لوط علیه السلام که معاصر حضرت ابراهیم علیه السلام بود.

و پرورش گوسفند توسط او (یعنی سید احمد الحسن) و کارهای دیگرش ما را به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه پیامبران علیهم السلام می اندازد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر پیامبری گوسفند چرانیده و چوپانی کرده است. و در این مسئله نیز برای پیامبران حکمتی نهفته است؛ یعنی آن ها به دستور خداوند این کارها را انجام می دهند تا صبر در اداره مردم و مدارا با آنان و ادامه دادن و مراقبت شبانه روزی از آنان را بیاموزند. این در رابطه با حکمت پرورش گوسفندان یا چهارپایان بود.

اما پرورش زنبور که برای امام مهدی علیه السلام و مهدیین علیهم السلام از نسل او معنای خاصی دارد؛ زیرا پرورش زنبور نماد فرمانروایی و حکومت و آموختن نحوه مدیریت آن است و این برای امام مهدی علیه السلام و فرزندان محقق خواهد شد، چنان که خداوند وعده داده است.

و زمانی که کشاورزی اش به حاصل می‌رسد بر محصولات دیگران برتری دارد و محصولات به‌شکلی عجیب زیاد است (و من نمونه‌هایی برای آن در ذهن دارم که فرصت اجازه نمی‌دهد) تاجایی که اگر کشاورزان این محصول را ببینند خواهند گفت: این امری محال است مگر آنکه معجزه باشد.^۱

۱- شیخ حبیب سعیدی.

https://t.me/farmanravaiy_mahdiyin10313/3967

https://youtu.be/lc6DruMy8_E?si=qH_9z16Zstl7WMsl

بسیار کم خوراک

شیخ حازم مختار:

«هرگاه به جایی می‌آمدیم و مهمان یکی از مؤمنین بودیم، او آخرین کسی بود که وارد اتاق پذیرایی از مهمانان می‌شد و در مکان ساده‌ای می‌نشست، حقیقتاً که او با سادگی خو گرفته بود!

در نشستن، هرگز چهارزانو نمی‌نشست، بلکه به شکل دیگری می‌نشست، ندیدم که او چهارزانو بنشیند.

وقت غذا، او آخرین کسی بود که شروع به غذا خوردن می‌نمود، البته اینکه فعل خوردن را به او نسبت می‌دهم هم انگار از باب مجاز است، زیرا او بسیار کم خوراک است، و همواره ما را به کم خوراک بودن و پرهیز از پرخوری نصیحت می‌کرد؛ همچنین آن را به مظلومیتی که پیامبران سپری کردند ربط می‌داد، و نیازمندان را به یاد ما می‌آورد، خوردن یا هر کار دیگری او را از غصه‌ای که دربارهٔ پیامبران و نیازمندان در دل داشت غافل نمی‌کرد، گویی با این عملش به ما می‌گفت: چه بسیار نعمت‌هایی که خداوند بر شما ارزانی داشته و پیامبران بزرگوار از آن بی‌بهره بودند و با این وجود شکرگزار پروردگارشان بودند، حال شکرگزاری شما با این نعمت‌های فراوان باید چگونه باشد؟!

همچنین شاید می‌خواست برای ما روشن سازد که انسانیت حقیقی این نیست که به خودت و خوردن و آشامیدن بسیار توجه کنی و در عین حال فراموش کنی که انسانی دیگر، چه بسا قرص نانی هم برای رفع گرسنگی پیدا نکند.

این رفتارش کلام جدش علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به یادم آورد که می‌فرماید:

«برای تو مایه ننگ است که شب با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو گرسنگانی در آرزوی پوست بزغاله‌ای باشند.»

همچنین روزی توجه کردم به اینکه چرا چهارزانو نمی‌نشیند؟ جواب را در این یافتم که این طرز نشستن باعث تکبر است، پس با خودم گفتم او حکمت و تربیت [مجسم] است که بر زمین راه می‌رود.»^۱

۱- شیخ حازم مختار، برگرفته از صفحه فیس‌بوک وی.

با سه انگشت و با لقمه‌های کوچک غذا می‌خورد

استاد صفا عوادی:

«وقتی ابوسعjad برایمان در یک سینی غذا آورد، سید احمدالحسن علیه السلام سهم خودش را بین ما تقسیم می‌کرد. با سه انگشت و با لقمه‌های کوچک غذا می‌خورد و همیشه خوراکش کم بود. از چیزهایی که بیان آن در اینجا مفید است این است که هنگامی که در آن وقت دربارهٔ کسانی که آنان را «علما» می‌نامیدیم صحبت می‌کردیم سید علیه السلام گفت: «این‌ها عالم نیستند، عالم این است» و به سید علاء می‌الی اشاره کرد که در آن هنگام خردسال بود و در [پذیرایی و] آوردن آب و غذا برای ما، به ابوسعjad کمک می‌کرد. سید علیه السلام گفت: «این عالم است چون حق را شناخته است و آنان حق را شناخته‌اند.»

عبارتی را به یاد دارم که ایشان علیه السلام فرمود و من در آن زمان آن را نفهمیدم، ایشان به برادران گفت: «من ابوزینب را می‌شناسم» (منظور از ابو زینب خود صفاء عوادی است).

وقتی از غذا خوردن فارغ شدیم و بیرون آمدیم تا دست‌هایمان را بشوییم، برادر ابو احمد تمیمی به من گفت: این عبارت عادی نبود، حقیقتاً من هم معنای آن را نفهمیدم. همچنین سید محمد برادر سید احمدالحسن علیه السلام هم با ما صحبت کرد و گفت: خدا خیرتان بدهد، سید علیه السلام دو روز بود که غذا نخورده بود و امروز با شما غذا خورد.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

احمدالحسن قبل از ما گرسنه بود و برای ما الگویی بزرگ بود

مهندس حسین منصوری:

«کلمات ناتوان است از توصیف سختی‌هایی که امام احمدالحسن علیه السلام تحمل کرد و هنوز هم تحمل می‌کند! و چگونه می‌توانم توصیف کنم تلاش‌هایی را که او به‌تنهایی انجام داد و دعوتش را از حسینیه‌ای گلی آغاز کرد که آن را به‌همراه انصارش ساخت! با کمک‌های ناچیز انصارش، حتی یکی از بانوان مؤمن طلای اندک خود را به همسرش داد که آن را بفروشد و برای ساخت آن حسینیه گلی کمک کند! روی آن یک گنبد سبز کوچک قرار دادند، و اهل نجف آن را [همچون ناقه صالح] از بین بردند؛ زیرا از آن نوری ساطع شد که ظلمت‌های ظلمشان را که دنیا را پوشانده بود رسوا کرد. آری، آن را از بین بردند، ناقه صالح در آخرالزمان گنبدی کوچک دارد و قوم ثمود هم همان قومی از شیعیان‌اند، همان‌طور که در روایات آل محمد علیهم السلام آمده است.

احمدالحسن علیه السلام این‌گونه بود که هرچیزی می‌گفت یا می‌گوید، می‌فرماید: **قرینه آن را در این روایت یا آن آیه قرآنی بیابید.**

فرد دیگری با همسرش صحبت کرد که حلقه ازدواجش را بفروشد، پس آن را درآورد و فروخت تا با آن بیانات امام علیه السلام را چاپ و در بین مردم منتشر کند. و دیگران [شب را] در حسینیه نجف می‌ماندند، و هنگامی که صبح می‌شد نه صبحانه‌ای داشتند و نه پولی که با آن غذایی تهیه کنند.

دعوت حق، این‌گونه با مشقت و درد آغاز شد؛ دردی که ما آن را حس نمی‌کردیم؛ زیرا احمدالحسن علیه السلام قبل از ما گرسنه بود و برای ما الگویی بزرگ بود.

به یاد دارم سفر اول یا دومی که به همراه او رفتم، صبحانه نخورده از نجف به سمت بصره به راه افتادیم، برخی از انصار هم همراهمان بودند، در میانه راه چند ساندویچ فلافل خریدیم، آن روز، اولین روزی بود که واقعاً گرسنگی را حس می کردم، حتی اگر خجالت مانعم نشده بود نزدیک بود از شدت گرسنگی گریهام بگیرد! او به ما یاد داده بود که این سختی ها در راه خدا چیزی نیست و به دنبال آن، آنچه در نگاه مردم بدبختی بود مایه سعادتی و خوشبختی ما بود. نمی دانستیم بدون آن [چگونه] زندگی کنیم... . آری، **احمدالحسن** علیه السلام به ما یاد داده که زندگی دردمندانه در راه خدا همان بهشت برین است. زیرا خداوند به چشم رضایت به شما می نگرد، بلکه او به ما آموخت که عمل کنیم، به خاطر اینکه خدا می خواهد. نه به خاطر اینکه ما بهشت را می خواهیم یا از جهنم می ترسیم، بلکه به این دلیل که ما بنده ایم و بنده فقط امر مولایش را اطاعت می کند و در برابر مولایش از خود اراده ای ندارد.

و او خودش بهترین الگو از این جهت بود....^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

انسان حق برای جرعه آبی که بدون نیاز بنوشد محاسبه می شود

شیخ حبیب سعیدی:

«او خوردن غذاهای زیاد و رنگارنگ را نمی پذیرفت. حتی وقتی برایش غذای زیاد می آوردند اشتهايش کور می شد. به برادران انصار تذکر می داد و می فرمود:

به خودتان رحم کنید و شکمتان را گورستان حیوانات نکنید.^۱

و می فرمود: خدایا، دغدغه ام را پرخوری قرار نده.

یک بار، مهمان یکی از برادران انصار بود که بارها ایشان را دعوت کرده بود. ایشان به منزل او رفت. ماه مبارک رمضان بود. وقتی مغرب شد و مشغول نماز شدند، برادر انصاری غذای افطار را آماده کرد. سفره ای چید که در آن انواع غذاها بود. وقتی سید علیه السلام از نماز فارغ شد به برادر انصاری صاحب خانه رو نموده و با لهجه عامیانه به او فرمود:

یا الله، حیواناتی که این غذاها را می خورند کجایند؟! آن برادر شروع به عذرخواهی کرد. ایشان فرمود: این ها به این اندازه و این مقدار، غذای حیوانات است. همین که غذای سبک و اندکی برایمان بیاورید کافی است و این مهم ترین چیز است.

یک بار ایشان علیه السلام گفت: بدانید که انسان حتی برای جرعه آبی که بدون نیاز بنوشد محاسبه می شود.

۱- اشاره به زیاد خوردن گوشت.

اما وقتی که در خانه ایشان مهمان بودید، ایشان بیش از اندازه پذیرایی می‌کرد، هربار یا هر چند دقیقه خودش برمی‌خاست و با آب و چای و غذا و هرآنچه لازمه مهمانی است پذیرایی می‌کرد، خودش و بدون اینکه از کسی کمک بگیرد.»^۱

1 - <https://youtu.be/6YpZlFyOw>

چشمم می خوابد، ولی قلبم نه!

شیخ حبیب سعیدی:

«می گفت: چشمم می خوابد، ولی قلبم نه؛ چنان که این مطلب در احادیث حجت های خدا و سرور آن ها حضرت محمد ﷺ نقل شده است. یکی از برادران انصار به نام أبونور برایم نقل کرد که یک بار به مدت سه شب در کنار سید عیسیٰ ماند و ایشان در این سه شب اصلاً نخوابید.

یکی دیگر از برادران انصار هم گفت [یک بار] از سید عیسیٰ شنیدم که فرمود یک هفته هست که نخوابیده ام.

و من خودم از سید عیسیٰ شنیدم که فرمود از آداب امام مهدی عیسیٰ برای من این بود که چهل شبانه روز نخوابیدم به جز خواب های کوتاه در سجده ها.

و یک بار ایشان فرمود یکی از برادران به او گفته است من دیشب فلان ساعت آمدم و دیدم شما خوابیده اید و سید عیسیٰ در جوابش گفته بود: نه خواب نبودم، آن برادر چندین بار حرفش را تکرار کرد و سید عیسیٰ می گفت نه خواب نبودم، درحالی که در ظاهر به نظر می رسید خوابیده است و این به آن معناست که او حتی، اگر چشمانش بسته باشد اما قلبش نمی خوابد، آن طور که بنده از این کلام می فهمم.

و گاه درحالی که نشسته بود احساس خستگی می کرد و می گفت می خواهم ولو اندکی بخوابم، چون حس می کنم امری از جانب خدا وجود دارد که باید بدانم. بابت آن فرصت کوتاهی می خواست و سپس [دوباره] می نشست.

سید احمدالحسن علیه السلام خمیازه نمی کشید و به این سو و آن سو تکیه نمی کرد، هرچقدر هم که شب بیداری کشیده یا خسته باشد.»^۱

1 -<https://youtu.be/S4Rx3gNbCpc>

https://youtu.be/j_y5ta_MY4o

لباس او غالباً پاره به نظر می‌رسید

شیخ شیاع محمد اوای:

«او را به سادگی می‌شناختند، به طوری که اگر یکی از انصارش به او لباسی نو هدیه می‌داد، به اطرافش نگاه می‌کرد و می‌گفت این لباس را به فلانی بده، او بیشتر از من به آن نیاز دارد.»

لباس او غالباً پاره به نظر می‌رسید و آن را می‌دوخت. این ما را به یاد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می‌اندازد که درباره لباس خود می‌فرمود: [آن قدر لباسم را وصله زده‌ام که] از وصله زنده‌اش خجالت می‌کشم.^۱ ۲

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۲ - <https://youtu.be/U5gpANB2M-Y>

دوست ندارم چیزی را بیوشم که پارگی در آن نباشد

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«احمدالحسن علیه السلام بیش از همه ما سختی می کشید. او از خانواده اش دور بود، درحالی که ما در نجف اشرف و در کنار خانواده هایمان بودیم. روزها بیرون می رفتیم و شب به خانه برمی گشتیم. ولی ایشان اکثر روزها از خانواده اش دور بود. و با آن ها ارتباط نداشت. در منزل انصار اقامت داشت و خانواده اش همراه او نبودند. یادم می آید که ایشان علیه السلام یک چفیه داشت. به شدت کهنه و فرسوده بود. نخ نما شده بود. تا اینکه یکی از انصار به ایشان علیه السلام یک چفیه سیاه و سفید نو هدیه داد. بیشتر لباس های ایشان هدیه از طرف انصار بود و یا اینکه در ازای چیزی با یکی از انصار تعویض کرده بود.

به یاد دارم یک بار یکی از برادران انصار به ایشان عبا^۱ی هدیه داد. یا شاید هم آن را از قبل داشت. دقیق یادم نیست. خاطرم هست هنگامی که از در خانه یکی از انصار بیرون رفتیم یک میخ به آن گیر کرد و [قسمتی از آن عبا] پاره شد. سید علیه السلام نگاهی کرد و فرمود: خدا را شکر که برای من اسوه و الگویی در امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد.^۱ می فرمود: اصلاً دوست ندارم چیزی را بیوشم که پارگی در آن نباشد. فرمود: این عبا سالم بود و الحمدلله خدا مقدر کرد که پاره شود تا اسوه ام امیرالمؤمنین علیه السلام باشد [و من شبیه ایشان شده باشم]. یعنی نمی خواهم لباسی بیوشم که مرا از دیگران متفاوت کند.^۲

۱- اشاره به میخی که به عبا^۱ی امام علی علیه السلام گیر کرد.

۲- گفت و گوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

استخوان خوک!

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«یک روز سید احمدالحسن رحمته فرمود:

«این سفیهان گمان می‌کنند احمدالحسن آمده تا مزاحم دنیای آن‌ها باشد.» در ادامه ایشان رحمته مثالی زدند که بسیار جالب است و چه بسا بسیاری از برادران این صحنه را دیده باشند. می‌فرماید: مثلاً، اگر لاشهٔ یک حیوان مُرده و متعفن را ببینید که سگ‌ها دور آن جمع شده باشند و دارند آن را می‌خورند، به تجربه دیده‌اید که اگر انسان از کنار این سگ‌ها رد شود، به او پارس خواهند کرد و می‌آیند که او را گاز بگیرند؛ چرا؟ چون فکر می‌کنند این رهگذر می‌خواهد مزاحم لاشه‌خواری آن‌ها شود. درحالی‌که این انسان اصلاً از مشاهدهٔ این صحنه و بوی بد آن حالش به هم می‌خورد. سگ‌ها به او دندان نشان خواهند داد و بر او پارس خواهند کرد تا آن رهگذر را از آن لاشه دور کنند. می‌فرماید: «این‌ها تصور می‌کنند احمدالحسن به دنیای آن‌ها که مشابه همین لاشه است پا نهاده. او با خواست خدا و به تکلیف الهی آمده و اگر رضایت و تکلیف الهی نبود اصلاً به دنبال رهبری مردم در اطاعت از خداوند نمی‌رفت. [عبارت ایشان چنین است:] می‌فرماید: «گمان می‌کنند احمدالحسن مزاحم مُردار و لاشهٔ آن‌ها شده است. به همین صورت. برای همین هم بر احمدالحسن پارس می‌کنند و می‌خواهند او را تکه‌تکه کنند. این کار را به این خاطر انجام می‌دهند که فکر می‌کنند احمدالحسن آمده تا این لاشه را از آن‌ها بگیرد، لاشه‌ای که آن‌ها بر سر آن کشمکش دارند و برایش می‌جنگند و دور آن جمع شده‌اند.»

سید احمدالحسن رحمته نیز مانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: دنیا همان‌طور است که خداوند آن را به من نشان داده است؛ عراق (استخوان) خوکی در دست یک بیمار

جذامی. عراق، استخوانی است که کمی گوشت به آن چسبیده، آن هم گوشتی که مانده و فاسد و خراب است. ببینید! استخوان خوک. حالا، اگر استخوان گوسفند یا گاو بود هم انسان از آن بدش می‌آمد، چه رسد به استخوان خوکی که کمی گوشت هم به آن چسبیده باشد، آن هم در دست یک بیمار جذامی، نه یک انسان سالم.

سید **احمدالحسن** رحمته چنین است. این‌ها چیزهایی بود که سید **احمدالحسن** رحمته از نگاه خود نسبت به دنیا ابراز نمود، چنان‌که اهل بیت علیهم السلام هم همین نگاه را داشته‌اند. طبیعتاً حقیقتی پشت این حرف وجود دارد، چون حقایق وجود دارند که کلمات توان توصیف آن‌ها را ندارند. و کسی به آن حقایق پی نمی‌برد مگر آنکه با آن حقایق زندگی کرده باشد، چون کلمات توان بیان آن حقایق را ندارند. این‌ها چیزهایی هستند که از اهل بیت علیهم السلام و سلاله و امتداد آن‌ها یعنی سید **احمدالحسن** رحمته در توصیف دنیا بیان شده و در قالب کلمات می‌گنجند. اما چیزهایی که نمی‌شود آن‌ها را با کلمات توصیف کرد خیلی بیشتر و بزرگ‌تر از این‌هاست.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

عصای موسی!

مهندس حسین منصوری:

«ایشان علیه السلام گروه‌های محافظ یا مأمورانی با اتومبیل‌های تندرو ندارد که او را همراهی کنند! بلکه همواره با یک خودروی قدیمی مدل پایین رفت‌وآمد می‌کند که کسی جز انصار در آن نیست و شمشیری که در ابتدای دعوت اکثراً همراهش بود... آری، شمشیری از آهن! و گاهی هم عصای موسی علیه السلام که بر دریا زد و دریا شکافت و هر قسمتی چون کوهی عظیم گشت! [شعراء، ۶۳] این قضیه برای برخی عجیب است، اما واقعاً عصای موسی به دست او بود، عصایی که متفاوت بود و هر وقت آن را ببینی به قدمتش پی می‌بری و هیبتش تو را می‌گیرد! همچنین قرآن و تسیح او هم همواره همراهش بود. ظاهر **احمدالحسن** علیه السلام این‌گونه بود!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

آیا کلام رسول خدا ﷺ را نشنیده‌ای که در آخرالزمان ازدواج نکردن حلال می‌شود؟!

مهندس حسین منصوری:

«یک بار در خانه ابوسعjad در نجف، یکی از انصار به امام علیه السلام گفت: می‌خواهد دوباره ازدواج کند. پس ایشان فرمود: آیا کلام رسول خدا را نشنیده‌ای که فرمود: «در آخرالزمان عزب‌ماندن [و ازدواج نکردن] حلال می‌شود.» و کلامی را از یکی از ائمه علیهم السلام بازگو کرد که مضمونش چنین بود که انصار با زن‌ها و بچه‌هایشان سرگردان شده و آنان را از قله کوهی به قله کوه دیگر جابه‌جا می‌کنند.

بیشتر اوقاتی که ایشان را می‌دیدیم، سفره غذا معمولی بود، اگر نگوییم فقیرانه یا متوسط بود و ایشان علیهم السلام با ما غذا می‌خورد.

لباسی می‌پوشید که [مردم] عیب نمی‌دانستند. نه لباس متکبرانه بود، و نه لباسی بود که مردم آن را نکوهش کنند. بسیار باحیا بود.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

خداوندا، ہرکس را کہ بہ دنبال راحتی است از من دور کن

دکتر سید واثق حسینی:

«کلامی از سید احمد الحسن علیہ السلام وجود دارد کہ می گوید:

«خدایا، ہرکس را کہ بہ دنبال راحتی است از من دور کن»؛ چون این دعوت پر از رنج‌ها و سختی‌هاست.»^۱

۱- دکتر سید واثق حسینی، مستند عارف.

سید احمد الحسن را مؤمنان و غیرمؤمنان همواره می بینند

شیخ حبیب سعیدی:

«در خصوص قضیه [دیدن] امام علیه السلام، این موضوعی طبیعی برای ایشان است؛ وضعیت ایشان علیه السلام همانند وضعیت جدش و دعوت او همچون دعوت جدش رسول خداست. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز وقتی از مکه دور شد، باز هم به مکه برگشت. و حالا هم شما ملاحظه می کنید که ایشان گاه به گاه در صفحه [فیس بوک] شان می نویسد و با مؤمنان دیدار می کند و با آن ها می نشیند و با مؤمنان سخن می گوید؛ چند وقت پیش و در خصوص قضیه سخنان ایشان در موضوع واکسیناسیون، ایشان با یکی از مؤمنان هم نشین بوده و از نزدیک با هم صحبت می کردند و قضیه رایانه [که سید علیه السلام در سخنانشان در عید غدیر ۱۴۰۰ نقل کردند].

بله، این موضوع طبیعی است، عزیزان این موضوع کاملاً طبیعی است. این موضوع تنها یک شرایط خاص امنیتی است؛ نه کمتر و نه بیشتر؛ یعنی این قضیه طبیعی است. سید احمد الحسن علیه السلام را مؤمنان و غیرمؤمنان همواره می بینند؛ این طور فکر نکنید که دسترسی به ایشان چندان دشوار باشد! اما قضیه نزدیکی حقیقی و روحی به امام،^۱ موضوعی است که به خود ما برمی گردد و به دست خودمان است. هرگاه هر عمل صالح و شایسته ای انجام

۱- سید احمد الحسن علیه السلام می فرماید: «ولی خدا همان سبیل خداست؛ کسی که با او به سوی خدا مهاجرت کند، گشایش و عطایی عظیم می یابد، و خداوند به او همچون پیامبران و فرستادگان عطا می فرماید؛ همانند مالک اشتر که صدها کیلومتر دورتر از علی بن ابی طالب علیه السلام بود، ولی شبانگاه می نشست و گریه می کرد. یارانش از او علت را می پرسیدند و او می گفت: می گیرم زیرا مناجات علی علیه السلام را می شنوم. آری، برای مالک درب ملکوت آسمان ها گشوده شد، همان طور که برای انبیا و مرسلین گشوده شده بود.» (متشابهات، ج ۴، پرسش ۱۴۹).

دهیم، به امام علیه السلام نزدیک می‌شویم، اگر -پناه بر خدا- عمل ناشایستی انجام دهیم، از امام علیه السلام دور می‌شویم. و هرگاه به دنبال یک عمل صالح، عمل شایسته دیگری انجام دهیم [یعنی همین روبه را در پیش بگیریم]، کم‌کم به ایشان نزدیک می‌شویم تا جایی که ما [نیز] درگاه [وصول به] ایشان شویم- و این راه برای ما باز است-؛ همان‌گونه که ایشان علیه السلام در کتاب‌های خویش و جاهای دیگر بیان می‌کند، موالات داشتن نسبت به امام علیه السلام خودش [نوعی] امامت است. اینکه [مؤمن] شبیه به امام باشد، خودش نوعی امامت است؛ [او] امامی شبیه به امام و سایه امام علیه السلام می‌شود، آنچه امام علیه السلام دارد او نیز خواهد داشت، به‌طوری که [او] صورت امام باشد. این امور به خود ما بر می‌گردد و در دست خودمان است.»^۱

۱- دیدار با انصار فارسی‌زبان، در گروه تلگرامی «فراخوان مهدوی».

توجه به دنیا نیاز به نصیحت و سفارش ندارد!

سید واثق حسینی:

«به یاد می‌آورم روزی از روزها سید احمدالحسن فرمود: سخنرانی را دیدم که بر فراز منبر برای مردم سخن گفته و آنان را به اهتمام داشتن نسبت به زندگی‌شان و امور دنیوی و ظاهر و خوراک و پوشاک و خانه و سایر لذت‌های دنیوی نصیحت می‌نمود... این شخص نشست و مردم را نسبت به توجه به دنیای‌شان نصیحت کرد؛ مثل اینکه در روایت آمده: (برای دنیابت به‌گونه‌ای کار کن که گویی تا ابد زندگی خواهی کرد).

سید علیه السلام بعد از نقل این مطلب چنین ادامه داد:

اساساً مردم در دنیا غوطه‌ور هستند؛ یعنی نیازی به سخنران نیست تا آن‌ها را نسبت به بیشتر غوطه‌ور شدن در عالم دنیا ترغیب کند؛ این‌گونه بیشتر در مادیات غرق می‌شوند. بلکه از سخنران انتظار می‌رود تا خداوند را به یادشان بیاورد و مردم را به آنچه به سود آخرت آن‌هاست راهنمایی کند و سعی کند تا میان توجه انسان به دنیا و عمل وی برای آخرت تعادل ایجاد کند، و او را غرق در دنیا نسازد بلکه او را به‌سوی آخرت رهنمون سازد؛ بسیار خوب، چرا قرآن و خلفای خداوند همواره به‌سوی آخرت راهنمایی می‌کنند؟

در واقع به این خاطر که مردم را از ظلمتی که در آن زندگی می‌کنند جدا سازند. مطمئن باش اگر تو هم مردم را نصیحت نکنی آن‌ها دنیا را رها نخواهند کرد، اما دست‌کم به‌واسطه نصیحت، به‌سوی جهان دیگری توجه می‌کنند که زندگی ابدی و همیشگی‌شان در آن خواهد بود. به همین خاطر خلفای خداوند و پیروان و فرستادگان آن‌ها به‌سمت مردم، می‌خواهند برای مردم تبیین کنند که جهان دیگری هم وجود دارد و لااقل به‌اندازه توجّهت‌ان به دنیا نسبت به آن اهتمام داشته باشید. زندگانی دنیا پایان‌پذیر و نابود شدنی و

منقضی‌شونده است، با این وجود اما تو نسبت به آن اهتمام بیشتری داری. کدام یک از ماست که به خانه و خوردن و آشامیدن و پوشش و اتومبیلش اهمیت نمی‌دهد؟ این‌ها همه وجود دارد، اما انتظار می‌رود که از آن‌سو نسبت به سرای آخرت و ساختن خانه‌ای در آنجا توجه شود؛ زیرا زندگانی ابدی‌ات را در آنجا سپری خواهی کرد. و انتظار می‌رود که به آن جهان توجه کنی؛ زیرا دنیا کشتزار آخرت است.»^۱

۱- خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

بخشش و سخاوت

مهم‌ترین ویژگی اخلاقی بخشش و سخاوت است

سید احمد الحسن علیه السلام:

«مبارزه با منیت در این عالم جسمانی از طریق آراسته شدن به مکارم اخلاق (ویژگی‌های والای اخلاقی) که مهم‌ترین آن‌ها بخشش و سخاوت است صورت می‌پذیرد. حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هرچند خود نیازمند باشند) [حشر، ۹].

بر مؤمن [واجب] است که در راه خدا به فقرا، مساکین و به مجاهدین انفاق کند، و امکانات لازم برای پیکار با دشمنان خدا را برای آن‌ها فراهم کند، و برترین بخشش آن است که همراه با تنگ‌دستی باشد: ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ (و دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند هرچند خود نیازمند باشند).^۱

فقیران، یتیمان و بیوه‌زنان

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«... [امام احمد الحسن علیه السلام] کریم و سخاوتمند و بخشنده است... قلبی مهربان دارد و نسبت به نیازمندان و مساکین و یتیمان، رحیم و مهربان است... هنگامی که می‌گوید: "یتیم" یا "مسکین" یا "بیوه"، حس می‌کنم که این کلمات همراه با ناراحتی و غم، از اعماق قلبش بیرون می‌آید...

همیشه ما را به مهربانی نسبت به یتیمان و نیازمندان و مساکین سفارش می‌کرد و اینکه به میزان توانمان به آن‌ها کمک کنیم... و باوجود تنگ‌دستی و نیاز مالی شدید، می‌بینیم که کفالت و سرپرستی برخی از یتیمان نیازمند را برعهده گرفته و متکفل شده تا مبلغ معینی را به‌صورت ماهانه از طریق برخی انصار به آنان برساند.

و برخلاف اینکه این یتیمان از مؤمنین به او هم نبودند، یعنی از انصارش نبودند، اما او با چشم‌پوشی از این مطلب، مسئله یتیم و بیوه را دردی می‌دانست که صرف‌نظر از هرچیز دیگری، باید مداوا شود.

و همیشه وقتی به او نگاه می‌کردم، این شعر «دعبل خزایی» در وصف امام رضا علیه السلام را به یاد می‌آوردم:

می‌بینم که مال مخصوص خود را بین دیگران تقسیم می‌کنند

و دست خودشان از این مال خالی می‌ماند^۱

۱- أَرَىٰ فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا *** وَأَبْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفَرَاتٍ

من با قطع و یقین قسم می‌خورم که سید احمد الحسن علیه السلام اگر مالک ثروت زیادی از اموالی بود که فقهای بدسیرت دارند، زن بیوه یا مسکین یا یتیم را به حال خود رها نمی‌کرد تا در کوچه و خیابان گدایی کنند و به خاطر به دست آوردن لقمه‌ای برای رفع درد گرسنگی و تهی دستی، آبروی خود را بدهند.^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

دستِ سائل را رد نکنید

بدر بدری:

«سید احمدالحسن رحمته الله تنها به انصار کمک نمی‌کرد، بلکه به سایر مردم هم کمک می‌نمود. به یاد دارم یکی از انصار از سید رحمته الله پرسیدند: اگر نیازمندی را در راه دیدیم که پول می‌خواست باید چه کنیم؟ آیا بهتر است که این پول در بیت‌المال برای انصار امام مهدی عجته الله هزینه شود یا اینکه به این فرد غیرمؤمن کمک شود؟ سید رحمته الله فرمودند: دست درخواست‌کننده را رد نکنید و به او کمک کنید، حتی به یاد دارم که امام عجته الله نه تنها دل نیازمند را نمی‌شکست، بلکه دل کودکان را هم نمی‌شکست، هرگز ندیدم دل کودکی را بشکنند، حتی به انصار هم توصیه می‌کرد که: وقتی [در اربعین] پیاده به کربلا می‌روید و با کودکی برخورد می‌کنید که ظرف خرما یا پارچ آبی برای پذیرایی از زائران در دست دارد، دست این کودک را رد نکنید، و حتی اگر تشنه نبودید هم اندکی آب بنوشید، و حتی اگر گرسنه نبودید هم اگر شد خرمایی بردارید و دل کودکی را که آمده تا به حسین عجته الله و زائران او خدمت کند نشکنید. این اخلاق سید احمدالحسن رحمته الله است، حتی غریبه و کودک و حتی راجع به دشمنانش می‌گوید: به‌سوی آن‌ها پل بزنید و با آن‌ها ارتباط برقرار کنید، می‌گفت: ما با کسی مشکلی نداریم و برای هدایتشان دعا می‌کرد، برای هدایت همه، حتی طلاب و مرجعیت.»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمدالحسن رحمته الله.

اگر درخواست کننده بر حق باشد، درخواست شونده هلاک می شود

دکتر علاء سالم:

«یکی از کسانی که به دنبال حق بود، درخواست کمک از برخی از انصار کرده بود. ما در کمک رسانی به او تردید داشتیم نه به خاطر چیزی، بلکه فقط از ترس اینکه مبدا یت و غرض خاصی در سر داشته باشد؛ همان طور که اهل باطل با حق و اهل حق چنین رفتار می کنند. این موضوع را برای عبد صالح علیه السلام بازگو کردم. ایشان علیه السلام فرمود:

«به هر تقدیر، شما جز کار خیر انجام نمی دهید. اگر وی صادق نباشد به شما ضرری نمی زند؛ در این صورت، فقط به خودش ضرر می رساند و لاغیر. بیشترین خسارتی که به شما وارد می آید فقط مبلغی پول است و حال آنکه، اگر او راست گو نباشد، شرافتش را از کف می دهد.

شما همواره با مردم براساس ظاهرشان رفتار کنید. خداوند حتی به پیامبران نیز دستور نداده که با مردم براساس باطنشان تعامل داشته باشند. کسی که درخواست کمک می کند و می گوید با مشکل یا خطری مواجه شده، همان طور که می گوید او را یاری می کنیم، خواه صادق باشد خواه نباشد.»

سپس دوباره از او پرسیدم و ایشان علیه السلام فرمودند: «امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اگر درخواست کننده [در درخواستش] برحق باشد، درخواست شونده هلاک می گردد. لذا با مردم براساس ظاهر آن ها رفتار کنید. این خداوند است که در روز قیامت از مردم حساب می کشد. به خدا سوگند اینکه هزاران هزار بار به من گفته شود که من چیزی نمی دانم و جاهلم و

هرکس می‌تواند با دو کلمه فرییم دهد، بر من آسان‌تر است از اینکه روز قیامت خدا را درحالی ملاقات کنم که بر یکی از بندگان ش ستمی روا داشته باشم.»^۱

۱- سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، ج ۱.

اگر درخواست‌کننده صادق باشد، درخواست‌شونده هلاک می‌شود

دکتر علاء سالم:

«من حتی پیش از آنکه به این دعوت ایمان بیاورم طلبه علوم دینی بودم. درباره ویژگی‌های آل محمد علیهم‌السلام و اخلاق آنان -جانم فدایشان- در روایات می‌خواندم. درباره قانون شناخت حجت صحبت نخواهم کرد. شما خواستید درباره بُعد اخلاقی صحبت کنیم.

درباره زندگی‌نامه آل محمد علیهم‌السلام می‌خواندیم، درباره زهد و صبر و پرهیزگاری و سعه صدرشان. اینکه مثلاً یک فرد نیازمند از سرزمین شام می‌آید و می‌ایستد و به امام حسن مجتبی علیه‌السلام توهین می‌کند. او سوار بر اسب و امام علیه‌السلام پیاده بود. امام علیه‌السلام به او می‌فرماید: از ظاهرت به نظر می‌رسد غریب هستی. اگر غریب هستی به تو جا بدهیم، اگر نیازمند هستی کمکت کنیم (نقل به مضمون) اگر رانده‌شده‌ای پناحت دهیم، اگر گرسنه‌ای سیرت کنیم. با من (به تعبیر امروزی) به مهمان‌خانه بیا تا از تو پذیرایی کنیم. گفت: به خدا سوگند وقتی وارد این شهر شدم بیش از هرکس از تو و پدرت بغض و نفرت داشتم، و وقتی از این شهر خارج شوم تو و پدرت عزیزترین فرد در نزد من هستید.

چنین مواردی را در زندگی‌نامه آل محمد علیهم‌السلام می‌خواندیم. یا اینکه مثلاً نقل شده روزی کنیز امام سجاد علیه‌السلام روی دست ایشان علیه‌السلام آب می‌ریخت. آفتابه روی دست امام علیه‌السلام افتاد و دستش مجروح شد. امام سجاد علیه‌السلام نحیف بود -پدرم و مادرم به فدایش- کربلا چیزی از ایشان باقی نگذاشته بود. کنیز گفت: ببخشید ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ببخشید، شما الگوی بخشش هستید، خداوند بخشنده است. امام علیه‌السلام فرمود: برو تو در راه خدا آزاد هستی. نگرانی‌ات چیست؟ تو در راه خدا آزاد هستی.

چنین نکاتی را در زندگی‌نامه آل محمد علیهم‌السلام می‌خواندیم. سوگند به خدایی که می‌پرستم، خدای محمد و آل محمد علیهم‌السلام، یک بار هم ندیدم این رفتارها در یک شخص جمع شده باشند مگر در **احمدالحسن علیهم‌السلام** - جانم فدایش - او علی و آل علی علیهم‌السلام است از لحاظ صبر و مجاهدت و فداکاری و علم و عفو و چشم‌پوشی و گذشتشان نسبت به مردم.

گاه می‌گویم: یکی از کسانی که می‌خواست از سید **احمدالحسن علیهم‌السلام** انتقام بگیرد و او را اذیت کند (پناه بر خدا)، به سید علیهم‌السلام گفتم: او درخواست کمک [مالی] کرده! مضمون کلام ایشان این بود که: چه مانعی دارد که به او کمک کنی؟ گفتم (البته نمی‌توانم تا این حد با سید علیهم‌السلام صریح باشم و از ایشان بسیار خجالت می‌کشم) در دلم گفتم شما رانده‌شده و تحت تعقیب هستید و دنبال سرنخی از شما نیستند، نمی‌خواهم من مسبب آن باشم، از خدا می‌ترسم. سید **احمدالحسن علیهم‌السلام** ادامه داد و فرمود: آیا سخن علی علیهم‌السلام را نخوانده‌ای که فرمود: «اگر درخواست‌کننده [درخواستش] راست‌گو باشد، فردی که از او درخواست‌شده [با کمک‌نکردن] هلاک می‌شود»؟! این آقا آمده از شما کمک می‌خواهد. و شما مثلاً می‌ترسی که به او سرنخی بدهی یا چیز دیگری؟ ما چیزی نداریم. هرچه داشتیم برایش مطرح کردیم. اگر راست‌گو باشد و شما در کمک به او تردید داشته باشی خودت را در جایگاه خطیر و بزرگی قرار داده‌ای، «اگر درخواست‌کننده [درخواستش] راست‌گو باشد فردی که از او درخواست‌شده [با کمک‌نکردن] هلاک می‌شود» و اگر دروغ‌گو باشد شما ضرری نمی‌کنید، اوست که شرفش را از دست می‌دهد. اما اگر روش مرا بخواهی [بدانی] به خدا، اگر در پیشگاه خدا محشور شوم و همه مردم بگویند که ما با **احمدالحسن علیهم‌السلام** [چنین] رفتار کردیم - به قول معروف (پناه بر خدا، از ساحت ایشان دور است) - او را فریب دادیم، یا اینکه در برخورد با ما خوش‌قلب و ساده‌دل بود یا به او خندیدیم (پناه بر خدا) یا کلمات مشابهی که

ایشان به کار برد، همه این‌ها در پیشگاه خدا برایم آسان‌تر از این است که خدا را درحالی ملاقات کنم که به یکی از بندگانم ستم کرده باشم.»

آیا تا به حال دیده‌اید؟! دیده‌اید که انسانی حتی با دشمنش با این حد از اخلاق والا رفتار کند؟! این یک ذره یا قطره از دریایی است که دیده‌ام. با چشم دیده و با دستم لمس کرده‌ام.»^۱

اگر به فقرا هم این گونه اهتمام می داشتید اوضاع خوبی داشتیم

مهندس حسین منصوری:

«یک دفعه بین نجف و کربلا [پیاده] در حال حرکت بودیم، به قصد زیارت امام حسین (ع). به دلیل پیاده روی زیاد از پای امام خون جاری شد و حتی قطعه ای پارچه نداشتیم که جلوی خونریزی را بگیریم و پانسمان کنیم. از ایشان خواستم کیف پولم را زیر قدمش قرار دهد تا خونریزی کف پای او قطع شود، پس توجهی به من نموده و فرمود: **اگر به فقرا هم این گونه اهتمام و توجه می داشتید حال خوبی داشتیم.**

و در واقع بعد از اینکه حسینیّه بصره ساخته شد، بسیاری از یتیمان و بیوه زنان مراجعه می کردند تا با گرفتن کمک های مالی انصار نیازشان را برطرف کنند، و بسیاری از انصار بخش قابل توجهی از درآمدشان را برای رفع نیاز یتیمان و انجام امور دعوت همچون چاپ و بیانیه ها و برگزاری مراسمات و غیره تقدیم می کردند.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی (ع).
<https://almahdyoon.com/main/acknowledgment/>

همه را خرج نیازمندان کن و چیزی باقی نگذار

دکتر علاء سالم:

«یکی از برادران که مسئول مدیریت بیت‌المال در یکی از مناطق بود می‌گفت: اموال مختلفی به بیت‌المال می‌رسید که برخی از آن‌ها حقوق واجب و برخی دیگر کمک‌هایی مربوط به پشتیبانی از دعوت حق و بخشی هم هدایایی از طرف برخی انصار برای سید احمدالحسن علیه‌السلام بود.

وی می‌گفت: به خدا سوگند، هرگز ندیدم ایشان علیه‌السلام چیزی از این‌ها را بردارد یا حتی به آن‌ها دست بزنند. وقتی از ایشان علیه‌السلام دربارهٔ نگاه داشتن اموالی که در اختیارم بود سؤال می‌کردم و اینکه آیا ایشان کمبودی دارد یا نه، می‌فرمود:

«خداوند توفیقت دهد. من فقط به دعای شما محتاجم نه چیز دیگر و دلیلی ندارد که چیزی باقی بگذاری. خداوند توفیقت دهد. در همه چیز تصرف کن و آن را به انصار نیازمند بده، یا برای پشتیبانی از دعوت خرج کن، ان شاء الله. از خداوند مسئلت دارم که با لطف و منتش، برای شما و به وسیلهٔ شما گشایشی حاصل فرماید.»

ازجمله رفتار ایشان علیه‌السلام چنین است که سهمی از بیت‌المال برای خانواده‌های ایتام، بیوه‌زنان، فقرا و نیازمندان در نظر گرفته بود. این کار ایشان باوجود کمبود امکانات و منابع صورت می‌گرفت و همین امر باعث شده بود دعوت الهی حتی از گشودن یک شبکهٔ وسیع اطلاع‌رسانی مانند: شبکهٔ تلویزیونی مثلاً، که انصار از طریق آن بتوانند حق را به مردم برسانند، بازماند. همچنین این تنگ‌دستی باعث شده بود مسئولین بیت‌المال احياناً به کم کردن مستمری این مستضعفین دست بزنند و حال آنکه خود مستمری چیز اندکی بود. ایشان علیه‌السلام می‌فرمود:

«خداوند توفیق‌تان دهد. شما کارهایتان را براساس مال و اموالی که موجود است سامان دهید. ان شاءالله خداوند به شما وسعت می‌دهد. به هر حال، اگر با کمبود پول روبه‌رو هستید، از مستمری‌ها بکاهید تا همان مقدار که در اختیار دارید، شما را بس باشد. کارتان را به همین روش پیش ببرید.»^۱

چرا این‌ها را ذخیره کرده‌ای و به برادران فقیر و نیازمندت نمی‌دهی؟

دکتر علاء سالم:

«روزی سید احمدالحسن رحمته‌الله یکی از برادران انصار را به‌عنوان امین [و مسئول] بیت‌المال منصوب نمود. او چنین تعریف می‌کند:

هدایایی به بیت‌المال داده شد. مخصوص سید احمدالحسن رحمته‌الله و برای شخص ایشان بود. من جریان هدایا را به سید رحمته‌الله گفتم. ایشان فرمود: برای چه این‌ها را ذخیره کرده‌ای و آن‌ها را به برادران فقیر و نیازمندت نمی‌دهی؟ چرا آن‌ها را به یتیمان و بیوه‌زنان نداده‌ای و آن را مخصوص من نگه داشته‌ای؟ از کی تا حالا ما این‌طور شده‌ایم که چیزی را بگیریم؟

باوجوداینکه خدای سبحانه و متعال این حق را به آن‌ها [اهل بیت علیهم‌السلام] داده است. همین‌طور که سید رحمته‌الله داشت با من حرف می‌زد، به یاد سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام افتادم، بنده نیک خداوند و از خلفای او بود. پس از آنکه آن هدایای مخصوص سید رحمته‌الله را به او دادم، او بلافاصله آن‌ها را بخشید. در زمان سید احمدالحسن رحمته‌الله من پنج سال حسابدار بیت‌المال مسلمانان بودم و به خدا سوگند، هرگز ندیدم چیزی از بیت‌المال بگیرد. بلکه به من دستور می‌داد هرچه را به بیت‌المال وارد می‌شود بلافاصله مصرف کنم و حتی برای لحظه‌ای هم آن را در بیت‌المال مسلمانان نگه ندارم؛ و آن را به فرد نیازمند یا یتیم بدهم.

در میان آن هدایا شیشه‌ عطر کوچکی هم بود. آن شخص آن شیشه‌ عطر را همراه با سایر هدایا نداده بود، بلکه پیش از مسافرت آن شیشه عطر را برایم فرستاد. من گمان کردم که این شیشه‌ عطر برای من است. درب آن را باز کردم و کمی از عطر را روی دستم زدم. بعدها آن فرد به من گفت که این عطر هم هدیه به شخص سید احمدالحسن رحمته‌الله بوده است. با خود گفتم با این کارم الان فرشته‌ها تصویر مرا چطور برای این مرد [احمدالحسن رحمته‌الله] نقل

خواهند کرد؟ آیا به بیت‌المال خیانت کرده‌ام؟ با خودم همین‌طور فکر می‌کردم. به‌صورت اتفاقی با سید^{علیه‌السلام} ملاقات کردم و به سید^{علیه‌السلام} گفتم: مرا ببخش. سید^{علیه‌السلام} پرسید: مگر چه شده؟ من ماجرای عطر را گفتم و گفتم: من [پیش از استفاده از آن] نپرسیدم و سؤال نکردم و اکنون من خائن به بیت‌المال هستم. سید^{علیه‌السلام} فرمود: چرا خودت را سرزنش می‌کنی؟ من هم توضیح دادم که چه کار کرده‌ام. ایشان فرمود: مگر نه اینکه آن هدیه برای احمدالحسن بوده؟ گفتم: بله سید جان. ایشان فرمود: من احمدالحسن تمام وجودم برای شماس. وقتی ایشان این را گفت اشک از چشمانم سرازیر شد و به یاد کلام ضرار به معاویه لعنة‌الله‌علیه افتادم که به او گفته بود: ای ضرار علی را برایم توصیف کن. ضرار گفت: به خدا سوگند، وقتی در بین ما بود همچون یکی از ما بود. یعنی اینکه حس ما به او فقط این نبود که او امام ماست؛ بلکه حس می‌کردیم که او برادر و مادر و همه‌چیز ماست.»^۱

۱- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

فقط به اندازه کرایه ماشین داشتیم و آن را به فقیر داد

شیخ حبیب سعیدی:

«سید احمد الحسن علیه السلام به مال اهمیتی نمی داد، هرچه بود، هرچقدر هم که زیاد و بزرگ یا ناچیز و اندک بود. به هرکس بر حسب [وضعیت] او می بخشید. به گنجینه های خداوند سبحان وابسته و متکی بود. بارها دیدم که نصف یا تمام آنچه در جیب داشت را به برادران انصار می بخشید. از ایشان علیهم السلام شنیدم که گفت: اگر سائلی از من عبا^۱یم را درخواست کند آن را به او می بخشیم. و این موضوع مرا به یاد ماجرای می اندازد که برای امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد که در میدان [جنگ] کسی از او شمشیرش را خواست و ایشان شمشیرش را به او بخشید. و نیز مرا به یاد امام صادق علیه السلام می اندازد که سائلی از ایشان درخواست [کمک] کرد و امام یک بار به او [چیزی] بخشید، سائل خدا را شکر کرد، و هربار که آن سائل خدا را شکر می کرد امام علیه السلام برمی گشت و به او می بخشید؛ تا جایی که از یارانش قرض گرفت [و فرمود] کدامیک از شما به من قرض می دهد تا بعداً به او پس بدهم؟ [سپس آن را به سائل بخشید.] و او [باز هم] خدا را شکر کرد. امام علیه السلام برگشت و چیزی نیافت که به او بدهد، پیراهنش را درآورد و به آن سائل بخشید.

آری، و من به چشم خود دیدم که وقتی فردی عبا^۱ی سید علیه السلام را از او درخواست کرد او عبا^۱یش را بخشید. و گویا وصف حال او این [بیت شعر از فرزدق] بود:

هرگز «لا» (نه) نگفت.

و اگر به خاطر تشهد نماز نبود هرگز «لا» (نه) نمی‌گفت و به جای لا، از نعم (آری) استفاده می‌کرد.^۱

ایشان «نه» نمی‌گفت، چنان‌که خودش می‌فرماید: «اگر از من دربارهٔ مال سؤال کنید نخواهم گفت ندهید.»

گویی در ارتباط با قضیهٔ مالی، کلمهٔ «نه» مفقود بود و اصلاً نزد او نه نبود. اصلاً مال را به حساب نمی‌آورد، بلکه همان‌گونه [برخورد می‌کرد] که در حدیث آمده است:

ای پسر عمران [موسی] وقتی بی‌نیازی به تو روی آورد بگو گناهی است که مجازات آن تسریع شده، اما اگر فقر به تو روی آورد بگو نشانهٔ نیکوکاران خوش آمد!

آری، سید احمد الحسن علیه السلام اصلاً مال را به حساب نمی‌آورد، از نگاه او هرچیزی در پیشگاه خداوند سبحان کم‌ارزش بود. حتی خانواده و هرچه داشت را برای خداوند سبحان پیشکش می‌کرد. و هرکس بخواهد آن را از کلام او و از کتاب‌ها و از سخنرانی‌هایش می‌فهمد، چنان‌که ایشان علیه السلام در توضیح صفت «جواد واسع» در کتاب «متشابهات، جلد چهارم» می‌فرماید:

«جواد واسع» کسی است که تمام آنچه را دارد می‌بخشد، نه به مقدار نیاز. به عبارت دیگر، اگر شما چیز اندکی داشته باشید و آن را ببخشید این جود و بخشش است، نه اینکه اموال بسیاری داشته باشید و آنگاه مثلاً یک یا دو میلیون یا مقدار زیادی را بدهید که سروصدا راه بیندازد، بلکه بخشش به میزان اهمیت است نه به میزان کمیت.

۱- ما قال لا قط إلا في تشهده *** لولا التشهد كانت لاؤه نعم

همواره می‌گفت: اینکه خودت را بذل و بخشش کنی، بالاترین حد بخشنده‌گی است.

یک بار، یکی از برادران انصار به‌خاطر چیز کم‌ارزشی از ایشان طلب حلالیت کرد. ایشان به او فرمود: «من همه وجودم برای شماست»؛ یعنی سید علیه السلام اجازه نداد که از او طلب حلالیت شود، فرمود: من همه وجودم برای شماست، من روحم برای شماست، من متعلق به شما هستم و تمام وجودم برای شماست. درباره مال دنیا از من می‌پرسید؟! در نزد من مال اهمیتی ندارد.

یک بار هم سید علیه السلام در یکی از حسینی‌ها بود. آن طور که به یاد دارم در نجف بود. مرد غریبی آمد. شاید افغانستانی بود. درخواست کمک مالی داشت. سید علیه السلام در جیبش هیچ پولی نداشت. یکی از برادران انصار همراه او بود، سید علیه السلام به او فرمود: پولی داری تا به این سائل بدهیم؟ برادر انصاری گفت: به جز کرایه‌مان چیزی نداریم. یعنی مقداری پول که با آن از جایی به جای دیگر برویم. سید علیه السلام به او فرمود: آن را به من بده، سپس آن را به فقیر داد و هیچ پولی برایشان نماند. پس از آن خداوند کار آنان را برایشان آسان نمود.^۱

کلید خانه را به من داد و گفت این برای توست، راحت باش

شیخ حبیب سعیدی:

«شیخ «اسعد کعبی» که اهل استان عماره است [و از انصار نیست] برایم نقل کرد، ماجرای او با سید احمد الحسن علیه السلام برمی گردد به پیش از آنکه او اعلام کند فرستاده‌ای از طرف امام مهدی علیه السلام به سوی همه مردم است. شیخ اسعد می گوید: (نقل به مضمون) من از دست ارتش صدام لعنة الله علیه فراری بودم. با خانواده‌ام به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام پناه برده بودم. من و خانواده و مادرم بدون خانه و سرپناه در خیابان مانده بودیم، چون صاحب خانه از من اجاره می خواست و من چیزی نداشتم و اثاثیه‌ام را بیرون ریخته بود. [با خودم] گفتم کسی جز سید احمد علیه السلام برای [رهایی از] این [گرفتاری] نیست. [داخل پراتنز بگویم که] از این ماجرا یک نکته را می فهمیم: این شیخ در حوزه و در میان شخصیت ها و رجال دینی و مراجع بوده که اموال را در اختیار دارند، چرا به آنان مراجعه نکرده است؟! آیا این گونه نیست که به خاطر عملکردشان او به آن ها سوءظن داشته و به این سید حسن ظن داشته است؟! و این پیش از آن بود که سید علیه السلام اعلام کند که فرستاده امام مهدی علیه السلام است. می گوید: [با خود] گفتم برای [خلاصی] از این مشکل تنها سید احمد علیه السلام وجود دارد. وقتی نزد او رفتم مرا به خانه اش برد و خانواده اش را بیرون برد و کلیدهای خانه را با هرآنچه در آن بود به من داد و رفت و به من گفت این برای توست، راحت باش. این ماجرا را سید علیه السلام برای ما نقل نکرده، بلکه خود شیخ اسعد بود که این را در حرم یکی از ائمه علیهم السلام برایمان نقل کرد و او در آن زمان به دعوت سید علیه السلام مؤمن نبود. از خداوند هدایت او را خواستارم.

این موضوع ما را به یاد امام حسن علیه السلام می اندازد که روایت شده سه بار تمام دارایی اش حتی کفش هایش را با خدا تقسیم نمود.^۱

1 - <https://youtu.be/7aModMTGrN8?si=PvoOoTDrBW9Viwnm>

خانه‌اش را به فقیر داد و خود در مقام امام مهدی علیه السلام در وادی السلام ساکن شد

حسن جبر:

«در شهر «نجف» شخصی دید فردی با همسر و کودکانش کنار صحن امیرالمؤمنین علیه السلام خوابیده و از شدت سرما خشکشان زده است.

پس آن‌ها را به خانه خود برد و خانه‌اش را به آن‌ها اجاره داد، و برایشان غذا تهیه کرد، سپس خانه‌اش را به همراه اثاثیه در اختیار آن‌ها نهاد و آنان را به پرداخت اجاره مکلف کرد و به مغازه‌دار نیز سفارش نمود که هرچه نیاز دارند به آن‌ها بدهد و هزینه‌اش را از خود او بگیرد، سپس به همراه فرزندان خردسالش از خانه خارج شد و در سرداب مقام امام مهدی علیه السلام در وادی السلام نجف سکونت گزید، این شخص همان سید ما یمانی **احمد الحسن** علیه السلام بود.»^۱

۱- حسن جبر به نقل از ابوجعفر.

حق اگر به من بخندند بهتر از این است که به کسی ظلم کنم

دکتر علاء سالم:

«یک روز به فردی شک کردم [به این خاطر] که شاید مخالف دعوت باشد. روزهای بسیار سخت و دشواری بود. گمان کردم که او می‌خواهد چیزهایی بدزدد.

در کمک به این شخص درنگ کردم، سپس با آقا و مولایم احمد (سلام‌الله‌علیه) مشورت کردم. فرمود:

«چرا در کمک به این انسانی که می‌گوید به اضطراب و سختی افتاده، درنگ کردی؟

آیا خداوند بلندمرتبه چنین دستور داده؟ آیا دیده‌اید که پیامبری از پیامبران باطن مردم را تجسس و تفتیش کنند که تو چنین می‌کنی؟

بدان که اگر سیره و روش مرا می‌خواهی، حتی اگر مرا ساده‌لوح بدانند و همه به من بخندند، برایم آسان‌تر از این است که خداوند را درحالی ملاقات کنم که نسبت به یکی از بندگان ظلم نموده‌ام.

تو چه می‌دانی که اگر در کمک به آن انسان کوتاهی کنی در پیشگاه خداوند مسئول خواهی بود و در این خصوص بازخواست خواهی شد.»

احمدالحسن علیه‌السلام این‌گونه است. او از پدر و مادر به من مهربان‌تر است، بلکه در تمام عمرم که بیش از چهل سال از آن گذشته، ندیدم انسانی این همه رحمت و مهربانی داشته باشد.^۱

۱- دکتر علاء سالم، دیداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه‌السلام.

دزدی که با مشاهده اخلاق و سخاوت او هدایت شد

شیخ حبیب سعیدی:

«یکی از برادران از ایشان علیه السلام برایم نقل کرد و گفت: سید علیه السلام همسایه‌ای داشت که آن همسایه همیشه از ایشان چیزهایی را می‌دزدید، و سید آن را می‌دانست و می‌دید و او را به‌خاطر این کار مؤاخذه نمی‌کرد. و از آن بالاتر، [سید] همان مواد غذایی را که [آن شخص] می‌دزدید برای او تهیه می‌کرد و خودش می‌رفت و آن‌ها را درب خانه او تحویل می‌داد، بدون آنکه او را مورد محاسبه قرار دهد یا سرزنش کند یا به رویش بیاورد. این اخلاق والا و کمیاب منجر به هدایت آن شخص به دین استوار خدا شد و او وارد دعوت مبارک ایمانی شد. این درحالی است که او سید علیه السلام را نمی‌شناخت، اما به‌خاطر حسن هم‌جواری سید و بخشندگی و مهربانی او به همه مردم (آن هم بدون آنکه در ازای چیزی باشد، و بلکه او در ازای بدی خوبی می‌کرد) [به این دلایل ایمان آورد] و این از همان مکارم اخلاق و ویژگی‌های والای اخلاقی پدران و اجداد ایشان است.

این موضوع مرا به یاد ماجرای امام کاظم علیه السلام می‌اندازد با آن مردی که ایشان را در راه‌ها دشنام می‌داد، یاران ایشان خواستند به او حمله کنند و او را بکشند، اما امام کاظم علیه السلام آنان را از آن کار نهی فرمود، پس از مدتی امام مقداری پول برداشت و نزد همان مرد رفت. آن مرد در باغش بود. امام به او نزدیک شد. وقتی امام را دید ترش‌رویی کرد و گفت: زراعتم را لگدمال و خراب کردی. امام فرمود حلال کن. سپس فرمود برای زراعتت چقدر هزینه

کرده‌ای؟ - آن‌طور که به یاد دارم - او گفت: دویست درهم هزینه کرده‌ام. امام فرمود: امیدواری که چقدر سود بدهد؟ گفت: علم غیب ندارم. امام فرمود پرسیدم چقدر امید داری؟ او گفت سیصد درهم امید دارم. امام پانصد درهم به او داد؛ یعنی هزینه زراعت او و سودی که نسبت به آن امیدوار بود، و به او فرمود: خداوند به کِشت و زراعت برکت بدهد. وقتی آن مرد اخلاق امام کاظم علیه السلام را دید گفت: خداوند می‌داند که امر رسالت خود را در کجا قرار دهد! و ملازم امام گردید و این اخلاق منجر به هدایت آن شخص شد و او از شیعیان و وفاداران امام کاظم علیه السلام شد.

آری، این اخلاق ما را به یاد اجداد ایشان علیهم السلام می‌اندازد.»^۱

1 - <https://youtu.be/7aModMTGrN8?si=PvoOoTDrBW9Viwnm>

هرچه دارد به انصار می دهد

استاد صفا عوادی:

«من از او خواستم که چیزی از وسایل مخصوص خود را به یادگار به من بدهد، دیدم که هرچه در جیب هایش بود بیرون آورد و هرچه انگشتر در دست داشت درآورد و پیش روی من قرار داد.

فقط یک انگشتر برداشتم و تاکنون آن را نگه داشته ام، ایشان علیه السلام یک انگشتر هم به حاج عادل داد، او عدالت دارد حتی در هدیه دادن! آری، سید احمد الحسن علیه السلام هرچه دارد به انصار می دهد.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

همه چیز را به انصار می بخشید، حتی لباسی که پوشیده بود

مهندس حسین منصوری:

«یک بار دیدم او لباس کوتاهی پوشیده که حدوداً پنج انگشت با زمین فاصله دارد! پرسیدم که آیا رسول خدا لباسش چنین بود و امام علیه السلام به دلیل پیروی از سنت جدش چنین لباسی پوشیده است؟

آری، ما این گونه تمام رفتار او را زیر نظر داشتیم! ولی معمولاً خجالت می کشیدیم از او بپرسیم! این سؤال در ذهنم ماند. تا اینکه متوجه شدم ایشان بعد از سفر، لباس خود را عوض کرده بود، و لباس دیگری نداشت! به همین خاطر لباسی از صاحبخانه را که برادرش بود پوشید... آیا او تنها یک لباس داشت؟! واقعاً نمی دانم... و تعجب هم نمی کنم اگر این گونه بوده باشد!

و حتی عجیب نیست، اگر در سفر لباس اضافه به همراه داشته و انصار آن را از ایشان درخواست کرده باشند و او لباس را به آنان بخشیده باشد! او همه چیز را به انصارش می بخشید، حتی لباسی که پوشیده بود!

بارها اتفاق می افتاد که انصار نزد او می آمدند و از او لباس تنش را می خواستند و ایشان در مدت کوتاهی می رفت و لباس خود را عوض می کرد و لباسی را که پوشیده بود به او هدیه می داد!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

عمل کم را زیاد می بیند

دکتر علاء سالم:

«به رغم این همه بخشش الهی او - که واقعاً من نمی دانم ابتدا و انتهای عطا و بخشش **احمد الحسن** علیه السلام کجاست - با این همه از او موضوع دیگری نیز دیدم که کمترین کارها از طرف انصارش را در نفس خود بسیار زیاد می دید؛ و این صفتِ انسان جواد و کریم است، تو اگر چیز اندکی را به جواد کریم بدهی او را به دست می آوری، درحالی که در مقابل وقتی او به تو می بخشد به رویت نمی آورد، این مظهر جواد بخشنده است، این مظهر همان صفت خداوند است که بخشش زیاد او جز بر بخشش و کرم او نمی افزاید؛ با هر عملی حتی عمل اندکِ هر کدام از انصارش، او را دیدم که چنان با او برخورد می کند که گویا در دعوت الهی عمل بزرگی انجام داده که قابل توصیف نیست و حدی ندارد و او [سید علیه السلام] در ازای این عمل از انصار تشکر می کند.»^۱

۱- بخشی از صحبت های دکتر علاء سالم در جمع انصار امام مهدی علیه السلام، در گروه فیس بوک، رمضان ۱۴۳۹ ه.ق / خرداد ۱۳۹۷ ه.ش.

این جمله را آویزه گویان کنید

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«در ماجرای سید احمدالحسن علیه السلام می خواست انصار را در ارتباط با مسائل مالی نصیحت کند. سید احمدالحسن علیه السلام فرمود: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خورد، اصحاب او بر سر بالینش حاضر می شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست با خانواده و دخترانش وداع کند. دستور داد که اصحابش به خانه هایشان بروند. همه مردم رفتند. امام حسن علیه السلام به درب خانه رفت و دید «اصبغ ابن نباته» دم در نشسته است. امام حسن پرسید: اصبغ چه شده؟ چرا به خانه ات نمی روی؟ اصبغ گفت: به خدا قسم، پاهایم یارای بردن من را ندارند و در این شرایط که امیرالمؤمنین علیه السلام درحالت احتضار است نمی توانم از او جدا شوم. امام حسن علیه السلام نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و گفت: ای امیرالمؤمنین، اصبغ دم در نشسته و می گوید: پاهایم یارای بردن مرا به خانه ندارند. امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: پسرم به او بگو ای اصبغ! خدا تو را رحمت کند، تو «كثير المعونة و قليل المؤونة»^۱ بودی (یعنی بسیار کمک کردی و کم خرج بودی) = [پرفایده و کم هزینه]، سپس سید

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله صفات و خصوصیات مؤمن را می شمارد تا می رسد به مهم ترین آن ها و می فرماید: «مؤمن کم خرج و کم هزینه است ولی تلاش، خدمات و برکاتش به مردم زیاد و فراوان است.» (بحارالانوار، ج ۶۷ ص ۳۱۱).
 امام صادق علیه السلام می فرماید: «مؤمن تلاش و خدماتش به جامعه و مردم بسیار پربرکت، نیکو و سودمند است ولی بار مالی و هزینه او در جامعه و برای جامعه بسیار سبک و ناچیز است.» (بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۶۲).
 امام علی علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند، من نیستم و نبوده ام جز سبک بار در هزینه کردن و فعال و پرتلاش در خدمت کردن و سود رساندن.» (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۱۱).

احمدالحسن علیه السلام فرمود: این عبارت را در کاسه چشمانتان بنویسید [و آویزه گوشتان کنید]: «ای اصغ! خدا تو را رحمت کند، تو بسیار کمک کردی و کم هزینه بودی.»^۱

۱- گفت و گوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

<https://youtu.be/zjOW7jckz6M?si=3PoUoQLqgy6Tb73M>

پولی در جیبش نگه نمی‌داشت

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«سید احمد الحسن علیه السلام به فقرا، یتیمان و تهی‌دستان بسیار اهتمام داشت.

وقتی با خودرو از خیابان‌ها و جاده‌های عراق عبور می‌کردیم، فقرای زیادی در مسیر بودند؛ به‌خصوص بیوه‌زنان و پیرزنانی که در خیابان‌ها گدایی می‌کردند؛ سید علیه السلام از دیدن حال و روز این‌ها بسیار شکسته می‌شد، مخصوصاً نسبت به زنان. هرگاه یکی از این‌ها جلوی او را می‌گرفت به آن‌ها کمک می‌کرد و از هرآنچه داشت به آن‌ها صدقه می‌داد. هرکس با سید احمد الحسن علیه السلام معاشرت داشته بر این ویژگی او شهادت می‌دهد که هیچ‌چیزی در جیبش باقی نمی‌ماند. پولی در جیبش نگه نمی‌داشت. حتی اگر پول خاصی به ایشان می‌رسید، آن‌ها را به انصار می‌داد و می‌گفت: هرطور می‌دانید خرجش کنید. سید احمد الحسن علیه السلام پولی در جیبش باقی نمی‌گذاشت.

تعلق خاطر او به فقرا، یتیمان و مسکینان طوری بود که مرا به‌یاد امیرالمؤمنین علیه السلام و مهربانی ایشان می‌انداخت. به‌جز ائمه علیهم السلام هیچ‌کس (خواه از علما یا دیگران) نبود که دیدنش مرا به یاد شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام بیندازد، مگر سید احمد الحسن علیه السلام. باوجود آنکه بیشتر انصار فقیر و عیالوار بودند و یتیمانی هم [تحت سرپرستی ایشان] بودند، بااین‌حال، او مخارج برخی خانواده‌های فقیر، و یتیمان و نیازمندیانی را که به دعوت ایشان مؤمن نبودند نیز بر عهده داشت، با توانی که خدا به او داده بود.

ایشان به انصار دستور می‌داد که اگر افراد تهی‌دست و نیازمندی دیدید به آن‌ها صدقه بدهید؛ طوری که این دستور ایشان ما را نیز متعجب کرده بود. شیخ علاء^۱ خدا شما را توفیق دهد، اگر یادتان باشد انقلاب "فرسان" یا همان جریان صدری در بصره رخ داد. پیش از آن، پیروان مقتدی صدر هر جرمی که خواستند در حق انصار مرتکب شدند و با آن‌ها دشمنی کردند، اما پس از آن اتفاق، ایشان علیه السلام بیانیه‌ای صادر کردند و بر انصار ثروتمند واجب کردند که به خانواده‌های فقیران و زندانیان و کشته‌شدگان جریان صدری کمک کنند، و هر انسانی که بتواند به آن‌ها کمک کرده و آن‌ها را نجات داده و به هر ترتیبی به آن‌ها کمک کند، باید اینکار را انجام دهد. واقعاً بسیاری از انصار از این موضوع شوکه شدند. چون این‌ها تا همین الان از ظلم به انصار دست نکشیده‌اند و دشمنی آن‌ها با انصار خارج از حد طبیعی هم بود. ولی سید احمدالحسن علیه السلام انگار که آن اتفاق‌ها برای او یا انصارش اتفاق نیفتاده. به انصار دستور دادند که به آسیب‌دیدگان جریان صدری کمک کنند، چون اوضاع آن‌ها بد بود. حتی خانه‌هایشان را خراب کردند. این‌ها به‌جز جنایت‌های دیگری بود که [در حق آن‌ها] انجام دادند. افراد را زندانی کردند. خیلی‌ها را کشتند. خیلی چیزها را آتش زدند. اما سید احمدالحسن علیه السلام دستور به کاری دادند که واقعاً فداکاری و نادیده گرفتن منیت بود. این مرد با چشمان خدا می‌نگرد و ما را به یاد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌اندازد.^۲

۱- دکتر علاء سالم.

۲- گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

سید حسن را اکرام کنید!

دکتر شیخ عبدالعالی منصوری:

«سید حسن حمامی به شکلی کریم و سخاوتمند بود که کسی را تا این اندازه و قابلیت مثل او ندیده‌ام، هرچه داشت می‌بخشید و اصلاً فکر نمی‌کرد بعد از آن چه کار کند؛ مردی کریم و سخاوتمند بود؛ و یادم می‌آید یکی از مؤمنین برایم عبارتی از امام علیه السلام نقل کردند که ایشان می‌فرمودند: سید حسن را اکرام کنید چون انصار را اکرام می‌کند.»^۱

1 - <https://www.youtube.com/watch?v=UKUfdYlyYi0>

ایشار و فداکاری

انسان، این چنین ویران می شود

سید احمد الحسن علیه السلام:

« علت پرداختن به این موضوع، این بود که امروز در حین دیدارم با یکی از انصار -خدا حفظش کند- خبری به دستم رسید که مفادش چنین بود: یکی از احزابی که -آن گونه که نامیده می شوند- نماینده مرجعیت است شعاری انتخاباتی در عراق مطرح کرده که مضمونش چنین است: «اول، استانِ خودم.»

اخیراً در آزمایش های دانشمندی ژاپنی از دانشگاه کیوتو مشخص شد که ابزار هوشمندی شامپانزه می تواند در برخی جنبه ها -مثل حافظه کوتاه مدت- از ابزار هوشمندی انسان برتر باشد.

دیگر حیوانات حتی در انواع دیگر ایثارگری با ما شریک اند؛ مانند ایثارگری در مبادله غذا که خفاش های خون آشام در آن با ما شریک اند، یا ایثارگری خانواده و فرزندان و نزدیکان که ژن ها در بدن ها ایجاد کرده اند؛ نوعی از ایثارگری که حتی موش هایی که در لانه های خود زندگی می کنند نیز با ما در آن شریک اند.

آنچه ما را به عنوان بشر به طور واقعی از دیگر حیوانات متفرق بر این زمین جدا می کند، ایثارگری واقعی بی چشمداشت و آگاهانه است. ایثارگری واقعی بی چشمداشت، تفسیر علمی منطقی و پذیرفته شده را زیر سؤال برده است؛ چه این تفسیر از ناحیه علم زیست شناسی تکاملی بوده باشد و چه علم زیست شناسی اجتماعی. به همین دلیل ایثارگری واقعی بی چشمداشت، تمام قد همچون کوه -از جهت علمی- در برابر رشد نظریه الحادی [ژن خودخواه] ایستاده است.

آنچه ما نوع بشر را متمایز می‌سازد، این نکته است که ما درحالاتی -برخلاف دیگر حیوانات- در برابر خودخواهی ژنتیکی فردی و بنای استواری که در بدن‌هایمان بنیان نهاده‌اند نافرمانی می‌کنیم. ژن‌ها در طول صدها میلیون سال اقدام به ساختن کالبد‌های ما کرده‌اند؛ کالبد‌هایی که به‌صورتی خودخواه رفتار می‌کنند تا برای ژن‌ها سود و منفعت کسب کنند. منفعتی که با بقا و انتقال طی نسل‌ها خودنمایی می‌کند.

ژن‌ها می‌توانند در بدن‌ها سیستم‌هایی مانند غده‌ها و محصولاتی مانند آنزیم‌ها را تولید کنند که جسم را وادار به ایثار دروغین و غیرحقیقی کند -ایثاری که سود و منفعت برای ژن‌ها را به‌دنبال داشته باشد؛ مثل: ایثارگری خانواده برای فرزندان خودش- ولی ممکن نیست ژن‌ها کاری بر ضد مصحلت خودخواهانه فردی انجام دهند و ایثار حقیقی بی‌چشمداشت را در بدن‌ها بنیان نهند یا حتی به چنین ایثاری اجازه دهند به‌عنوان یک فرهنگ در نسل‌ها استمرار داشته باشد؛ زیرا چنین ایثاری -در طبیعت-، به‌معنای انقراض آن بدن‌ها و نیست و نابود شدن آن مجموعه ژنتیکی و منتقل‌نشدنشان در طول نسل‌هاست.

هویت ما به‌عنوان نوع بشر- که ما را از سایر حیوانات متمایز می‌سازد، همان ایثارگری واقعی بی‌چشمداشت است که بدون توقع چیزی در آینده به انجام می‌رسد، نه به آن صورتی که خفاش‌های خون‌آشام -هنگامی که مجبور می‌شوند مقداری خون به همسایگان خود بدهند- توقع دارند و نه آن نوع ایثارگری که براساس غریزه‌ای است که ژن‌ها در ما به وجود آورده‌اند تا ما را -به‌عنوان مثال- وادار به ایثارگری نسبت به فرزندانمان کند؛ زیرا آن‌ها وسیله‌ای برای انتقال ژن‌ها به نسل بعدی و بقایند.

ایثارگری واقعی بی‌چشمداشت، والاترین شاخصه‌ای است که یک موجود زنده می‌تواند در خود داشته باشد -نه فقط در زمین بلکه در سطح کل جهان جسمانی مادی- و جای تأسف دارد که بیشتر مردم از آن تهی شده‌اند؛ درحالی‌که خود نمی‌دانند با تهی شدن از چنین

ایثاری، اجازه می‌دهند وضعیت میمون‌سان بر آن‌ها تسلط یابد و به این ترتیب به دیگر انواع میمون‌های نخستین مثل شامپانزه، گوریل یا اورانگوتان- تبدیل شوند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (و کسانی از شما را که در روز شنبه [از فرمان خدا] تجاوز کردند نیک شناختید، پس به آنان نهیب زدیم که به‌صورت بوزینگانی خوار و رانده‌شده درآیید).

و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (بگو آیا شما را از کسانی که کیفرشان نزد خدا بدتر است، خبر دهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده، و بر آنان خشم گرفته، و برخی از آنان را به‌صورت بوزینه و خوک درآورده، و [نیز آنان که] طاغوت را پرستیدند؛ اینان‌اند که جایگاه و منزلتشان بدتر و از راه راست گمراه‌ترند).

و می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا عَتَا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (و هنگامی که از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم به‌شکل بوزینگانی رانده‌شده درآیید).

این یعنی آن‌ها کلیدها را از دستان خود انداختند و روحی انسانی که خدا در پدرشان آدم جریان داد و آنان را برای به‌دست‌آوردن آن ترغیب فرموده بود از کف دادند و جز روح حیوانی در آن‌ها باقی نماند؛ بنابراین به همان اصل حیوانی و بهیمنیت و بدن‌هایی بازگشتند که در خدمت خودخواهی ژن‌ها هستند، نه چیز دیگر.

به همین دلیل در برابر کسانی که شما را به «اول خودم یا برادرم یا عمویم یا پسرعمویم قبل از شخصی غریبه، یا اول شهرم یا استانم یا کشورم» فرامی‌خوانند، بنده شما را به شعار «اول انسانیت» فرامی‌خوانم.

و انسانیت شما در گرو متمایز بودنتان از دیگر حیوانات است. آنچه شما را به واقع از دیگر حیوانات متمایز می‌سازد، تنها مغز نیست؛ زیرا «مغز» محصولی تکاملی است که سایر حیوانات نیز - گرچه در سطحی پایین‌تر- دارا هستند. آنچه شما را متمایز می‌سازد، ایثار واقعی بی‌چشمداشتی است که می‌توانید به آن متصف گردید و با آن «بشر» محسوب شوید.

وقتی به شرافت و انسانیت خود می‌رسی که:

- عهده‌دار فقیر و یتیمی شوی که ارتباط فامیلی با تو ندارد؛ درحالی‌که خودت نیاز مالی داشته باشی.

- ببخشی بی‌آنکه توقع سودی در آینده داشته باشی.

شما را به بنیان‌نهادن «انسان» در وجودتان دعوت می‌کنم. شما را به کشتن «من» فرامی‌خوانم و به شعار «همسایه‌ام قبل از من» و «شهر همسایه قبل از شهر خودم»؛ به همان صورتی که رسول خدا ﷺ و ائمه (صلوات خدا بر آنان) و انبیا (صلوات خدا بر آنان) وصیت فرموده‌اند: اول همسایه، اول فقیر، اول یتیم، اول بیوه‌زنان؛ و شما را به ترک گفتن آنچه چنین افرادی به آن دعوت می‌کنند فرامی‌خوانم؛ متأسفانه آن‌ها شما را دعوت می‌کنند به اقتدا به شیطانی که گوینده «اول خودم» و پیوسته‌هایش مثل «اول شهر خودم» و «اول استان خودم»- است. این‌ها شما را دعوت می‌کنند به اینکه مصداق این سخن حق تعالی باشید: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (و هنگامی که از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم به‌شکل بوزینگانی رانده‌شده درآید).

این‌ها با جهل خود و شعارهایشان، انسان را به ویرانی می‌کشاند و وقتی انسان ویران شود، نمی‌تواند به‌عنوان یک مولّد و عنصر سودرسان و فعال در زندگی اجتماعی سالم، ایفای

نقش کند؛ بلکه بمبی ساعتی خواهد بود که منتظر وقت یا فرصت مناسب است تا سمومش را در دیگران منتشر کند.

این همان واقعیتی است که امروزه مردم در آن زندگی می‌کنند و متأسفانه بسیاری از دزدها و کارمندان فاسد، قربانی این افراد و شعارها و رهبری نابکارشان‌اند.

فرد عاقل باید بداند که حتی رفاه اجتماعی دنیوی را هم نمی‌توان از طریق این افراد به دست آورد؛ زیان آخرتی که با پیروی از آن‌ها حاصل می‌شود جای خود دارد.^۱

۱- پیک صفحه، ج ۱، (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک، ۱۷ ژوئن ۲۰۱۵)، ص ۱۱۴-۱۱۷.

مردی که همه وجودش را فدای انصارش نمود

دکتر علاء سالم:

«روزی ایشان علیه السلام مرا مکلف فرمود تا برخی امور مالی دعوت مبارک الهی را مدیریت کنم. یکی از انصار، مقداری از وجوهات شرعی را به بیت المال پرداخت کرد، سپس یکی از انصار به همراهش رفت تا او را به فرودگاه برساند و پس از آن برگشت، به منزل آمد و در زد، پسر «حسن» درب را باز کرد، من در منزل نبودم، گفت وقتی پدرت آمد بگو این امانتی از فلانی است، یعنی از همان شخص انصاری که وجوهات شرعی را داده بود [و سپس به فرودگاه رفته بود]، وقتی به خانه بازگشتم، حسن آمد گفت: بابا این را فلان انصاری آورد و گفت: از حاج فلانی است، پاکت کوچکی بود، یک شیشه عطر کوچک. در آن لحظه، به ذهنم آمد که هدیه است، در واقع عجله کردم و پاکت را باز کردم و یک مقدار از عطر را روی دستم زدم، بعد به ذهنم رسید که این شیشه عطر، شاید برای سید باشد، شاید برای بیت المال باشد، و من چطور به آن دست زدم؟! خودم را سرزنش کردم، پاکت را بستم و آن را گوشه ای گذاشتم. خداوند خواست تا سید را ملاقات کنم، به او گفتم: سید به تو پناه آورده ام، سید، از خدا طلب آمرزش دارم و از تو پوزش می خواهم، عجله کردم. گفت: خیر است، چه شده؟ گفتم: اگر ممکن است اول مرا ببخش خدا خیرت دهد، تا بعد موضوع را برایت تعریف کنم. سید گفت: بگو تا بدانم موضوع چیست (نقل به مضمون).

گفتم: آقای من! این جریان پیش آمده، من تصور می کردم که شیشه عطر چون بعد [از پرداخت وجوهات] به دستم رسید تصور کردم که هدیه ای برای من باشد، آن را باز کردم و مقداری از عطر را به دستم زدم و سپس به خاطر رسید که شاید هدیه ای برای شما یا برای بیت المال باشد، و من به خاطر آنکه به آن دست زدم در پیشگاه خداوند به عنوان فردی به حساب بیایم که در امانت خیانت کردم و... این گونه خودم را سرزنش می کردم. سید علیه السلام

فرمود: **خب چه شد؟ اشکالش چیست؟** گفتم: آقا معلوم شد که هدیه شماسست و گفته که هدیه‌ای برای سید علیه السلام است. سید گفت: **چرا ناراحت شدی؟ نه تنها در شیشه عطر اجازه تصرف داری، بلکه من همه وجودم برای شماسست. احمدالحسن تمامش برای شماسست. حقیقتاً پاسخ ایشان مرا ناراحت کرد، بیش از آنچه بابت اصل موضوع ناراحت شده بودم.**

یعنی این طور احساس می‌کنی که این گونه نبوده که او فقط آخرت را به شما بدهد، این گونه نبوده که او فقط معارف الهی را به شما بیاموزد، این گونه نبوده که او فقط دست تو را به سوی صراط مستقیم بگیرد، بلکه احساس می‌کنی که این انسان همه وجودش را برای خدا و خلق خدا و عیال خدا و در راه ارتقا و نجات و دستگیری از آن‌ها می‌دهد.

این را به یاد می‌آورم که فرمود: **«من همه وجودم برای شماسست».**

واقعاً نمی‌دانم ابتدا و انتهای بخشش الهی **احمدالحسن علیه السلام** تا کجاست؟^۱

۱- بخشی از صحبت‌های دکتر علاء سالم در جمع انصار امام مهدی علیه السلام، در گروه فیس‌بک، رمضان ۱۴۳۹ ه.ق / خرداد ۱۳۹۷ ه.ش.

بار انصار را به دوش می کشم

بدر بدری:

«سید احمدالحسن رحمته الله توصیه می کردند که با هم ارتباط داشته باشید و همدیگر را دوست بدارید، اگر سید رحمته الله می شنیدند که بین انصار اختلافی به وجود آمده، بیمار و ناراحت و اذیت می شدند. اگر به یکی از انصار آسیبی می رسید امام رحمته الله مریض و اذیت می شدند. یک بار تعدادی از انصار دستگیر شده و در زندان شکنجه شدند، سید در آن روزها مریض شدند... ایشان رحمته الله از انصار بلاها را دفع می کند و اگر انصار آزاری می دیدند سید این آزار را برطرف می کرد، به همین دلیل انصار به خاطر امامشان مراقب خودشان بودند و بین انصار جروبحث نمی شد، چون کدورت و مشاجره انصار در وجود امام رحمته الله منعکس شده و او اذیت می شد...»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمدالحسن رحمته الله.

به خدا، اگر هزار بار کشته شوم برایم آسان تر از این است که...

شیخ حبیب سعیدی:

«در این برنامه به گوشه‌ای از فداکاری‌های سید احمدالحسن علیه السلام می‌پردازیم.

طبیعتاً هنگامی که صفتی از اوصاف وصی امام مهدی، سید احمدالحسن علیه السلام را بیان می‌کنیم، این از زاویه دید ما و از نگاه ماست و راه برای همه کسانی که از این نعمت الهی بهره‌مند شده‌اند باز است [تا مشاهدات خود را بازگو کنند].

ایشان علیه السلام برای دین، و برای خداوند سبحانه و تعالی، همه داروندارش را فدا کرده است؛ چه قبلاً و چه اکنون. و همواره نیز در حال فداکاری و فنا برای خداوند است. همه این کارها برای هدایت مردم و بردن آنان به سوی خداوند است. او همان کسی است که می‌گوید: اگر هدایت مردم در گرو ریخته شدن خون من بود، راضی می‌بودم که کشته شوم و آن‌ها هدایت یابند.

تهمت‌های بسیاری به او زدند و بارها او را کشتند، که نظیرش در هیچ تاریخی دیده نمی‌شود؛ یعنی شخصیت او را کشتند [ترور شخصیتی]؛ با انواع تهمت‌ها و افتراهایی که ما تصور نمی‌کردیم که این امت و مردم کارشان به جایی برسد که تا این اندازه پیش بروند.

به طوری که همه آنچه را که علیه فرستاده‌های الهی گفته بودند و حتی بسیار بیشتر از آن را علیه او گفتند. در روایات آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشده است.

در روایات آمده است که منظور از قائم، سید احمدالحسن علیه السلام است، و نه پدرشان، امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام.

از روایات به وضوح دیده می شود که ایشان قائم فرزند قائم علیه السلام است و او همان کسی است که به رنج و سختی زیادی دچار می شود.

و او همان قائمی است که مقصود اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی همان کسی که بیش از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله رنج و سختی می کشد. به خاطر جهل و نادانی زیادی که از جانب مردم با آن روبه رو می شود.

در روایات آمده که مردم او را "طاغوت" می نامند و اینکه او از آل محمد علیهم السلام نیست و ... و ... که روایات متعددی به این مضمون وجود دارد. در روایات آمده است که همگان، قرآن را علیه او تأویل می کنند، درحالی که وی آواره و تنها و طرد شده است.

و آن طور که خودشان علیهم السلام فرمودند: ... بله، رویارویی من با این ها، بسیار سخت تر از رویارویی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

و خودشان می فرماید: ... جدم امیرالمؤمنین علیه السلام با یک معاویه روبه رو شد و من امروز با هفتاد معاویه روبه رو هستم؛ و این هفتاد معاویه در هر شکل و شمایلی هستند، در لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و با قداستی پوشالی و ساختگی با او دشمنی و پیکار می کنند.

در پیشگاه او علیه السلام انصارش جایگاه بسیار والایی دارند و او درباره فضیلت آن ها، و در مدح و ستایش آن ها بسیار سخن گفته و می فرماید: من تشرف می جویم و این برای من شرافت است که خادم کسی باشم که به کلمات خداوند ایمان آورده است، و آن ها فرزندان اویند، با این همه اما، او آن ها را به خاطر این دین حقیقی و حاکمیت خداوند سبحان فدا نموده است.

و او همان کسی است که می فرماید: به خداوند قسم، اگر هزار بار کشته شوم برایم آسان تر از این است که آسیبی به یکی از انصار برسد.

و از خانواده‌های انصار عذرخواهی می‌کند و او تا به امروز، انصارش را که فرزندان پاک‌نهاد اویند دارد فدا می‌کند؛ آن‌ها هم‌اکنون در زندان‌ها و در غربت هستند.

ایشان علیه‌السلام به زندانی‌ها فرمود: شما در دو غربت به سر می‌برید. غربت دین، و غربت وطن. همچنین فرمود: همواره کار من [رسیدگی به] انصار است.

او پیش از آنکه انصار، دردی بکشند دردمند می‌شود. و پیش از اندوه آن‌ها، اندوه‌گین می‌شود.

با این همه اما او به‌خاطر خداوند سبحانه و تعالی آن‌ها را فدا کرد. همچنین او می‌فرماید: خانواده ام را در پیشگاه محبوبم خداوند سبحان پیشکش می‌کنم. اما مال و اموال که اصلاً چیزی نیست که بخواهم آن را به‌شمار بیاورم.

همچنین می‌فرماید: همواره شبانه‌روز منتظر مرگ بوده و هستم.»^۱

1 - <https://t.me/varesin13/2317>

<https://youtu.be/IMMC68bHO2Q>

<https://youtu.be/64tIXbddl6s>

اگر نجاتشان در ریختن خون من بود، یک روز هم تأخیر نمی‌کردم

دکتر علاء سالم:

«سید احمد الحسن علیه السلام فرمود:

«طوفان نزدیک شده و چیز زیادی نمانده است. اگر به دنبال چیزی هستی، روایات و متشابهات نزد شماست.»

گفتم: طوفان نزدیک شده و هیچ تضمینی نیست که ما همراه آن‌ها هلاک نشویم پناه بر خدا؛ سلام بر شما از جانب کسی که شما را با دل و جان دوست می‌دارد و در کنار خدا بسی کوتاهی نموده است.

ایشان علیه السلام فرمود: «از خداوند تقاضا دارم که شما را نجات دهد. متأسفانه آن‌ها از فقه‌های گمراهی که سرانجام آن‌ها را به آتش جهنم وارد می‌سازند، پیروی می‌کنند. آن‌ها به خاطر این فقه‌ها و دنیایی که بر سرشان آتشین خواهد شد، مرا ناسزا می‌گویند و با من می‌جنگند و در دنیا و آخرت زیان می‌بینند.

اگر نجات و هدایتشان در ریخته شدن خون من بود، حتی یک روز هم تأخیر نمی‌کردم. به خدا سوگند من به حال این عامه مردم که فریب خورده‌اند، اندوهگین و دردمندم. می‌بینم که هلاکت و نیستی بر آن‌ها سایه افکنده و آن‌ها گمان می‌کنند که در این دنیا تا ابد باقی خواهند ماند و دنیا نیز برای آن‌ها پاینده است.»^۱

اگر می دانستم هدایتشان درگِزِو ریختن خون من است، همین امروز خودم را تسلیم می کردم

دکتر علاء سالم:

«**احمدالحسن** علیه السلام را چنین شناختم، به خدا سوگند او از پدر و مادرم به من نزدیک تر است، بلکه این ظلم به آل محمد علیهم السلام است که قلب [مهربان] **احمدالحسن** علیه السلام را با قلب پدر و مادر جسمانی ام مقایسه کنم، هرگاه با ایشان سخن می گفتم، رحمت خداوند را تمام و کمال حس می کردم. به خدا سوگند، تنها مقدار ناچیزی از او را می توانم توصیف کنم، به اندازه ظرفیت و درکی که خود از حقیقت دارم. او از پدر و مادرم به من مهربان تر است، بلکه در تمام عمرم که اکنون به چهل سال رسیده، هرگز فردی با این همه رحمت و مهربانی ندیدم. تقدیم به تو ای فرزند آدم! لااقل اکنون از تجربه ای که خود [از همراهی با او] داشته ام سخن می گویم. رحمت و مهربانی **احمدالحسن** علیه السلام را تنها در سخن گفتن [او] ندیده ایم، بلکه زیبا و زیباتر در وجود **احمد** این است که پیش از سخن گفتنش، سکوت او صحبت می کند!

هرگاه چشمت یا قلبت با او صحبت می کند، به مجرد اینکه به او یا حتی به نوشته هایش نگاه می کنی خداوند را پیش چشمانت می بینی. جانم فدایش.

وقتی می گویم او ولی ای از اولیای خداوند است، به این خاطر است که همه چیز او تو را به یاد خدا می اندازد؛ وقتی رحمت **احمد** را می بینی، رحمت خدا را به یاد می آوری و هرگاه عدالتش را می بینی، عدل خداوند را به یاد می آوری و اگر به زُهد او، سخن گفتنش، سکوتش و روی گردانی اش از همه دنیا - و حال آنکه او آقای تمام زمین پس از پدرش امام مهدی علیه السلام است - بنگری، هرگز این آدم را غافل از یاد خدا نمی بینی، بلکه هرچه در **احمدالحسن** علیه السلام است تو را به یاد خدا می اندازد.

به خداوند بلندمرتبه سوگند، او را چنین یافتم که حتی نسبت به سخت‌ترین دشمنانش و حتی نسبت به کسی که به قتل او فتوا داده رحیم و مهربان است.

روزی ایشان را دیدم که برای آن‌هایی که به قتل او فتوا داده بودند ناراحت بود و فرمود: «به خدا قسم، اگر می‌دانستم هدایت آن‌ها در گِرو ریختن خون من است و اگر خداوند به من اذن می‌داد، امروز قبل از فردا خودم را برای ذبح شدن تسلیم می‌کردم، من از اهل‌بیتی هستم که برایشان سخت است ببینند کسی روانهٔ جهنم می‌شود.»

احمدالحسن علیه‌السلام را این‌گونه یافتم.^۱

۱- دکتر علاء سالم، دپداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه‌السلام.

بدون آنکه در آن شب زمستانی ذره‌ای استراحت کند

شیخ حبیب سعیدی:

«یک بار دو نفر از برادران انصار از شهر دیگری آمده بودند. سؤالات زیادی داشتند. وقتی نزد سید احمد الحسن علیه السلام آمدند دیدند جمعی از برادران انصار هم آنجا هستند که بسیار خسته بودند.

پس از اینکه باهم صحبت کردند فهمیدند آن‌ها آن روز مشغول ساختن خانه بودند و برادران انصار گفتند: ما امروز از صبح تا شب مشغول بردن مصالح به پشت‌بام بودیم و تعداد ما کم و کار بسیار بود. دو نفر بودند و با سید علیه السلام سه نفر می‌شدند. آن‌ها گفتند: ما بسیار خسته‌ایم، بیشتر حجم کار به دوش سید علیه السلام بود، [با این حال] می‌گفتند: ما از شدت خستگی [با خود] می‌گفتیم کی شب می‌رسد تا از ابتدای شب بخوابیم. سپس سید علیه السلام به آن دو برادر گفت: فلانی و فلانی، راحت باشید، بخوابید، چون شما خسته‌اید. وقتی برادرانی که از سفر آمده بودند این را شنیدند ناراحت شدند و گفتند: سیدنا ما فردا صبح زود به‌ناچار عازم سفریم، و سؤالات زیادی داریم، و شما خسته‌اید، یعنی نگران بودند که به پاسخ سؤالاتشان دست پیدا نکنند. سید احمد الحسن علیه السلام به آن‌ها گفت: نه راحت باشید و بپرسید.

برادران یکی پس از دیگری سؤالاتشان را پرسیدند تا آنکه همه سؤالاتشان تمام شد، و سید علیه السلام با نهایت صبر و حوصله و با پاسخ‌هایی مفصل و حکیمانه به سؤالات پاسخ داد. سپس آن‌ها خسته شدند و برخی از آن‌ها خوابیده و دیگری بیدار ماند و سؤالاتش را پرسید تا جایی که او هم سؤالاتش تمام شد و همگی همانجا سر جایشان خوابیدند.

همه برادرانی که آنجا بودند خوابیدند و ما نیز که خسته نبودیم هم خسته شدیم و خوابیدیم و سید علیه السلام به‌تنهایی روبه‌قبله نشسته بود و به این سو و آن سو تکیه نمی‌کرد و خمیازه

نمی کشید تا آنکه تنها یکی از انصار همراه او باقی ماند. پس از آنکه برادران خوابیدند سید احمدالحسن علیه السلام خواست نماز شب بخواند، اما جایی پیدا نکرد تا در آن نماز بخواند، چون مکان محدود و کوچک بود، و سید علیه السلام زیر پله نشسته بود، یعنی بالای سرش پله بود، و سید علیه السلام مجبور شد نماز شب را نشسته بخواند؛ چون اگر می ایستاد جا برای ایستادن او نبود. پس از آن او برخاست و برای نماز صبح اذان گفت. یکی از برادران به ایشان گفت هنوز وقت اذان فرا نرسیده. سید علیه السلام فرمود: من کاری به این مؤذن ها ندارم، من شنیدم که ملائکه می گویند وقت نماز فرا رسیده. سپس نماز صبح را خواند. پس از نماز زیارت امام حسن عسکری علیه السلام در روز پنجشنبه را خواند. سپس دعای تحصنت را خواند. سپس برادرانی را که دیروز با او کار می کردند برد و مشغول آن کار دشوار شد، بدون آنکه در آن شب زمستانی کمی استراحت کند.»^۱

1 - <https://youtu.be/M0EICse-Pnw>

https://youtu.be/j_y5ta_MY4o

نیک‌ی در برابر بدی

نجات حداکثری

مهندس حسین منصوری:

«این همان احمدالحسن علیه السلام است که حوزه‌های علمیه با تمسخر با دعوت او روبه‌رو شدند و او به آنان با قرآن پاسخ می‌دهد! مثلاً وقتی ایشان کتاب «العجل» [گوساله] را نوشت، مراجع آشفته‌گویی کردند که چگونه وصی و فرستاده امام علیه السلام، کتابش را به نام حیوان نام‌گذاری کرده؟! همان‌طور که می‌بینید کمترین چیزی که می‌توان درباره این اشکال گفت این است که آنان از پاسخ به علم موجود در این کتاب می‌گریزند تا مردم را با عیب‌جویی از نام کتاب فریب دهند، درحالی‌که واقعاً اشکالی سخیف و بی‌ارزش است! اما وقتی به گوش امام علیه السلام رساندند، فرمود: در قرآن سوره‌هایی به نام حیوانات است؛ همچون: سوره بقره، سوره نمل و سوره فیل... . ملاحظه کنید که امام علیه السلام نگفت: این یک سؤال سخیف و بی‌ارزش است، این چه طرز مواجهه است، من وصی امام هستم، بلکه به اشکال پاسخ داد. او این‌گونه بود و همواره به اشکالاتی که شیطان می‌خواست با آن مردم را فریب دهد پاسخ می‌داد! حتی اگر آن اشکال سخیف و بی‌ارزش بود. زیرا همت او بر این است که بیشترین تعداد از مردم را نجات دهد و از ابلیس لعنة الله علیه جدا کرده، به گستره رحمت خدا وارد کند.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

برایشان از خدا هدایت بخواهید

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«امام احمد الحسن علیه السلام با وجود سختی‌ها و آزارهایی که از جانب مردم می‌دید، بر مدارای با آن‌ها و بیان حق با بهترین شیوه، تأکید می‌کرد و همیشه می‌فرمود:

«اینان بیشترشان فریب خورده‌اند و حقیقت را نمی‌دانند... پس برایشان از خدا هدایت بخواهید؛ زیرا آنچه در آینده رخ می‌دهد بزرگ است و بسیار بزرگ است...»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

کسانی را که به من دشنام می دهند به خودم واگذارشان کنید

شیخ رمضان منصوری:

«فردی راننده تاکسی بود. علیه سید علیه السلام حرف می زد، حتی با فحاشی و دشنام. سید علیه السلام می فرماید: کسانی را که به من دشنام می دهند به خودم واگذارشان کنید.

روزی از روزها سید علیه السلام آمد و فرمود: خودروی این شخص را کرایه کنید. گفتند: سید نمی شود، چون خیلی کارها علیه شما انجام می دهد. سید علیه السلام فرمود: این بر عهده شما نیست. سید علیه السلام آمد و خودرو را کرایه کردند و سید علیه السلام سوار شد و به او سلام کرد، گویا تاکنون چیزی از او نشنیده، و احوالش را پرسید. راه افتادند و به یک پل رسیدند، خودرو در آنجا خراب شد و ایستاد، و راه هم به اندازه ای باریک بود که فقط یک خودرو می توانست بیاید یا برود. داخل خودرو بودند که خودروی بزرگی درحال آمدن بود و نمی توانستند از ماشین خارج شوند و کاری کنند، که یک لحظه سید علیه السلام می فرماید: یا حسین.

و بعد به فضل و منت خداوند و خلیفه خدا گویا اتفاقی نیفتاده است. بعد این آقا به سید علیه السلام نگاهی کرد و سید علیه السلام به او فرمود: در عالم [رؤیا] دیده بودم که تو به زودی خواهی مُرد و به سمت تو آمدم تا نجات دهم، تا خداوند سبحان و متعال عمرت را طولانی کند و بتوانی از این کار توبه کنی.»^۱

اگر امر هزار سال طول بکشد نفرین نمی‌کنم و صبر می‌کنم

شیخ رمضان منصوری:

«یکی از انصار سید احمد الحسن علیه السلام به جایی رفت تا دعوت الهی را به گروه مشخصی از مردم برساند. آن‌ها به او اهانت کردند و اتفاقات زیادی برایش رخ داد.

خیلی از دست آن‌ها اذیت شد و به سمت سید (احمد الحسن علیه السلام) برگشت و صحبت‌هایی کرد که در آن لعن بود، برای همین سید بر او غضب کرد و به او فرمود:

«شما انصار خداوند عزوجل هستید و خلیفه خدا را یاری می‌کنید. برای همین اگر این‌طور دعا کنید بر آن‌ها اثر می‌گذارد. این‌ها خانواده من و بندگان خداوند و این‌ها بینوا و فقیرند و من از آن‌ها می‌ترسم و آن‌ها از من ترسند، و اگر امر هزار سال طول بکشد بر شما نفرین نمی‌کنم و صبر می‌کنم.»

حتی در صفحه مبارکشان نیز بدی‌ها را با خوبی پاسخ می‌دهد، گویا پدری است که به فرزندانش آموزش می‌دهد. با هر حرفی که می‌زنند با آن‌ها همراه می‌شود و با کلماتی نیکو پاسخ می‌دهد و آنان را به خیر راهنمایی می‌کند.^۱

1 - <https://youtu.be/kAdacvH9AwU>

در مرام ما نیست ببینیم کسی به خاطر ما روانه جهنم شود

دکتر علاء سالم:

«احمدالحسن علیه السلام کسی است که برای هدایت مردم همه چیزش را فدا کرد؛ خودش، خانواده اش، آبرو و حیثیتش. شیعیان مراجع هرچه بود [و هر دروغ و تهمت و توهینی را] به احمدالحسن علیه السلام نسبت دادند، شخصیت و آبرویی برای او باقی نگذاشتند، حرمتی برای پدر و مادر او باقی نگذاشتند، این ها همه به خاطر آن بود که او با توسل به جدش سیدالشهدا علیه السلام از خداوند خواست عذاب را از این امت به تأخیر بیندازد. ای انسان پاک، چه قلب رحیم و مهربانی داری، درحالی که همه سلاح به دست گرفته اند تا تو را قطعه قطعه کنند، اما تو شتابان به سوی جدت حسین علیه السلام رفته و متوسل می شوی تا خدا عذاب را از آنان به تأخیر اندازد. نزد ایشان بودیم که در عراق انفجاری رخ داد که در آن انفجار سیصد تن کشته شدند، هنگامی که این خبر به گوش سید احمدالحسن علیه السلام رسید، درحالی که نشسته بود [از شدت ناراحتی] از جای خود برخاست و ایستاد. انصار تعجب کردند و گفتند: [چرا ناراحتی؟ درحالی که این ها] همه به دنبال کشتن و قطعه قطعه کردن تو و به اسارت گرفتن خانواده ات هستند.

پس ایشان علیه السلام پاسخ دادند: «این قوم به واسطه ما آل محمد علیهم السلام امتحان و آزمایش می شوند و ما ناراحت می شویم وقتی می بینیم مردم [به خاطر ما] روانه جهنم می شوند. آنان به واسطه شما امتحان نشده اند، بلکه با ما آل محمد علیهم السلام امتحان شده اند!!»

چه قلب رحیم و مهربانی داری و چه صبری در سینه داری.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دبداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه السلام.

لباست را کثیف نکن!

سید احمد الحسن علیه السلام:

«بهتر این است که از خطا و اشتباه در حق دیگران - هر قدر هم که کوچک باشد - دوری کنی؛ بلکه و حتی اگر آنان در حق تو خطا کردند، تو در حق آنان مرتکب خطا نشو؛ تا پوزش نخواهی و لباست را کثیف نکنی. به کسی که به شما بدی نموده، با نیکی پاسخ بده و با مدارا و نیکی با مردم تعامل داشته باش، تا خداوند به تو رحم کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى...﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل مکنید...) [بقره، ۲۶۴]»^۱

با کسی که به بدی رفتار می کند، به نیکی رفتار کنید

سید احمد الحسن علیه السلام:

«بزرگ تر شما باید به کوچک تران رحم کند، و کوچک تر شما باید بزرگ تران را بزرگ و محترم شمارد، علمای با عمل خود را مقدم بدانید که آن ها نمایندگان اعزامی شما به سوی خدایند. شیطان را دشمن خود بگیرید، همان گونه که او شما را دشمن برگرفت، و خواهان گمراه ساختن شماست: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱ «در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن گیرید [او] فقط دارودسته خود را می خواند تا آن ها از اصحاب آتش باشند.»

همانا شیطان فقط به شما مشغول است؛ زیرا دیگران با خروجشان از صراط و ولایت، کار شیطان نسبت به خودشان را خاتمه داده اند.

بدی را با بدی پاسخ ندهید، با کسی که به بدی رفتار می کند، به نیکی رفتار کنید، آیا دوست ندارید خدا بدی شما را با احسان و نیکی پاسخ دهد؟ پس همان گونه با مردم رفتار کنید. اما بدی شخصی از انصار به شما، احسان است؛ زیرا مؤمنی که در حق تو بدی می کند، بار گران را از دوش که کمربت را خم کرده است، بر می دارد.

همان گونه که پیمان بر می دارید برای شما پیمان برداشته می شود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا داشته باشید و هرکسی باید بنگرد که برای فردا [ای خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسید، در حقیقت، خدا به آنچه می‌کنید آگاه است).^۲

۱- حشر، ۱۸.

۲- سید احمد الحسن رحمته الله علیه، بیانیۀ نصیحتی به انصار.

بدی انصار در حق شما نیک است

«توضیحاتی تکان‌دهنده از شیخ حبیب سعیدی در رابطه با یکی از نصایح سید احمد الحسن علیه السلام:

«بدی یکی از انصار در حق شما، احسان و نیک است.»

آیا واقعاً این سخن را تصدیق کرده‌ایم و قبول داریم؟

اگر واقعاً این سخن را تصدیق کنم و یکی از انصار به من بدی کند و من آن را نیک به شمار آورم، دیگر آیا توجیهی دارد که ناراحت شوم؟ آیا ممکن است ناراحت شوم؟ اگر ناراحت شدم، پس من بدی او را نیک به‌شمار نیاورده‌ام.

تازه این در صورتی است که اثبات شود رفتار او بدی بوده و بعد از اینکه اثبات شد بدی بوده، امام به‌دستور خداوند می‌فرماید بدی او نیک است.

من در برابر رفتار انصار چگونه برخورد کنم؟ مثلاً وقتی یک شخصی یا مؤمنی به تو هدیه‌ای می‌دهد، فرض کنیم یکی به شما عطر گران‌بهای هدیه داده است؛ آیا در پیشگاه دیگران این مسئله از تو قابل قبول است که از چنین هدیه‌ای ناراحت شوی؟ قطعاً کسی چنین کاری نمی‌کند، مگر آنکه دیوانه باشد.

در اینجا شاید گران‌بهاترین عطر نیز به این شکل که امام در اینجا به این مسئله اهتمام دارند، احسان و نیک به‌شمار نیاید. نفرمود برادر مؤمنت یا انصار به تو هدیه داده، بلکه فرمود انصار و مؤمنین، هر لفظی معنای خاص خود را دارد.

«بدی یکی از انصار در حق شما، احسان و نیک است.»

بنابراین، اگر من به این سخن ایمان نداشته باشم و آن را در عمل پیاده نکنم، مجال برای پیاده‌سازی سخن شیطان مهیا خواهد بود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام می‌فرمایند یا از ماست و چنانچه از ما نباشد از شیطان خواهد بود، حالت سومی وجود ندارد.

«بدی یکی از انصار در حق شما، احسان و نیکی است.»

قطعاً شما تفصیل این مسئله را بهتر می‌دانید.

مؤمنی که بدی کرده - به شرط آنکه واقعاً ثابت شود بدی کرده، نه اینکه [در واقع نیکی کرده باشد، و] من بیمار باشم و نیکی برادرم را بدی به‌شمار آورده باشم؛ یعنی [این‌گونه نباشد که] در واقع به من نیکی کرده باشد و من [آن را بدی به‌شمار بیاورم، و] پس از چندی به آن پی‌برده و بفهمم که امر بر من مشتبّه شده بود و او در حق من نیکی کرده بود؛ حتی از لحاظ مادی. متأسفانه ما در برخورد با امور مادی بی‌ارزش که اندکی بعد به نجاست تبدیل می‌شود بسیار اهتمام می‌ورزیم.

همه‌چیز این دنیا نجاست و پلیدی است؛ یعنی اندکی قبل پاک بوده و پس از چند ساعت تبدیل به نجاست می‌شود (بیش از این نمی‌خواهم توضیح دهم) با این همه ما به این امور مادی اهتمام زیادی می‌ورزیم، اما در برخورد با این حقایق که [همواره و] تا وقتی خداوند سبحان وجود دارد باقی است، بالعکس جوری رفتار می‌کنیم گویی پلیدی و نجاست است و راه آن را مسدود کرده و آن را رد می‌کنم.

به باور من باید این [حقایق] را برگیریم و بر جانمان حک کنیم و ببینم که من تا چه اندازه سخن امام را در عمل پیاده کرده‌ام و چقدر هنوز آن را عملی نکرده‌ام.

و وقتی این سخن را روی خودم پیاده کردم، آیا [دیگر] مشکلی به‌وجود می‌آید؟ قطعاً نه؛ چون همه مشکلات از منیت است؛ این را از سید علیه السلام شنیدم که درباره مشکلات به وجود

آمده بین مؤمنین فرمود: از "منیت" است. تمامی اختلافات از همین "منیت" است. مشکلات [از] منیت است.

«بدی یکی از انصار در حق شما، احسان و نیکی است. بنابراین مؤمنی که در حق تو بدی کرده، بار گناهان تو را که کمرت را خم کرده بود از روی دوشت بر می‌دارد.»

و این گویی از عبارت پیشین هم بزرگ‌تر است. چطور؟ چون من گناهانی دارم که توان رهایی از آن را ندارم، نه با نماز، نه با روزه‌ام، نه با زیارتم، نه با اعمالم و نه با قرائت [قرآن] و نه با هر کار دیگری که حتی همراه خلیفه خدا باشد. چون بار این گناهان کمرم را خم کرده و بر دوشم سنگینی می‌کند. این گناهان، کمرم را به‌سختی خم کرده‌اند و من با همه اعمالم هم توان رهایی از آن را ندارم.

مگر نه اینکه رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«نماز، سجود و عبادت‌ها برای این آمدند تا شما را از گناهانتان که مثل هیزم‌کشان آن‌ها را به دوش کشیده‌اید برهانند.»

اما تمامی این اعمال چنین نتیجه‌ای را به‌دنبال ندارد؛ پس چطور می‌توانیم این بارهای سنگین را از روی دوشمان برداریم؟

مؤمنی که در حق من بدی کرده، بار را از دوش من برمی‌دارد، کدام بار؟ همان باری که پشت مرا خم کرده، و به تعبیر من کمرشکن است و بر پشتم سنگینی می‌کند و نمی‌توانم از آن رهایی یابم؛ اینکه مؤمنی به من بدی کند، رحمت است، و اکنون مشخص شد که رحمتی بسیار عظیم است، و خداوند آن را به من هدیه کرده و هدیه ای است برای من. من چطور با آن رحمت برخورد کنم؟

تازه چه کسی گفته آن رفتار، بدی محسوب می‌شود؟ مخصوصاً وقتی یک رفتاری از افرادی صادر می‌شود که در مقام و مرتبه بالاتری هستند، همان‌طور که موسی علیه السلام عملکرد عبد صالح را بدی به حساب آورد، آن هم به‌طوری که روایت می‌گوید موسی او را بلند کرده و به زمین زد، [اما] عبد صالح هرگز روی او دست بلند نکرد.

«بنابراین مؤمنی که در حق تو بدی کرده، بار گناهان تو را که کمرت را خم کرده بود از روی دوش تو بر می‌دارد.»

بنابراین، وقتی من سخن امامم را بر خودم پیاده نکرده باشم، به‌اندازه‌ای که به کلام امام عمل نکرده‌ام به همان اندازه پیرو امام نبوده‌ام، و چه زیانی از این بالاتر؟!

حال، اگر به سایر آموزه‌های امام هم عمل نکنم، دیگر چه چیزی باقی می‌ماند؟!

برای همین است که امام علیه السلام فرمود اگر امت اسلام در هر زمان، یک‌دهم از یک‌دهم رهنمودهای رسول الله صلی الله علیه و آله یا امام صادق علیه السلام یا امام مهدی علیه السلام یا یمانی آل محمد علیهم السلام را عملی می‌کردند، آنچه خدا می‌خواست محقق می‌شد و همگی در خیر [و خوشی] می‌بودیم و خیر و نیکی، آسمان‌ها و زمین را در بر می‌گرفت.»^۱

۱- شیخ حبیب سعیدی، خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

با صرف نظر از کاری که پدرش با ما کرد، به او کمک کن!

شیخ حبیب سعیدی:

«از بخشنده‌گی و سخاوت سید احمد الحسن علیه السلام (که از مکارم اخلاق یعنی از ویژگی‌های والای اخلاقی است) این بود که به برادران انصاری امر می‌کرد که حتی به دشمنانش که به ایشان و انصارش ظلم کرده و آنان را به شکل فجیعی کشته بودند کمک کنند؛ مانند حزب مقتدا صدر که وقتی ورق بر ضد آن‌ها برگشت و حکومت بر آن‌ها تاخت (و این عقوبتی الهی بود، چون آن‌ها -به گواه خودشان- به سید و انصار بد کردند، و بسیاری از آن‌ها و از سران آن‌ها این را در مواجهه با من به زبان آوردند) سید علیه السلام فرمود: به آنان رحم کنید و هرچقدر می‌توانید به آنان کمک کنید، و مهم‌ترین موضوع این است که به یتیمان کمک و مهربانی کنید، با صرف نظر از [ماهیت] پدران‌شان و کاری که با ما کردند. این موضوع مرا به یاد کمک امام زین العابدین علیه السلام به مروانیان می‌اندازد؛ آنگاه که در مدینه علیه آنان انقلاب شد (و این ماجرا معروف است) و کسی به آنان پناه نمی‌داد (و آن‌ها همان کسانی بودند که نسبت به پدرش حسین علیه السلام سید جوانان اهل بهشت آن ظلم و جنایت‌ها را مرتکب شدند و حتی سر حسین علیه السلام را بر نیزه کردند، با این همه اما) امام زین العابدین آنان را به خانه خودش برد و خرجی آن‌ها را داد یا مثلاً هزاران درهم یا دینار بُرد و به حاکم مدینه داد تا یکی از اولاد بنی مروان را [از بند] رها کند. با این اخلاق والا بود که اهل بیت علیهم السلام به سوی خدا دعوت می‌کردند. و با این اخلاق والا است که سید و مولایمان سلاله و یمانی آل محمد علیهم السلام سید احمد الحسن علیه السلام به سوی خدا و تمسک به اخلاق الهی محمدی علوی دعوت می‌کند، و او

همان کسی است که می‌گوید: مال هیچ اهمیتی ندارد. و برای آن هیچ اهمیتی قائل نیست، بلکه می‌دیدم که وقتی مال یا چیزی از این قبیل در برابر اوست اذیت می‌شود.»^۱

1 - <https://youtu.be/7aModMTGrN8?si=PvoOoTDrBW9Viwnm>

حلم و بردباری ایشان علیه السلام

حلم و بردباری سید **احمد الحسن** علیه السلام در برابر سید معممی که نماینده چند تن از مراجع بود و بارها به ایشان توهین کرد.

شیخ حبیب سعیدی:

«به یاد دارم یک بار ماجرای پیش آمد که من نزدیک ایشان علیه السلام بودم و آن را درک کردم.

سید معممی نزد ما آمد. مشکلی داشت. مشکلش قبیله‌ای بود. آن طور که به یاد دارم او وکیل سه یا چند تن از علما بود، از همین عناوین دنیوی که برای خود می‌گذارند. این برادر دعوت را قبول نداشت ولی پیش از اینکه سید علیه السلام اعلام کند فرستاده امام مهدی علیه السلام است، با او آشنایی داشت و از سید علیه السلام هم خاطرات خوبی داشت؛ منظورم در رابطه با دعوت نیست، بلکه در ارتباط با کمک‌های سید به عنوان کمک به هم‌نوع، یا شاید هم سید (من هم درست نمی‌دانم) لطف بزرگی در حق او کرده بود، اما سید علیه السلام درباره آن چیزی نگفته بود و حس و برداشت من این طور بود. آری، آن فرد به جایی آمد که بسیاری از برادران انصار هم بودند، و همگی هم معمم و از انسان‌های فرهیخته بودند، منظورم این است که اهل علوم اهل بیت علیهم السلام بودند، نه سفسطه‌هایی که آن‌ها به آن می‌نازند.

این سید در گفت‌وگو با سید **احمد الحسن** علیه السلام اشکال وارد می‌کرد. اشکالاتی را مطرح می‌کرد که ربطی به دعوت نداشت، درباره انصار هم نبود. اشکالات او درباره رابطه‌اش با برادرش بود که او هم همراه ما بود و به دعوت ایمان داشت و او نیز طلبه و معمم بود. رفتار آن سید مثل کسی بود که کینه‌ای از تو به دل دارد، اما بهانه‌ای در دست ندارد تا با آن به تو خدشه‌ای وارد کند، به همین دلیل به نزدیکی اشکال می‌گیرد؛ مثل سنی‌ها که هیچ عیب و نقصی از امیرالمؤمنین علیه السلام در دست ندارند به همین خاطر هم می‌روند و از [پدر او]

ابوطالب علیه السلام عیبجویی کرده و می‌گویند او کافر از دنیا رفت و چنین و چنان، به این امید که بتوانند عیبی روی علی علیه السلام بگذارند و جایگاه او را پایین بیاورند. یعنی از سمت دیگری وارد می‌شوند. این سید هم از همین باب وارد شد. آری، تا آنجا که به یاد دارم در گفت‌وگوی همان جلسه بود که آن فرد حدود ده بار [در حرف‌هایش] به سید حمله کرد. (شبی زمستانی بود و جلسه تا پاسی از شب ادامه داشت). هربار که برادران انصار می‌خواستند جوابش را بدهند، هیبت سید علیه السلام به آنان اجازه سخن گفتن نمی‌داد.

با این حال سید علیه السلام در برابر آن فرد حلم و بردباری بسیار زیادی به خرج داد تا اینکه نماز صبح شد. نماز صبح را خواندیم و سید برای نماز صبح حاضر شد؛ با وجود آن همه هجمه و حرف‌های بسیار زشتی که آن فرد به سید گفت. در همان جلسه و تا به امروز، آن فرد را یک انسان کاملاً بی‌شرم و حیا دیدم و خودش هم این را می‌داند. [به قول معروف:] حال که خجالت نمی‌کشی هر کار که می‌خواهی بکن!

وقتی گستاخی و جسارت او را نسبت به سید دیدم، فهمیدم که او فردی کاملاً بی‌حیاست و در عین حال به گوشه‌ای از حلم و بردباری سید و مولایم هم پی بردم. با وجود آنکه از هر لحاظ (چه به لحاظ علمی و چه از هر لحاظ دیگر) می‌توانست [جوابش را بدهد]، با این حال، پس از نماز صبح برخاست و خودش شخصاً رفت تا کاری را که آن فرد از ایشان خواسته بود انجام دهد. مشکل قبیله‌ای داشتند. قتلی اتفاق افتاده بود و طرف مقابل به دنبال کشتن این‌ها بودند. با این همه سید خودش ورود کرد و فقط دو یا سه نفر همراهش رفتند و فقط خودش رانندگی کرد و راننده دیگری نبود. خودش به منطقه‌ای بسیار دور پیش آن قبیله رفت و سختی بسیاری را متحمل شد. خودش عهده‌دار این موضوع شد و به آن اهمیت داد و شبانه‌روز و تاجایی که می‌توانست تلاش کرد. به مناطق مختلف و بسیار دور رفت. آن‌هم در شرایطی که شرایط سخت و خطرناکی بود و سید **احمد الحسن** علیه السلام تحت

تعقیب بود. و باوجود آنکه آن شخص بدون هیچ توجیه و دلیلی آشکارا به سید^{علیه السلام} حمله کرد، و آن هم درحالی که آن موضوع اصلاً ربطی به سید^{علیه السلام} نداشت، با این همه دیدم سید^{علیه السلام} در برابر آن فرد حلم و بردباری بسیار بسیار زیادی به خرج داد.»^۱

تعلیم و تربیت

محبت، رمز اطاعت

دکتر عبدالعالی منصوری:

«یکی از مؤمنین از مسئولیتی که بر مردم داشت از سید احمدالحسن علیه السلام پرسید، ایشان فرمودند: "اگر می خواهی از تو اطاعت کنند کاری کن که تو را دوست داشته باشند، اگر تو را دوست داشته باشند از تو پیروی می کنند."»^۱

۱- بخشی از خطبه های نماز جمعه نجف اشرف، دکتر شیخ عبدالعالی منصوری، ۱ بهمن ۱۴۰۰، حسینیه انصار امام

به بهانه تبلیغ دعوت، در وظایفی که در قبال دیگران دارید کوتاهی

نکنید

سید احمد الحسن رحمته الله علیه:

«پذیرفته نیست انسان با این بهانه که برای دعوت کار می‌کند یا اقدام به تبلیغ می‌کند، در کار اجتماعی خود کوتاهی کند... مثلاً پذیرفته نیست که [برخی انصار] در عرصه پزشکی یا افزودن معلومات پزشکی یا درمان بیماران، کوتاهی کنند و بعد بهانه بیاورند که برای دعوت کار و تبلیغ می‌کنند! و ان شاء الله آن‌ها بزرگ‌تر، حکیم‌تر و متعادل‌تر از آن‌اند که به این صورت بیهوده عمل کنند.

بنابراین، راجع به دعوت کردن به‌سوی حق و شناساندن حق به مردم، هر شخصی می‌تواند بخشی از وقت خود و زندگی‌اش را به آن اختصاص دهد، ولی در افزایش توان معرفتی و فرهنگی و توسعه آن‌ها و قرائت و اطلاع بر هر مطلبی که مفید است تا حد امکان نباید کوتاهی کند و همین‌طور در عمل اجتماعی‌اش نیز نباید کوتاهی نماید و در رابطه با خانواده‌اش (شوهر، همسر یا فرزندان) نیز نباید کوتاهی کند، حتی در خصوص رفاه کودکانش یا بردن آن‌ها به مکان‌های علمی یا طبیعی برای بالا بردن افق اندیشه و معرفتشان.»^۱

برخی از ما همانند دریاچه، با یک سنگ متلاطم می شویم

سید احمد الحسن علیه السلام:

«همه ما در این دنیا، در معرض کلمه یا موضعی قرار می گیریم که ما را نگران و سرگردان می کند و چه بسا روزانه باشد؛ و برخی از آنان، مهم و برخی نیز ناچیز است؛ و برخی از آن ها، از سوی افرادی است که آنان را دوست داریم و برخی نیز از افرادی است که آنان را نمی شناسیم؛ الی آخر.

ما می توانیم این مسائل یا مواضعی که ما را نگران و سرگردان می کند را بزرگ کنیم، همچنین می توانیم به اندازه توانمان، نسبت به آن ها بی توجه باشیم و از آن بگذریم و به آن فکر نکنیم؛ تأثیرپذیری و حساسیت روانی هر انسان، با دیگری متفاوت است؛ برخی از ما مانند دریاچه آبی هستیم که اگر سنگی در آن انداخته شود، تأثیر گسترده ای دارد؛ چه بسا همه آن را در بر گیرد؛ وقتی ما این گونه باشیم، قطعاً نیازمند کار و عمل بزرگی روی خودمانیم تا آن را تهذیب کنیم و آن را به قدر امکان، از این بزرگ جلوه دادن و ترسی که به نفسمان و نیز به بدنمان زیان می رساند، دور کنیم.

ان شاء الله درمان آن، در پناه بردن به ذکر و یاد خداوند و اندیشه نکردن در چنین کلمات یا مواضعی، یا بی توجهی نسبت به آن است.»^۱

۱- کتاب برید الصفحة، ج ۲ (مجموعه پیام های مندرج در صفحه مبارک فیس بوک از ۲۰۱۸ الی ۲۰۲۲) ص ۱۰۴-

موی بین عاقل و دیوانه پاره نمی شود

دکتر علاء سالم:

«یک روز سید احمدالحسن رحمته الله از اختلاف ایجاد شده بین دو نفر از مؤمنین مطلع شد و پاسخ ایشان، این بود:

آنان باید یاور ما باشند؛ باید به اصلاح حال مردم و هدایت ایشان مشغول باشند؛ نه اینکه با اختلاف ها وقت را از بین ببرند. آنان را به صلح میانشان نصیحت کنید.

پدرم، خداوند رحمتش کند مرد حکیمی بود که دو حکمت مهم، از ایشان آموختم:

اول: همیشه این سخن را برایم تکرار می کرد: هر حاجتی که پس از نماز باشد، مستجاب می شود؛ یعنی اگر می خواهی حاجت برآورده شود؛ نماز را مزاحم آن قرار نده؛ و اگر توانستی، آن را پس از نماز قرار دهی، بهتر است و ان شاء الله مستجاب می شود.

دوم: همیشه می فرمود: مویی که بین عاقل و دیوانه است، بریده و قطع نمی شود.

معنای سخن ایشان را برایت خلاصه می کنم:

اختلافی که باعث بریدن می شود، فقط بین دو دیوانه ایجاد می شود؛ معنای اینکه مویی که بین عاقل و دیوانه است، بریده و قطع نمی شود؛ این است که:

الان تصور کن مویی وجود دارد که دو طرف آن را دو نفر گرفتند، اگر فردی آن را محکم گرفته باشد و دیگری نیز آن را محکم گرفته باشد، قطع و بریده می شود؛ ولی اگر دیگری آن را کمی رها کند، قطع و بریده نمی شود؛ وقتی دیگری آن را می کشد، فرد عاقل اندکی آن را رها می کند تا مو بریده و قطع نشود؛ فرد عاقل، آن را نمی کشد.

اگر هر دو طرف عاقل باشند، آن را نمی‌کشند؛ اگر یکی از این دو نفر عاقل باشند، وقتی دیوانه یا فردی عصبانی آن را می‌کشد، آن را رها می‌کند؛ در هر دو حالت، قطع نمی‌شود. مو فقط در یک حالت بریده می‌شود: دو طرف دیوانه باشند یا عصبانی باشند و عصبانیت، بر آنان چیره شده باشد.

از زمانی که کوچک بودم، این حکمت ها را تکرار می نمود؛ خداوند رحمتش کند و بسیاری از آن استفاده کردم.^۱

1 - https://t.me/ghalam_ashab_ahmad_as/1140

زندگی، سفری است که باید از آن استفاده کنیم

سید احمد الحسن علیه السلام:

«زندگی، سفری است که باید [از آن] استفاده کنیم و در چهارچوب آنچه در آن بر ایمان امکان پذیر است کار کنیم و وقت خود را در سرزنش یا غم فرصت‌ها [ی از دست رفته] و امثال آن تلف نکنیم.

.... متأسفانه برخی اولیا - پدران یا مادران - فرزندان خود را مجبور به عاق شدن می‌کنند.

در ارتباط با پسران و دخترانتان از خداوند بترسید و آنچه را در توان آن‌ها نیست یا مناسب حال و شرایط روحی و جسمی آنان نیست بر دوش آن‌ها قرار ندهید.»^۱

کارم به خودکشی رسیده!

«سؤال:

به احمدالحسن!

حالم را بر شما عرضه می‌کنم؛ خواهش می‌کنم پاسخ پیامم را بدهید:

پدرم به‌خاطر درس، بر من فشار می‌آورد؛ مخصوصاً اینکه من، دانش‌آموز ششم متوسطه [دبیرستان] هستم؛ همیشه سخنانی می‌گوید که موجب تضعیف روحیه می‌شود و اصلاً به من احترام نمی‌گذارد؛ اگر در [پاسخ به] سؤال اشتباه کنم و به او بگویم: اشتباه کردم، زمین‌وزمان را به هم می‌دوزد و اصلاً مرا درک نمی‌کند و مرا به‌خاطر درس کتک می‌زند؛ مخصوصاً اینکه به‌خاطر پدرم به لحاظ روحی بسیار خسته‌ام؛ به خدا قسم، به‌خاطر برخورد‌های بد پدرم، به حد خودکشی رسیدم و اگر محلی برای سکونت داشتم، خانه را ترک می‌کردم.

پاسخ سید احمدالحسن رحمته‌الله:

خداوند شما را زنده بدارد عزیزم؛ پیش از هرچیز باید بدانی که شخصِ شما بیشترین زبان را از خودکشی می‌بینی؛ پیش روی تو، فرصتی است که در این زندگانی [دنیا] زندگی کنی و در آن، اتفاقات خوبی را رقم بزنی که برای تو و جامعه و دنیا و آخرتِ توست. پیش روی تو، زندگی شخصیِ توست؛ چه بسا روزی با خانمی همراه شوی که دوستش داری و خانه و خانوادهٔ زیبا و خوبی بسازید که برای جامعه و زندگانی مفید و سودمند باشد.

خودکشی صرفاً فرار از مشکلات است، درحالی‌که برخورد صحیح، رویارویی با مشکلات و حل کردن آن است. تو هنوز در ابتدای زندگانی هستی و زندگیِ پیش رویت پر از خوبی و

بدی، زیبایی و زشتی، و خوشی و ناخوشی است؛ حال آیا هر زمان که با مشکلی روبه‌رو شدیم از آن فرار کنیم؟!!

اما [در رابطه با] مشکل تو با فشارهای پدر به‌خاطر درس؛ پیش از هرچیز باید بدانی که او براساس تصور خودش می‌خواهد تو به نتیجه خوبی دست پیدا کنی تا زندگی خوبی بسازی، و صرف‌نظر از اینکه رفتارش اشتباه یا پر از برخوردهای بد است که به تو و روحیه‌ات آزار می‌رساند، اما آنچه باعث می‌شود که این برخوردهای بد را انجام دهد، [به‌خاطر] دوست داشتن توست.

معتقدم راه‌حل این است که به‌اندازه توان تلاش کنی تا برایش روشن سازی که رفتارهایش، شما را اذیت می‌کند و آزار می‌دهد؛ چه به‌شکل مستقیم [بیان کنی] یا از راه واسطه؛ چه بسا برای تعامل با شما روش بهتری بیابد.

به‌طور کلی و درهرحال، اگر هر کاری از دست بنده بریاید درخدمت هستم؛ خواه مکانی که در آن زندگی کنی یا هرچیزی که زندگی‌ات را آسان سازد و آزار و اذیت جسمی و روحی را از شما دور کند؛ می‌توانی در هر زمانی برایم بنویسی و ان‌شاءالله آنچه را می‌نویسی خواهم خواند.

Mohaiman Fadel نوشت:

آقای ما، اگر هیچ‌چیزی به حال این پدر فایده ندارد - نه صحبت کردن و نه هیچ فردی که سخنش بر او تأثیرگذار است - و همواره خودش را بر راه درست می‌بیند و خودش را در هرچیز و هر مصلحتی داناتر می‌داند و اگر این پسر، این مسئله را نمی‌پسندد، پس [خانه را] ترک کند یا برای خودش مکان دیگری در نظر بگیرد؟

پاسخ سید احمدالحسن رحمته‌الله:

خداوند شما را زنده بدارد عزیزم؛ زندگی‌اش را مرتب کند و برای خویش مکان دیگری بیابد و منزل پدرش را ترک کند.»^۱

طلاق ویرانگر است؛ به خودتان فرصت دهید

سید احمد الحسن علیه السلام:

«طلاق، فرایند ویران کردن بنیان خانواده در جامعه است و در نتیجه، طلاق، ویران‌کننده کل جامعه است؛ پس تا حد امکان از آن اجتناب کنید. به خودتان فرصت بدهید و پیش از اقدام به طلاق بسیار فکر کنید. من به خانم سفارش می‌کنم که برای خانواده خود مجال یا راه نفوذی برای دخالت کردن میان او و همسرش قرار ندهد، و این مسئله درباره آقا نیز صادق است؛ زیرا متأسفانه مسبب بسیاری از طلاق‌ها مادران هستند؛ چون بعضی از آن‌ها در قبال پسرها و دخترهایشان با منیت [و خودخواهی] برخورد می‌کنند و این خطای بزرگی است و کمتر از خطای عاق (یعنی بدی و نافرمانی) دختر و پسر نسبت به مادرش نیست. مادر حقی دارد؛ اینکه پسر و دخترش به او نیکی کنند و همواره با او در ارتباط باشند - حتی اگر زندگی مستقلی داشته باشند. در عین حال، مادر یا پدر هم باید حکیمانه برخورد کنند و در زندگی فرزندان‌شان دخالت نکنند تا آنجا که خانه فرزندان‌شان ویران شود و کارشان در نهایت به طلاق و جدایی برسد.

همچنین زن باید احترام خانه و شوهرش را داشته باشد و عفت و پاک‌دامنی خود را حفظ کند. مبالغه نمی‌کنم اگر بگویم بیشتر مردم به زن بی‌عفت همچون یک کیسه زباله می‌نگرند. مرد نیز باید احترام همسرش را داشته باشد و هر دو باید این را بفهمند که آن‌ها دو شریکی هستند که در دو محیطی که تا حدودی متفاوت بوده تربیت شده‌اند. آن‌ها دو نفرند و یک نفر نیستند؛ به همین دلیل هریک از آن دو خصوصیتی دارد که باید طرف دیگر مراعات آن را بکند، و هر دو باید در مواردی کوتاه بیایند تا خانواده، به‌صورت صحیح پیش برود، و فرزندان صالح و پر ثمر از آن خانواده به‌وجود بیایند. زن باید به شوهرش اهتمام و

توجه داشته باشد و با او مجادله نکند؛ زیرا به طور معمول مرد بیشتر از زن درگیر فشارهای اجتماعی است و به همین دلیل زن باید او را مراعات و تحمل کند.»^۱

بانوی مؤمنی که با صورتی کبود و چشمانی گریان برای سید احمدالحسن

نامه نوشت

شیخ حسن جبر:

«یکی از خواهران انصار، همسری غیر مؤمن داشت. از ترس او ایمان خود را در مقابل او پنهان می‌کرد؛ چون او بسیار وحشیانه با وی رفتار می‌کرد نه مثل شوهری مهربان با خانواده؛ بلکه به معنای واقعی کلمه تمام صفات ناپسند و نکوهیده را می‌توانستی در او ببینی.

روزی شوهرش چنان او را کتک زده بود که اثر ضربات بر صورتش مانده بود. گریان به خانه ما آمد، و مشکلش را [طی نامه‌ای] برای سید احمدالحسن علیه السلام نوشت.

پاسخ سید احمدالحسن علیه السلام چنین بود:

امام صادق علیه السلام فرمود: «مرد مؤمن کمیاب‌تر از کبریت قرمز است و زن مؤمن از مرد مؤمن هم کمیاب‌تر است.»^۱

ای بانوی مؤمن و عزیز، من بنده مسکین و بینوا تو را نصیحت می‌کنم که همه محبت و عشق و اخلاصت برای خداوند بلندمرتبه باشد.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: (دروغ گفته است آنکه بگوید مرا دوست دارد، ولی شبانگاهان بخوابد و مرا در سحرگاهان یاد نکند. و دروغ گفته است آنکه بگوید خدا را دوست دارد درحالی‌که [همیشه و] در هر وقتی از یاد خدا غافل است).^۱

درهرحال، [همیشه و] در هر وقت غذای خود را ذکر و یاد خداوند سبحان قرار بده. و باید محبت تو نسبت به هر فردی و با هر عنوانی -همسر یا برادر یا فرزند یا پدر- از این محبت و عشق خالص الهی سرچشمه بگیرد و تراوش کند. باید صفحهٔ جدیدی باز کنیم و بگوییم ما از الان در راه خدا دوست می‌داریم و در راه خدا دشمن می‌داریم [حب و بغضمان به‌خاطر خداست] تا به این ترتیب محبوب‌ترین [و دوست‌داشتنی‌ترین] مخلوق برای خدا باشیم.

و بدان هرکه خدا را دوست بدارد خدا همه‌چیز را دوستدار او می‌کند، و هرکه از خدا بترسد، خدا همه‌چیز را از او می‌ترساند.

باید نگاهت به آخرت باشد که منزل و توقفگاه سفرکردگان پس از [فرا رسیدن] موعد مقرر و به‌هنگام مرگ است.

من برای عمری پر برکت آرزومندم، درخواهی یافت که زندگی‌ات در این دنیا گویی ساعتی است که در آن به‌سختی با مردم آشنا شده‌ای.

اگر همسری ناصالح داری، بکوش پس از آنکه در ابتدا به اخلاق نیک الهی آراسته و مزین شوی، او را اصلاح و به راه راست هدایت کنی. به‌علاوه، باید هدفت [جلب] رضایت محبوب و معشوق حقیقی [یعنی] خداوند سبحان باشد.

۱- وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی ج ۷، ص ۷۷؛ آمالی، شیخ صدوق، ص ۲۱۵.

و از شما و هر بانوی مؤمنی خواهشمندم هر روز پس از نماز عشا «سوره یس» را بخوانید. و زیاد این دعا را بخوانی - و بدان که هر چقدر هم زیاد بخوانی کم است:-

«اللهم اني اسألك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلباً كريماً غير مخزي ولا فاضح، اللهم ان مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى من عملي صلي على محمد وآل محمد واغفر لي يا حياً لا يموت»

(خدایا از تو یک زندگی گوارا و مرگی نیک و بازگشتی کریمانه و بدون خواری و رسوایی خواستارم. خدایا بخشایش تو بزرگتر از گناهان من و رحمت تو امیدوارکننده‌تر از عمل من است. بر محمد و آل محمد درود بفرست و مرا ببخشای ای زنده‌ای که نمی‌میرد).

ای بانوی مؤمن به حق و غیب و ملکوت آسمان‌ها! برای تو از خداوند مهربان و دل‌سوز و بخشنده خواستارم که زندگی خوب و خوش و عزتمندانه‌ای داشته باشی، همراه با همسری صالح و مؤمن و غیرتمند که به زندگی زناشویی احترام می‌گذارد و از زنی که مادر فرزندان اوست - از فداکاری‌اش و اینکه زندگی‌اش را به‌خاطر وی بزرگ داشته - قدردانی می‌کند و حداقل به همان اندازه به او پاداش می‌دهد.

هر مردی را نصیحت می‌کنم اگر رسول خدا ﷺ را دوست دارد به سنت و روش او عمل کند، آنجا که می‌فرماید: (بهترین شما فردی است که برای خانواده‌اش بهترین باشد و من برای خانواده‌ام بهترین فرد شما هستم).^۱ ۲

روح را بر ناراحتی‌های جسمی مسلط کن!

سید احمد الحسن علیه السلام:

«... هر شوهر و همسری لازم است بفهمد که هرکدام از زن و مرد بدنی متفاوت دارند، و بدن‌ها، ابزارهایی شیمیایی‌اند که در اثر ترشحات هورمونی و دیگر مسائل، در معرض فشارهای درونی قرار می‌گیرند؛ و فایده دانستن این نکته، پیشگیری از بسیاری از مشکلات است؛ به‌عنوان مثال، اگر بدانی خانم در طول مدت دوره ماهیانه‌اش [عادت ماهیانه] در معرض ترشحات داخلی قرار دارد که به‌نوعی باعث اختلال حالت عصبی‌اش می‌شود، چه بسا بتواند خودش را کنترل کند و هدف آسانی برای هر ناخرسندی ساده‌ای نشود و آن را به مشکل بزرگی تبدیل نکند. همچنین اگر شوهر، این نکته را درک کند، در این حالت‌ها یا درحالت بارداری و دیگر حالاتی که باعث اختلالات عصبی همسر می‌شود مراعات حال همسرش را می‌کند. همچنین آقا و خانم، در معرض فشارهای بسیاری در کار یا محیط بیرون قرار می‌گیرند؛ چه بسا راننده تاکسی که مضطرب است به‌شکل بدی رفتار کند؛ به‌طوری که روز شوهر یا همسر را به روز بدی تبدیل کند و او را هدف آسانی برای ناخرسندی و تبدیل کردن مسئله‌ای کوچک به مشکلی بزرگ قرار دهد.

نتیجه اینکه ما باید متوجه باشیم بدن‌های ما، ابزارهای شیمیایی هستند که تحت‌تأثیر واکنش‌ها قرار دارند؛ و چه بسا هر حالت به‌خصوص یا رفتار بیرونی در آن مؤثر باشد، و آن را مضطرب و پریشان کند و هدف آسانی برای ناخرسندی قرار دهد. تنها راه‌حل همیشگی این است که تلاش کنیم از نظر روحی ارتقا یابیم و نفس خودمان را به‌گونه‌ای پرورش دهیم که بر اضطراب‌های بدنی‌مان مسلط باشد؛ و به آن اجازه ندهیم به هر جا که خواست ما را بکشاند؛ و اگر نتوانستیم در این مبارزه به‌طور کامل پیروز شویم، دست‌کم در پایین‌ترین حد با نفس خود مبارزه کنیم؛ در نتیجه با کم کردن تعداد مشکلات یا از بین بردن کلی آن از

زندگی مان، بالاترین سود و بهره را برای خودمان و اطرافیانمان محقق کنیم.»^۱

۱- صفحه فیس‌بوک، به تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۱۸؛ برید الصفحة، ج ۲ (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک از ۲۰۱۸ الی ۲۰۲۲) ص ۳۸.

گاه زن بینوا را برای یک روز، از آشپزی معاف کن

«سحر عطایی نوشت:

پدرم، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مسئله‌ای به ذهنم خطور کرده و نمی‌دانم چقدر صحیح است.

وقتی می‌بینم مردم برای گردش به شهرهایی سفر می‌کنند که طبیعت جذابی دارد یا سایر شهرهایی که از اماکن سیاحتی به‌شمار می‌رود (نه سفر برای زیارت کربلا یا آثار تاریخی مفید) احساس می‌کنم باعث اتلاف وقت می‌شود، و انسان باید وقتش را در مسئله مفیدی استفاده کند. این مسئله بر بیرون رفتن‌های عادی که برای وقت‌گذرانی در بیرون خانه است نیز صدق می‌کند، آیا این طرز فکر صحیح است؟

برخی می‌گویند انسان باید به خودش استراحت دهد یا آب و هوایی عوض کند، خصوصاً بعد از مدتی طولانی که مشغول کار سخت یا درس و... بوده. نمی‌دانم چه چیزی صحیح است.

اگر نیاز داشته باشیم آب و هوایی عوض کنیم باید چه کار کنیم.

پاسخ سید احمد الحسن علیه السلام :

و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته. خداوند شما را زنده بدارد.

بیرون رفتن زوجین و فرزندان یا برادران و خواهران یا نزدیکان یا دوستان یا همکاران با یکدیگر فواید بسیاری دارد، و بسیاری از مردم می‌توانند فواید بسیاری را که خودشان لمس کردند برایت برشمارند. فکر می‌کنم هر از گاهی بیرون رفتن از خانه و استراحت دادن به خانواده، مسئله‌ای است که برای ساختن ارتباطات خانوادگی و اجتماعی صحیح و سالم

بسیار ضروری است، به‌علاوهٔ فواید روحی و علمی که دارد. و این هم لزوماً به‌معنای بیرون رفتن از خانه یا سفر به شهرهای دیگر یا مناطق دوردست نیست، بلکه مهم این است که فایدهٔ مدنظر را داشته باشد؛ مانند: بیرون رفتن زوجین و فرزندانشان برای خوردن یک وعده غذا و معاف کردن زن بینوا از یک روز آشپزی مثلاً.

معتقدم بیرون رفتن از خانه، مسئلهٔ مهمی است؛ -خواه برای سفری دور باشد یا گردش و تفریح در مکانی نزدیک یا خوردن یک وعده غذا یا امثال آن- و در بسیاری از اوقات، ارتباط خوبی بین همسران ایجاد می‌کند؛ و این به‌خودی‌خود، مسئله‌ای است که از جهت دینی و اجتماعی بسیار مطلوب است و در تقویت جامعه و کاهش حالت‌های جدایی یا طلاق نقش دارد.

Fatma Hussin :

سلام خداوند بر شما عزیزم و پدرم و سید و مولایم، آیا رفتن به سینما و دیدن فیلم جایز است یا خیر، سرورم و پدرم.

سید احمدالحسن علیه‌السلام:

جایز است، در صورتی که فیلم اشکال شرعی نداشته باشد.^۱

۱- برید الصفحة، ج ۲ (مجموعه پیام‌های مندرج در صفحه مبارک فیس‌بوک از ۲۰۱۸ الی ۲۰۲۲)، ص ۹۵-۹۶.

اگر بی ادبی کنند، در واقع باطن خود را برملا می سازند

سید احمد الحسن علیه السلام:

«هدایتِ آنان بر عهدهٔ شما نیست، بلکه وظیفهٔ شما فقط تبلیغ است. شما برای حق آن قدر دلیل و برهان در اختیار دارید که می توانید حق را برای هر انسان و از هر دین و مذهبی اثبات کنید. حتی ادله‌ای دارید که حقتان را برای بودایی‌ها و هندوها اثبات می‌کند، چه برسد به یهودیان و مسیحیان و عامهٔ مذاهب مسلمین و دیگران. اساس رفتار شما با مردم باید بر مبنای اخلاق نیکو باشد؛ زیرا اگر آن‌ها بی ادبی کنند، در واقع به خود بد می‌کنند و آنچه در باطن، نهان دارند را برملا می‌سازند.

همچنین اخلاص و نزدیکی به خدا و طلب رضای او، زیربنای فعالیت و تبلیغ شما برای مردم است، تا به این ترتیب خداوند عمل شما را بابرکت گرداند و در آن خیری کثیر قرار دهد. خداوند شما را توفیق عنایت فرماید و گام‌هایتان را استوار سازد و شما را یاری نماید و دینش را با شما یاری دهد!»^۱

۱- سید احمد الحسن علیه السلام، پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج، ج ۴، ص ۳۲۸.

نمی‌پذیرفت درحالی‌که درسمان تمام نشده به حسینیّه برویم

مهندس حیدر عثمان:

«ما [معمولاً] امام احمدالحسن علیه السلام را نمی‌دیدیم، چون امتحان داشتیم و ایشان نمی‌پذیرفت درحالی‌که درسمان تمام نشده به حسینیّه برویم، و در زمانی که ایشان در حسینیّه بود به‌خاطر مدرسه از دیدن او محروم شده بودیم، من در کلاس سوم متوسطه بودم.»^۱

۱- مهندس حیدر عثمان، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

نسبت به قبولی و گرفتن مدرک تحصیلی تشویقمان می‌کرد

مهندس حسین منصوری:

«بسیاری از ما دانش‌آموز مدارس یا دانشجوی دانشگاه‌ها و مؤسسات بودیم و ایشان علیه‌السلام همواره دربارهٔ درس‌مان سؤال می‌کرد و نسبت به قبولی و گرفتن مدرک، تشویقمان می‌کرد. سیگاری‌هایمان را به ترک سیگار نصیحت می‌کرد.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت‌یمانی علیه‌السلام.

در ستایش مطالعه!

سید احمد الحسن علیه السلام:

«مطالعه ضرری به تو نخواهد رساند، بلکه افق فکری و شناخت شما را گسترده‌تر می‌کند.»^۱

۱- از پاسخ‌های سید احمد الحسن به کامنت‌های صفحه فیس‌بوک خود، به تاریخ: ۱۵ جولای ۲۰۱۷.

الحمد لله على كل حال

دکتر علاء سالم:

«احمدالحسن عليه السلام، از همهٔ مردم ساده‌زیست‌تر است، از همه متواضع‌تر است، از همه به قلب‌ها نزدیک‌تر است، احمدالحسن عليه السلام همان معلمی است که به تو درس می‌دهد و دین خدا را به تو تعلیم می‌دهد؛ به یاد دارم در روزی از روزها از من پرسید: **حالت چطور است؟** گفتم: سید، تا زمانی که بر ولایت شما اهل‌بیت باشم در خیر و عافیت هستم. در پاسخ فرمود: **الحمد لله على كل حال (درهرحال و شرایطی حمد و سپاس از آن خداست).** حتی در تعلیم و تربیتش هم امامی واجب‌الاطاعة است، در آن لحظه به اشتباه خود پی‌بردم؛ زیرا من باید درهرحال خدا را حمد و سپاس گویم و نباید آن را به چیزی مشروط کنم.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دبداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن عليه السلام.

وقتی کاری را بر عهده می‌گیرد تمام توجه و وجودش را به آن می‌دهد

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«من و هرکسی که با سید احمدالحسن علیه السلام معاشرت داشته این را می‌داند که سید احمدالحسن علیه السلام شخصیتی بسیار عجیب است. البته تعجبی هم ندارد و انسان باید چنین باشد.

باوجود همه وظایف اخروی و دینی و مسئولیت سنگینی که ایشان دارند، ولی همواره می‌بینیم وقتی کاری به او سپرده شده یا آن را انجام می‌دهد، بسیار برای آن تلاش می‌کند و همه توجه خود را به آن می‌دهد. یعنی سید احمدالحسن علیه السلام شخصیتی است که کاری را که به او سپرده شده، یا عهده‌دار اصلاح یا اشراف بر آن باشد نادیده نمی‌گیرد -هرچقدر هم که آن کار کوچک باشد- مثلاً یک وسیله کوچک، یا کشاورزی، یا دامداری یا هر کار مشخص دیگری. تمام توجهش را به آن کار می‌دهد و آن را کاملاً متقن و محکم انجام می‌دهد. یعنی وقتی او را می‌بینی [با خودت] می‌گویی کاری جز این ندارد! و حقا که یادآوری این صحنه، مرا به یاد این احادیث می‌اندازد که می‌فرماید:

«برای دنیایت به‌گونه‌ای کار کن که گویی تا ابد زنده‌ای.»

سید احمدالحسن علیه السلام هیچ کاری را با سهل‌انگاری و بدون اهتمام انجام نمی‌دهد، بلکه همه اهتمام و توجهش را به آن می‌دهد و این برای ما سیره‌ای عملی در ایجاد تعادل بین عمل اخروی و دنیوی است که خداوند و اهل بیت علیهم السلام به ما ارزانی داشته‌اند.

بنابراین سید احمدالحسن علیه السلام تمام افعال خود را در همه شئون دنیوی و اخروی به‌شکل محکم و متقن انجام می‌دهد. اگر عهده‌دار امری دنیوی شود، در هر زمینه‌ای؛ خواه ساختمان‌سازی باشد -زیرا ایشان مهندس عمران است- یا کشاورزی یا دامداری یا کار

دنیوی برای یکی از مؤمنین باشد؛ همچون خواستگاری یا ازدواج یا کمکی مشخص، همه توجهش را به آن می‌دهد، همه وجودش را به آن می‌دهد، آنچنان کار را انجام می‌دهد که گویی کسی همراه او نیست و او در آن کار تنهاست!

بنابراین او در ایجاد تعادل میان کار برای دنیا و آخرت حقیقتاً یک الگوی خوب برای انصار بوده و هست و هر کار دنیوی، اگر مد نظر خداوند باشد کار برای آخرت بوده و استفاده از دنیا برای رسیدن به کمال اخروی است.

الان همه افعال او در خاطر من نیست ولی سید احمد الحسن علیه السلام هر کاری که به او سپرده شده یا عهده‌دار آن می‌شود هرچقدر هم که ساده باشد [اما آن را به صورت متقن و کامل انجام می‌دهد]. حتی گاهی اوقات که با کودکان سخن می‌گوید، بسیاری از اوقات که با کودکان ما سخن می‌گوید و آن‌ها را مورد لطف و مهربانی قرار می‌دهد، گویی هم‌سن آنان است و همه توجه و وجود خود را به آنان می‌دهد، انگار با یک شخص دانشمند و فهمیده سخن می‌گوید! طوری با او سخن نمی‌گوید که او چیزی نمی‌فهمد.

حتی وقتی با سایر مردم حرف می‌زند، مثلاً مردمی که دین‌دار نیستند، یا کسانی که مشغول زندگی دنیوی‌اند و...، با آن‌ها سخن می‌گوید و حتی گاه گوشه‌ای از مجلس با آن‌ها تنها می‌نشیند و می‌گوید اینان اصحاب من هستند، و با آن‌ها صحبت می‌کند و همه توجه و وقت و فکرش را به آنان می‌دهد.

از خداوند متعال خواستاریم که هرچه زودتر ما را از وجودش در جمعیان بهره‌مند سازد، و خداوند از دیدار و همراهی و هم‌نشینی با او و استفاده از نور و هدایت او بهره‌ فراوان نصیب ما گرداند.»^۱

۱- سخنرانی در گروه تلگرامی «الدعوة المهدویة»، با موضوع: انسان در مسیر جست‌وجوی کمال.

<https://youtu.be/Wefw3uv1oel>

به دنبال تسلط بر شما نیستم

و دوست ندارم در هر مسئله ریزودرشتی به من مراجعه کنید!

دکتر علاء سالم:

یکی از طلبه‌ها از شرایط مادی دشواری رنج می‌برد، به خاطر کافی نبودن شهریه‌اش سختی می‌کشید (مانند وضعیت اکثر طلبه‌های دیگر) تا جایی که مجبور بود دو هفته در نجف بماند و به شهر خود که خانواده و فرزندانش در آن سکونت دارند نرود، چون توان پرداخت کرایه رفت‌وآمد را نداشت.

یک روز از عبدالصالح علیه السلام پرسیدم امکان دارد با فراهم کردن همه یا بخشی از کرایه رفت‌وآمد این طلبه به او کمک کنیم؟

ایشان علیه السلام فرمود:

«... نسبت به کمک [به او] صاحب اختیاری، می‌توانی به هر اندازه [که بخواهی] کمک کنی و نیاز نیست سؤال کنی. معتقدم درست نیست که خودت را به این شکل در قیدوبند درآوری و از من درباره مسائل ساده‌ای چون کمکی که آن را مناسب می‌بینی سؤال کنی. چنین سؤالاتی نه برای تو و نه برای من زینده نیست: برای شما، به این خاطر که در قیدوبند می‌شوی و تو را به ابزاری بدون ارزش تبدیل می‌کند که بدون مراجعه و سؤال، توانایی اتخاذ هیچ تصمیمی را ندارد که این برای شما زینده نیست.

برای من هم زینده نیست: چون مرا طوری نشان می‌دهد که گویی می‌خواهم [بر شما] سیطره و تسلط داشته باشم و می‌خواهم همه در هر مسئله ریزودرشتی به من مراجعه کنند

و خودشان هیچ نظر یا تصمیمی نداشته باشند؛ حتی در مسائل ساده یا روشن. و من این‌گونه نیستم.

به‌شخصه نهایت چیزی که می‌خواهم این است که به فردی آموزش دهم و او را تربیت کنم تا در ضمن چهارچوب منظومه الهی رهبری کند، پس از آن انتظار می‌رود که او عمل و رهبری کند.

من میل و رغبتی به تسلط بر کسی ندارم و دوست ندارم طوری برخورد کنم که انگار بر کسی تسلط دارم. این مسئله‌ای است که در من استقرار یافته و چه بسا درباره من، فطری و طبیعی باشد. بنابراین اگر برخلاف آن رفتار کنم موجب آسودگی خاطر نمی‌شود، بلکه برعکس است.»

همواره در خیر و عافیت باشید.^۱

۱- دکتر علاء سالم، صفحه فیس‌بوک.

هرکدام به جای خود!

شیخ حبیب سعیدی:

«جوانان را [هم] به درس خواندن و [هم] به عمل [برای دعوت] ترغیب می‌کرد، هرکدام به جای خود، و به برخی از نوجوانان که درس را به خاطر تبلیغ دعوت کنار می گذاشتند می فرمود: اگر درستان را رها کنید این درست نیست، چون [در این صورت] دعوت مُخَرَّب می شود، دعوت امام مهدی باید دعوتی سازنده باشد و همه چیز سازنده و در تکامل باشد.

و بارها از ایشان علیه السلام شنیدم که می فرمود: «همانا امام مهدی علیه السلام مرا به سوی این جوانان فرستاده.» و هرکسی که کمترین اطلاعی از روایات اهل بیت علیهم السلام داشته باشد می داند روایات می گویند همانا امر ما در جوانان است، و افراد سال خورده در میان آن ها مانند مقدار نمک در غذا [اندک] است.

یک بار ساختمانی در یکی از حسینیه ها داشتیم. برخی از دانش آموزان با خوشحالی در آن حسینیه مشغول کار شدند و نسبت به تکالیف درسی خود بی اعتنایی کردند. علت شور و اشتیاق آن ها این بود که آنان با دل و جان شان حقایقی را می دیدند که مردم نمی دیدند، و در حین کار خود در آن حسینیه ها کراماتی را مشاهده می کردند. وقتی سید علیه السلام از آنان اطلاع پیدا کرد به آنان گفت: کار حسینیه را رها کنید و درس بخوانید و درستان را با جدیت تکمیل کنید، به جای شما انصار به اندازه کافی هستند.

و در جای دیگری فرمود: از شما می‌خواهم که در هرچیز و در همه زمینه‌ها بهترین باشید.
و این مرا به یاد اهل بیت علیهم السلام می‌اندازد که اصحابشان را تشویق می‌کردند که طوری باشند
که اهل بیت علیهم السلام می‌خواهند.»^۱

1 - <https://youtu.be/e2DzwEhf3Og>

انصار همچون اعضای بدن اند

شیخ حبیب سعیدی:

«حکمتی از سید احمد الحسن علیه السلام که مضمون آن را به یاد دارم، می فرماید:

انصار همچون اعضای بدن اند، هر عضوی از این بدن نقشی را ایفا می کند که عضو دیگری نمی تواند جای آن را بگیرد، هنگامی که انسان چشم یا یکی از چشم های خود را از دست دهد حتی باوجود چشم دیگر، جای خالی آن چشم پر نمی شود، و یا اگر گوش خود یا یکی از پاهایش را از دست دهد، همواره این کمبود را حس می کند و همیشه بر این نقص متمرکز می شود. انسان اگر قوه شنیداری خود را از دست بدهد همه چیز دارد، اما قوه شنیداری ندارد؛ چون انسان مملکتی کامل است و بایستی با همه جهات و اعضایش وجود داشته باشد. کلام امام به این مضمون بود که فرمودند:

انصار نیز همچون اعضای بدن اند که اگر عضوی از دست رفت، جای خالی اش پر نمی شود، حتی اگر عضوی با همان کارکرد باشد، اما جای خالی آن پر نخواهد شد.»^۱

۱- شیخ حبیب سعیدی، مستند عارف.

انصار یا مثل آهن اند یا مثل شیشه!

شیخ حبیب سعیدی:

«از اخلاق ایشان علیهم السلام این بود که نسبت به کسانی که آنان را دوست داشت سخت گیر بود، با هدف اصلاح خطاهایشان، و این در صورتی بود که خطایی مرتکب می شدند. و ایشان اهمیتی نمی داد که مثلاً کسی بگوید چرا سخت گیری می کند یا اینکه مثلاً کسی به او خرده بگیرد و بگوید چرا صدایش را بلند می کند و داد می زند.

مهم ترین چیز [برای ایشان] این بود که برادران انصار را به راه خداوند و به اخلاق الهی که آنان را نجات می دهد هدایت کند. و حتماً باید آن مسئله را با راهکار مناسب مداوا می کرد، حتی اگر مجبور می شد صدایش را بالا ببرد یا یکی از برادران را با سخت گیری باز دارد. این از اهتمام زیاد او به هدایت مردم حکایت دارد؛ به هر شیوه و با هر آنچه مناسب افراد باشد. یکی از برادران انصار کلامی از ایشان برایم نقل کرد که ایشان با بیان مثالی فرمود:

انصار یا مثل آهن اند یا مثل شیشه؛ مانند آهن و شیشه اند. از آهن با ضربات چکش بهره مند می شوی، بر آن ضربه می زنی و رام و قابل مهار می شود و از آن آهن استفاده می کنی. اما با روشی که مناسب آهن است. اما شیشه؛ شیشه با ضربات چکش می شکند، اما می توان آن را پاک کرد و از آن استفاده کرد. ایشان علیهم السلام فرمود: انصار مانند آهن و شیشه اند. آهن با چکش، و شیشه با پاک کردن قابل استفاده است. پس با مردم به این صورت برخورد کنید، با هر کس با روشی که مناسب اوست رفتار کنید. ایشان علیهم السلام نیز هر انسانی را با روشی که مناسب او بود، پند می داد و نصیحت می کرد، چون ایشان علیهم السلام

جان‌ها را می‌بیند و [می‌داند] چگونه به آن‌ها لباس پند و اندرز را بپوشاند. پس ایشان علیهم‌السلام به جان‌ها، لباس مناسب داده و داروی دقیق و اثربخشی را که مناسب آن‌هاست می‌دهد.»^۱

۱ - <https://youtu.be/6YpFpzIFyOw>

مؤمن همچون باز شکاری است

سید واثق حسینی:

«سید احمد الحسن علیه السلام می فرماید:

«مؤمن همچون باز شکاری است، هدف خود را از دور مشخص می کند و به سمت آن می رود، مثل مرغ نیست که یکجا باشد و فقط دوروبر خود را جست و جو کند.»

مؤمن باید هدفش امام مهدی علیه السلام باشد، هر خبری که از امام مهدی علیه السلام می آید به سوی آن حرکت می کند، چون خبری از معشوقش آمده؛ مثلاً اگر کسی دختری را دوست داشته باشد هر خبری که از او بیاید به آن توجه می کند، یا اگر دختری را که دوست دارد فقط یک سخنی و اشاره ای درباره او بشود دقت می کند؛ پس با این حساب با محبوب و معشوق حقیقی که امام مهدی علیه السلام است چگونه باید رفتار کنیم؟^۱

۱- خطبه های نماز جمعه نجف اشرف.

او با این کار می‌خواهد اعتماد به نفس انصارش را تقویت کند!

شیخ شیاع محمد اوی:

«شبى ما را فراخواند. نزدیک اذان صبح بود. به ما دستور داد در یکی از شهرستان‌های دیوانیه تبلیغ کنیم. ما از این شهرستان و مردم آن اطلاعی نداشتیم. ایشان فرمودند: بروید و دعوت امام مهدی علیه السلام را برسانید.

از او پرسیدم مولای من شأن و صلاحیت ما چیست؟ فرمود: «شما فرستادگانی از جانب فرستاده امام مهدی علیه السلام هستید.»

او با این کار می‌خواهد اعتماد به نفس انصارش را تقویت کند به واسطه اینکه آن‌ها نمایندگان فرستاده امام مهدی علیه السلام هستند، بلکه آن‌ها فرستاده هستند. قرآن بسیار از فرستادگان سخن گفته است. بینندگان عزیز به ماجرای فرستادگان توجه کنید، قرآن چند بار این کلمه را تکرار کرده است.

نتیجه اینکه امام احمد علیه السلام انصار را دعوت می‌کند که به این سطح، یعنی به سطح فرستادگان ارتقا یابند تا رهبرانی مبلغ باشند.

همان کسانی که پیام‌های پروردگارشان را می‌رسانند و پیروزی را برای امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام مهیا می‌کنند.»^۱

نقش آفرینی کبوتر و مارمولک در ماجرای ابراهیم!

علی آل محسن (ابومجتبی):

«یک بار دیگر، با امام احمد الحسن علیه السلام نشسته بودیم و درباره مخالفین و معاندین صحبت می کردیم. فرمود: برخوردی را از پیامبران و اوصیا برایتان بیان می کنم. در زمان ابراهیم علیه السلام وقتی نمرد ملعون دستور داد برای سوزاندن ابراهیم هیزم جمع شود، کبوتری آمد و در منقارش آب می آورد و روی هیزم می ریخت. اما مارمولک فوت می کرد تا آتش شعله ور شود. امام فرمود: نه کبوتر توانست آتش را خاموش کند و نه مارمولک توانست آتش را شعله ور کند، اما هریک از آنها در نزد خداوند سبحان یک موضع [برای خود] ثبت کردند. کبوتر موضعش را در همراهی با خلیفه خدا ثبت کرد. و مارمولک موضع خود را در مخالفت با خلیفه خدا ثبت کرد. در این زندگی، هرکس در پیشگاه خداوند موضعی از خود ثبت می کند.»^۱

۱- پخش شده از شبکه «المنقذ العالمی».

طاب ما طهر منك!

مهندس حسین منصوری:

«یک بار با ایشان در خانه ابوزهرا بودیم و «رادیو ایران» را روشن کرد تا اخبار را گوش کند. وقتی که ابتدای پخش اخبار موسیقی نواخت، ایشان صدای رادیو را قطع کرد تا آنکه موسیقی تمام شد و سپس برای شنیدن اخبار صدایش را زیاد کرد!

یک بار نیز در خانه شیخ حیدر بودیم، نزدیک مغرب بود، شیخ حبیب خیلی خواب‌آلود بود، دراز کشید که بخوابد. پس ایشان به او فرمود: **برخیز و در این وقت روز خواب! زیرا خواب در این وقت باعث جنون [و جن‌زدگی] می‌شود!**

یک بار شخصی - که به یاد ندارم چه کسی بود - به حمام رفت، وقتی نزد ما بازگشت، انصار به او گفتند عافیت باشد (نعیما)، و او نیز در پاسخ گفت: خداوند به شما عافیت دهد (ینعم علیکم)، رسم ما در عراق این‌گونه است...

امام علیه السلام فرمود: **این‌طور نگوئید، بلکه سنت اهل بیت علیهم السلام این است که به فردی که حمام کرده بگویید: طاب ما طهر منك (آنچه از تو پاکیزه شد نیکو باد) و او در پاسخ بگوید: طهر ما طاب منك (آنچه از تو نیکو شد، پاکیزه باد).**»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

حالا که خودش باعث اختلاف شده دیگر به آن احتیاج نداریم، آجرها را برگردانید!

شیخ حبیب سعیدی:

«خاطره‌ای را نسبت به اوایل کار بنای حسینیه بصره به یاد می‌آورم. بعد از تکمیل شدن قسمت‌های زیادی از بنای حسینیه (که طبیعتاً تعداد زیادی از برادران مهندس ما - خداوند توفیقشان دهد - در این کار مشارکت داشتند، و شما می‌دانید که هر انسانی هم دانش خاص خودش را دارد)، میان مهندسان اختلاف پیش آمد. وقتی امام علیه السلام باخبر شد، فرمود: من می‌خواستم این حسینیه را برای از بین بردن اختلاف‌ها بسازم، ولی حالا که این حسینیه خودش باعث اختلاف شده دیگر به آن احتیاج نداریم. آجرها را برگردانید. نیازی به ساخت آن نیست!»^۱

۱- شیخ حبیب سعیدی، در دیدار با جمعی از انصار فارس‌زبان.

اختلاف بین دو برادر او را به گریه انداخت

صفاء عوادى:

«روزی از روزها، من -و به خدا پناه می‌برم از منیت- با سه تن از برادران به همراه سید احمد الحسن علیه السلام در یکجا بودیم

صبح بود و همه ما نشسته بودیم و اندوه در چهره سید علیه السلام هویدا بود؛ سپس به ما گفت که بعد از نماز صبح گریه کرده است. و فهمیدیم امری مهم منجر به گریه ایشان علیه السلام شده است. همه ما به صورت سید علیه السلام نگاه کردیم و با نگاه‌های [کنجکاو] مان درباره ماجرا می‌پرسیدیم؛ جمله بسیار غم‌انگیزی گفت که گفتنش الان سخت است. این به این دلیل بود که دو برادر با یکدیگر اختلاف نظر داشتند.

اختلاف بین مومنین، ایشان علیه السلام را غمگین می‌کند و به گریه می‌اندازد؛ پس برای چه یکدیگر را دوست نداشته باشیم؟

چرا ابلیس ملعون را رسوا نکنیم؟

چرا از اشتباه یکدیگر نگذریم و برای آن عذری نیاوریم؟

چرا نسبت به یکدیگر متواضع نباشیم؟

چرا به صورت مستقیم با کسانی که از آن‌ها چیزهای ناراحت‌کننده‌ای به ما رسیده ارتباط برقرار نکنیم تا ماجرا را -با سعه صدر و حوصله درباره هر آنچه می‌گویند- از خودشان جویا شویم و گفته‌هایشان را تصدیق کنیم؟

چرا در غیابشان از آن‌ها مراقبت نکنیم؟

چرا کسانی را که سعی در تخریب چهره آن‌ها دارند مورد نکوهش و انتقاد قرار ندهیم؟

چرا عاملین آن‌ها را کمک نکنیم و راه‌های تبلیغ و نشر دعوت را برایشان آسان نکنیم؟
چرا از توان و مهارت‌ها و قابلیت‌های افراد، در انتشار دعوت خداوند سبحان استفاده
نمی‌کنیم؟

چرا و چرا و چرا و... و... و... حقوق مؤمن بر مؤمن بسیار زیاد و بزرگ است؛ پس باید رعایت
کنیم، هرچند کمی از آن باشد.»^۱

شیاطین با هم صلح کردند!

شیخ حبیب سعیدی:

«به یاد دارم در ابتدای ساخت حسینیه بصره، امام احمدالحسن علیه السلام فرمود:

«ابلیس اکنون با اهل زمین هفتم صلح کرد» آنان از ابلیس سرپیچی می کردند و رابطه آن ها طی سالیان درازی که نمی دانیم چقدر است خراب بوده، ولی امام فرمود: «الان ابلیس با اهل زمین هفتم صلح کرد»! یعنی ابلیس از خیلی چیزها که قبل از این بینشان بوده کوتاه آمده تا با شما انصار امام مهدی علیه السلام دشمنی داشته باشد، این طور با اهل زمین هفتم که قبلاً از ابلیس سرپیچی کرده بودند صلح کرد. پس ما باید متوجه دشمنی شدید آنان باشیم همان طور که امام علیه السلام برایمان فرموده است.»^۱

۱- خطبه های نماز جمعه نجف اشرف.

حرمت او را در فرزندانش نگهدار!

شیخ حبیب سعیدی:

«از سیدنا علیه السلام شنیدم که می فرمودند:

«اگر کسی می خواهد لطف یک پدر یا یک پدر و مادر را جبران کند لازم است فرزندان را گرامی بدارد.»

و همان طور که می دانید مؤمنین به خلیفه خداوند، فرزندان خلیفه خداوند هستند.

پس اگر بخواهم به شکلی زیبا و شایسته خوبی های امام یا هر امامی در هر زمانی را جبران کنم باید با فرزندان او در تعامل باشم و آنان را گرامی بدارم، با هر چیزی که می توانم باید آنان را گرامی بدارم.

اگر چیزی برای گرامیداشت آنان ندارم لااقل تا حدی که می توانم به آنها ضرر وارد نکنم و خاطر آنها را خدشه دار نکنم.»^۱

۱- خطبه های نماز جمعه نجف اشرف.

متعلق به خودت نیستی!

شیخ حبیب سعیدی:

«چه کسی به تو گفته که وجودت برای خودت است تا هرطور بخواهی با آن برخورد کنی؟
چند روز پیش یکی از مؤمنین نقل می‌کرد که کار مباحی انجام داده، ولی آن کار مباح به سلامتی او آسیب رسانده بود؛ برادرمان گفت امام علیه السلام مرا سرزنش کرد و به من فرمود:
«آیا این نصرت و یاری امام علیه السلام است؟» گفت: من به خود آمدم. به من فرمود: «آیا وجودت مال توست تا هرطور بخواهی با آن رفتار کنی؟»
پس اگر حقیقتاً خودت را فرزند امام یا برادر امام یا یاریگر امام می‌دانی، حق نداری هرطور بخواهی با جسم و روح برخورد کنی.»^۱

۱- خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

می بینید، می خواهد ما را مشغول کند!

شیخ حبیب سعیدی:

«ابلیس از هر راه ممکن تلاش می کند تا ما را مشغول کند.

به یاد دارم گاهی سید علیه السلام می نشست تا آموزه هایی را بر ایمان بیان کند، و وقتی ابلیس توان [تسلط بر] ما را نداشت می رفت و کودکان را مشغول می کرد و سید علیه السلام می فرمودند: «می بینید می خواهد ما را مشغول کند» می رفت کودکان را به خود مشغول می کرد و حتی برای کودکان و برای خانواده مشکلاتی به وجود می آورد. او با هر وسیله و ابزاری می آید تا ما را مشغول کند پس با او دشمنی کن و کوتاه هم نیا.»^۱

۱- خطبه های نماز جمعه نجف اشرف.

مهمانی احمدالحسن!

شیخ حبیب سعیدی:

«یک وقتی سید احمدالحسن علیه السلام به من فرمودند:

«پسرم ما [مهمانی و] سفره‌ای را تدارک دیده‌ایم و بزرگان را به آن دعوت کردیم، ولی هیچ کسی سر سفره حاضر نشد -نقل به مضمون-، حالا ما با این سفره و غذا چکار کنیم؟ آن را دور بیندازیم؟ مستضعفین را دعوت کردیم و همواره سنت خداوند هم بر همین بوده است.»

ولی نکته دیگری که قائم آل محمد علیهم السلام هم بر آن تأکید نموده این است که ما هم در خطر عظیمی قرار داریم! چون درون ما هم نقطه سیاهی است که هر زمان امکان دارد بر ما حمله‌ور شود، اگر برای آن میزانی قرار ندهیم و آن را برطرف نکنیم بر ما حمله‌ور می‌شود، اگر نفس امرکننده به بدی (اماره) را یک لحظه به حال خود رها کنی به صورت عجیبی به تو حمله می‌کند فقط چون اندکی از یاد خداوند سبحان و متعال غافل شدی.»^۱

۱- خطبه‌های نماز جمعه نجف اشرف.

حیا و عفاف

نیامدهام تا خانه‌های مردم و ارتباطات اجتماعی آنان را نابود کنم

سید احمد الحسن علیه السلام:

«من، بنده خدا و برادر و دوست و خادم همه شما انصارالله هستم. خداوند توفیق‌تان دهد. نیامدهام تا خانه‌های مردم و ارتباطات اجتماعی آنها را نابود کنم، بلکه آمده‌ام تا انسان را بسازم و چنانچه خواهان معرفت و شناخت بود حقیقتش را به او بشناسانم، تا به خداوند برسد و فرستاده خداوند و سفیر او در بین آفریدگانش باشد. آنچه در این برهه از شما می‌خواهم این است که دین حق را بیاموزید و فرستاده خداوند به‌سوی نزدیکانتان و جوامع خود باشید. امیدوارم از خانواده و فرزندان‌تان محافظت کنید و آنها را الهی و صحیح تربیت کنید، و به آنان یاد خداوند و اطاعت از او و آراسته شدن به اخلاق الهی را بیاموزید.

بدانید که ازدواج و تشکیل خانواده و وجود پیوند منسجم بین زوجین و حاکم شدن دوستی و مودت بر آن، مواردی است که مدنظر خداوند است؛ زیرا به حفظ جامعه انسانی از فساد اخلاقی منجر می‌شود. اما مجرد بودن، جدایی و طلاق، فروپاشی خانواده و اینکه ارتباط بین زوجین سرد یا دچار تنش باشد، مسائلی است که خداوند نمی‌خواهد؛ زیرا باعث فروپاشی اخلاقی جامعه انسانی و گسترش فساد در زمین می‌شود.

پس ای مؤمنان! نسبت به همسران‌تان نیکی و مهربانی و محبت و سخنان نیکو ابراز بدارید. خداوند شما را موفق بدارد.»^۱

به زنان (باحجاب یا بی حجاب) نگاه نمی کرد، اما با همه مهربان بود

استاد صفا عوادی:

«ایشان علیه السلام به زنان باحجاب یا حتی بی حجاب نگاه نمی کرد، اما به همه احترام می گذاشت و به کسی توهین نمی کرد و به کسی سخت نمی گرفت و با همه مهربان بود.

دقت کنید که نگفتم صحبت نمی کرد، بلکه گفتم نگاه نمی کرد و از نگاه به هر شکل اجتناب می کرد.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

وقتی متوجه آن شد، نمازش را نشسته خواند!

شیخ شیاع محمدای:

«در رابطه با تقوا و پرهیزگاری ایشان علیه السلام به یاد دارم که در یکی از خانه‌ها مشغول نماز بودیم. دیوار بین ما و همسایه‌ها کوتاه بود، به‌طوری که بر خانه همسایه اشراف داشتیم. وقتی ایشان برای نماز ایستاد و متوجه شد که تعدادی از اعضای خانواده خانه همسایه در حیاط خانه می‌خوابند، نشسته نماز خواند.

و این از تقوا و اخلاق والای او حکایت دارد؛ اخلاقی که غیر قابل توصیف است و هیچ‌کس نمی‌تواند آن را توصیف کند؛ زیرا امتداد اخلاق محمد و آل محمد علیهم السلام است.»^۱

1 - <https://youtu.be/F973xXkCnok>

سید حیا کرد چیزی بگوید، باین حال جسم او غذا را نپذیرفت

مهندس حسین منصوری:

«یک روز دیگر، ایشان در خانه سید رافد در بصره بود. شنبه بود و وقت نهار. سید رافد سفره را پهن کرد. غذا ماهی بود. انصار شروع به غذا خوردن کردند و امام علیه السلام هم آن‌ها را همراهی کرد. وقتی امام علیه السلام لقمه را در دهان گذاشت ناگهان غذا گلوی او را گرفت و درخواست کرد که به باغ برود.

تا آنجا که همگی ما نسبت به حال ایشان نگران شدیم و سید رافد بسیار نگران بود... وقتی امام علیه السلام داشت به سمت باغ می‌رفت، شیخ جلال لب به سخن گشوده و گفت:

فهمیدید چه شد؟ امام معصوم روز شنبه ماهی نمی‌خورد؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من هرگز [در این روز] ماهی نخوردم. به همین خاطر سید علیه السلام حیا کرد چیزی بگوید و تلاش کرد [ماهی] بخورد، باین حال جسم او غذا را نپذیرفت، پس از آن امام علیه السلام به حال عادی برگشت، آمد و کنار ما نشست اما غذا نخورد. بیشتر انصار هم دست از غذا خوردن کشیدند، زیرا ایشان نخوردند، در این حال امام علیه السلام با لهجه عراقی به من فرمود: غذا بخور حسین و من شروع کردم به غذا خوردن.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

رنگ از رخسار امام علیه السلام پرید و گفت: آیا می خواهی لباسم را در بیاورم؟!

مهندس حسین منصوری:

«لباسی می پوشد که [مردم] عیب نمی دانند. نه لباس متکبرانه، و نه لباسی که مردم آن را نکوهش کنند. بسیار باحیاست. به یاد دارم یکی از انصار که تازه ایمان آورده بود، خواست که مهر نبوت را که بر پشت ایشان بود، ببیند! رنگ رخسار امام علیه السلام از خجالت و اکراه نسبت به چنین درخواستی تغییر کرد! پس به صورت استفهام انکاری پرسید: «آیا می خواهی لباسم را در بیاورم؟!» آن انصاری گفت: بله! ایشان فرمود: «عادت ندارم کسی مرا ببیند مگر با لباس کامل.» پس آن انصاری سکوت کرد.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

نظم و برنامه ریزی

حساب ثانیه را می‌کند، نه دقیقه را!

سید واثق حسینی:

«راز موفقیت امام علیه السلام در انجام این امور برنامه‌ریزی است؛ **احمدالحسن علیه السلام** وقتش را به شکل بسیار دقیق برنامه‌ریزی می‌کند، یعنی حساب ثانیه را می‌کند، نه دقیقه را. برایتان مثالی می‌زنم.

یکی از روزها سید **احمدالحسن علیه السلام** با برخی از مؤمنین قرار گذاشتند که ساعت هفت صبح در محل مشخصی حضور یابند. برادران ساعت هفت و سه دقیقه رسیدند. امام علیه السلام به آنان گفتند: **این سهل انگاری و اهمیت ندادن به وقت به چه خاطر است؟** یعنی چرا این گونه تأخیر کردید؟ این سهل انگاری است. انتظار می‌رود که این سه دقیقه برای انسان ارزش داشته باشند، در زندگی و در مرگ انسان. ممکن است انسان در همین سه دقیقه به جهنم یا به بهشت برود. برایتان بی‌ارزش نباشد. ممکن است در همین مدت عاقبت انسان از حالتی به حالت دیگر تغییر کند. بار دیگر که در ساعت هفت صبح فردا قرار داشتند، می‌گوید: چند دقیقه پیش از ساعت هفت رسیدیم. ایشان در ساعت هفت آمدند و گفتند: **دیر آمدم؟** گفتند: نه آقا، ما چند دقیقه قبل از موعد مقرر رسیدیم. فرمود: **چند دقیقه برای شما ارزشی ندارد؟ چرا پیش از موعد مقرر آمدید؟ باید در موعد مقرر بیایید.** گاهی اوقات که امام علیه السلام دیدار و مصاحبه داشتند، چه در شبکه «المنقذ العالمی» یا در رادیو یا در بخش‌های دیگر - مثل مصاحبه‌ای که چندی قبل برگزار شد - می‌دانید که از امام درخواست مصاحبه می‌شود. می‌گوید اکنون فرصت ندارم. به ما وقت مصاحبه در شبکه «المنقذ» را این گونه داد که زمانش را از سه ماه قبلش تعیین کرد. گفت: **در فلان ماه، فلان روز، فلان ساعت** ان شاء الله در خدمتتان خواهیم بود. از سه ماه قبل برنامه‌هایش را محاسبه می‌کرد. حساب و نظم دقیقی برای زمان دارد که نمی‌توانی تصورش را بکنی. او جانشین خدا در میان خلائق

است. ببینید که خدا چگونه در خصوص حساب وقت نمازها با ما دقیق است. مثلاً نماز صبح امروز در ساعت سه و چهل و پنج دقیقه است. چرا سه و چهل و پنج دقیقه؟ خب [سه و] چهل دقیقه [باشد]. [مثلاً] نماز ظهر ساعت دوازده و هفت دقیقه است. چرا [دوازده و] هفت دقیقه؟ خب ده دقیقه [باشد]؛ خداوند در تنظیم امور بسیار دقیق است. جانشین خدا هم دقتش از دقت خداوند [گرفته شده] است.

ثانیاً: سرمایه‌ات در زندگی‌ات وقت است که جبران‌ناپذیر است - خیلی مهم است - هرچیزی در زندگی قابل جبران است مگر وقت. محال است که بتوانی وقت ازدست‌رفته را برگردانی؛ چون هر لحظه‌ای که الان بر ما می‌گذرد، ما در یک شمارش معکوس به‌سوی اجل به سر می‌بریم. اگر ما هم همان‌طوری بیندیشیم که تاجر حساب سرمایه‌اش را دارد و آن را در برابر خسارت و اتلاف حفظ می‌کند و به آن اهتمام دارد، در این صورت خواهید دید که چقدر دربارهٔ سرمایه‌ات در زندگی، یعنی وقت، کوتاهی می‌کنی. این فقط مخصوص امام نیست، بلکه صاحبان برخی از مشاغل هم که با آن‌ها سروکار داشته‌ام، یا برخی از مردم که در کارهایشان نظم و برنامه‌ریزی دارند هم در محاسبهٔ وقت بسیار دقیق هستند. بنابراین هرکس می‌خواهد از این امور بهره‌مند شود و وقتش را با خانواده‌اش و برادرانش و دوستانش و شغلش و تبلیغش تنظیم و برنامه‌ریزی کند - و نیز نسبت به تحصیل علم که بر ما واجب است تا روزانه علم کسب کنیم و بخوانیم و آگاه شویم - در این صورت خواهد دید که اگر برنامه‌ریزی کند وقت بسیار است.»^۱

بیشترین چیزی که او را ناراحت می‌کرد بی‌برنامگی و آماده نکردن کار بود

استاد صفا عوادی:

«کسی را که در کارش منظم و جدی بود دوست داشت. به نظم بسیار اهمیت می‌داد. بیشترین چیزی که او را ناراحت می‌کرد بی‌برنامگی و آماده نکردن کار بود و همیشه می‌گفت: کسی که چیزی را می‌خواهد باید مقدماتش را فراهم کند، طبیعتاً او بر افعال ما آگاه است و هر خطا یا گناهی او را اندوهگین می‌کند.»^۱

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

احمد الحسن، همواره و در هر حال مشغول مطالعه!

شیخ احمد خالدی:

«امام حسن مجتبی (علیه السلام) می‌فرماید:

«علم بیاموزید، زیرا شما کودکان جامعه امروز و بزرگسالان فردا هستید.»

تأکید سید احمد الحسن (علیه السلام) بر اهتمام فراوان به علم‌آموزی، مخصوصاً برای مؤمنین بسیار مشخص است. از اساتید خود همچون دکتر شیخ ناظم عقیلی یا شیخ حبیب سعیدی (خداوند حفظشان کند) یا افراد دیگری که با امام همراهی داشتند، شنیدم که احمد الحسن (علیه السلام) چطور به علم‌آموزی اهتمام دارد، احمد الحسن (علیه السلام) در هر حال حتی در سفر از کتاب جدا نمی‌شود، در جلساتش با خود کتاب به همراه دارد و در هر حال مطالعه می‌کند.

احمد الحسن (علیه السلام) در سفر هم کتاب در دست داشت و همواره دیگران را به علم‌آموزی تشویق می‌کرد.

حتی یادم هست که استاد عزیزمان شیخ حبیب سعیدی می‌گفت روزی از روزها در حسینیه نشسته بودیم، امام (علیه السلام) هم نشسته بود. ما ساکت بودیم و به سخنان امام (علیه السلام) گوش می‌دادیم. امام (علیه السلام) پرسید: کسی سؤال ندارد؟ شیخ حبیب می‌گوید: ما همچنان ساکت بودیم. امام (علیه السلام) فرمود (نقل به مضمون): هیچ‌کس مطالعه نمی‌کند، اگر مطالعه داشتید، سؤال هم برایتان پیش می‌آمد. حالا که سؤال ندارید یعنی مطالعه هم ندارید.

از یکی دیگر از اساتید خودم که با امام (علیه السلام) همراهی داشته شنیدم که فرمود: ما الان در [دریای علمی هستیم که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خصوص آن فرمود: در سینه‌ام علم فراوانی است، ای کاش حاملان و فراگیرانی برایش می‌یافتیم، این علمی که علی بن ابی

طالب علیه السلام برای نبودِ حاملان آن حسرت می‌خورد، اکنون پسرش، علی زمان، **احمد الحسن** علیه السلام آن را منتشر ساخته است.

من و شما می‌آییم و مثلاً زندگانی فلان یار امام علی علیه السلام را می‌خوانیم و بعد با خود می‌گوییم چه علمی آورده است... و باز می‌بینیم که در همان وضعیت غم‌انگیز پیشینیان قرار گرفته‌ایم.

من در مقامی نیستم که نصیحت کنم، خدا شاهد است. اما از باب یادآوری و تذکر میان خودمان می‌گوییم. امامان دربی از علم را گشوده که اگر آن را می‌خواندیم، می‌فهمیدیم و به آن عمل می‌کردیم، تا آنجا می‌توانستیم بالا برویم که مورد توجه هرکس و ناکسی قرار بگیریم، و بلکه خواه‌ناخواه سر تعظیم فرود می‌آوردند؛ اگر آنچه را که **احمد الحسن** علیه السلام بیان کرده بود فرا می‌گرفتیم و به آن عمل می‌کردیم.

اکنون ما در برابر علوم عظیمی قرار داریم و از ما خواسته شده است که آن را به جهانیان برسانیم؛ زیرا این میراث آل محمد صلی الله علیه و آله است. باید آن را به مردم برسانیم؛ چه در عرصه اخلاقی، چه اقتصادی، چه اجتماعی، چه تربیتی یا علمی، این علم به نفوس پاک می‌رسد؛ و این همان هدف حقیقی است که کلمات خداوند به اهل خداوند برسد که در این صحرا سرگردان شده‌اند.»^۱

۱- قسمتی از سخنرانی شیخ احمد خالدی، ۱۷ رمضان ۱۴۴۳ هـ.ق، برابر با ۳۰ فروردین ۱۴۰۱ هـ.ش.

اهمیت تحصیل در حوزه مهدوی و برنامه‌ریزی برای آن

دکتر علاء سالم:

«چه بسا گاهی اوقات برخی از دیگر امور دعوت یا امور مختلف زندگی، عده‌ای از ما را از حضور در درس و بحث در حوزه مبارک مهدوی چه به صورت میدانی و چه به صورت اینترنتی بازدارد. در حقیقت من خودم سرگردان بودم که آیا در درس حوزه حاضر شوم یا به کارهای عملی دیگر بپردازم.

نظر ایشان به این شرح است:

«خداوند توفیقت دهد. تدریس بسیار مهم است تا به این ترتیب مؤمنین را برای امری بس مهم مهیا سازید؛ اما پرداختن به کار میدانی هم ممکن و قابل انجام است. همچنین می‌توانی گاهی اوقات که مشغول کاری هستی (و فرصت نمی‌کنی)، به عنوان مثال یک جلسه (سخنرانی) را ترک گویی یا در یک روز دو جلسه را با هم انجام دهی؛ یعنی می‌توانی وضعیت را مرتب نموده و [کارهای مختلف را] با هم جمع کنی، ان شاء الله.

خداوند توفیقت دهد، اگر به دست من بود، با شما در تدریس در حوزه مشارکت می‌کردم؛ زیرا این موضوع، حائز اهمیت است و ان شاء الله ثواب عظیمی هم دارد، زیرا این کار عبارت است از استحکام بخشی عقاید دولت حق، ان شاء الله.»^۱

این گونه به همه جزئیات توجه داشت!

مهندس حسین منصوری:

«روزی دیگر با سید ایمن در حسینیه نشسته بودیم. ساعت حدوداً شش صبح بود. ایمن گفت: مشتاق دیدار امام هستم. ناگهان درب حسینیه باز شد و امام علیه السلام بر ما وارد شد! سپس به پرچمی توجه کرد که بر درب حسینیه نصب شده بود. و گفت: آیا پرچم امام باید این گونه باشد؟ چون پرچم بزرگی بود و در هوا به اهتزاز در نمی آمد. در ادامه، پرچم به اندازه طبیعی تغییر یافت و در هوا به اهتزاز در آمد. این گونه ایشان خودش همه چیز را پیگیری می کرد!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

مرتب و منظم

سید احمد الحسن علیه السلام:

«از خداوند مسئلت داریم که مردم را هدایت و حالشان را اصلاح کند. تبلیغ مردم را نسبت به حق ترک نکنید و در همان حال، تبلیغ باید مرتب و منظم باشد. خدا توفیق‌تان دهد و کسی که خداوند برای او هدایت را خواسته، این شاء الله هدایت می‌شود.»^۱

شجاعت و سازش ناپذیری

یکه و تنها به‌سوی خدا دعوت می‌کند

دکتر علاء سالم:

«در رابطه با شجاعت احمدالحسن علیه‌السلام همین بس که بدانیم او یکه و تنها به‌سوی خداوند دعوت نمود. او یکه و تنها، یک طرف بود و عالم به‌طور کل در طرف دیگر. [در چنین شرایطی] آمد و به‌سوی خداوند و صراط مستقیم دعوت نمود و تمامی پیامدهای آن را هم به‌جان خرید، تبعات و پیامدهایی که تنها آل محمد علیهم‌السلام قادرند آن را به دوش بکشند.

به خدا سوگند [روزی] به من فرمود: اگر خداوند به من رخصت و اذن می‌داد این دنیا را با کلمه «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم» در هم می‌کوبیدم.

[قبلاً] زیاد این ادعیه و سخنان را از آل محمد علیهم‌السلام می‌خواندیم، اما معنای آن را متوجه نمی‌شدیم تا اینکه به احمدالحسن علیه‌السلام ایمان آوردیم.»^۱

۱- دکتر علاء سالم، دپداری با موضوع اخلاق سید احمدالحسن علیه‌السلام.

به گونه ای راه می رود گویی سربازان آسمان ها و زمین همراه اویند

دکتر شیخ ناظم عقلی:

«... او را این گونه شناختم: شجاع، مجاهد و نترس که در راه خداوند از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسد، حتی اگر تمام جن و انس بر ضد او جمع شوند، او تنها «لا قوة الا بالله» را می شناسد.

بارها سختی ها و مصیبت های بسیار بزرگ بر او گذشته، اما او را فقط مثل کوه استواری می دیدیم که بادها آن را به حرکت در نمی آورد و با هیچ ضربه ای نمی شکند... در دعوتش با دو ارتداد روبه رو شد که دعوت ایمانی علیه السلام را به صفر برگرداندند و به جز تعدادی بسیار کم، همه افرادی که به او ایمان آورده بودند او را رها کردند، باین حال ندیدیم که او دچار ضعف یا تردید بشود، بلکه فقط مصمم تر شد، گویی اصلاً چیزی نبوده. با یقین استوار به اینکه بر حق و از جانب حق و به سمت حق است و ایمان استوار به اینکه خداوند همراه اوست و او را یاری می دهد ولو پس از گذشت مدت زمانی.

برای زیادی پیروان و انصار حسابی باز نمی کند مگر از بابت اینکه دوست دارد تعداد بیشتری از مردم هدایت شوند.

گویا اکنون دارم او را می بینم و به یاد می آورم که پس از ارتداد دوم، درحالی که همراه با تعداد کمی از افرادی که با او باقی مانده بودند نشسته بود، با صدایی که پر از اطمینان و ایمان و آرامش بود، به آن ها می گوید: چرا با من باقی مانده اید؟ چرا با افرادی که رفته اند نمی روید؟ به سوی خانواده و اهلتان برگردید؛ زیرا مسیر من بسیار دشوار است و چه بسا تاب و تحمل آن را نداشته باشید، همراه من دنیا و مقام و مال و... وجود ندارد، از همین حالا تکلیفتان را

قطعی کنید... کسی که دنیا و زینت آن را خواسته با احمدالحسن نیست... من به راهم می‌رسم حتی اگر تنها باشم... (این مضمون کلام ایشان در آن موقع بود).

سپس برخی از حاضران به ایشان علیه السلام گفتند: مولای ما! ما به خاطر دنیا یا مقام یا مال از تو پیروی نکرده‌ایم، بلکه بدین خاطر از تو پیروی کرده‌ایم که تو را صاحب حق شناختیم و ارواح و اموال ما فدای توست، تو را رها نمی‌کنیم و به سوی خانواده خود بر نمی‌گردیم و ما مطیع امر تویم.

زیادی دشمنانش با نفوذ و پیروان و موقعیت رسانه‌ای چشمگیری که دارند برای او اهمیتی ندارد، گویی در چشم او به اندازه بال مگسی هم نیست، بلکه او این چنین است: در هر سختی و مصیبتی به ستون قابل اعتماد و پناهگاه امن و ریسمان محکم پناه می‌برد. [راه] می‌رود درحالی که دو یا سه نفر همراه اویند، اما به گونه‌ای راه می‌رود که انگار سربازان آسمان‌ها و زمین همراه اویند. با پشتکار است و از تلاش برای هدایت مردم و نجات آن‌ها از گمراهی و انحراف خسته نمی‌شود. در شهرها و روستاها و مناطق به مسافرت می‌پردازد، شب را در یک شهر سپری می‌کند و در شهر دیگری صبح می‌کند و این چنین...

و بارها او و انصارش با تمسخر و تهمت و دروغ و افترا از جانب افرادی که از خدا نمی‌ترسند روبه‌رو شده‌اند، امثال فقهای سوء و پیروان آن‌ها و دیگران، تمسخر و افترای که حد و مرز ندارد و کلمات نمی‌توانند آن را توصیف کنند، به گونه‌ای که به آبروی افراد طعنه زده و آن‌ها را به دست‌نشاندهی متهم می‌کنند... تا موارد دیگری که حیا می‌کنم آن‌ها را در این عبارات بیاورم.

پس او را می‌بینی که می‌گوید: «دارایی این فقها تهمت و دروغ بدون ترس از خداوند است. یعنی برهان آن‌ها بر این بنا شده. آیا از خداوند نمی‌ترسند؟ آیا در پشت سر آن‌ها حسابی نیست؟ آیا از دروغ و تهمت زدن و ریش‌های سفیدشان و لباس دین که بر تن دارند حیا

نمی‌کنند؟ چرا مردم را فریب می‌دهند و راه خداوند را قطع می‌کنند؟ نه خود وارد می‌شوند و نه اجازه می‌دهند دیگران وارد شوند!! مردم را فریب دادند و آن‌ها را به وادی خشک و بی‌آب و علف بردند. به خدا سوگند اگر مردم می‌دانستند که چه حرمتی را هتک کرده و چگونه بر خداوند جرئت و جسارت کردند، به سینه زده و اشک چشم‌هایشان جاری می‌شد و انگشت‌هایشان را از روی حسرت و پشیمانی بی‌پایان می‌گزیدند، اما هرگز، این سنت خداوند است و در سنت خداوند هیچ تغییر و تبدیلی نخواهید یافت و تنها افراد کمی ایمان آوردند... و بیشتر آن‌ها کافرند^۱... و بیشتر آن‌ها گنه‌کارند^۲... و بیشتر آن‌ها نمی‌دانند^۳... و بیشتر آن‌ها برای حق، سستی به خرج می‌دهند^۴ و اهل حق همیشه گروهی مستضعف و ترسان و لرزان‌اند.»

بله برادران انصارم و ای کسانی که کلام مرا می‌خوانید یا می‌شنوید؛ این مضمون آن چیزی بود که از برخی کلمات مقدس ایشان علیهم‌السلام در برخی مواضع به یاد می‌آورم.^۵

۱- نحل، ۸۳.

۲- آل عمران، ۱۱۰.

۳- یونس، ۵۵.

۴- زخرف، ۷۸.

۵- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه‌السلام.

در انجام وظیفه اهل سازش نبود

شیخ حبیب سعیدی:

«صلابت او در راه خداوند:

در مسیر خداوند سرزنش افراد اثری بر او نداشت، نه در سختی و تنگنا، و نه در آسایش و راحتی. او حق و راه راست و کشتی نجات‌بخش و اقیانوس‌پیما در گیرودار امواج دریای فتنه‌هاست. هرکس سوار آن کشتی شود نجات می‌یابد و هرکس از آن تخلف کند به کوران امواج و عمق دریای فتنه‌ها و صحرای بی‌آب و علف و هلاکت دچار می‌شود.

وقتی امری از خداوند سبحان [در دست] داشت آرام‌و‌قرار نداشت تا آنکه امر خداوند سبحان و امر امام مهدی علیه‌السلام را به بهترین شکل ممکن به انجام برساند، و برایش مهم نبود که افرادی با او مخالفت کنند، خواه آن مخالف از دوستان او بود یا از دشمنانش. دشمنش نمی‌توانست او را وادار سازد تا حق از حقوق خدا را تعطیل کند، و دوستش هم نمی‌توانست تا از او به چیزی به حساب حق دست یابد.

اهل سازش نبود و کسی نمی‌توانست نسبت به اخلاق نیک او طمع کند تا میل و اراده‌اش به آنچه خداوند سبحان به آن راضی نیست کشیده شود. و هیچ‌کس از این نمی‌ترسید که **احمدالحسن** علیه‌السلام به او ستم یا جفا کند. این موضوع مرا به یاد گفته‌ امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌اندازد که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌سَلَّمَ می‌فرمود: ای رسول خدا، وقتی دستوری به من بدهید مانند میل آهن گداخته [مثل فشنگ] می‌روم. و آن‌طور که من می‌فهمم این مثلی برای بیان شدت و جدیت در اجرای کاری است، آهن گداخته که از شدت حرارت رنگ آن سرخ شده و وقتی آن را بر چیزی بگذارید به‌شدت آن را سوراخ می‌کند. و این تعبیر امیرالمؤمنین برای بیان شدت و جدیت در اجرای اوامر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌سَلَّمَ است. سید **احمدالحسن** علیه‌السلام نیز در

رساندن رسالت خداوند سبحان که همان رسالت امام مهدی علیه السلام است محکم و جدی بود.»^۱

1 - <https://youtu.be/Uiz2uv8mLSY>

بر سر حق و باطل با هیچ‌کس سازش ندارد

مهندس حسین منصوری:

«هیچ‌وقت ندیدم شوخی کند، اما این بدین معنا نیست که او به روی مردم لبخند نمی‌زد و خوش‌برخورد نبود، بلکه او لبخند می‌زد و می‌خندید [اما] بدون قهقهه. پدری مهربان بود. با این حال بر سر باطل با هیچ‌کس سازش نمی‌کرد، حتی اگر نزدیک‌ترین فرد به ایشان بود... او در این لحظه، از شما رضایت دارد چون خوب هستی، و لحظه دیگر که به ناحق رفتار کنی خشمگین می‌شود، به‌طوری که انگار تو را از قبل نمی‌شناخته است!

موقعی که خشمگین و غضبناک می‌شد، حتی اگر خشم او نسبت به انصار نبود و مثلاً به‌خاطر اتفاق بدی بود که مراجع انجام داده بودند و او از آن انتقاد کرده و با تندی درباره آن سخن می‌گفت، در آن لحظه احساس می‌کردیم که حتی دیوارها به لرزه می‌افتاد، و از خوف و ترس از ایشان، آرزو می‌کردیم که خاک می‌بودیم؛ با اینکه موضوع مربوط به ما نبود، چه رسد به اینکه اگر من (و پناه بر خدا از من) مقصود خشم او می‌بودم! از خدا تقاضای عفو داریم.»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی 

با شجاعت در جمع علما سخنرانی کرد و گفت شما مصداق این آیه نیستید!

شیخ حبیب سعیدی:

«یک بار از خود ایشان شنیدم (یعنی من از سید علیه السلام شنیدم) که می گفت [پیش از شروع دعوت یمانی] یک بار در مناسبتی به مجلسی دعوت شدم که در آن بسیاری از اساتید و طلاب حوزه و عموم مردم حضور داشتند. (این را خود سید علیه السلام نقل می کند و می گوید) پس از اینکه جمعیت حضور یافتند، خطیبی می خواستند که سخنرانی کند، هیچ کس پیش قدم نشد، تا اینکه مرا پیش انداختند، صحبت کردم و در صحبت هایم توضیح کوتاهی از معنای این آیه بود: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾

(اراده ما این است که بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهیم و آنان را امامان و وارثان [زمین] قرار دهیم). [قصص، ۵]

به آنان گفتیم: «این آیه مخصوص یاران امام مهدی علیه السلام است و بر رجال و شخصیت های دینی منطبق نمی شود، چون اولاً: آنان مستضعف نیستند و ثانیاً: آنان هم اکنون هم امام و پیشوایند و خودشان را به عنوان امام و پیشوا قرار داده اند، اما یاران امام [مهدی علیه السلام] مستضعف بوده و امام و پیشوا هم نیستند، و قائم علیه السلام می آید و قائم و خداوند سبحان آنان را امام و پیشوا قرار می دهند. بنابراین اینان [یعنی مستضعفین در این آیه] غیر از آنان اند [یعنی غیر از علمایند].»

طبیعتاً این مفهوم کلام سید علیه السلام بود. و چنان که در روایات بسیار [هم] آمده است، [این آیه] به هیچ وجه بر آنان [یعنی بر علما] منطبق نمی شود. سید علیه السلام می گوید: وقتی خطبه را تمام کردم همه آن رجال و شخصیت های دینی بر من غضب کردند و حتی هرگز بر من

سلام نمی‌کردند و خشمشان بر من آشکار بود، چون من حق را گفتم که در آیه قرآن روشن است. آری، ایشان علیهم‌السلام به آنان و غیر آنان اهمیتی نمی‌داد و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری بر او تأثیر نمی‌گذاشت. اما ما این را بیان می‌کنیم تا شنونده بداند اینان که خود را به دین منتسب می‌کنند حتی، اگر **احمدالحسن** علیهما‌السلام با آیات قرآن کریم هم سخن بگویند از او نمی‌پذیرند، و بلکه حتی آیه قرآن را هم نمی‌پذیرند، چرا؟ چون مخالف هوای نفسشان است. و چنان که اهل بیت علیهم‌السلام گفتند: آنان قرآن را نمی‌پذیرند. نه اینکه تلاوت قرآن را نپذیرند، نه‌خیر، بلکه اهل بیت علیهم‌السلام می‌گویند وقتی قرآن به حق و حقیقت تلاوت شود، آنان نمی‌پذیرند. اما اگر قرآن با این صداهایی تلاوت شوند که برگزیده این‌هاست، در این صورت آن‌ها این قرآن را دوست دارند، تا زمانی که فقط با صداهای آهنگین و زیبا خوانده شود. و ایشان علیهم‌السلام همان کسی است که می‌فرماید: **از رویارویی با عثمان و رسواکردن او در برابر همگان دست برنخواهم داشت.** و این کلام را کسی جز **احمدالحسن** علیهما‌السلام نمی‌تواند بر زبان بیاورد. و او همان کسی است که به حوزه و به همه رجال و شخصیت‌های حوزوی و به مردم گفت: **شما در گمراهی هستید. شما در گمراهی هستید و باید از امر امام مهدی علیه‌السلام که من با خود دارم پیروی کنید.**

آری، و [نیز به] بسیاری از رجال و شخصیت‌های دینی که در یاری دین شجاع و محکم بودند یعنی مخلص بودند [نیز فرمود که در گمراهی هستید] چون هرآنچه دارند این است که بخشی از حق را آوردند، درحالی که ایشان علیهم‌السلام تمام حق را آورده است. اهل سازش نیست و با یقین و بدون آنکه نسبت به بعضی از القاب و عناوین ذره‌ای پرده‌پوشی کند، به باطل می‌گوید باطل است. و می‌خواهد سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم را تروتازه بازگرداند. رجال و شخصیت‌های دینی بسیاری بودند که نتوانستند مانند **احمدالحسن** علیهما‌السلام سخن بگویند. آری، چه بسا ممکن است که یک روحانی و شخصیت دینی بر حق به طواغیت بگوید شما باطل و منحرف هستید، اما اینکه به شخصیت‌های دینی و سردمداران خودخوانده مذهب با

میلیون‌ها نفر که تابع آنان‌اند بتواند با دلیل شرعی از اهل بیت علیهم‌السلام بگوید شما باطلید، این را کسی غیر از ایشان مطلقاً و یقیناً نگفته است. و موضع ایشان در سازش نکردن مرا به یاد موضع جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌اندازد که وقتی حکومت را به‌دست گرفت در ابقای معاویه سازش نکرد، آنجا که فرمود: **به خدا معاویه را دو روز هم به کار نمی‌گیرم.**

والحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی محمد وآل محمد الائمة والمهدیین وسلم تسلیما کثیرا.^۱

1 - <https://youtu.be/Uiz2uv8mLSY>

از نگاه مخالفان

از کودکی تا بزرگ سالی یک کار زشت هم از او ندیدم

بدر بدری:

«... همچنین خانواده سید علی‌اکبر و عموها و برادرانش به اخلاق او شهادت می‌دهند.

انصار از یکی از عموهای سید احمدالحسن علی‌اکبر پرسیدند که آیا شما می‌دانید پسر برادرتان، سید احمدالحسن علی‌اکبر وصی و فرستاده امام مهدی علی‌اکبر است؟ آیا شما به این امر ایمان دارید؟

ایشان ساکت شدند، انصار به او گفتند: چرا ساکت شدید؟ (او در آن زمان مؤمن و انصار نبود). پاسخ داد: به خدا قسم، اگر امام مهدی علی‌اکبر می‌خواستند کسی را به عنوان فرستاده ارسال کنند مثل سید احمدالحسن علی‌اکبر پیدا نمی‌کردند، اگر می‌خواستند کسی را بفرستند شخصی به امانت‌داری، راست‌گویی و اخلاق سید احمدالحسن علی‌اکبر پیدا نمی‌کنند. گفت: از کودکی تا بزرگ سالی از او یک کار زشت ندیدم. جز خوبی از او ندیدم، به بچه‌ها نصیحت می‌کرد، به دیگران کمک می‌کرد. در سخن گفتنش راست‌گو بود، به پدر و مادرش نیکی می‌کرد، به برادرانش کمک می‌کرد. برخورد همه ما که عموهای احمدالحسن علی‌اکبر بودیم با او جور دیگری بود، به خاطر اخلاق و راست‌گویی و امانت‌داری اش که تنها در او بود.

این کسی که صحبت می‌کند عموی سید علی‌اکبر هست. درباره او از کودکی تا وقتی بزرگ شد صحبت می‌کنند. پس این اخلاق را سید احمدالحسن علی‌اکبر نساختند، بلکه این اخلاق در ایشان علی‌اکبر وجود داشت.»^۱

گویا توکاری به جز یادِ امام مهدی علیه السلام نداری!

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«پیش از آشکارکردنِ دعوتش هم غرق در جلبِ نگاه‌های مردم و مرتب‌بینِ خودش به سمت امام مهدی علیه السلام بود و نزدیکی ظهور ایشان را برای آن‌ها تبیین می‌کرد و آنچه سزاوار است امت برای استقبال از او و زمینه‌سازی ظهورش انجام دهد.

تا جایی که برخی به او می‌گفتند (نقل به مضمون):

گویا تو کاری به جز یادِ امام مهدی علیه السلام نداری... و گویا تو وکیل او هستی.

یا: اگر به جای امام مهدی علیه السلام بودم تو را به عنوان وکیل انتخاب می‌کردم... و مانند این صحبت‌ها.

حتی یکی از طلبه‌های قدیمی حوزه علمیه به من گفت: ما قبلاً تأکید می‌کردیم که سید **احمدالحسن علیه السلام** با امام مهدی علیه السلام دیدار می‌کند، و اینکه او از امور بسیاری صحبت می‌کند که آن‌ها را از امام مهدی علیه السلام یاد گرفته است، اما هرگز به این نکته تصریح نمی‌کند و گاهی اوقات که دربارهٔ برخی مسائل مورد توجه صحبت می‌کردیم، به او می‌گفتیم: آیا این مطلب از ناحیهٔ اوست (منظورمان امام مهدی علیه السلام بود)؟ پس سید **احمدالحسن علیه السلام** ساکت می‌شد و پاسخ نمی‌داد و همین شیخ به من گفت:

ما از شناختِ **احمدالحسن علیه السلام** نایبنا و ناتوان بودیم، وگرنه عطر آل محمد علیهم السلام از این مرد به مشام می‌رسد و پنهان نمی‌ماند جز بر شخص نایبنا!

همچنین به من گفت:

گاهی که در برخی مجالس طلبه‌های حوزه علمیه بودیم و از امام مهدی علیه السلام یاد می‌کردیم، به برخی طلبه‌ها می‌گفتم: اگر امام مهدی علیه السلام بخواهد فرستاده‌ای بفرستد، شما انتظار

دارید چه کسی را از میان طلبه‌های حوزه انتخاب کند؟ [این شیخ می‌گوید: یکی از طلبه‌ها گفت: فلانی (منظورش یکی از طلبه‌ها بود)، من گفتم: نه، اگر بخواهد فرستاده‌ای بفرستد، **احمدالحسن** علیه السلام را می‌فرستد (و آن طلبه در آن زمان **احمدالحسن** علیه السلام را نمی‌شناخت). این شیخ می‌گوید: پس درباره سید **احمدالحسن** علیه السلام و تقوا و علم و دین او و میزان تمسکش به امام مهدی علیه السلام، برایشان صحبت کردم.

بلکه در روزهای ابتدایی دعوت، سراغ برخی دوستانم که طلبه حوزه بودند و با سید **احمدالحسن** علیه السلام معاشرت داشتند یا از برخی اوصاف او آگاه بودند، رفتم.

به آن‌ها گفتم: این مرد می‌گوید امام مهدی علیه السلام را دیده و ایشان او را به‌عنوان فرستاده‌ای به‌سوی همه مردم فرستاده است و او بیعت می‌گیرد. چه می‌گویید [نظرتان چیست]؟!

خلاصه پاسخ آن‌ها این بود: این مرد را می‌شناسیم و راست‌گویی و امانت‌داری و تقوا و دینداری‌اش را می‌دانیم... نمی‌گوییم دروغ‌گوست؛ زیرا امکان ندارد عمداً دروغ بگوید، و به این نکته شهادت می‌دهیم.

به آن‌ها گفتم: و موضع شما چیست؟

گفتند: ما نمی‌توانیم اکنون او را تصدیق کرده و از او تبعیت کنیم؛ زیرا اگرچه امکان دروغ‌گویی عمده او وجود ندارد، اما ممکن است [امر بر او] مشتبه شده باشد.

به آن‌ها گفتم: او می‌گوید با امام مهدی علیه السلام در بیداری دیدار کرده، یعنی در رؤیا و مکاشفه و خیال نیست تا اینکه امکان مشتبه شدن وجود داشته باشد، پس یا صادق و راست‌گوست یا دروغ‌گو و شما هم که می‌گویید او را به‌عنوان یک آدم راست‌گو و با تقوا می‌شناسید... الی آخر.

این خلاصه و مضمون چیزی بود که بین من و برخی از آن‌ها در آن زمان گذشت.

و آن‌ها همچنان مردّد و مذبذب باقی ماندند و با دست پس می‌زدند و با پا پیش می‌کشیدند. پس از مدتی و بعد از آنکه قضیه دعوت منتشر شد، از یکی از آنان که قبلاً مدح و ثنای سید احمدالحسن علیه السلام را می‌گفت و به راستی اش شهادت داده بود شنیدم که با کلام نادرستی بر ضد سید احمدالحسن علیه السلام صحبت می‌کند. پس، از تناقض و دگرگونی‌شان تعجب کردم، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.»^۱

۱- دکتر شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

مراقب باش! این مرد کلِ قرآن و روایات را از حفظ است!

بدر بدری:

«با شخصی ملاقات داشتم. دعوت یمانی را به او رساندم، گفت: احمد بصری را می‌گویی و منظورش سید علیه السلام بود، گفت: مواظب باش و به من هشدار داد که این شخص قرآن و تمامی روایات اهل بیت علیهم السلام را حفظ کرده است.

گفتم: عجیب است! چطور مرا از شخصی می‌ترسانی که حافظ تمامی قرآن و احادیث است. گفتم: او فقط از آیه و روایت صحبت می‌کند، چطور مرا از او می‌ترسانی؟! بهتر بود مرا از کسانی برحذر می‌داشتی که علوم بیگانگان و یونانی‌ها را آوردند که خداوند دلیلی برای آن‌ها نازل نکرده است.

از او دربارهٔ اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام پرسیدم، گفت: به خدا قسم، سید احمد الحسن بسیار با اخلاق است و در حوزهٔ علمیه به اخلاقش معروف بود.

همچنین می‌گفت: او در سخن گفتن صادق بود. به او گفتم: اگر شخصی این ویژگی‌ها را داشته و تو شهادت می‌دهی که او راست‌گو و خوش‌اخلاق بوده و اکنون برایتان خبری آورده، آیا باید او را تصدیق کرد یا تکذیب؟

گفت: به خدا قسم، حرفت درست است. گفتم: پس چرا ایمان نمی‌آوری؟ گفت: این کار مستلزم توفیق الهی است!

این اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام است.»^۱

1 - https://youtu.be/ghQmV_NCIPU?si=KZSx8EoM9ute4ble

کتاب او تعجب و تحسین بزرگان حوزه علمیه را برانگیخت

دکتر شیخ ناظم عقیلی:

«سید احمد الحسن رحمته الله پیش از آنکه دعوتش را آشکار کند، کتبی را درباره امام مهدی عجل الله و واقعیت حال امت و وظیفه آن در برابر ایشان عجل الله نوشته بود که این کتابها [به صورت] نسخه های دست نویسی بود که بین برخی از طلبه های حوزه در آن زمان دست به دست می شد؛ به دلیل نبودن امکان چاپ و مراقبت شدید نیروهای صدام در برابر چنین فعالیت هایی و منع شدید از آنها؛ برخی از این کتابها به بعضی از بزرگان حوزه علمیه در نجف اشرف رسید و آنها را به تعجب و تحسین واداشت و آنها به مطالعه آن کتب و عمومیت بخشیدن به فایده آن از طریق چاپ و مانند آن سفارش کردند.»^۱

۱- شیخ ناظم عقیلی، برگرفته از: سایت رسمی دعوت یمانی رحمته الله.

او بسیار با اخلاق بود و ما او را صادق‌الأمین می‌نامیدیم

بدر بدری:

این اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام است و این یک اخلاق ساختگی نیست و این طور هم نیست که با شروع این دعوت این اخلاق را ساخته باشد، بلکه به یاد می‌آورم حتی کسانی که سید احمد الحسن علیه السلام را قبل از دعوت می‌شناختند به اخلاق او شهادت می‌دادند. من افراد زیادی را ملاقات کردم؛ مثلاً «شیخ امین سعودی»، او دوست سید احمد الحسن علیه السلام و در حوزه علمیه همراه او بودند، این آقا به اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام شهادت می‌دهند، من شخصاً [از او] پرسیدم اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام چگونه بود؟ گفت: سید احمد الحسن علیه السلام بسیار با اخلاق بود و به دیگران خدمت می‌کرد، کسی به ایشان خدمت نمی‌کرد، بلکه او به دیگران خدمت می‌کرد و سید احمد الحسن علیه السلام پیش از همگان به دیگران می‌بخشید.

از او پرسیدم: آیا سید احمد الحسن علیه السلام راست‌گو بود؟

او گفت: او را صادق‌الامین می‌نامیدیم. می‌گفت مجالس ما با سید احمد الحسن علیه السلام زینت داده می‌شد. این‌ها مسائلی است که روحانیون به آن شهادت دادند. این اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام قبل از آغاز دعوت است.»^۱

۱- بدر بدری، دیدار با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمد الحسن علیه السلام.

به او لقب «صادق الامین» و «صراط مستقیم» داده بودند!

شیخ حبیب سعیدی:

«ان شاء الله به بخش‌هایی از سیره و طرز برخورد او در حوزه در آن زمان می‌پردازیم. هرکسی هم بخواهد می‌تواند خودش برود و از آدم‌های آنجا بپرسد که رفتار احمدالحسن علیه السلام پیش از آنکه اعلام کند فرستاده‌ای از سوی امام مهدی علیه السلام است، چگونه بوده است.

و همگان را تحدی می‌کنیم یک نکته منفی درباره او بیاورند؛ مثلاً بگویند ایشان با قرآن یا سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است.

نکته دیگر آنکه همه رفتارهای او مطابق با ثقلین است. هرکه با او معاشرت داشته و او را می‌شناسد به طرز عجیبی او را می‌ستاید و طوری او را توصیف می‌کند که درباره هیچ عالمی از علما چنین گفته نشده.

پیش‌تر گفتم که این سیره و طرز برخورد برای قبل از آن بود که او اعلام کند فرستاده‌ای از سوی امام مهدی علیه السلام است. اما پس از اینکه آن را اعلام فرمود، آن‌ها انواع تهمت‌ها را به او نسبت دادند، و البته این حادثه‌ای است که برای همه انبیا و اوصیا رخ داده است. همه می‌دانند وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عموهایش آمد و پرسید درباره من چه می‌گویند (نقل به مضمون) در پاسخ گفتند: تو صادق الامین (راست‌گو و امانت‌دار) هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها فرمود: **خداوند مرا به عنوان رسولی نزد شما فرستاده است**، پس بلافاصله به او گفتند: تو را چه شده محمد؟ دیوانه شده‌ای؟

یعنی پیش از آنکه محمد صلی الله علیه و آله دعوتش را علنی کند طوری او را توصیف می‌کردند که هیچ‌کس را آن‌گونه توصیف نکرده بودند، اما وقتی اعلام کرد فرستاده‌ای از جانب خداست

و آمده تا آن‌ها را نجات دهد و به خیر دنیا و آخرت برساند، گفتند: تو را چه شده محمد؟ دیوانه شده‌ای؟

این از جهل مردم و عدم ارتباط آن‌ها با خداوند حکایت دارد؛ وگرنه چرا باید تعجب کنند از اینکه کسی از راه غیب یا از طریق ملائکه خداوند، با خدا ارتباط دارد؟

آری، آنان تا پیش از اعلام دعوت، سید احمدالحسن علیه السلام را به اوصاف بسیار زیادی متصف می‌کردند که هیچ‌یک از علما را آن‌طور توصیف نمی‌کردند؛ بلکه اوصافی که به سید داده بودند، اوصاف ائمه علیهم السلام بود. مثلاً می‌گفتند ایشان صادق الامین است، و این صفتی برای محمد و آل محمد علیهم السلام است.

همچنین به ایشان لقب صراط مستقیم را داده بودند و این هم لقب اهل بیت علیهم السلام است! و نیز می‌گفتند او مرد روزهای سخت است.

اگر می‌خواستیم از افرادی که این لقب‌ها را به ایشان داده بودند نام می‌بردیم، فقط به برخی از اسامی اشاره می‌کنیم و هرکس بخواهد می‌تواند از آن‌ها جويا شود. مثلاً شیخ عبدالمهدی کربلایی، همچنین می‌توانید از سید ایوب از اهالی حله سؤال کنید، گمان می‌کنم اهل حله باشد. از این افراد سؤال کنید: علی الحاشی، شیخ اسعد بصری، شیخ اسعد کعبی، شیخ کرباسی، سید عبدالأعلی سبزواری، سید حسنین پسر علی حکیم، و نام‌های پرشمار دیگری که نیازی به ذکر آن‌ها نیست. این‌هایی که اسم بردیم در نجف معروف‌اند و نیاز به معرفی بیشتری ندارند.

حال که از خداوند سبحان نپرسیده‌اید و قبول هم نمی‌کنید که از او بپرسید، و شهادت خدا و محمد و علی علیهم السلام را نپذیرفته‌اید، پس، از همین‌هایی بپرسید که به‌عنوان بُت و به‌جای خداوند سبحان می‌پرستید.

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾

(این‌ها فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر این‌ها نهاده‌اید و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده). [نجم، ۲۳]

از آن‌ها بپرسید، شاید شما را به گوشه‌ای از حقیقت متوجه سازند، اما هرچقدر هم بپرسید و بشنوید [اگر] از راهی که خودتان [مقابل خود] قرار داده‌اید [بروید] سودی به حالتان نخواهد داشت، مگر آنکه به سوی خداوند و راه و روش محمد و آل محمد علیهم‌السلام بازگردید.

همان‌طور که اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند: اصحاب کلام (متکلمین) هلاک می‌شوند و آن‌هایی که در برابر ما تسلیم‌اند نجات می‌یابند و آنان نجبا هستند...^۱»^۲

۱- امام صادق علیه‌السلام: «يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ يَنْجُو الْمُسْلِمُونَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَبَاءُ ...». بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۲۱، عنوان الباب: [الأجزاء العشرة] الجزء العاشر ۲۰، باب في التسليم لآل محمد علیهم‌السلام فيما جاء عندهم علیهم‌السلام.

اسم مرا هم همراه با این دیوانه‌ها ثبت کنید!

شیخ حبیب سعیدی:

«به‌هنگام تبلیغ دعوت چقدر با دوستان ایشان برخورد می‌کردیم، یا اینکه [دوستان ایشان در دوران دانشگاه] به حسینه‌ها می‌آمدند و می‌پرسیدند: آیا صاحب این دعوت، همین دوست ما احمد پسر فلانی است که اوصاف او چنین‌وچنان است؟ پس از آنکه متوجه می‌شدند او همان دوستشان است، می‌گفتند: ما او را تصدیق می‌کنیم؛ چون او واقعاً ثقه و مورد اعتماد است و ما هرگز شخصیتی مثل او ندیده‌ایم.

بعد هم خودشان دربارهٔ اخلاق والا و عجیب او در دوران معاشرتشان با او و از برتری علمی او می‌گفتند. این بار ما بودیم که از آن‌ها می‌پرسیدیم و آن‌ها برایمان تعریف می‌کردند؛ تاجایی که از اخلاق ایشان و تسدید الهی او و این دعوت الهی شگفت‌زده می‌شدیم. چون هر جا می‌رفتیم تا دلایل این دعوت الهی را مطرح کنیم، نشانه‌هایی از تسدید الهی آن از هرسو و در هرچیز می‌دیدیم. به چشم می‌دیدیم که خداوند سبحان به لحاظ غیبی همهٔ شرایط را برایمان مهیا نموده؛ یعنی رؤیا یا مکاشفه یا سایر کرامات.

حتی برخی از دوستان ایشان علیه‌السلام بعد از آنکه تبلیغشان می‌کردیم به ما می‌گفتند: حالا که او همان دوست من فلانی است پس اصلاً شما دیگر حرف نزنید و گوش کنید تا من اخلاقی را که از سید **احمدالحسن** علیه‌السلام دیده‌ام برای شما تعریف کنم.

یکی از دوستان ایشان که فارغ‌التحصیل رشته مهندسی است و سن و سالی از او گذشته و مهندس است چنین نقل می‌کند:

... در کلاس درس پس از آنکه استاد نظریه‌اش را شرح می‌داد، از دانشجویها می‌خواست پای تخته بیایند و آن درس را بر روی تخته توضیح دهند، احمد^۱ برمی‌خاست و با روشی به‌جز روش استاد، پیش می‌رفت و بهتر از استاد هم به نتیجه می‌رسید. و این مایهٔ شگفتی همه بود. این‌ها را دوست ایشان نقل می‌کند. همه از احمد تعجب می‌کردند. از این چیزها زیاد است. و آن‌طور که من می‌فهمم **احمدالحسن** علیه‌السلام به چنین مواردی بها نمی‌دهد. مگر از باب همراهی با مردم یا اینکه شاید سبب هدایت یا تحقیق یا رفع دشمنی یا امور دیگر بشود.

یکی از نزدیکان سید **احمدالحسن** علیه‌السلام که دوست ایشان بود چنین نقل می‌کرد:

من خیلی وقت پیش رؤیایی دیدم، همان دورانی که با سید علیه‌السلام دوست بودیم. در رؤیا دیدم انگار **احمد** پرچمی در دست دارد که در میانهٔ بصره آن را بلند کرده و راه می‌رود و زمین اطراف او سبز است. این برادر می‌گفت: پرسیدم این فرد کیست؟ آیا امام مهدی علیه‌السلام است؟ یعنی او از آن رؤیا متعجب شده بود و حقیقت آن رؤیا را نمی‌دانست تا آنکه زمانش فرارسید. این فرد پیش از شروع دعوت مبارک در هر کاری از سید **احمدالحسن** علیه‌السلام پیروی می‌کرد. در ادامه شرایط تغییر کرد و او به شهر دوری رفت. هنگامی که دعوت مبارک را از یکی از نزدیکانش شنید و متوجه شد که سید **احمدالحسن** علیه‌السلام می‌گوید من رسول امام مهدی علیه‌السلام هستم، پرسیده بود: مردم دربارهٔ **احمد** چه می‌گویند؟ او گفته بود که مردم دربارهٔ پیروان او می‌گویند: آن‌ها مجنون و دیوانه‌اند. این فرد گفته بود: اسم مرا هم همراه با این دیوانه‌ها ثبت کنید!

قابل ذکر است که این فرد، آدمی صاحب علم و دین دار و دارای تحصیلات عالی بود.

با اینکه من از این موارد خیلی کم می دانم، به این امور توجهی هم نداریم، زیرا سید **احمد الحسن** علیه السلام از تعریف و تمجید عموم مردم بی نیاز است؛ چون خدای سبحان او را معرفی و تأیید فرموده و برای او شهادت داده. چون محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه علیها السلام و امامان علیهم السلام او را معرفی کرده و ده ها بار برای او شهادت داده اند. این ها به جز روایاتی است که از آن ها صادر شده و بر او تأکید نمودند و ایشان را با همه جزئیات معرفی کردند؛ با اسمش، نسبش، محل زندگی اش، ویژگی های جسمانی اش از سر تا پا و دلایل دیگر.

با این وجود، ما موضوعات دیگر را هم نقل می کنیم تا شاید موجب هدایت فرد گمراهی بشود که به دنبال حقیقت است؛ یا برای کاستن از گمراهی یا دشمنی آن ها.^۱

1 - <https://youtu.be/2OITqYMp1Y>

نمازی که امروز خواندم واقعاً نماز اهل بیت علیهم السلام بود!

شیخ حبیب سعیدی:

«در یکی از خانه‌ها نماز جماعت می‌خواندیم. مردی به همراه برادرانش وارد شد. بلافاصله با ما به نماز ایستاد، یعنی سریع تکبیر گفت و همراه ما به نماز ایستاد. بدون آنکه بداند امام جماعت ما کیست. وقتی نماز تمام شد این مرد که استاد دانشگاه هم بود با تعجب گفت: این فردی که امام جماعت است کیست؟ من شهادت می‌دهم نمازی که امروز خواندم، واقعاً نماز اهل بیت علیهم السلام بود. و بسیار ستایش کرد، ما نگاهمان را از او می‌دزدیدیم و موضوع را پنهان می‌کردیم تا آن فرد متوجه نشود که فردی که امام جماعت ما بود سید احمد الحسن علیه السلام بود.»

واقعاً هم آن روز امام جماعت ما سید احمد الحسن علیه السلام بود.

سید احمد الحسن علیه السلام، شخصاً برای میانجی‌گری میان عموم مردم و حتی آنان که منکر دعوت ایشان بودند، ورود می‌کرد، بدون آنکه به خودش توجهی داشته باشد، البته [در این موارد] آن‌ها هم او را نمی‌شناختند. باوجود آنکه خطرهای بسیار شدیدی ایشان را تهدید می‌کرد و همه می‌دانستند برخی از فقهای آخرالزمان با تأیید دیگران به قتل او و انصارش فتوا داده بودند.

اما او هرگز شبیه این فقهای آخرالزمان نیست که برای میانجی‌گری و اصلاح مردم بین مردم پیدایشان نمی‌شود. نمی‌خواهم او را با آن‌ها مقایسه کنم. در اینجا به یاد این فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام می‌افتم که (نقل به مضمون) فرمود: **روزگار مرا پایین برد و تنزل داد و تنزل داد که می‌گویند علی و معاویه!** [یعنی نام من را در کنار نام معاویه می‌آورند]

همچنین این سخن از سید احمدالحسن علیه السلام را درباره فقها به یاد می آورم که فرمود: اگر می خواستم نامشان را می بردم، در میان آنها شبت بن ربیع و شمر بن ذی الجوشن وجود دارد، ولی مرا با این احمق ها چه کار؟

و نیز این فرموده زینب علیها السلام را به یاد می آورم که وقتی با یزید لعنت الله علیه روبه رو شد فرمود: اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم، اما من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم، اما دیده ها گریان و دل ها سوزان است.

ما این ماجراها و حکایات را تعریف می کنیم تا شاید افرادی که در خواباند هوشیار و بیدار شوند.

آری، سیره احمدالحسن علیه السلام در هرفتار کوچک و بزرگی همان سیره پیامبران و فرستادگان بوده. هر کاری که انجام می داد ما را به یاد پیامبران علیهم السلام و امامان علیهم السلام می انداخت، به طوری که وقتی آن عمل را می دیدیم می گفتیم: سبحان الله! این کار سید علیه السلام شبیه فلان کار از فلان پیامبر است.

ماجرای بسیاری وجود دارد که اکنون درصدد تعریف آنها نیستیم.^۱

چرا من فرستادهٔ امام مهدی علیه السلام نباشم و احمد بصری باشد؟!

بدر بدری:

«روزی سید علیه السلام مرا نزد یکی از وکلای مراجع نجف فرستاد تا تبلیغش کنم. اسمش «شیخ محمد امین سعودی» بود. این شخص سید علیه السلام را می‌شناخت و به همین دلیل سید علیه السلام مرا نزد او فرستاد. پس از آنکه تبلیغش کردم، او دعوت سید علیه السلام را رد کرد و به آن ایمان نیاورد. پس از اتمام تبلیغ از او دربارهٔ اخلاق سید علیه السلام سؤال کردم. گفت: طلاب حوزه، احمد بصری (یعنی سید احمد الحسن علیه السلام) را «صادق الامین» (راست‌گوی امانت‌دار) می‌نامیدند. همچنین دربارهٔ سید علیه السلام گفت: به‌هنگام صحبت کردن تنها از آیات و روایات سخن می‌گفت. شاید کسی تعجب کند و بپرسد: اگر او همان کسی است که گفت سید علیه السلام را صادق الامین می‌خواندند، پس چرا این شخص به دعوت سید علیه السلام ایمان نیاورده و آن را تصدیق نکرده است؟ این سؤال را من هم از او پرسیدم. در پاسخ گفت: چرا من فرستادهٔ امام علیه السلام نباشم؟! چرا احمد بصری باشد؟

سبحان‌الله! این موقعیت دقیقاً همان موقعیتی است که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد؛ او را هم «صادق الامین» می‌خواندند و زمانی که دعوتش را بیان فرمود، در نگاه آن‌ها به «ساحر کذاب» (جادوگری دروغ‌گو) تبدیل شد.^۱

ما نمی‌توانیم احمدالحسن و حق را که آورده تحمل کنیم

شیخ حبیب سعیدی:

«ماجرایی را تعریف می‌کنم که مربوط است به قبل از زمانی که با سید احمدالحسن علیه‌السلام ملاقات کردم. وقتی در مدرسه امام کاظم علیه‌السلام بودم، یک بار در مسیری می‌رفتم که با گروهی از طلبه‌ها روبه‌رو شدم. ایستاده بودند. سال‌خورده بودند. معمم بودیم. داشتند از فردی تعریف و تمجید می‌کردند. من تعجب کردم که این‌ها چطور دارند چنین مدح و تعریفی می‌کنند. ایستادم. با خودم گفتم: این‌ها چطور دارند از فردی این چنین تعریف می‌کنند، درحالی‌که در بین این جمع حتی استادان من هم بودند که در بحث‌های شبانه بین خودمان هیچ‌کسی از دیگری تعریفی نمی‌کرد؛ نه از مردگان رجال دین و نه از زندگان آن‌ها. حتی پشت‌سر کسانی که مرده بودند هم حرف‌های بدی می‌زدند. به مردگان علما هم حرف بد می‌زدند. من از آن‌ها دفاع می‌کردم. تعجب کردم! این‌هایی که به همه حرف بد می‌زدند و همه را نکوهش می‌کردند، چطور دارند فردی را ستایش می‌کنند؛ مگر ممکن است؟! ایستادم. از آن‌ها پرسیدم: این مردی که دارید از او تعریف می‌کنید کیست؟ گفتند: رسول امام مهدی علیه‌السلام. گفتم: شما او را می‌شناسید؟ گفتند: بله! گفتم: آیا متدین است؟ گفتند: بله! متدین و بسیار باتقواست. این افراد سادات و شیوخی اهل علم و سال‌خورده بودند. پرسیدم: عالم است؟ گفتند: علمی که او دارد نظیر ندارد. گفتم: حالا که این صفات را دارد، و متدین و عالم است و این‌گونه او را مدح و ستایش می‌کنید و می‌گویید از سوی امام مهدی علیه‌السلام آمده، پس چرا اینجا ایستاده‌اید؟ چرا به‌سویش نمی‌روید؟ آیا نباید بدوید و بروید یاری‌اش کنید؟ چرا اینجا مانده‌اید؟

در آن زمان من هنوز مؤمن نبودم. بعد از سقوط صدام بود، در این مدت خبر دعوت را شنیده بودم، اما به‌دنبال آن نرفته بودم و سید علیه‌السلام را ندیده بودم. نمی‌دانستم سید علیه‌السلام این

اوصاف را دارد. اصلاً هنوز نمی‌دانستم فرستاده‌ای از سوی امام مهدی علیه السلام به نام "احمد" وجود دارد. من از تعریف و تمجید آن‌ها تعجب کرده بودم. به آن‌ها گفتم شما همواره به علما ناسزا می‌گویید. من حتی تحمل نشستن با شما را هم ندارم، چون بر ضد علما حرف‌های بدی می‌زنید. حال چطور شده که امروز از علم او دلیل می‌آورید؟ به هر حال! این شهادتی بود که من از آن‌ها شنیدم درحالی که داشتیم از آنجا رد می‌شدیم و صرفاً رهگذر بودم.

همچنین ماجرای دیگری هم هست که یکی از شیوخی که در سطح درس خارج بود برای من تعریف کرد. او شهادت داد و قسم خورد و این را برای من نقل کرد. من هم اکنون آن را نقل می‌کنم. من کنار این شخص ایستاده بودم. نام او شیخ ابومقتدی خلیفه و اهل شهر العماره است. در حوزه استاد درس "اصول" بود. وقتی ما در درگاه حرم امیرالمؤمنین علیه السلام، داخل صحن شریف و رو به قبله ایستاده بودیم، او درباره سید احمدالحسن علیه السلام این‌ها را گفت: به خدا قسم احمدالحسن علیه السلام حق است و او صراط مستقیم است.

در آن زمان سید علیه السلام هنوز نگفته بود که من وصی هستم، و این دلایلی که الان موجود است آن زمان هنوز نبود و هنوز به دستور امام مهدی علیه السلام اعلام نکرده بود که یمانی است. او قسم خورد. آن‌طور که خاطر من هست به علی بن ابی طالب علیه السلام هم قسم خورد. با شدت قسم می‌خورد، نه اینکه با نرمی قسم خورده باشد. دستش را به سوی قبله دراز کرد و دستش را استوار قرار داد، و در ادامه گفت: اما ما نمی‌توانیم احمدالحسن را تحمل کنیم، نمی‌توانیم حقی را که او آورده تحمل کنیم.

ای مردم بشنوید! کسانی شهادت می دهند که اصلاً از انصار هم نیستند. تا همین حالا هم از انصار نیستند. و این شهادتی به همراه قسم بود که در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شد.»^۱

۱- گفت و گوی شیخ حبیب سعیدی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

وقتی او را می‌دیدیم راهمان را کج می‌کردیم، از ترس اینکه...

شیخ حبیب سعیدی:

«یکی از طلبه‌های حوزه که با ایشان همراهی داشته و زندگی کرده بود و اکنون به دعوت ایمان ندارد، برایم نقل کرده و گفت: **احمدالحسن** حق و راه راست است، و به دستش اشاره کرد و دستش را به شکل ایستاده نگه داشت. حدود سال ۱۴۲۴ هـ.ق نزدیک درب حرم امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاده بودیم و این شیخ می‌گفت: **احمدالحسن** حقی است که قابل تحمل نیست.

همچنین شیخ «حیدر خلیفه» می‌گفت ما در موضوعات بسیاری با او مخالفت می‌کردیم و رودرروی او می‌ایستادیم، و او به ما اهمیتی نمی‌داد و بر حرفش می‌ماند و پافشاری می‌کرد و به مدت یک سال یا بیشتر دلیل پشت دلیل می‌آورد، و پس از آن آنچه اثبات می‌شد کلام او بود، و مشخص می‌شد استدلال ما در برابر او علمی نبوده است. و این شیخ می‌گفت: ایشان دارای دلیل و برهان قوی بود که هیچ راه گریزی نداشت، و این دال بر این است که ایشان علیه السلام درباره امرش بصیرت دارد و به مخالفت‌های بسیار در برابرش اهمیتی نمی‌دهد و تمام نظرات کسانی که با او مخالفت می‌کنند متلاشی می‌شود، چون بدون بصیرت و بلکه از گمراهی و سرگردانی است. و این شیخ می‌گفت: «وقتی ایشان را در حال راه رفتن کنار خیابان می‌دیدیم، راه دیگری در پیش می‌گرفتیم از ترس اینکه از ما درباره خطاهایمان بپرسد یا موضوعی را که ما پنهان می‌کردیم آشکار کند.»^۱

1 - <https://youtu.be/Uiz2uv8mLSY>

فضیلت آن است که از دهان دشمنان بیرون آید

علی آل محسن (ابومجتبی):

«به قول معروف: (فضیلت آن است که دشمنان به آن گواهی دهند)»، در این خصوص خاطره‌ای را در ارتباط با امام احمدالحسن علیه السلام برایتان تعریف می‌کنم. در اولین نمایشگاه کتاب بغداد، انصار امام مهدی علیه السلام هم با کتب امام احمدالحسن علیه السلام و انصار او حضور پیدا کردند. ما در آنجا شرکت کرده بودیم. کتاب‌های امام احمدالحسن علیه السلام را به کسانی که به غرغه هفته‌نامه «صراط مستقیم» می‌آمدند معرفی می‌کردیم.

شیخی آمد. گفتیم: این‌ها کتب امام احمدالحسن علیه السلام است. گفت: من احمدالحسن را از سال ۱۹۹۸ می‌شناسم، قبل از اینکه شما او را بشناسید. او با من نشست و برخاست داشت و در خانه‌ام از او پذیرایی می‌کردم. او بسیار باهوش بود و درسش در حوزه بسیار عالی بود، اما او ادعا کرد فرستاده امام مهدی علیه السلام و یمانی علیه السلام و... است. و از جمله چیزهایی که گفت این بود که طلاب [به شرکت در درس او] اهتمام داشتند. این را به این جهت تعریف می‌کنم که او مخالف امام احمدالحسن علیه السلام بود اما به اخلاق و برتری امام احمدالحسن علیه السلام در زمانی که او در حوزه تدریس می‌کرد اشاره کرد.^۲

۱- الفضل ما شهدت به الأعداء.

۲- پخش شده از شبکه «المنقذ العالمی».

کرامات

جذبه و هیبتی الهی و بی نظیر

شیخ حبیب سعیدی:

«سید احمدالحسن علیه السلام صاحب شکوه و جذبه‌ای الهی و آرامش و متانتی بی نظیر بود. به همان شکلی که در روایت آمده که صاحب این امر با آرامش و متانت و وصیت شناخته می‌شود. آرامش و متانت در ظاهر ایشان مشهود بود و همان‌طور که گفتم به‌شکل تمام و کمال در این زمان بی نظیر است، مگر آنچه پدرش ولی الله الاعظم محمد بن الحسن علیه السلام دارد.

هر شخصیتی، هرچقدر هم که در میان مردم مهم یا با عظمت بود ناخودآگاه و بدون اینکه ایشان را بشناسد در برابرش حقیر و ناچیز می‌شد.

در این خصوص شواهد بسیاری وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

یک بار سیدی نزد ما آمد که به این دعوت مبارک ایمان داشت، اما لحن تندى داشت و تند برخورد می‌کرد و مغرور بود و همواره در برخورد با مردم دعوا می‌کرد و آن‌ها را کتک می‌زد و همیشه و در هر حال هم [حالت] غلبه داشت.

همچنین وقتی به حسینیه رفت و آمد می‌کرد، آرزو داشت سید الوصی سید احمدالحسن علیه السلام را ببیند.

تقدیر چنین رقم خورد که او در اولین حسینیه انصار در نجف که حسینیه‌ای گلی بود سید احمدالحسن علیه السلام را ببیند. حسینیه‌ای که دولت عراق به دستور مرجع [تقلید] سید سیستانی، ظالمانه و بدون هیچ مجوزی و تنها به این خاطر که در آن اذان گفته می‌شد و به مهدیین علیهم السلام دعوت می‌کرد، ویران ساخت. درد و اندوه آن طولانی است. آری، پس از آنکه

گفت‌وگو میان سید احمدالحسن علیه السلام و آن سید مؤمن به دعوت شکل گرفت، او در ابتدای سخنانش با صدای بلند صحبت می‌کرد و لجاجت می‌کرد، درحالی‌که نمی‌دانست کسی که با او صحبت می‌کند سید احمدالحسن علیه السلام است. او در حین صحبت بر امری اصرار داشت. سید احمدالحسن علیه السلام او را نهی کرد. زیرا آن کار حرام بود، اما او دست‌بردار نبود. بر لجاجت‌اش باقی ماند. پس سید احمدالحسن علیه السلام او را به خاطر کار باطلش نهیب زد تا آنکه او ساکت شد و دیگر سخنی نگفت و رنگ چهره‌اش تغییر کرد. من این ماجرا را زیرنظر داشتم. در ذهن خود گمان نمی‌کردم و انتظار نداشتم که این شخص کوتاه بیاید و دست بردارد و شخصیتش در برابر امام احمدالحسن علیه السلام خاضع شود.

اما سبحان‌الله! او به‌شکلی غیر منتظره تغییر کرد و خود را خوار و کوچک کرد و بسیار ترسید و حرف نمی‌زد.

اما بعد از رفتن سید علیه السلام او شروع کرد به قسم‌خوردن و می‌گفت به خدا قسم این مرد خود احمدالحسن علیه السلام بود. چون هرگز کسی مثل او ندیده بود و در تمام عمرش ندیده بود کسی مثل سید احمدالحسن علیه السلام او را نهیب زده باشد و او از آن بترسد.

از این دست موارد بسیار زیاد است؛ مثلاً طلبه‌ای به نام سید علی بود که طلبه درس خارج بود. درشت‌هیکل بود و در ظاهر هیبت و جذبه‌ای در نگاه مردم داشت. آرزو داشت سید احمدالحسن علیه السلام را ببیند تا با او مناظره کرده و او را شکست دهد و خجالت‌زده کند. برخی از برادران انصار را تهدید می‌کرد که عالم است و چنین‌وچنان خواهد کرد.

یک بار سید احمدالحسن علیه السلام به منزل او رفت و بین آن‌ها بحث و مناقشه صورت گرفت. در ابتدای صحبت سید علی در ذهن خودش [گمان می‌کرد] دست برتر را دارد. اما در ادامه سید احمدالحسن علیه السلام در حق بر او چیره شد و او را در تنگنا قرار داد. البته سید علیه السلام

خشونت و تندى به خرج نداد، اما اراده و جذبۀ الهى او براى كسانى كه مى بينند يا حتى نابينان هستند بسيار واضح است. آرى، سيد عليه السلام با حق راه را بر او بست تا آنجا كه نزديك بود سيد على خفه شود، درحالى كه خفگى در كار نبود و او در خانه اش سر جايش نشسته بود. تمام وجودش خيس عرق شد. آشكارا متحير شده بود و هيچ جوابى نداشت. انگار يك كودك خردسال شده بود.

حتى يكى از برادرانش كه به او يعنى به سيد على خوش بين بود و او را از علما به شمار مى آورد گفت: برادرم را چه شده؟ زبانش به لكنت افتاده و چيزى نمى فهمد. تاجايى كه سيد عليه السلام بر سيد على ترحم نمود. نگران بود كه به سلامتى او آسيبى برسد. برخاست و از خانه او بيرون رفت، درحالى كه سيد على ثابت و بى حركت مانده بود و سرش را پايين انداخته و چيزى نمى گفت، گويى پرنده بر سر او نشسته، ثابت و بى حركت مانده بود.

روشن است كه همه علمائى شيعه و سنى و يهودى و مسيحى از رويارويى با سيد احمدالحسن عليه السلام و مقابله علمى با او مى ترسند. قلبشان خلع و روحشان فشرده شده. او سالهاست ندائى «هل من مبارز» سر مى دهد. حتى از انصار او هم مى ترسند. از اين مى ترسند كه در برابر انصار شكست بخورند، پس از آنكه انصار عورت و زشتى علمى آنها و جهل آشكارشان را عيان ساختند.

يك بار هم نشسته بودم كه يكى از برادران انصار وارد شد. به من سلام كرد و نشست. او سيد عليه السلام را نمى شناخت. هنگامى كه ديد من سؤالاتم را از سيد احمدالحسن عليه السلام مى پرسم شروع كرد به سؤال پرسيدن از سيد عليه السلام. وقتى فهميد اين شخصى كه من با او صحبت مى كنم خود سيد احمدالحسن عليه السلام است ترس و لرز او را فراگرفت و از سيد عليه السلام عذرخواهى مى كرد. سيد عليه السلام او را آرام كرد و گفت: من فقط برادران هستم و همه شما

برادران من هستید و در نزد من میان شما و برادرانم که به دعوت ایمان دارند هیچ فرقی وجود ندارد.

و این ماجرا، مرا به یاد ماجرای دیگری انداخت که از ابن مسعود نقل شده و می‌گوید: پیامبر ﷺ نزد مردی آمد و با او سخن گفت، مرد دچار ترس و لرز شد، پیامبر ﷺ فرمود: سخت نگیر و راحت باش، من پادشاه نیستم بلکه فرزند زنی هستم که گوشت خشکیده می‌خورد. یعنی هیبت و ترس در برابر اولیای خدا در حقیقت هیبت و جذبه‌ای الهی است و گر نه محمد ﷺ به مردم ظلم و ستم نمی‌کرد تا به دنبال آن، آن مرد از رسول خدا ﷺ بترسد همان‌گونه که (بالاتشیه) دیگران از پادشاهان و ظالمین می‌ترسند.

سید احمد الحسن ﷺ نیز به‌تنهایی در اتاق نشسته بود و این برادر بر او وارد شد و سید حفاظت یا ابزار دنیوی یا تسلط نداشت که آن برادر از او بترسد، بلکه او انسانی ساده است، اما هیبت او هیبت و جذبه‌ای الهی است و این از عنایت و تسدید الهی حکایت دارد.

شخص دیگری نیز با سید احمد الحسن ﷺ ملاقات کرد و او اکنون به این دعوت مؤمن نیست، اما سخنی گفت که شاید ذره‌ای انصاف در آن باشد. وقتی برگشت از او پرسیدند: آیا سید احمد الحسن ﷺ را دیدی؟ گفت: بله. گفتند: وقتی او را دیدی، چه چیزی تو را تحت‌تأثیر قرار داد، آیا چیز جالب توجهی از او دیدی؟ او گفت: چیزی که مرا تحت‌تأثیر قرار داد، هیبت و جذبه او بود. من با شخصیت‌ها و بزرگان طایفه و شخصیت‌های دینی و مراجع مجالست داشته‌ام (همان مرد می‌گوید). اما [همانند] جذبه و هیبت او را هیچ‌گاه ندیده بودم.

لازم به ذکر است که این تحت‌تأثیر قرار گرفتن، نه‌تنها نسبت به شخصیت سید احمد الحسن ﷺ وجود دارد، بلکه حتی نسبت به نام او هم وجود دارد.

اکنون هر جا هنگامی که دربارهٔ مسائل عمومی با مردم صحبت می‌کنید، اگر به مسائل دینی بپردازید و کم‌کم به بحث دربارهٔ دعوت برسید و بگویید از پیروان سید احمدالحسن علیه السلام هستید، می‌بینید مردم دچار ناآرامی و اضطراب می‌شوند و این برای کسانی که به این حالت توجه دارند واضح است.

ماجرایی را نقل می‌کنم که به ذهنم رسید.

فردی بود به نام سید حیدر، او هم طلبه بود. یک بار با او نشستیم و بین من و او گفت‌وگویی طولانی درگرفت. او گفت: وقتی از این دعوت مبارک و دلایل آن مطلع شدم و اسم سید احمدالحسن علیه السلام را شنیدم، ترس و لرز مرا فرا گرفت و گفت: هر وقت نامی از اسامی اهل بیت علیهم السلام را می‌شنوم این حالت در من به وجود می‌آید. هر نامی از نام‌های اهل بیت علیهم السلام مثلاً علی علیه السلام یا امیرالمؤمنین یا باقر یا صادق علیهم السلام، آن ترس و لرز وجودم را فرا می‌گرفت و این مخصوص وقتی است که نام معصومین علیهم السلام را می‌شنوم، به‌ویژه نامی که از مصداق یکی از ائمه علیهم السلام حکایت دارد، اما نام‌های دیگری که می‌شنوم به آن‌ها اهمیت نمی‌دهم. و این حالت از قدیم در من بوده است و چون نام سید احمدالحسن علیه السلام را شنیدم، آن حالت و لرز وجودم را فراگرفت، همان‌طور که هنگام شنیدن نام اهل بیت علیهم السلام برایم پیش می‌آمد. و این حالتی است که من در وجودم و فقط برای خودم به‌عنوان یک دلیل غیبی و باطنی بر [حقانیت] این سید بزرگوار پذیرفته‌ام.

و چه بسیار از این قبیل داستان‌ها و ماجراهای واقعی که از نزدیک مشاهده کرده‌ایم و معلوم است که این جذبه و هیبتی الهی است.»^۱

هیبتی داشت که مثلش را ندیده‌ام!

استاد صفا عوادی:

«نشسته بودیم که چهار مرد وارد شدند و بر ما سلام کردند، یکی از این مردان هیبتی داشت که به خدا قسم مانند آن را در طول زندگی‌ام در هیچ‌کس حس نکرده بودم، به‌طوری که وقتی با من و حاج عادل دست داد، مضطرب شدیم.

سپس همگی نشستیم و از هیبت این مرد، آرامش، مکان را در بر گرفته بود. لباس‌هایش بسیار ساده بود و نشستن او هم بسیار ساده بود، اما هیبتش ما را تحت‌تأثیر قرار داده بود. اندوه شدید در او پیدا بود، و نیز چنان‌که برادرش «سید محمد» بعداً به ما خبر داد ایشان بیمار بود و دو روز بود که لب به غذا نزده بود.»^۱

<https://youtu.be/24EjbpYLNyY>

<https://t.me/varesin13/2317>

۱- نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

سید حنون

شیخ حبیب سعیدی:

«برایتان اتفاقی را تعریف می‌کنم به نقل از برادر بزرگ‌تر سید احمدالحسن علیه السلام. می‌گفت: شنیده‌ام برخی از مردم پشت‌سر برادرم احمد حرف بد می‌زنند، ولی من در میان مردم نمی‌بینم که کسی مثل برادرم احمد باشد (البته او چون برادر بزرگ‌تر سید علیه السلام است او را احمد خطاب می‌کند) او گفت کودکی او هم مثل سایر کودکان نبود؛ حتی از زمان کودکی تمایزات و کراماتی داشت، حتی اگر هرکسی اذیتش می‌کرد یا سرش داد می‌زد یا...، حتماً عقوبت می‌دید و بلایی سرش می‌آمد. ما در زبان عراقی این تنبیه و عقوبت را نشانه (شارة) می‌نامیم.

یک سید [یا امامزاده‌ای] هم در نزدیکی ما بود معروف به «سید حنون»^۱، در بسیاری از موارد، خداوند سبجان می‌خواست ما را آگاه کند که این کودک حالت خاصی دارد. [برادر سید] می‌گوید: از زمان کودکی هرکسی به او جفا می‌کرد حتماً خداوند سبجان او را مجازات می‌کرد و بلایی سرش می‌آمد و این به‌عنوان کرامت نزد ما معروف است. موضوع دیگری را پدر سید علیه السلام برایم نقل کرد و گفت: پدر ما، وقتی احمد کودک بود، او را به زمین کشاورزی می‌برد و می‌گفت: این احمد کافی است پایش به زمین برسد، چون همین که به زمین می‌رسد در آن خیر و برکت خواهد بود و در هر مکان دیگری هم [برود] به همین صورت است.»^۲

۱- گویا دلیل اطلاق لقب «سید حنون» به سید احمدالحسن، شباهت او به امامزاده‌ای به نام سید حنون بوده در اینکه اگر کسی به او جسارت یا بدی کند عقوبت و بلا می‌بیند. به ص ۵۶۴ مراجعه کنید.

۲- مصاحبه رادیویی دکتر عادل سعیدی و شیخ حبیب سعیدی.

احمد در کودکی به من از غیب خبر می داد!

شیخ حبیب سعیدی:

«هرکس می خواهد به لحاظ مادی و در این عالم جسمانی **احمد الحسن** را بشناسد، باید از خانواده و عموها و بستگان او، مخصوصاً آنهایی که انصاف دارند، پرس و جو کند [و از آن ها بشنود].

طبیعتاً این در صورتی است که به غیب ایمان نداشته باشد و به کلام اهل بیت علیهم السلام اعتماد نکند، وگرنه کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و دلایلی که ایشان آورده - که همان دلایل پیامبران و فرستادگان علیهم السلام است - کافی است.

در هر حال، ما گروه پرشماری بودیم که به دیدار عموها و بستگان سید علیه السلام رفتیم تا حقیقت را برای مردم روشن سازیم. گروهی از شخصیت های دینی و انسان های موّجه و آبرومند نیز همراهمان بودند. در اینجا بخشی از آن را تعریف می کنم و این تمام آن نیست.

شهادت و گواهی خانواده ایشان درباره او:

- برادر بزرگ ایشان:

برادر بزرگ سید **احمد الحسن** علیه السلام می گفت:

سید **احمد الحسن** علیه السلام از کودکی دارای کرامت ها و نشانه های الهی بود؛ به طوری که وقتی کسی از اهالی خانواده اش به او بدی می کرد، بلایی بر سرش می آمد و عقوبتی می دید.

با کودکی سید علیه السلام شروع کردیم و در اینجا به مواردی از کودکی سید علیه السلام می پردازیم و طبیعتاً خانواده او در این باره آگاه ترند. برادر ایشان می گفت: در نزدیکی ما مقبره سیدی بود که به آن "سید حنون" می گفتند، و این سید دارای کرامات و نشانه هایی الهی بود. ما سید **احمد الحسن** علیه السلام را از کودکی با نام سید حنون صدا می زدیم؛ چون ایشان از جهت کرامت ها و نشانه ها شبیه آن سید بود.

برادر بزرگ سید **احمد الحسن** علیه السلام کلام دیگری هم در مدح ایشان علیه السلام دارند.

اما عموی بزرگ ایشان که رئیس عشیره و سید بزرگواری است که شریف و آبرومند است و بین بزرگان و رؤسای عشایر معروف است. ایشان فرمود: احمد پسر من است! (منظورش سید **احمد الحسن** علیه السلام بود). همچنین فرمود: احمد نظیر ندارد. به زبان عامیانه گفت: مثل و مانند ندارد!

یکی از مؤمنین از ایشان پرسید: آیا **احمد الحسن** ثقه و مورد اعتماد است؟ ایشان فرمود: او بالاتر از ثقه است.

همچنین همین عمویش که رئیس عشیره است گفت: در رابطه با این علما باید برای پسر **احمد** راه حلی پیدا کنم تا مشکلشان با او حل شود؛ یعنی با او مناظره کنند یا اینکه خواسته های او را بپذیرند [و اجرا کنند].

همچنین یکی از برادران مؤمن از عموی ایشان برای من چنین نقل کرد: **احمد** در خردسالی به من خبرهای غیبی می داد. یعنی عموی ایشان می گوید: **احمد** در کودکی به من از غیب خبر می داد و من از او می پذیرفتم و به آن عمل می کردم. و اگر با خبری که به من می داد مخالفت می کردم سود نمی کردم. مثلاً به من می گفت: عمو جان! امسال در این قسمت از زمین کشاورزی چیزی نکار و در فلان قسمت بکار. سبحان الله! وقتی به

دستورش عمل می‌کردم بعد از اتمام کاشت محصول یا در میانه آن، می‌دیدیم در آن قسمتی که از کاشت محصول در آن نهی کرده بود سیل آمده. عموی سید احمد الحسن علیه السلام به موارد بسیاری اشاره کرد که ایشان از غیب خبر داده بود، اما ما فقط بعضی از موارد را به‌عنوان شاهد مثال نقل می‌کنیم و هرکس بخواهد تحقیق کند یا گفته‌های ما را راستی‌آزمایی کند می‌تواند از خانواده ایشان بپرسد، مخصوصاً در زمان کنونی که به‌واسطه راه‌های ارتباطی به‌راحتی می‌توان ارتباط گرفت.

وقتی به عشیره ایشان علیه السلام رفتیم، شمار زیادی از بستگان سید علیه السلام در اتاق پذیرایی منزل پدری سید احمد الحسن علیه السلام جمع شدند، که البته پدرشان از دنیا رفته‌اند (رحمت خدا بر ایشان باد).

آن‌ها به ما توجه کردند و به حرف‌های ما کاملاً گوش دادند.

وقتی به دعوت سید احمد الحسن علیه السلام اشاره کردیم، هیچ شائبه و شبهه‌ای نسبت به آن نداشتند و هیچ اعتراضی نکردند؛ فقط خواهان توضیح بیشتر درباره این دعوت بودند.

در همان مجلس، وقتی به دعوت سید احمد الحسن علیه السلام اشاره کردیم پسرعموی ایشان گفت: (آن عموی ایشان که شیخ عشیره است پسرانی دارد؛ منظور ما پسر همین عموست، نمی‌خواهم به نامش اشاره کنم)؛ این برادر یعنی پسرعموی سید علیه السلام می‌گفت: وقتی بیانیه‌هایی به دست من رسید که در آن نوشته شده بود: فرستاده‌ای از سوی امام مهدی علیه السلام آمده که نام او احمد است، گفتیم: به خدا قسم هیچ‌کس سزاوار این جایگاه نیست مگر پسرعمویم احمد، یعنی احمد الحسن علیه السلام.

همسایه‌های عموهای سید علیه السلام هم در نزدیکی آن‌ها زندگی می‌کردند. رفتیم تا آن‌ها را هم تبلیغ کنیم. وارد خانه‌ای شدیم که روحانی معمم و سال‌خورده‌ای در آنجا بود. مسجدی یا

حسینیه‌ای هم داشت. وقتی دعوت را برایشان گفتیم و گفتیم صاحب دعوت، احمد پسرِ برادرِ فلانی رئیسِ فلان عشیره است (یعنی به او اسم و مشخصات دادیم) این روحانی سال‌خورده بلافاصله از جا برخاست و برادرِ بزرگ سید احمدالحسن علیه السلام را بوسید و شروع کرد به عذرخواهی از او. می‌گفت: این‌ها خانوادهٔ من‌اند و من در خانهٔ این‌ها بزرگ شدم، اما از نسبشان اطلاعی نداشتم. شروع کرد به عذرخواهی و کاملاً به ما گوش می‌داد. باوجود آنکه برخی از اعضای خانوادهٔ او و فرزندان‌ش به ما اعتراض می‌کردند، اما او به آن‌ها نهیب زد و به ما و عموهای سید علیه السلام بسیار احترام گذاشت و عذرخواهی نمود و از آن خبر خوشحال شد.»^۱

1 - <https://youtu.be/2OITtqYMp1Y>

گوسفندان چوپان حقیقی را شناختند!

دکتر عادل سعیدی:

«کرامتی که از سید احمد الحسن علیه السلام دیدم.

از عادت‌های سید احمد الحسن این بود که هر وقت ماه محرم فرا می‌رسید، گوسفندی می‌خرید تا قربانی کند و گوشتش را بین فقرا تقسیم کند.

روزی من هم به همراه سید علیه السلام برای خرید گوسفند پیش چوپانی رفتیم، برادر حیدر نیز همراهمان بود (نام او را بردم چون او شاهد زنده این کرامت بود)، چوپان به ما سلام کرد و طبق معمول پرسید: گوسفند بزرگ می‌خواهید یا کوچک؟

گفتم: نشان بده چه داری، به محل نگهداری گوسفندان رفتیم که ناگهان صدای گوسفندان بلند شد، هرچه نزدیک‌تر می‌شدیم صدای آن‌ها بیشتر می‌شد و وقتی به در آخور آن‌ها رسیدم، دم در جمع شده بودند و زبان حالشان این بود که: مرا ببر، مرا ببر.

چوپان تعجب کرده بود و با حیرت به ما نگاه می‌کرد.

سید علیه السلام به من گفت: حاجی برو یکی را انتخاب کن، من بعداً به خانه چوپان می‌روم؛ من هم رفتم و نزدیک‌ترین گوسفند به در آخور را انتخاب کردم.

چوپان به من نگاه کرد و گفت: این اولین بار است که می‌بینم گوسفندها این‌گونه رفتار می‌کنند، معمولاً از آخور فرار می‌کنند، یا به گوشه‌ای می‌روند و ساکت می‌مانند چون می‌دانند به مسلخ می‌روند، اما اینکه صدا بزنند و بخواهند به مسلخ بروند این را تا حالا ندیده‌ام.

از من پرسید: شما که هستید و چرا این گوسفندان این طور رفتار کردند؟! گفتم: نمی دانم، تو چوپانی. گفت: داستان شما چیست، من رهایتان نمی کنم تا برایم بگویید؟

سید^{علیه السلام} به او گفت: دوستان می آیند و برایت تعریف می کنند، ولی ما الان می خواهیم برویم. برادر حیدر نزدیک سید^{علیه السلام} شد و از او پرسید: چرا گوسفندها این طور رفتار کردند؟!

سید^{علیه السلام} فرمود: گوسفندان چوپان و صدایش را می شناسند.

خداوند بر گفته ام گواه است. باید بگوییم: اگر گوسفندان صدای چوپانشان را می شناسند، پس این مردم را چه شده که چوپان صالح خود را منکرند؟

(۱) حق و حقیقت را می گویم: هرکس از درِ آخور گوسفندان وارد نشود، و از راه دیگر بیاید، دزد و سارق است؛

(۲) و هرکس از در وارد شود، چوپان گوسفندان است؛

(۳) برای او درها باز می شود و گوسفندان صدایش را می شنوند و گوسفندان مخصوص خود را با نامشان صدا می کند و آن ها را بیرون می کشد؛

(۴) و هر وقت گوسفندان مخصوص خود را بیرون آورد، جلوی آن ها می رود و آن ها به دنبالش راه می افتند، زیرا صدایش را می شناسند؛

(۵) ولی به دنبال غریبه نمی آیند، بلکه از او می گریزند، زیرا صدای غریبه ها را نمی شناسند. ^۱ «^۲

کبوتران حرم نیمه شب بالای سر سید احمد الحسن حلقه زدند!

دکتر عادل سعیدی:

«... سپس [به همراه سید احمد الحسن] به زیارت امام عباس و امام حسین علیهما السلام رفتیم. اینجا بود که اتفاقی افتاد. شب هنگام دیروقت [به کربلا] رسیدیم. کسانی که برای زیارت به عراق آمده اند می دانند که [وقتی] برق قطع می شد، تاریکی همه جا را فرا می گرفت. در آن زمان یعنی در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶.

حالا است که بیرون از کربلا چراغ برق نصب می کنند، ولی در آن زمان برق که می رفت، ساعت های هشت یا هشت و نیم شب، دیگر همه جا تاریک می شد. دیدیم کبوترها از روی گنبد امام عباس علیه السلام و گنبد امام حسین علیه السلام، به تعداد بسیار زیاد پریدند و بالای سر امام احمد الحسن علیه السلام پرواز می کردند. فقط من نبودم که شاهد این صحنه بودم، بلکه بیش از دوازده نفر همراه من نظاره گر آن صحنه بودند و دیدند که کبوترها داشتند بالای سر ایشان پرواز می کردند، آن هم در شب! معمولاً کبوتر در شب پرواز نمی کند، اما آن کبوترها با قدرت پرواز می کردند و می چرخیدند. ما تلاش کردیم آن ها را دور کنیم، چون توجه مردم را جلب کرد و شک آن ها را برانگیخت. مردم داشتند متوجه این صحنه می شدند...»^۱

۱- دیدار با انصار فارس زبان در پالتاک.

بوی اهل بیت علیهم السلام را از تو استشمام می‌کنم!

شیخ حبیب سعیدی:

«گمان می‌کنم دومین روز از آشنایی‌ام با سید احمدالحسن علیه السلام بود که ایشان را بیشتر شناختم و به او گره خوردم. هنوز به محل اقامتم در حوزه هم رفت‌وآمد داشتم. پس از آنکه به حوزه برگشتم (یادم نیست چه ساعتی بود) از حوزه بیرون آمدم و به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم. به خدای سبحان و متعال نیاز داشتم و امام علی علیه السلام باب واسع خداوند بود.

پس از خواندن قرآن و نماز و دعا، به حوزه برگشتم. یادم نیست چه‌چیزی از آنجا برداشتم و اینکه کسی همراهم بود یا تنها رفتم. به همان جایی که امام علیه السلام را ملاقات کرده بودم؛ یعنی منزل شیخ ناظم عقلی رفتم. نشسته بودند. سلام کردم و با ایشان دست دادم و معانقه کردیم. معانقه از سمت ایشان بود. ایشان علیه السلام به من فرمود: **بوی اهل بیت را از تو می‌شنوم.** کجا بودی؟ گفتم: به حوزه رفته بودم! درست بود که من از حوزه آمده بودم، ولی پیش از آن حرم امام علی علیه السلام بودم، اما من به ایشان گفتم حوزه بودم. ایشان دوباره با تأکید فرمود: **نه! قبل از ورودت به حوزه کجا بودی؟** من می‌خواستم زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام را مخفی نگه دارم؛ چون در روایات اهل بیت علیهم السلام خوانده بودم که برای انسان مستحب است امور مستحب را مخفی نگه دارد. چنین فردی دیگر نمی‌گوید به زیارت رفته بودم. این‌ها درست نیست. آن عمل برای خدا بوده و برای خدا هم می‌ماند.

آری، سعی کردم این موضوع را پنهان کنم. ولی ایشان علیه السلام به‌واسطه تعلیم خداوند می‌دانست [که من به حرم رفته بودم]. این خبر دادن از غیب از جانب خداوند سبحان بود و خداوند هرکسی را که بخواهد از غیب با خبر می‌کند. همان‌طور که قرآن می‌فرماید:

«[هیچ کس از غیب خبر ندارد] مگر فرستاده‌ای که خداوند بخواهد و به آن رضایت دهد»^۱
 غیب متعلق به خداوند است. ایشان به من [از غیب] خبر داد و فرمود: نه، پیش از رفتن به
 حوزه کجا بودی؟ گفتم: زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم. دوباره در آغوشم کشید و فرمود:
 زیارت قبول شده است... راستش را بخواهید تاجایی که خاطر من هست بدنم به لرزه افتاد.
 اولین بار در زندگی‌ام بود که چنین فردی را ملاقات می‌کردم که از پنهان‌ترین چیزی که در
 دل داشتم به من خبر می‌داد.

اینجا بود که فهمیدم این فرد از سوی خداوند است. پدر و برادر و دوست واقعی را در او
 یافتیم. همه اوصافی را که در حجت‌های خداست در او یافتیم. با او بود که تو از همه چیز
 بی‌نیاز می‌شدی و به غیر از او همه چیز فقر بود. پس از سلام و احوالپرسی با برادران انصار
 نشستم و ایشان شروع کردند و خبرهای غیبی دیگری را که در زیارت جدش
 امیرالمؤمنین علیه السلام برای من رخ داده بود به من گفتند. پس از آنکه نشستم سید علیه السلام از من
 سؤالاتی پرسید. حرف‌های ایشان پاسخ سؤالاتی بود که من در دل داشتم. وقتی در حرم
 امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در دلم سؤالی به وجود آمده بود: آیا واقعاً تمام این مردمی که به
 زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده‌اند زیارتشان قبول می‌شود؟ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام زیارتشان را
 پذیرفته است؟ روایات گفته‌اند از میان مردمی که به زیارت ایشان می‌روند تنها زیارت تعداد
 اندکی قبول می‌شود. با خودم می‌گفتم: همه این‌ها زائران علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده‌اند.
 زائران علی بن ابی طالب علیه السلام بسیار اندک‌اند. کلام سید علیه السلام پاسخی بود به سؤالی که من
 به‌هنگام زیارت در دلم داشتم. موضوع دیگر این بود که به من فرمود: بدان که دعای تو به

۱- ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾
 (سوره جن، ۲۶-۲۷)

ملکوت بالا رفت و مستجاب شد و اجابت دعای تو کم کم به وقوع خواهد پیوست. همچنین فرمود: آن فرد از انصار امام مهدی علیه السلام خواهد شد، اما مدتی طول می کشد. و در واقع خداوند همان خبر غیبی را که سید احمد الحسن علیه السلام به من داده بودند محقق فرمود. آن شب تا اذان صبح نشستیم. نه ایشان خوابید و نه برادران انصار. و برایمان صحبت می کرد. نماز صبح را خواندیم. پس از نماز صبح نیز خبرهایی غیبی به من دادند. ایشان به برادران حاضر تأکید فرمودند که چه کاری را باید انجام دهید تا زیارت و اعمالتان قبول شود. و مباحث دیگری که در آن جلسه بیان نمود. این گلچینی از آن دیدار بود. در همین مکان خبرهای غیبی متعدد دیگری هم بیان شد که پس از چندی محقق می شد. معروف است که ایشان در کتابها و خطبه ها و بیانات خودشان اخبار غیبی زیادی دادند، اما آنکه می داند می داند و آنکه نمی فهمد هم شاید روزی بفهمد و شاید هم همین طور بماند تا آنکه خدا بخواهد و بفهمد، خدا می داند!»^۱

۱- گفت و گوی شیخ حبیب سعیدی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

سال‌ها پیش از وقوع آن حوادث به من خبر داده بود

شیخ حبیب سعیدی:

«شیخ اسعد خودش نقل می‌کرد و می‌گفت سید احمدالحسن خبرهای غیبی زیادی به من می‌داد، تنها به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم (کلام خود اوست) و سایر موارد را اشاره نمی‌کنم، چون اجازه بیان آن را ندارم، و آن مورد این است:

با ایشان برای زیارت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام به سامرا رفتیم. از دست ارتش صدام فراری بودم و رفتنم به همراه او [به سامرا] به درخواست او بود. گفتم وضعیتم خطرناک است و کارت شناسایی ندارم. گفت با من بیا، مشکلی برایت پیش نمی‌آید، چون ما نزد امام هادی علیه السلام می‌رویم. به سمت سامرا رفتیم. در راه، ایست بازرسی ما را نگه داشته و پیاده کردند. [با نگرانی] به ایشان می‌گفتم ما را پیاده کردند! فرمود نترس! امام هادی علیه السلام هست. مرقد شریف ایشان نزدیکمان بود. سپس سرش را به دعا بلند کرد. سبحان الله! همان‌طور که گفته بود خداوند مرا از دست آنان نجات داد. به‌طوری که وقتی به افسر بازرسی رسیدم از سید علیه السلام و من عذرخواهی کرد و ما را سوار ماشین کرد، باوجود آنکه نسبت به سرنشینان سایر خودروها بسیار سخت‌گیری می‌کرد. همچنین شیخ اسعد کعبی تعریف می‌کرد و می‌گفت: سید احمدالحسن علیه السلام درباره نبرد جیش المهدی (شاخه نظامی جریان مقتدی صدر) و جایگاه آن و مناطق وقوع آن درگیری‌ها به من خبر داده بود، و این سال‌ها پیش از وقوع آن حوادث بود.

وقتی داشتیم از حرم امیرالمؤمنین علیه السلام و از باب طوسی خارج می‌شدیم و به سمت خیابان طوسی و قبرستان وادی السلام می‌رفتیم فرمود گویی جیش المهدی (شاخه نظامی مقتدی

صدر) را می بینم که در اینجا پیکار می کنند و در اینجا و اینجا کشته می شوند، برایم می گفت و به سوی آن مناطق اشاره می کرد.»^۱

1 - <https://youtu.be/7aModMTGrN8?si=PvoOoTDrBW9Viwnm>

پیش از آنکه انصارش را ببیند آنان را با نام می شناخت!

مهندس ابونوح:

«سید احمد الحسن علیه السلام پیش از آنکه انصارش را ببیند آنان را با نام می شناخت؛ حتی از زندگی و کودکی آنان چیزهای زیادی می دانست. هنگامی که با او در مسیر راه می رفتیم یا با ما می نشست معجزات فراوانی به دست او رخ می داد؛ همان طور که او خبرهای غیبی زیادی را به ما گفت و در واقعیت اتفاق افتاد.

روزی از او درباره تفسیر سوره یوسف پرسیدم که ایشان به من فرمود: تفسیر سوره یوسف طولانی است ولی این کلمه را به تو می گویم که برایت سودمند است: «بدان امام مهدی علیه السلام سوره یوسف را در عمل اجرا می کند.»^۱

۱- مهندس ابونوح، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی علیه السلام.

از امور پنهانی که فقط بین خودم و خدای خودم بود به من می‌گفت

شیخ حبیب سعیدی:

«خاطرم هست یک بار از زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده بودم و ایشان مرا از اخبار غیبی بسیاری باخبر ساخت که فقط بین خودم و خدای خودم بود و هیچ‌کس از آن اطلاعی نداشت. به‌خاطر آن خبرها از او تشکر کردم. پس به من گفت: من چه ارزشی دارم که از من تشکر می‌کنی، از خداوند سبحان و متعال تشکر کن. یعنی این‌طور فهمیدم که فرمود آن کسی که این اخبار را به تو داده خداوند است که آن را از طریق من به تو رسانده. چنان‌که در جایی دیگر می‌فرماید: **این از فضل و بخشش خداوند در حق من است که سنگی باشم و مرا هر جا که می‌خواهد بیندازد.** و او همواره و در هر چیز ما را به خداوند باز می‌گرداند و او را به یاد ما می‌آورد. حتی گاهی اوقات که بر برخی اسباب تکیه می‌کردیم او ما را به خدا بازمی‌گرداند. او [در کتاب پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج] در پاسخ شخصی که از ایشان درباره فردی پرسیده که در مراسم حج نزد او آمده و به او کمک کرده و به او یاد داده و مشخصات فرد کمک‌کننده هم مشخصات خود سید علیه السلام بوده، پس ایشان بلافاصله در پاسخ او فرمود: **آن مرد را خداوند سبحان و متعال برای تو فرستاده بود.** تمام نوشته‌های ایشان تا آخرین کلمه‌اش دعوت به‌سوی خداوند و دلیل بر وجود او و تأکید بر پناه‌بردن به‌سوی اوست، به‌طوری که اولین چیز در کتابش [متشابهات] این است که خدا را به‌واسطه خدا بشناس، و در جایی دیگر از کتاب «متشابهات» می‌فرماید: «هرکس نگاهش را محدود به حجت‌های خداوند کند، کور و نابیناست. و حتی اهل بیت علیهم السلام هم او را نمی‌پذیرند و شفاعتش نمی‌کنند. یک بار در یکی از خطبه‌های نماز جمعه سید با شور و حرارت سخن می‌گفت و برادران انصار گریه می‌کردند.

برخی با صدای بلند و برخی هم مبهوت سخنان ایشان شده بودند و برخی از مردم هم به او گوش سپرده بودند. هنگامی که ایشان دید دل‌های حاضرین به‌سوی او متوجه شده به آن‌ها گفت: **چرا دل‌هایتان را به‌سوی من متوجه کرده‌اید؟ و سپس این آیه را تلاوت کردند:**

«محمد فقط فرستاده خداست که پیش از او نیز فرستادگانی بودند.»

خداوند سبحان و متعال چه بسیار [در مناسبت‌های مختلف] رسول‌الله ﷺ را مدح و ستایش می‌کند. ولی او در آیه به آن‌ها می‌گوید:

من محمد ﷺ را فرستادم که شما را به‌سوی من راهنمایی کند تا مرا بشناسید، حال شما به محمد ﷺ مشغولید و مرا رها می‌کنید؟ چرا این کار را می‌کنید؟

به همین خاطر سید احمدالحسن رحمته‌الله فرمود: **چرا به من مشغول و متوجه شدید؟ ایشان دل‌ها و جان‌ها را مخاطب قرار می‌داد، چون ایشان دل‌ها و جان‌ها را می‌دید [و از درون آن‌ها آگاه بود]. و به آن‌ها می‌گفت: به‌راستی که من آمده‌ام تا شما را به‌سوی خداوند دعوت کنم، پس به‌جای خداوند به من مشغول نشوید.** و چنان‌که این سخنان در کتب ایشان مدون و موجود است و همانند همین بیان و سخن ایشان در جلد دوم کتاب «پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج» موجود است که برادران را تشویق می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: **به‌جای هدفی که به‌خاطر آن حجت آمد، به قبله یعنی به حجت خدا مشغول نشوید.**»^۱

موتور بنزین دارد؟

بارق محمدی:

«روزی در خانه یکی از انصار نشسته بودیم. من موتورسیکلتی داشتم. وقت ظهر بود. بعد از نماز ظهر. سید^{علیه السلام} به من فرمود: بارق! استاد ضیاء زیدی در خانه ابو حسین هستند. می‌توانی بروی و او را بیاوری؟ گفتم: انجام شده بدانید! من (و پناه بر خدا از منیت) از همان محل حسینیّه تا جایی که سید آنجا بود با موتور آمده بودم و می‌دانستم که موتور بنزین کمی دارد و به‌زودی تمام می‌شود. موتور بنزین نداشت. من خجالت کشیدم که به ایشان بگویم موتورم بنزین ندارد؛ بنابراین گفتم: انجام شده بدانید! پیش خودم گفتم موتور را برمی‌دارم و تا پمپ بنزین روی دست پیاده می‌برم و از آنجا بنزین می‌زنم و می‌روم. من به ایشان نگفتم موتور بنزین ندارد. فقط گفتم: انجام شده بدانید! موتور را برداشتم. ایشان روبه‌روی در ورودی نشسته بود و مرا هم می‌دید که دارم می‌روم. داشت نگاه می‌کرد که من چطور موتور را برداشته‌ام. صاحب‌خانه بچه کوچکی داشت که به او گفتم در را برایم باز کند. داشتم می‌رفتم بیرون که سید^{علیه السلام} از آنجا به من فرمود: موتور بنزین دارد؟ گفتم: نه سید! ندارد! فرمود: پس چطوری می‌خواستی بروی؟ بیا! برگرد!»^۱

۱- از برنامه کرامات و معجزات، پخش شده از شبکه «المنقذ العالمی».

صدایش هوا را می شکافت و به طرز عجیبی به همه می رسید

مهندس حسین منصوری:

«در یکی از روزهای جمعه در حسینیه بصره برایمان نمازجمعه خواند. تعداد نمازگزاران زیاد بود و هنوز آن روز را کاملاً به یاد دارم، ایستاده بود و رو به سوی نمازگزاران خطبه می خواند. حسینیه هنوز ساختمانش نیمه کاره بود و فقط دیوارهای اطرافش با بلوک کشیده شده بود و من (و پناه بر خدا از من) از ایشان بسیار دور بودم. ولی باوجود آنکه در آن زمان بلندگو نداشتیم -چون هزینه خریدش را نداشتیم- اما وقتی سخنرانی می کرد صدایش به وضوح می رسید! با این وجود که ایشان با تمام توان صحبت نمی کرد، بلکه فقط با صدای بلند صحبت می کرد. و صدایش هوا را می شکافت و واقعاً به وضوح و به طرز عجیب به همه می رسید!»^۱

۱- مهندس حسین منصوری، برگرفته از سایت رسمی دعوت یمانی www.almahdyyoon.com.

چنان نگاهی به او کرد که ترس و وحشت او را فرا گرفت

استاد صفا عوادی:

«یک بار در خودرویی بودیم که مسافران را از بغداد به کربلا جابه‌جا می‌کرد. در صندلی آخر نشسته بودیم. ایشان [سید احمد الحسن علیه السلام] نزدیک پنجره نشسته بود. در اکیپ پلیس‌ها [در ایست بازرسی]، پلیس بداخلاقی بود که با افرادی که جلوی ما نشسته بودند برخورد بدی داشت و کارت شناسایی همه را با بداخلاقی می‌گرفت. هنگامی که به سید احمد الحسن علیه السلام رسید کارت شناسایی او را خواست. سید علیه السلام چنان نگاهی به او کرد که ترس او را فرا گرفت و کارت شناسایی‌اش را در آورد و با حرکتی حاکی از ناراحتی شدید پیش‌روی آن پلیس گرفت. پلیس مبهوت شد و بی‌حرکت ماند. من کارت شناسایی‌ام را در آوردم که به او بدهم (چون کارت شناسایی همه افراد پیش از ما را خواسته بود) اما او فقط اشاره کرد و نتوانست بگوید که نیازی به دیدن کارت شناسایی من ندارد. این رفتاری است که [از ایشان] دیدم، هنگامی که شخصی نزد ایشان با تکبر و فخر فروشی رفتار می‌کرد.»^۱

۱- به نقل از خاطرات استاد صفا عوادی.

<https://www.facebook.com/100004869816376/posts/899968116842174/?app=fbl>

<http://vb.almahdyoon.com/showthread.php?t=39270>

سخن پایانی

به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی است

خدا را شاکریم که توفیق داد تا در این صفحات، با گوشه‌ای از سیره و خلق‌و‌خوی سید **احمدالحسن** وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام آشنا شویم؛ از خداوند خواستاریم تا ما را در اقتدا به این سیره‌والای اخلاقی و آراسته شدن به آن یاری دهد.

همچنین امیدواریم تا این قبیل حرکات علمی استمرار داشته باشد و آثار بیشتری در زمینه اخلاق‌والای امام مهدی و مهدیین از نسل ایشان علیهم السلام، به رشته تحریر درآید؛ زیرا در گیرودار بی‌اخلاقی‌ها جهان تشنه‌الگوی عملی است تا ارزش‌های والای اخلاقی را از او بیاموزد.

از پیشگاه باری تعالی، امام مهدی و سید **احمدالحسن** علیهم السلام و همه شما خوبان بابت قصور و تقصیر طلب بخشش دارم.

والحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی محمد وآله الأئمة والمهدیین وسلم تسلیما.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. سید احمد الحسن، گوساله.
۴. سید احمد الحسن، نامه هدايت.
۵. سید احمد الحسن، جهاد درب بهشت است.
۶. سید احمد الحسن، در محضر عبد صالح، ج ۱-۲.
۷. سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرين.
۸. سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج، ج ۱-۷.
۹. سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳.
۱۰. سید احمد الحسن، برید الصفحة، ج ۱-۲.
۱۱. سید احمد الحسن، پیک صفحه (ترجمه کتاب برید الصفحة).
۱۲. سید احمد الحسن، پاسخ‌های فقهی متفرقه، ج ۱-۲.
۱۳. سید احمد الحسن، بیانیة نصیحتی به انصار.
۱۴. سید احمد الحسن، حساب توییتز.
۱۵. سید احمد الحسن، حساب فیس‌بوک.
۱۶. سید احمد الحسن، مصاحبه با رادیو دیترویت، دی ماه ۱۳۹۴ هـ.ش.
۱۷. سید احمد الحسن، خطبه موحده نماز جمعه، سال ۲۰۰۸.
۱۸. دکتر شیخ ناظم عقیلی، القيمة الذاتية للنص الديني.
۱۹. شیخ کلینی، کافی، ج ۱-۳ و ج ۶.
۲۰. شیخ صدوق، معانی الاخبار.
۲۱. شیخ طوسی، مصباح‌المتجهد.
۲۲. صفار قمی، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد.
۲۳. بحارالانوار، ج ۲۳ و ج ۶۷ و ج ۵۲.
۲۴. وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۷.

۲۵. ملا صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، ج ۷.
۲۶. مستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۵۰.
۲۷. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.
۲۸. سید مرعشی، شرح احقاق حق.
۲۹. ابن شعبه الحرانی، تحف العقول.
۳۰. سنن ترمذی، ترمذی.
۳۱. بیهقی، السنن الکبری.
۳۲. سایت رسمی دعوت یمانی، به نشانی:
<https://almahdyoon.com>
<https://almahdyoon.com/main/acknowledgment/>
۳۳. شبکه المنقذ العالمی، مستند «عارف».
۳۴. سنن ترمذی، ترمذی.
۳۵. شبکه المنقذ العالمی، برنامه موقف مع الإمام أحمد الحسن.
۳۶. شیخ ناظم عقیلی، سخنرانی در گروه تلگرامی «الدعوة المهدویة»، با موضوع: انسان در مسیر جست‌وجوی کمال.
۳۷. دکتر علاء سالم، سخنرانی در گروه تلگرامی «الدعوة المهدویة»، با موضوع: در محضر رب الجنود هر چقدر می‌توانی مهدوی باش.
۳۸. دکتر علاء سالم، سخنرانی در گروه فیس‌بوکی ملتقى الأنصار، رمضان ۱۴۳۹هـ.ق، خرداد ۱۳۹۷هـ.ش.
۳۹. دکتر علاء سالم، سخنرانی در پالتاک با موضوع اخلاق سید احمد الحسن.
۴۰. سید واثق حسینی، سخنرانی در گروه تلگرامی «فراخوان مهدوی» در شامگاه عید غدیر سال ۱۴۴۲هـ.ق.
۴۱. شیخ حبیب سعیدی، سخنرانی در گروه تلگرامی «فراخوان مهدوی» در ۲۳ آبان ماه ۱۴۰۰هـ.ق.
۴۲. شیخ صادق محمدی، سخنرانی در گروه تلگرامی «الدعوة المهدویة» با موضوع: حق برادران در اسلام و ایمان.

۴۳. شیخ احمد خالدی، سخنرانی در گروه تلگرامی «فراخوان مهدوی» در ۱۷ رمضان ۱۴۴۳ هـ.ق، برابر با ۳۰ فروردین ۱۴۰۱ هـ.ش.

۴۴. خطبه‌های نماز جمعه انصار امام مهدی در شهر نجف اشرف.

۴۵. خطبه‌های نماز جمعه انصار امام مهدی در شهر بصره.

۴۶. گفت‌وگوی دکتر شیخ ناظم عقیلی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

۴۷. گفت‌وگوی شیخ حبیب سعیدی با دکتر علاء سالم در پالتاک.

۴۸. گفت‌وگوی رادیویی دکتر عادل سعیدی و شیخ حبیب سعیدی.

۴۹. گفت‌وگوی دکتر عادل سعیدی با انصار فارس‌زبان در پالتاک.

۵۰. گفت‌وگوی بدر بدری با انصار افغانستان با موضوع اخلاق سید احمدالحسن.

۵۱. گفت‌وگوی صفاء عوادی با انصار امام مهدی.

۵۲. حساب‌های فیس‌بوک:

دکتر علاء سالم

دکتر عادل سعیدی

شیخ حازم مختار

شیخ حسن جبر

شیخ غسان محمدی

ابوعلی غانمی یمانی

۵۳. کانال تلگرامی وارثین.

۵۴. کانال تلگرامی یمانیون.